

از نایب انفراسی قلیم سخن حمد پروردگار خالق عالم بنده هزار است که درین جزیره

از ان اشفاقت بی نظیر محمد مهدی بن محمد نصیر استر ابادی غفر الله عنهما بحسن بهتجام
بمسند درگاه که بر ترم فاضل بر سر علم المرحوم قاضی و محمد و ملا نور الدین جوی خان

و جلیل بیند
و مجمع و افق مدینه صبح کردید

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE986

بسم الله الرحمن الرحيم

بر دلاوریان رموز آگاهی و قیقه یا بان حکمت های الهی واضح است که در هر عهد و اوان که اوضاع جهان متقلب
و پریشان و چرخ سنگ بکام شکشان گردد و خداوند یگانه که مدبر این کارخانه و مقلب اوضاع زمانه است
از فیض بهینتهای خود سعادتمندی را بنویسد و در غرضه کفایتی بسوطلایند کند که براهیم مراحم و راقب التیام
جراحات قلوب ستمیدگان بر دارد و مذاق قنای تلخکامان بر جوادش باشد عدالت شیرین عاف
مصدق این انتقال حال بمایون فال علم حضرت قدر قدرت قضا توان کند رحمت اراد بان دشمنش
عصه جنگ رحمت کش میدان نام و رنگ مظهر قدرت الهی رواج دهند سکه شاهی فرازنده برآ
کشور کشانی برانده تخت فیروز تخت جهان آرائی زور بازوی خصم افکنی و دیلمی جوهر شمشیر گیتی
ستانی و مملکت گیری سروری که از هم خدنگش سطح زمین از چرخ نرسی سپهر بر سر کشیده و بلند خیزی که
از بیم ریح فلک شکافش سپهر برین شکم در دیده فتح و ظفر تیغ تیزش چو نجر عین جوهر متصل و از تند سیف
خون بر برش صورت را بر بیولا منفصل در غلبه گاه بر دشمن قلوب اعدا قالب بیروح و در آورد گاه مهرش
دواج شاه المذبح چاوشان بارگاه جلالت بر بوسلای ده روزه خدمت صمد ساله نعمت بدامید واری

و حق گذاری بگوش جهانیان می رسانند و خوان سالاران بر نم نوالش از مویاد احسان گونه گونه اند
کام بخشی بکام دور و نزدیک می چنانند سر وازی ده و بهیم صاحب کلاه بی شقه طراز نواشی پشای
شایسته افسر و وزنگ قاتینیه قهرمان با سله جلیله تر کجائیه ضرغام الله عز و جل العصر الحاقان لایم
والعاقان الاکرم شه نشاه دوران تاج بخش ملوک مالک هند و توران خدیو جهان خسرو نام
نظر کرده لطف پروردگار ابوالنفیس السلطان نادری پادشاه افشار است که بیضا
نمایش در زرافشانی و طبع مهر آسایش در ذره پروری خورشید اشمار و مس قدر زمره ایل
از شیر کسیر تربیت و کیمیاگری آفتاب مکرش طلای دست افشار گشته خورشید غایت انبی و معجز
افروز مشیت کمینری گوهر ذات اقدسش با اقتضای مصلحت نجی در نهان خایه اربع دست پرور و جمع
و قابل استفاضه فیض جنیل بی ساخت و مقتضای حکمت بالغه با استعداد ماده قابل پیش سپرداخت تا
بسیار گامیکه خاک ایران آمیخته خون ستم و در عرصه دوران بر سر کشی گردن فرازی صاحب دوائی علم
چنانکه شاعر گفته ز جور و ظلم کار ابل بران بسکه در هم شد برای تقام فغان مظلومان مجسم شد
تخت سروری با مال دشمن و آتش جور و سید و مخالف از هر طرف بخرمنستی بر و خشک شعله افکن
گرفته رسم ملوک طوائف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت چنانکه از قید
الی لصفهان طایفه غلجه و در برات ابدالی و در شیروانات اکرته و در فارس صفی میرزا نام مجهول
و در کرمان سید احمد نواده میرزا داؤد و در بلوچستان و سمت بنادر سلطان محمد نام شهو و خرسوار
و در جاکمی عباس نام و در کیدان اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود بیستانی صاحب دایعه و استبداد
گشته گروه رویت میرزا بیا جان از یک سمت از آریه چانی تا سلطانیه و اهر و از یک طرف از کرمانشاهان الی
متصرف شدند و رویت هم از در بند تا ماندن دران جمیع دارالمزرا بجهت تصرف در آورند و همچنین ترکمانیه
صایر چانی سر اباد که اکثر اوقات بقتنه آگیزی و شورش معناد بودند و الوار اختیار می فعلی و اگر دار دلان
و اعراب حوزه و بنادر ختی کوه نشینان میان ولایت سر از اطاعت باز زده اظهار سر کشی کردند و مفاد کریمه
بیجمل الله بعدد عشره و فی سوره نوحی تا پریشان نشود کار سامان رسد حکمت بالغه و اوراد و گرفتار

ظهور طایفه دولت آن خسرو فریدون فسر که از لطف قهرش منظر آثار جمالیه و جلالیه قهاری و اعتقالتی و تقوی
 اکمل ایچ نکار صانع حضرت باریست نموده گوشت بخت سعیش را که برای عرصه جهان و بر تو طلعت قهرش
 را روشنی بخش دیده سپرو جوان ساخت آفت کج نهانی بود که در عاقبت اندیش برتری روز بد خویش فخر و کد داشته و با
 نام آوری که سلطان قضای برای دفع خصوم حوادث در کین باز داشته چون سلسله حوادث عالم کون و فساد بسکیر است
 قبل از شروع بذکر صادرات احوال آن برزنده تخت و تاج با برادری حاکمیتی چند محتاج است ابتدا بکار زنده
 شگوف نامه طرازنده این پنج صدق خنامه محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی عفا الله عنه که از چاکران حضور نصیبت و فاعل بامست
 باظهار محل اموری که در ایام سلطنت خاقان شهید سعید با آغاز دولت این شاهنشاه صاحب تاج بود و توسع
 پیوست شروع مینماید تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران و مالک چه قسم ویران بوده که تخت
 بمعماری عزم متین آنوزانی را درست کردند و کلهای این گلشن افسرده را که از هجوم سبزه سیکانه پنهان و لکد کوب
 پلجیر حادثه زمان بود و بیک آب و رنگ از نازه گوی بعضی ظهور آوردند و سر گذشت عهد گل را از نظری بشوید
 عن لب شفته نرمی و یاد این افسانه را هدا کتب این نطق علیکم بالحق از جمله آشوبی که عجم
 سلطنت خاقان مغفور بر پهنان هنگامه ملک ایران شد اول طغیان میرویس غلبه و مقدمه قند بار بود که
 در سال هزار و صد و بیست و هجری مطابق سیحان میل بوقوع پیوست بقیس این متقال آنکه که گریختن
 والی گرجستان در آن اوان بکلیزگی قند بار بود و گرچه که اتفاق او در قند بار میبود و ابواب بی غمی
 باز و دست تسلط بر افغانه دراز کرده میرویس غلبه حاکم انگیزه زبان بسته و از روی نظم بدرگاه فلک شکوه
 آنده چون در اردوی پادشاهی کسی و در دولتسرای سلطنت اداری یافت و ملی اذیت بر یافت و بکمه مخطه
 شافت و در چین اجتناب امور و ملاحظه نزدیک دور کرده و ارد قند بار و در قفسه که گریختن خان بفرم
 طایفه کاری و در منزل ده شیخ خارج قند بار بود و بر سر درخت او را دستگیر ساخت و مراد خان نام آنکه خنثی بود
 مامور نمود که با تمام کارش پرداخت بعد از این واقعه که خنثی و خان برادر زاده او پسر لاری منوشت
 بخوانی عجم با شوکت کسری و عجم و افواج مختلفه از طوایف گرج و عرب و عجم و شیخ قند بار و بنسبه میرویس
 مصمم شده جماعت ابدالی برآورد که با افغانه غلبه معاند بود و جمع و یکسال قلع را محصور کرده شش ماه

از دست سوعتدیر سر در پای قلعه گذاشته بغم خویش بیوست بعد از آن محمد زمان خان شایق پوری باشی باین امر
 مانور گشته در زمان مدتی مر حل کرده تا رسیدن بقصد از زمان عشرت سر رسید بعد از آن دیگر بکار
 قند بار نیز خستند تا مقدمه برات و شورش بکند آمد و میر و پس شش سال در قند بار حکومت کرده بعد از آن
 عبد العزیز برادرش بجای او نشسته یکسال با مر حکومت پرداخت و بعد از آن محمود ولد میر و پس با چند نفر از
 خاصان او رنگ موافقت ریخته او را مقتول ساخته خود لوی حکومت بر او رخت دیگر شورش آغاز
 ابدالی و سانحه برات بود که در سال هزار و صد و بیست نه بعرضه ظهور آمد تفصیل این احوال آنکه الطایفه
 از غلجه میش و سابقا شصت هزار خانه و اربابیش میبودند عبد الله خان ولد حیات سلطان صد و زانی
 بعد از شنیدن واقعه قند بار با اتفاق اسد الله ولد خود از ملتان نزد کچهر و خان شتافه حاکم ابدالی شدا
 اینکه تقدیرات آنکه که تغییر و تبدیل ادران را نیست مقدمه قند بار بآن بخوشد و عبد الله خان با ولد خود
 وارد برات شده در آن اوقات ایالت برات با عبا سقلی شایق میبود چون از انصیه حال عبد الله خان آمار
 فساد باطن ظاهر می شد عبا سقلی خان او را با ولدش مجوس ساخت در خلال آنحال قزلباشیه برات بعبا سقلی خان
 شوریده او را بیدخل کردند و بعد از آنکه این خبر بعضی امنا می دولت رسید جعفر خان استاجلور از دربار
 شاهی با مالیت مامور و روانه برات ساختند و مقارن این امور اسد الله بایز ش از مجلس فار و بکوچ و بک
 رفته شاخ سکرشی بر فراشت و بفکر جمعیت افتاده قلعه سفار را تصرف و بعد از آن دیگر فرسخی شهر با جعفر خان
 حاکم برات جنگ کرده و او را دستگیر و شهر را محصور ساخته بعد از چندی که محصورین از امداد مأیوس گشته
 در خفه و آشکار راه سازش و طریق آمیزش با افغانه کشوده در شب بیست و ششم ماه رمضان ۱۲۹۰
 چند نفر از اهل قریه بدم من اعمال برات که در شهر محصور و در جزو با افغانه همه کسان بودند نزد بانها
 ترتیب داده از سمت برج مشهور برج فیلیانه که در درب عراق واقع است افغانه را بالا و افغانه نیز شهر
 مسلط گشته و تیغ استیلا کشیده بقدر امکان بقتل و غارت شهر پرداختند و بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه
 افغانه سفار آمده در شهر برات توقف و بانک و قتی کو سویه و غوریان و سرحدات مرغاب و بادش
 تا آن تصرف کردند پس اسد الله بفکر تسخیر قلعه فراه که در سال قبل تصرف افغانه غلجه آمده بود اقدامی علمی انضام

ایلتغار و بانزد بان بر برج قلعه صعود و پیاوردی سلم حسیله بر فراز حصار مقصود برآمد و انولایت را ضبط
 نموده مراجعت کرد و در آن اثنا فتحعلی خان ترکمان از دولت بهیمنه صفویه بسر داری مامور شده در بون
 کوسویه تلاقی فریقین واقع گشته تخت افاغنه مغلوب و شب بسمت غوریان برگشته از آنجا که طالع قریب
 نامساعد و بخار پندارد و ما غما متصاعد بود سردار با فوجی متعاقب ایشان کمیت تهو بر رانگخته با صد نفر
 بمحلیش در پشت صحای مشهور به روزنک بطایفه افغان برخوردیده میان کانه برایشان ناخته ایشان چون
 حریف را خیره و چشم بصیرتش را از غبار غرور تیره دیدند توسن گیر را غماکش و تنغ خور نیز از میان کشیده
 سردار با جمعی از پیش تازان از لباس سستی عاری ساختند بعد از چندی محمود و لیسروین بغرم استرو
 فراه حرکت کرده مابین فراه و زمین داورد محل موسوم بدلا را مبادا الله خبک نموده اسد الله بقل
 رسید محمود چون تصرف قلعه فراه را در جزم متناع دید بهمان قتل اسد الله گفتا کرده بصوب قندهار شت
 و در جیبی که فروین مهر موکب خاقان شهید بود و نیم مرتب از جلیل خدمات شمرده بدربار پادشاهی عرض
 و انسانی آمد و لیت نیز تلبیس او را صدق فرض کرده او را بصوفی صافی ضمیر ملقب ساخته حین قتل خان
 خطاب دادند و نکته بنحان فروین نیز قتل اسد الله را چنین یافتند ع اسد را سگ شاه ایران دید
 بعد از آن زمان زمان قان و ارث دولت کشته هرات را تصرف و عبداللہ پسر اسد را مجوس ساخته نهاد
 زندگانی جعفر خان و گرفتاران قزلباشیه را در سرخیابان باغ نو باره خور نیز سیاست ازیامی را آورد
 و اعیان دولت پادشاهی چون طایفه غلجه و ابدالی را مشغول کاری یکجور و محمود را نسبت بخود از موافقان
 اخلاص کستریافتند صفی قلیخان ترکمان او علی را سرداری تعیین نموده با جمیعت شیامان و مدارکات فراوان
 روانه هرات ساختند در صحای کافر قلعه فیما بین دو زمان خان تلاقی واقع شده و سردار مغرور نیز میرزا
 مغنی شتر باعث قوی و سستی انطا یقه بی با و سرگردیده پس افاغنه در انولایت اقتدار و کلمی بهمرسانیده چند
 سال آن نواحی را در تصرف داشتند تا اینکه باریقه تنگ جهانگیر ظل اللهی ظلمت زدای آن بلاد و بارو
 دولت نادره قانع فتنه و فساد گردید دیگر شورش ترکمانان صابین خانی استر اباد است که
 تابع خوارزم اند اما در نواحی جرجان و دشت قچاق سکنا دارند و اگر بعضی وفات بنا بر صرف کار خود اطمینان

ایلی و انقیاد بحکام استر اباد میکردند لیکن در اغلب اوقات متشایخت و ماز و سرکشی و فساد بود
در سواقت ایام سرداران صاحب شوکت به تنبیه ایشان تعین گشته طرفی نه بستند و روز بروز
فتنه ایشان تزیاید بیافت تا اینکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سرور می طلوع کرد
شیره طبعان سر بزویه حمل کشیدند و دیگر شورش لکزیه و غستان و انقلاب حدود
شیروان بود ملخص این مقال آنکه جماعت جبار و ملکه لکزیه که اهل شیروان امصد و و الجار المجنب بودند
ایلیجاری و با طایفه زخور که در حدود شکی سکنی دارند اتفاق ورزیده ترم و بنیاد کرده جنگلی خان
حاکم شیروان با جمیعت خود در حدود تنبیه انجماعت برآمده بعد از ورود بحال شکی بنیون آورده
حاکم شیروان با جمعی مقتول و بقیه لشکرش از مله بسته اموال ایشان بتصرف آن طایفه در آمد بعد از آنکه
حاجی داود نام سکوری با احمد خان اوسمی قیطاق و سرخای لکزی بهیستان گشته اولاً احمد خان حاکم
قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر شیروان شدند مقصود ایشان حصول نه پیوسته معاودت و
ثانی الحال بدون رفاقت اوسمی آمده قلعه شامخی را متصرف و حسین خان سیکل یکی جدید شیروان را گرفته
بقتل آوردند و بضبط شیروان و نواحی آن پرداخته انیمرتباً بدولت عثمانی عرض نموده راه انقباب
بآن دولت معدلت الکتاب کشوند از دولت عثمانی فرمان ایالت با سم حاجی داود صادر و سار
و مصطفی پاشا بنک و امداد او مامور گشته راه بدخلیت سرخای مسدود شد چون سرخای بدجمیعت از خارج
داود پیش و بحسب قوت پیش بود و وسائل برانگیزه فرمان ایالت با سم خود حاصل نموده در آن نواحی
رایت اقتدار برافراشت و سار و مصطفی پاشا مامور بکجه گردید و دیگر قلمرو و طغیان ملک
محمود سیستانی است توضیح این مقال آنکه در سال هزار و صد و سی و دو که خبر قتل
قنچان بفرار بدر بار گردون مدارشاهی سید اسمعیل خان بکرتبه پهلای فایرو مامور تسخیر پهلای
گردیده وارد ارض اقدس گردید و چون ملک محمود حاکم تون بنا بر استقبالی باده غرور و تشکبات
چندان اقبالی بامرو نه خوانین ارض اقدس نمیکرد پهلای غرور فتحعلی خان قاجار بیکلزی یکی
مشهد مقدس با فوجی از قزلباشیه بر سر قلعه تون مامور و ملک محصور گشته یک ماه ایام محاصره شدند

یافت تا اینکه شی میر محمد نام که فرش ملازمت در درخانه فتحعلی خان گسترده بود از فتحعلیان برخیزد و
گشته خود را قلعه رسانیده ملک را از ضعف حال قزلباشیه آگاه می دارد روز دیگر ملک بیست و مجری
برآمده شک کرده فتحعلی خان بر خرم کلو از پامی در آمد و این معنی سبب مقدار و استعداد ملک شده
بهان منوال در آن سرزمین دم از خود را می میزد تا اینکه مقدمه اختلال اوضاع سپهسالار روداد
ملک در مشهد مقدس فرمان روا شد بنحیث این مقام آنکه بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان منوبه پهلوان
ایالت ارض اقدس را بطی قلیخان شاملو که در آن اوان بیکلری میرو و در مشهد مقدس میبود
تفویض نمود اما روز بروز اختلال کار سپهسالار از دیاد و ماده انقلاب اشتداد می یافت چون
سپهسالار را طور علی قلیخان را ملوق شیوه نیکی و بی نیافته از و سرگران بود خواست که او را مسلوب
الاختیار سازد و علیقلی خان از مضمون کریمه که لا یخفی علیکم الا بائنه فاعل گشته جمعی از
اوباش را که با او همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان فرستاده کسان کسان او را از میان خیابان
برده مجوس ساخت و فرید بکار ایالت پرداخت در روز یازدهم محرم ۱۳۵۵ هجری که افغانه بر
اصفهان مسلط گشتند انواقه نیز در بهمان روز در مشهد مقدس بوقوع پیوست پس سر رشته کار است
الواط مشهد مقدس افتاده علی قلیخان نیز بساطی که فریخته بود بر جیده تا اینکه در ماه جمادی الاول
بهان سال الواط بخانه علی قلیخان ریخته او را مقتول و اسمعیل خان از مجلس بر آورده باز بشفل حکومت
مشغول ساختند اما از حکومت خراسانی با او نبود و الواط خود بر تق و تق قهقار گلی می ریخته
چون حرکات انجماعت نادر ایام طبع سپهسالار بود ملک محمود مرسله فرستاد و او را تکلیف ارض اقدس
کرده ملک محمود چنین روزی را از خدا خواهان بود و عجب وارد ارض اقدس گشته مستعد گشته و اگر طوطا
لمکون خاطر آن بود که در روز ورود ملک محمود با تمام کارش پروازند اما چون رخ همه جادوش
بدوشند مکافات و عمل ایند فیه خرج کیسه جو طالب انتقام از ایشان گشته ملک از بنسبه آن سرکش
دیار بداندیشی دست پشی داد و کولاد فاع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض
در تمیز ذکر محمود غلیه و آمدن او بر سر اصفهان محمود و میر یونس رسالی که

بر خور

جنگ کرده اورا بقتل آوردن این مراتب بدولت صفویه عرض استدعا کرده چون بخدمت محض از راه
 خیرخواهی آن دولت بطور رسیده موکب پادشاهی ازینطرف عازم خراسان شود من بهم از قندهارت
 بهرات حرکت میکنم که از دوطرف بدفع ابدالی کوشیده شود امنای ساده لوح که در دستمان بمنزعه قتل
 ایشان فهم نقطه از خط و درست از غلط میسر و اقوال روی اندود اورا بجمع متبذل اصحا و ایالت قندهارت
 با و ابقا کرده خلعت و شمشیر برای او فرستادند و حسینقلی خان خطاب دادند محمود دینز بهجمله تنبیه ابدالی
 بهرات وارد سیستان و بم گردیده در خلال آنحال شهید و بلوچ عازم تاخت کرمان گشته اهل کرمان را
 خالی کرده ملتزم مقدم محمودی شدند محمود نیز وارد کرمان گشته نه ماه مضطرب کرمان پرداخت تا
 اینکه خبر شورش فارسی زبانان قندهارت محمود رسیده باعث انصراف او قندهارت برگزید تو ضیح اینست
 آنکه محمود در صین آمدن از قندهارت بحین سلطان لکنی را که در فراه ساکن میبود مایب قندهارت بحر و عازم
 کرمان شد بحین سلطان فربور قلعه را از افغانه خالی دید با ملک جعفر خان سیستانی که در قندهارت محبوس
 بود تو طیه و تهیب کرده با ظهار و تلخو اهی صفویه سرانگیزیان جنومل برگزیده بدستباری فارسی زبانان
 صوامی شورش در واده جمعی از افغانه را که در قلعه بودند مقتول و صبح افغانه سروان اقصا کشته و اوت
 داخل قلعه کشته بحین سلطان در ملک جعفر خان بدست آورده با فارسی زبانان قتل آوردند محمود بعد
 از شنیدن آن خبر کرمان را تاراج و اسیر کرده آنسنگ قندهارت نمود و در سال دیگر باز شوق تاخت کرمان گشت
 گیر غریبش کشته شست هزار کس از افغانه قندهارت و بلوچ و سرانگیزیان جمع کرده آمده قلعه کرمان محاصره
 و قتل و غارت غیر محصور کرده چون از هیچ طرف احدی نیاورد قلعه کیان نپروخت اهل قلعه با چار طالب
 امان و تنقیب پیشکش کشته در باب تفویض قلعه تا انجام کار استمهال کردند محمود نیز قبول کرده از کرمان عازم
 اصفهان شد اعیان دولت بهینه اسباب قتال و درجبا خانه را کشته مردم روستائی و بازاری
 که از فنون جنگ عاری بودند بلیف و سنان در درج و خندان مکمل و دیال و کویال مرکباتی رستم
 مل ساختند و بحقیقت تمام میدان کارزار شافتند و روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی سنه ۱۰۱۷ هجری
 و چهارم مطابق او دیل در کلونا با چهار فرسخی اصفهان تلافی فریقین واقع شده قتلباشیه

مغلوب درستم خان قولد آقا سی ثبات قدم و زبیده با احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کبار دولت
 مقبول گشتند و تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف افغان درآمد بقیه اسب و اردو شهر صفا
 و بنای سبیه بندی در درون محلات گذشتند بعد از دو روز محمود آمد فرج آباد را برای نزول اختیار
 اینست پس بنا آغاز کرد و در غره جادی الاخری ساله مطابق بارس سیل اتفاق افتاد
 در میان کیفیت محمود خلیفه یا صفهان در ابتدای سال بر اختلاف ساله
 توشقان ایل چون سلطان دارالقرار ابتلا یعنی هر جهان آرا بقوم خیر شهرستان حمل رایت
 اعتلا افراخته لشکر چهار هزار سنگا به هم و غارتجو شهری گشت و افغان هزار دستان با هزار
 دستان شور افزای فرج آباد و چمن و هزاره بسل و بلوچ خارا می کل مالک پامی تخت گلش کردند
 محمودیان با کمال شوکت و استیلا دست بتاخت و تاز دراز کرده باندیشه اینکه امداد از طرفی با صفهان
 خواهد رسید ملک جمعیت خود را از هم نپاشیدند ایمان دولت فکری که برای کسی شوکت خصم اندیشه
 این بود که سلطان محمود میرزا نام ولد اکبر خان شهید را در هفتم رجب بولیعهدی آورده و چون آثار شد
 و قطانت از ناحیه حال او تفرس نشد بعد از چهار روز او را بدو مور قانی راجع و صفی میرزا علی او را بجا
 او برسد ولایت عهدتیکه دادند باز در بیست و هفتم رجب خلعت جهانبانی از او کرده فرزند خانی
 بنام شاهزاده هلماسب میرزا زدند و در شب سوم ماه مبارک رمضان در خلعت لیل او را روانه کاشان
 ساختند که شاید درست فروین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکری مستعد کرده منشأ امری شود بعد
 از خروج هلماسب میرزا افغان بنای محاصره گذاشته اطراف شهر را سبیه بندی و راه آمد و شد را یکبار
 سد و ساختند پس با تمام بجال فاص و عام راه یافته روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت پیروز
 آتش غلا و نایره بلایا لایمیکرفت بجای که مردم برای اکل متی میموند و بررکان در اسوق و محلات اطفال
 خرد سال یاد ز دیده و فرج کرده میخوردند و لها برای گندم چون گندم سبیه چاک میبود و طایر جهانها دغم
 دانه گرفتار دغم هلاک برای کرده مانعی در و نه چو تیر با تیر حشرت می یافت چشم مردم قرصی بر
 نهامی سوانی بچکش خورشید نی یافت از شور چشمی نه مانع عهدی شد که شیرین نهان بیاد شکر لب

خوش نمیکند و شکر لیاق بحای ریزه قند نبات میخائند بهوس میوه دامن نخل زندگی برنجید
و بیاد انکور خاک پامی درخت تاک را از یکمیل راه چون توتیامی غوره چشم میکشیدند کسانی که از حاش
اریشمی تن میپوشیدند چون کرم سبزه برک خوردن تنیدند و جمعی که مغز لوزینه کام می آلودند از شدت جوع
بسوت درختان افتادند اگر دانه ارزنی میجستند رفیق را پی خود سیاه میفرستادند و اگر حبه جاوری می یافتند
در تقییم آن متنه بر خشاش مینهادند کسی برومی پیاز را سیسینید و دانه ماش از شادنج عدسی غیر تر کریدند
سایلان از بردن اسم نان توی میخوردند و دیوانگان حسرت خوردن سنگ طفلان با چون خشت
لحد با خود بگور میبردند لاله برای کباب و انج بردل بریان میکاشتند و قمری در حسرت شاهسی کوکوز با
میکشت اوجاق مبطنها کور شد و چراغ دودمانهای نور اصفهان یکباره ویران گردید و خطی آدم علاؤ
قطمان انسانی دولت را طاقت گسته شد خاک عجز و هوان بر فرق خشته تا اینکه بدون شهر شکسته
در یازدهم محرم ۱۰۳۳ مطابق با رسایل خاقان شهید را بفرج آباد برده افسر سردری ابر سرانحسرت کش تاج
و افسر زدند و همان شب محمود کس بر اعیان طخراین و کارخانه جات پادشاهی روانه اصفهان گشت
و خود در چهاردهم ماه فروردین با فرزند عونی و بیاد شدادی داخل شهر گشته سک و خطبه بنام خود کرده بعد از آن
که بنوع واقعه اصفهان در آغوش محرم در دار سلطه قزوین بطما سب میزار رسید بر اورنگ شاهسی
جلوس کرده کتبه سبجان قزوین آخر محرم را تاج جلوس او یافتند و در ماه صفر بعضی از افغانه برای اخلال
کار حضرت شاه طما سب مامور قزوین گشته بعد از ورود افغانه بده فرسخ قزوین شاه طما سب با قلیلی که
همراه داشت سرخویش و راه آذربایجان پیش گرفت ابا قزوین چون شاه را دور و دشمن را پرورد دیدند
بعد از معاهده و استیصال افغانه داخل شهر ساختند و افغانه دست تقدیری را استیصال بر آورده از کوتا
بینی بدست درازی پر خستند یعنی حوصله قزوینیان بر ساقه شمشیر حیرت خستند و هر کس همان
در آویخته جمعی از ایشان بر ابر خاک هلاک انداختند افغانه که در باغات خارج شهر بودند سرای غلام
گریز و بجانب اصفهان نکاو را یکبر گشتند محمود با سماع انچه فکر دفع قزلباشیه افتاده در رویکه افغانه از
قزوین برگشته وارد اصفهان میشدند شروع به اخلال سالاری محزون و معارف کرده یکصد و چهارده

از ایشان را یکجا از تنگ گذرانیده و هر جا که مکان اهل سلاح و معروفی میرفت گرفته آشکار دهان بقبل رنیده
 و جمعی را بقیه شیر از امور ساخته و ایشان بقیه نه ماه شیر را محصور و تصرف در آوردند و محمود و قریب
 سال در ولایت میزبوره رایت حکمرانی فرخست بعد از آن دسوسه نفسانی و اورالفکر دفع شان در مکان
 انداخته جمیع اولاد و احاد خاقان مغفور را که صغیرا و کبیرا سی و یک نفر بودند معروض تیغ جفا ساخته
 نفس ایشان را بفرستادند و بعد از چندی جنون قوی و فالج شدید بر او طاری شده دیوانه و از خود
 بیگانه گشته امروزی او بکلم جنون از نفاذ و حیران عاقل گردید و دوازدهم شهر شعبان ۳۷۰ مطابق
 بیلان میل اشرف جمعی شش که بانتظار مرکب و میرست جمعی از افانغه را با خود بهمدستان کرده از کج عمر
 برآمده نوبت سلطنت بنام خود بلند آوازه ساخت کس فرستاده محمود و انجینه هلاک کرده من خیل استقلال
 جالس سیر حکمرانی گردید و در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بنادر و قوم و قریون و طهران را بدولت کرنی که
 راس الخدی عراق و خراسان است بخیطه تصرف در آورد و دیگر غلبه روسیه است بدار
 المبرز و کیلمات توضیح اینمقال اینکه در حینی که شاه هلماسب در قریون سرافیس سروری است
 اسمعیل بیگ نام از تولین وزیر اعظم برسم سفارت و غرم استمداد مملکت روس فرستاده جمعی از روسیه
 بموجب طلب و اشاره شاه هلماسب بسرگردی سردار روسیه آمده سفاین ایشان در قریون رشت
 توقف انداخت وزیر رشت از در مدافعه در آمده مغلوب و روسیه را باطلی که در جنب شهر رشت و رشت
 محل انداخته باز توقف کشودند و حرف روسیه بیکه مانجو آتش ایندولت راه دور و دراز را طی کرده ایم و
 ایلمچی شاه هلماسب بوکالت اوکل دار المبرز را از نیاز آبا و اجداد استرا با بدولت روسیه تفویض
 نموده که صیانت ایندولت کرده بدفع دشمن پردازیم و باین عاراه دخل و تصرف در ولایت دار المبرز
 میخوانند اما دست تعرض کشیده داشته بهیچ وجه بیامون مال دیوان و غیر آن نمی کشند تا اینکه متعاقب
 سردار بزرگ ایشان باده هزار کس آمده خستیار جمیع دار المبرز را نیاز آبا و بموجب نوشته که اسمعیل بیگ
 بوکالت دولت علیه صفویه بر روسیه داده بود بخود منسوب ساخت از طرف شاه هلماسب جمعی بدفع روسیه
 آمده در خارج رشت تلافی فریقین واقع و قریباً شصت تن کشته فرار و روسیه رشت و کلام را متصرف و بدو

منازع و سهیم و سال در آن نواحی ضبط و اخذ و عمل وجوهات دیوانی پرداختند تا اینکه مقدر شد
 مشهور با همیعل میرزا در اسوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاد و روسیه بدون جنگ و نزاع آمده
 لایپجان و تیمجان را که در تصرف قلندر بود متصرف گشتند و بفاصله چند مایل پادشاه روسیه از راه خشکی
 از سمت قلعه ترابا عساکر بشمار وارد در بند و اهل آنجا نیز از بیم غلبه لکریه و روسیه که اعدا عدو دولت
 بودند و در بند آون و رضای اعیان این دولت نبوده از باب اطاعت درآمدند پادشاه منور از مغلیه
 تا این قلعه در بند کرده سه هزار نفر تفکیکی کرد و روسیه از اسولات گویند با ستیخا آنجا کماشته باد کو بر
 سالیان را متصرف و بهمان اخذ و مقاطعه مال وجوهات حسابی گفتا کرده معاودت بمقر سلطه خود
 نمود و دیگر تسلط و استیلای روسیه است بر حماکت آذربایجان تعیین انتقال آنکه
 بعد از حرکت شاه طهاسب از فرزین بجانب تبریز از دولت عثمانی ابراهیم پاشای حاکم از آن زمان
 بکرستان و عارف احمد پاشا بایروان و عبدالعزیز پاشا کوپری و علی حاکم آن تبریز و حسن پاشا
 والی بغداد بکران نشهان و بهمان مامور گشته هر یک با عساکر بشمار از خود و درایت غیرت اخذ گشتند
 و اندر یابی لشکر آذربایجان از شش شصت هزار مجاهد حیرت در انداختند ابراهیم پاشا افسر ایچیه ضبط
 در آورده و عارف احمد پاشا با جمعیت تمام بایروان آمده چهار ماه قلعه را محصور کرده و چون از جانب اعیان
 دولت امدادی متصور نبود اهل آنجا طالب امان شده قلعه را سپردند و عبدالعزیز پاشای کوپری اهل
 در بهمان حال بخرم شیرین و بایروان حرکت کرده در جیسی که موکب شاهیه در اردیل توقف داشت بر سر
 تبریز آمده چون صورت شیر در آن سال در آینه مراد روی نمود عطف عثمان کرده در خمی و سلیمان
 و در سال دیگر بار گشته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی گشته اهل آنجا را عموماً از تیغ گذرانیده و حسن پاشای والی
 بغداد را یت غیرت بجانب کرمانشهان برافراشته و کرمانشهان را متصرف شد حسن پاشا بعد از چندی
 و کرمانشهان مبارقا شافته احمد پاشا پسرش از دولت عثمانی سرسکر و عازم شیرجهان شد فریدون
 مکرری که در آن و آن حاکم بهمان بود و بهمانه جنگ بیرون رفته با احمد پاشا بیعت و قشون و اهل آنجا
 بامید امداد مدت سه ماه قلعه داری کردند تا اینکه احمد پاشا نیز غلبه قلعه را سپهر کرده بواسطه قتل و غارت بطور

رنسانید و بعد از و سار و مصطفی پاشا بشیر کجی و علی پاشا بشیر اردبیل مامور شده بعد از جنگ و صلح
 ممند کجی نیز بحیثه ضبط رومیه درآمد بعد از آنکه رومیه متوجه اردبیل شدند موبک شاهی از اردبیل
 عازم طهران گردید و رومیه آمده اردبیل و مغنات و زنجان و سلطانیه و محال کر از راجحیته تصرف آورد
 و آنوقت دو سال از جلوس شاه طهماسب القضا یافته بود اشرف چون خبر خذلان از پاشایان و جمعیت
 شاه طهماسب از جانب طهران شنیده بعزت تمام عازم طهران گردیده در قره اندرمان که در جنب طهران
 واقع و مضرب خیام سلطنت میبود عساکر قزلباشیه بمقابله پرداخته در سلمان آباد طهران ملاقی فریقین
 واقع شده و قزلباشیه شکست یافته بودی نبرست یافتند شاه طهماسب از اندرمان عازم مازندران
 و استرآباد شد اشرف جمعی را بمحاصره طهران و سیدالناصری سردار خود را بشیر فروین مامور ساخته آنجا
 اصفهان کرد و اهالی قزوین لابد در مقام اطاعت درآمد بعد از آنکه موبک شاهی وارد مازندران شد از آنجا
 غریبت استرآباد کرده و محلی خان قاجار را بحکومت سمنان مقرر و با جمعی از ترکمانیه و قاجاریه بمداغه افغانه
 طهران روانه ساخت شارالیه هم در ابراهیم آباد طهران ملاقی افغان گشته با حلال قصد دوستی ایل عساکر
 ساخته فی نیل وارد وانه استرآباد شد طهرانیان نیز مایوس از آمدن و افغانیان مطیع و متفاد گشتند
 سواره و قزلباشی تا آن زمان با شرف طریق مخالفت میسر و ند راه متابعت گشوده شهر را سپردند
 در بیان مجملی از احوال اشرف و کیفیت جنگ و صلح که فیما بین او و
 رومیه بوقوع پیوست در سال سیوم جلوس اشرف احمد پاشای والی بغداد و دولت
 عثمانی بسر داری منصوب و با فوجی عظیم با تهاق خانک پاشای حاکم بایان و عبدالرحمن پاشای حاکم بهمدان
 و قرامصطفی پاشا و حسین پاشای حاکم موصل بطلب خاقان مغفور شاه سلطان حسین و لشکر ملک متصرف
 افغانه مامور گشته وارد بهمدان و از آنجا جمعی را بدینرکاب و لشکر کرد و راهان و ایلمچی نزد اشرف فرستاده پیغام دادند
 که افغانه طایفه بی پای و سر بدون ایلیت مالک سیر و افغان چون پادشاهان وارت پادشاهان میدان
 خاقان شجید را با وسپرده از راه رسم سلطنت عاجزی کناره گیرند اشرف نیز از اصفهان عازم کلانجا
 گشته چار فرستاده پادشاه مغفور را که در اصفهان میبود و از دم تیغ جفا شربت شهادت نوشاید

و سوارانزد ایلمچی روم فرستاد و جواب ایشان را بزبان تند سیف و سنان محول ساخت ایلمچی
 ناپره استند و زخمشم رویه کشته احمد پاشای مهر دار روم با پاشایان و عساکر آن مرز و بوم از جهلان رایت
 افزای هجوم شده در شهر گردن طاقی عسکری و اشتعال نوایر شود و شین برین القیقین گردیده رویتیه مغلوب
 و منتهور شده رخت غیرت بودی نیرمت کشیدند اشرف نیز غارم اصفهان شد در سال بعد مجدداً
 احمد پاشا بهمدان لوا می غم فرخست و طح مصالحه انداخته قرار داد مملکت و تعیین حدود و تحدید بنود
 باین دستور کردند که ولایت خوزستان و لرستان فیلی باکر از وزیرجان و سلطانیه و خلخال و ازبیل
 بدولت عثمانی و ولایت سمیت شرقی عراق و داریال مرز با افغانه مقدر و متعلق باشد بدین عهد و میثاق
 صلح اتفاق و رفع غایله نزع و نفاق کرده هر یک عازم مقر و مقام خویش گشتند در سال چهارم جلوس
 اشرف پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم برسم سفارت برای تائید نسیان صلح
 و صلاح و تهیت جلوس اشرف وارد اصفهان و از جانب اشرف نیز محمد خان بلوچ بایلمچی گری روم بود
 و همراه ایلمچی مرزور روانه دربار عثمانی گردید و در میان چند نفری که در ایام قدرت ایران
 یاد عای شاهزادگی اظهار خود سری و آزادی کردند اول ضعی میرزای نامی
 بود که در سمت نخستیاری بهر سید حقیقت احوال و اینکه مومی الیه شخصی بود از طایفه گرامی و در سال
 هزار و صد و هشتاد و هفت در خلیل آباد نخستیاری منبث شده ادعای شاهزادگی و پسری خاقان سعید
 کرده میگفت که نام من اولاً ابوالمصوم میرزا بوده ثانیاً این اسم را گدشته ام محمد حسین خان حکم اختیار می از راه
 ساده لوحی با سرخیلان نخستیاری وجود او را منقنم و مقدم او را گرامی و مخترم داشته سر بر لبه اعطاس کشیده
 و مومی الیه زنی از شواهد اصفهان شاهد خود کرده با دعای خواهری در یکی از بلوکات اصفهان گذشته
 بود از خلیل آباد و خواجه سدا و آدم رفته او را نیز با خرم آوردند و در بهمانجا افتتاح کار کرده ارقام بطراف
 نوشت اما حقیقه را بسمت چپ زده خطه را در مناجد و منابر با اسم شاه طهماسب خوانده اسم خود را
 ثانی اسم او کرد اندیده و حکام شوش و کوه کیلویه و روسای ایلات آن سمت نزد او جمع آمده کمراحت
 بستند و امر آبرای و تعیین کرده در آن کمال تکلیف بهر ساینده تا اینکه از جانب حضرت خلیل الهی

در چینی که شاه طهماسب در ارض اقدس توقف داشت بارکان دولت علی صفی میرزا امر والا صدور یافت که چون شاهزادگی منصرف شد طهماسب و دعای آن شخص خلاف واقع است و او را گرفته بایطی که در چیده اند چینه لند بر وفق اشاره والا در چینی که ده دشت متصرفی میرزا بود او را گرفته بقتل رسانیدند و این قضیه در واسطه شهر محرم علیه روی نمود و بکس سید احمد نواده میرزا داود منوکی سابق شمس مقدس است که آن شخص احوال و اینکه بعد از واقعه صفهان که شاه طهماسب عازم آذربایجان گردید سید احمد بجانب ابرقورفت و در آنجا رقم مجموعی مشعر بر تقویض خست تیار به مات فارس و کرمان بهر شاه طهماسب با اسم خود ابرار و علوم کاملانعام را خریدار این جنس کذب طراز کرد و جمعی از او باش را فراهم آورده عازم بوانات و بمرودشت فارس که در دشت فرسخی شیراز واقع است گردید در آن اوان زبردست افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی را بمقابل سید احمد فرستاده در سر یل خان تلافی فریقین واقع شده سید احمد منتهی کشته با بر قوه آمده مردم بر قوه را از کیفیت احوال و وقت حکم محمول و اکاهی حاصل شده او را گرفته محبوس ساختند بعد از دو ماه محبوس قرار کرده بجانب جهرم شتافت و سلک جمعیت خود را تجدید نظام داده از جهرم رفته داراب و نیزر را بدائر خط در آورده جمعیستی سوز و غم و کرمان را تصرف کرده در چهار و پنجم شهر ربیع الاول شانه مطابق قوی جلوس نموده اسم پادشاهی بر خود راند و کسکه و جقه زده بعد از چند جمعی از جانب شرف بگرفتند او مامور سید احمد در قلعه محصور و بالاخره گرفتار گشته او را با صفهان آورده بامام شرف گردان زده بهوای سروری را از سر او بیرون کرده و عاقبت بر روزیاده سری از پا در آمد و بکس محمد علی نام رنجانی مشهور بصنی میسر زامی تانی است کیفیت احوال و اینکه در محرم علیه مطابق تقویم ییل در لباس درویشی وارد شوشتر از آنجا که عقل مردم در چشم ایشان میباشد جمعی الواط او را دیده میگفتند که چشمهای این شخص در نظر ما چشم آن صفی میرزا شباهت دارد شاید او باشد و او تاجش داشت علوم از عین حقیقت جمعیت کرده خریدار او شدند نایب شوشتر با جمیع این خبر متوجه گشته اراده تنبیه و نموده او را در کرده بچینه رفته از آنجا از راه بصره روانه بغداد شد اعیان

دولت قیصری بمبایات اینکه شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانی برده است بدون تحقیق شایرادی
تصدیق نموده مومی ایله را بدربار عثمانی احضار و بعد از ورود او بحوالی اسلامبول و بمبایری تعیین و در
اسکودار مکان سکنی و اخراجات برای او قرار دادند و بعد از حلیج احمد خان پادشاه بروم با اعتبار
صدر بعضی حرکات او را بشهر سلاطینیک که بیجه نزل آنحضرت قسطنطنیه و نزدیک بسره حد فکست و شکست
و بعد از چندی از اینجا نیز او را بحریره لیمن فرستاده کسان او را مخص ساختند و متهمه احوال او در
بیان وقایع سال هشتاد و نه نگارش خواهد یافت دیگر سید حسین نام قلندری بود که از سر راه بقتله
رفته مدتی در قندهار در یوزه کرد وادی میسایانی میسید و از اینجا همراه افغانه در کوهت درویشی بجهت
بعد از قتل صفی میسید برای کرانی میان جماعت جوانی رفته خود را بعباس میرا موسوم داد ادعای برادری
خاقان مرحوم کرده و تنهای سرور و کوشه کلاه هوس بر شکست و بر سندان بی دومی در دفع رانست
و از طول الف جوانی و مردم اطراف جمع فرایتم آورده چون کارش باینه داشت جاب آسایهوی ریاست
سری بر آورده بار سرگرمیان عدم کشید و جمع دوستش چون از صدق فروغی داشت زود بپایان رسید
و دیگر شخصی در دست شمشیر بندر بهم کشیده با دعای پسری خاقان مغفور خود را سلطان محمد میرزا
نامیده شاهزاده خر سوار شصت یافت و در شیشل چهار صد پانصد نفر از اعراب بنادر بر سر خود جمع
کرده از اینجا نزد عبداللہ خاں کلج بلوچ رفته جمع از بلوچ با عانت او برخواستند و از اینجا بمیان طایفه بازری
آمده آنطایفه نیز با او مشتق و غرمت بندر کرده با سید احمد فواد میرزا داد و که در آن اوان آوسر
در آن سمت هارایت استقلال برافراشته محال نموده سید احمد را منفرم ساخت و بندر را با محال شمشیر
و سبب بجهت تصرف در آورد با لآخره از جانب اشرف جمعی بدفع او مامور گشته با او محاربه دومی ایله
شکست یافته بجانب هندوستان گریخت و بندر با محال متصرف فیہ اوصیمه ولایات افغانی گردید دیگر
زینل نام قلندریست که در لاهیجان بهم رسید و او ولد ابرهیم نام توچی بود که با چند نفر از قلندران مر حل نور
رفیق گشته در قریه کامن اعمال دیلمان بمضمون اینکه مع بعد در دیشی اگر بیسجنداری شاهی از کلاه
نمد و پوست تحت بهوس اسر و سیر و انجریده و شاخ نظیر فکر علم و نفیس اقامده و از چادر قلندری پا

بحرگاه دارائی سلطنت گذاشته بادعای سربشاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاد جماعت صوفیان
درشوند و دیلمان را فریفته رایت حکم را فرستاد و دیلمان را بارانکوه تصرف کرد و آن اوان محمد رضا
خان عبدللو تورچی باشی که سپهسالار و صاحب خستیا رکیدان بود در لایبجان توقف داشت این
خبر را شنیده بادوسه هزار کس عازم دفع قلندر گشته در کوستان دیلمان با او محاربه نموده شکست یافته
به تنکابن برگشت و قلندر بهمان روز داخل لایبجان گشته لایبجان را با تیمجان ضمیمه متصرفات خود گردانید
محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته عازم لایبجان گشته در رانکوه تلاقی واقع و قلندر
معهور شده بجانب کهدم گریخت و در آنجا محمد و اسلک جمعیت و از شاه سون و سایر رجال نظام
یافته ماسوله من اعمال رشت را متصرف و از آنجا عازم خلخال گشته بر حاکم آنجا فائق آمده باروتیه
ار دیل و در حوالی اردبیل خنک کرده شکست یافت و بعد از آن میان شاه میسون آمده جمعی از شاهان
با خود متفق ساخته جمعیتی انعقاد داده بمغانات رفته با علی قلی خان شاه میسونی که دم از هواخواهی و انقیاد
رویته میزد و خنک کرده باز مغلوب گشته ماسوله آمد بالاخره جمعی از حایفه شاه میسون که باروتیه
داشتند با جماعت ماسوله که از حیسات قلندر تنگ آمده بودند بر دفع قلندر مصمم گشته
در ماسوله بر سه اوربخته او را گشته سرش را برای سرکردگان اردوس بردند

در بیان نسب و مولد جناب ظل اللهی

بر آگاه دلان دقیقه رس که همین زادگان آگاهی علوی و اتمات سفلی اند واضح خواهد که سعادت
باری که زاده لطف خدای یگانه و کرامی فرزندان مادر زبانه باشند مفاخرش به نسب است میباید
سلطنت مکتب زیرا که بهلول نص کتاب این دوام در پیشگاه نظر پادشاهان است پائین پای
سکرم عتیار است و ازل ترین مرتبه از مدارج اقتدار تیغ بریده را فخر بخیر خدا و خویش است نه بجان
آهن و گوهر شاهوار را از زین باب و زینک ذاتی خود است نه بصلب سعدن خصوصاً این برگزیده خدا و
کرده لطف اینده توانا را که بعد از فضل الهی اعتضادش شمشیر خویش است نه بر و بارزوی ابل و عیسه
و میکانه و خویش و دودمانها از نسبت دودمانش چراغ دودمان فروخته اند و دمانها از دولت خاندانش

دولت خاندان اندوخته بنام مصمصام حدیثش را دولت تیموری در آستین است و در تاجم کندیش
سلسله حکمرانان طایفه نشین نظم زبهرم خدنگش قضایای زیر زیتج کجش راست کار قدر
اگر نادر آفرود از قهر چهر چو خورشید آتش زند و سپهر اگر مهر از بهارش دم زند
دم صبح آتش بجام زند در آتش کر زبهرم زبهرم نهند سربکوه و بیابان نسیم
درین صورت کلک سخن اسبج را از نگارش آن طلب بازداشتن اولی است اما چون عرض متوجع ضبط
کلیات احوال خدیو بهمال و ذکر انساب نیز از لوازم سیمقال است کاشته لوح بیان میکرد که
آنحضرت از ایل قرقو قسته قرقو نوعی از انواع فشار و فشار از جنس ترکمان میباشند و مسکن قدیم
ایل مزبور ترکستان بود در ایامیکه مغولیه بتوران استیلا یافته از ترکستان کوچ کرده در
آذربایجان توطن اختیار نموده بعد از ظهور خاقان گیتی نشان شاه اسمعیل صفوی تقریبات کوچ
کرده در سیمه میاب کو بکاب من محال امپور و خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس طوس در
میت فرسخی واقع و در قرب جوار مرو است توطن جسته تابستان در آنجا میماند و زمستان در جرد
دره جز قشلاقی میکرده اند و لکن آنحضرت در یوم شنبه بیست و ششم شهر محرم سال هزار و صد
و هجری مطابق یوم نسیل در قلعه و شجر دره حصار در مکانی که بالفعل عمارات عالیله در آنجا احداث نموده
خانه شهرت یافته اتفاق افتاده با اسم جد خود در قلی بیک موسوم گردیده و در یازده سالگی قدم برینجا
رشد گذاشت بعل در میان تاجیک و ترک و خورد و بزرگ منظر کارهای شرک گشته در مبادی
حال آثار دولت و فزاقبال از ناصیه احوال و ظاهر و امور عظیم از دست مؤیدش صادر میشد و در عالم
خود نادر آفاق بود بین الامم بناد قلی بیک مشهور شد در آغاز کار جناب ظل الهی
از آنجا که نقش بند کارگاه وجود ربط و پیوند مرا و جبهه را تار و پود دیبای بقای نبی آدم ساخت
و باین جنس اکسوز طراز جامه قوام و دوام بر بردوش نوع بشر انداخته تحو و مخصوص خداوند صمد است
و تفرد شایسته ایزدیکانه **الَّذِي كَفَّرَ يَكْفُرُ وَيَكْفُرُ يَكْفُرُ** که کفو الله حضرت ظل الهی در آن
که آغاز شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و سنگام ریحان بچان عیش و کامرانی بود مایل تا ابل گشته چون

بابا علی بیگ کور احمد که از رؤسای افشاریه ایسورد و همیشه در آن ولایت با ترکمانیه و از بیکه معرکه آرای
 رزم و سپه و میبود از جامه خانه نسبت خویشی اندوختن شریف رسامی نهادن و در بر پیش و پشت
 آنحضرت طالب پیوند و راغب نحو استکبار می جمیده اند و نمند شد اکثری از حد پیشه کان فشا رسالک
 مستماع و منکاحه آرای جنگ و نزاع کشته جمعی از رؤسای اطایفه بایر علت بهم آغوش شاه فساد
 به بخواب ریخ و عفت شدند و بالاخره بحکم قضا امر موصلت صورت وقوع یافته از آن محذره سید دق
 عفاف در سال هزار و صد و سی یک در کتب یکشنبه بیت و پنجم جمادی الاولی ده ساعت و نیم از شب
 مذکور گذشته مشاهده کامکار رضاقلی میرزا بودند و بعد از چشمال آنستوره ریخ بنقاب
 تراز کشیده صبیحه دیگر او را در سبک از دواج و پروکیان جرم عفت انتظام دادند نصر الله میرزا و اما مقفی
 میرزا کوهران اندر برج و اختران آن برج اند هر چند در آن غار طور کوکب اقبال این سید یوسف مال قایم و مور
 که در سمت دره جزو ایسورد و مشهد مقدس و قریه جات آن خود و ناحیه و دشت از آنحضرت با افشاریه
 اضداد و ترکمانیه و اگر او را و از بیکه و سایر طوایف و اهل عناد و وقوع پیوست و کوششی که از بد اندیشه
 در اخلال کار ایشان بظهور آمد و جنگهایی که با دور و نزدیک و ترک و تاجیک واقع شده تا آن طایفه را
 رام و سرحدات را قریب آرام کردند اگر شمه از هر یک تحریر کرد و تاریخ مطولی خواهد شد بیرون از اندازه
 و کتانی میگرد و خارج از حوصله قبول تدوین و شیرازه لیکن چون در این روزنامه طهرت نامه باقتضا
 سخن مامور و غرض اصلی منصب کلیات امور است آنرا همه جار رسم اجمال و ایجاز مرعی داشته
 کیت قلم را بجانب اقتضای غنائ کرایی میسازد بعد از آن که بزم آرای دوران در عشرت سدرای
 ایران سازنا سازی کوک کرد در هر گوشه از مخالف و مؤالف نوایا و از هر سری چون کاسه طنبور
 صداهای برخاسته ترک و تاجیک چنک آسایینه بناخ جهرت خراشیدند و کوچک و بزرگ قانون خرمی
 از دست داده در دایره محنت کف زمان افسوس گشتند و هر جا قوی دستی بود سر از کرسیان خود
 و گردن سر از می و در آورده پا اندازه بیرون گذاشت از آن جمله محمود بیگستانی بطرفی
 که مذکور شد بر سر مشهد مقدس مستولی شده رایت طغیان بر داشت و حضرت ظل اللهی ما آن وان در حد و ایسورد

وکلات و باقی سرحدات و شت مشغول ملک داری و پیکال خوزیر جلالت شاه بسیار از وج دشمن کاری
 بوده مانند شیر صیاد و پیشه خویش و طعم بخش کام بیکانه و خویش بودند چون دیدند که ساقی حرم پسنائی از
 ساغر ماه و مه سر خوانا به غم بابل ایران پیمود و حریف تنگ ظرف زمانه از بدستی کاسه بر سر ضعیفان
 شکست و را برهن فتنه جوی در هرست نظادل کشوده راه آسایش بر روی دور و نزدیک بر بست این
 معنی احوصله غیرت آنحضرت بر تافته بالهام خداوندی نیاز و ارشاد بخت فرخنده طراز و نیر روی غم
 بلند و قوت همت از چند طوایف افشار و اگراد و باقی ایلات را که ساکن ایپورد و درجه ستر وکلات
 بودند حوزه خدمت اخسار وکلات که حصن حصین و قلعه خدا آفرین بود با قلعه دستجرد و ایپورد که پیوسته
 جولا نگاه اشهبیستی نور و مسکن و ماوای دولت و ایوان اخلاص پرور بود برای افرختن سیرق حکم
 رانی اختیار و بیاری کرد کار آغاز کار کردند آری غضنفر صولتی که مهابت صلاش فی دناخن
 شیران جهان کیندگی حوصله و زرد که برگرفت از خصلتی از رو باه بازی سرخ پلنگ خود عوی شیر
 مردی کردن افرازد و سروری که همیشه گردن مسرازان کردن بطوق اطاعتش خم داشته اند
 کی روادار و گردن اطاعت بدگیری خم سازد و ایلات عمده که همراهی توفیق سرتدم ساخته
 ساکب اینطریق شدند و فرقه بودند یکی فستاریه که شرف انتساب آنجناب داشتند دیگر اگراد که ساکن
 دره جز و ایپورد که از ایلات معظم خراسان میباشند هر چند که طوائف دیگر نیز در میان بهر اندوز خدمت
 خدیو فرزانه میکشند اما آن دو فرقه در بدو حال بهیستی تائید خدا تعالی از وی قبایل خسروی را
 بمنزله دوست خیم فلک مساعده بخت فیروز را بمساعدت سعادت و پنجه دشمن شکن بودند بعد از خدی
 بعضی فستاریه و اگراد که صحرا کرد وادی ساده لوحی بودند بوساوس شیطان مخالف الاراده کشته از افشار
 فرقه که صاحب قلعه و جمعیت بودند بممانت مکان و عدت خود مستظهر به آنحضرت در مقام کاوش
 بعضی نزد ملک محمود رفت با او از در الفت و سهارش در آمد از اگراد درجه ستر و ایپورد و جمعی با اگراد
 خوشان بودند و کردی با ترکانه را ساعدت موالفت بستند و هر یک بقدر امکان یکجا ریخته و شعبه باخته
 و با دشمنان آتینجه و با آنحضرت در آتینجه سواد سواد و ارایل جلایر که با طما سب قلی بیکیل

و محمد علی بیگ و ترخان بیگ نام و باقی روسای خود قصوری در اعتماد و وفایی در خصال قومی بسیار
 راه نداده و رشادت و رجا ملزم رکاب نصرت انساب در سختی سبایه آساده نباله در چرخ و رشید
 قباب بودند و آنحضرت با قلت اعوان و کثرت خصمان دامن همت برسان زده با اتفاق برخواهان کرین
 خواب گاه را خانه زین ساخته رایت غرم افراشت و با هر طرف بنای گیر و دار گذاشت و در بیان
 توجه موکب و الای بجانب ارض اقدس فیض بن بیان بهر هم دفع خصمان
 این معنی مانند بذر انور روشن است که جلوه جنود کواکب و انجم تا ظهور کوكبه آفتاب است و بطن
 پروازی سپهر طبعان تا طلوع طلیعه سپهر جاساب بهی که در مقدمه کتاب سمت گذارش یافت بعد از
 آنکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خود سسری کرد و روسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس و قوت هم
 بطوق خدمت او گردن نهادند و در اطاعت بر رویش گذاشتند از انجلی قلی خان یا پالو و امام قلی ایرلوشی
 بودند که از صولت مادر وی بر تافته نزد ملک شافتند صد و زان حرکت از افشاریه بطریق خود بیو بیحال
 تا ملائم افتاده بپاره جونی کار ایشان بیک خیال بهر طرف روانه و در تیسیر این امر غالب بجهان شدند
 اینکه ملک و سائل بر آنخته چون در ملک خراسان همیشه از جانب آنجناب اندیشه مند و هراسان میبود
 مستعد بر اینان زمینده نزد آنحضرت روانه کرده پیغامات موکد به عهد و عین فرستاد که ما را از آمدن بارض
 اقدس بغیر از صیانت حال مسلمانان منظور می نیست اگر در عالم اعلی رسم موافقت مرغی گردستج
 فوایدیرو باعث انسداد راه ها و غیر خواهد بود آنحضرت نیز قبول مسؤل ملک کرده عازم ارض اقدس شد
 که دوروزی با ملک اظهار صداقت کرده وحشت او را رفع و در خلوت یا شکار گاه شرب و وجودش را دفع کند
 نخست با افشاریه و جلایر که در خدمت آنحضرت بودند متمدن گردیده فرمودند که در روز جرید بازی خود سوار
 کرده قبیله باشند منظور اینکه آنحضرت در آشنای بازی و اسب تازی جلوه اسب ملک را بر بوده با تمام کار
 پروازند و هواخان نیز بیک بخوشان و اتباع او در آنجست ایشان با از مرکب سستی در آرنده و پرواز
 در میدانگاه ملوک با ملک گرم جرید بازی بودند بهر غم عنان کسری ملک دست اندختند چون زمام
 توسن امور در دست رایش قضا است پشت دستی که یک نماز آسمان در پیش از پنجه آفتاب پشت بر زمین

گذاشته بر دهن اسب ملک خورده جلوست نیاید ملک از آنجا که سرست با دهن پیش بر پای نخوت بود
 تفرش این معنی مجزوه بعد از انقضای سیستان بجانب شهر عطف عثمان کردند اما آنحضرت پیوسته در
 کمین وقت میسبود تا اینکه بنصایح شفقانه امانه قلیچ خان و امام قلی کرده بانظار التماس ایشان را
 با خود رام ساخت و بعد از آنکه ملک را بسته فرسخی مشهد مقدس تحریک بشکار کرده ملک بخوابش آن
 حضرت یکروز پیشتر حرکت و حضرت ظل الهی روز دیگر امام قلی و قلیچ خان را بتقریب شکار همراه برده بعد از
 ورود بقریه یا فحانه من اعمال مشهد مقدس چون جمیع بدم افتاده را از دست رها کردن مقتضای
 عقل خدا داد نبود آن دو نفر که در ظاهر چون بقصه تیغ لاف دستیاری و در باطن لبان شمشیر
 از خود خواری میزدند از میان برداشتند و از آنجا عازم ایروان گشته ایلات آن ناحیه را جمع کرده همت بدفع
 اکیسنه جوان گماشتند در بیان آغاز مجاری به قتل سبحانی باملک محمود سیستان
 ملک محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت انگیز چون دانست که از شهر خلاف آن ازاده سر و حلیقه
 راست کیشی خبر برگ بید پیکان بری نخواهد خورد و بار کران زیاده سری را که بردوش دارد بر سر منزل
 نجات نخواهد برد غلب حالش نواسنج انتقال کردید که میت روز اول که دیدش کفتم
 آنکه روزم سپید کن این است پس با اگر اچشمک نوشت که با من متفق شده بدفع خباب مادر
 پروازید یا کار جنگ را آماده سازید اگر ادا با جواب دادند که آنجناب کردن فرازیت نمیدود و لا اوت
 بسو طالید و جمعیتش بسیار و استحکام کانش در غایت استعمار تصور این معنی از حوصله ضمیر ما بیرون
 و این خیال از حق قدرت ما افزون است ملک چون عذر ایشان را مشوب بعذر دانست و از کل رعنا
 جواب آن گروه است تمام رایحه دوزگی نمود غم تنبیه انطایفه کرده چون راه کلات و چهجه و چهگل
 بر کوستانات عظیم و محتوی بر قلعه جات محکم بود غیرت آنست را مقرون بمصلحتی است به پاسخ شتر
 کس از راه را و کان متوجه جوشان کردید در منزل فرمود مجدداً اگر ادا کس معذرت خواهی نزد ملک فرست
 اینعام کردند که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب نزاع و فساد است از این باجرا در گذرد از آنجا که
 ملک محمود را ماده جوینی و مانعی شده بود و فرستاده اکراد را قطع پسینی کرده باز گردانید این معنی سبب شد

عموم اگرادگشته باستیناف لوازم سرکشی پرداختند و بفرموده پیش آمد اما از ماسا عی بحسب مکتوب
گشته فرامی و بقلعجات خود متواری شدند و ملک بلا مانع داخل خوشان گشته بنا گذاشت که قلاع اگراد
تاخته جمعی از عورات و اطفال ایشان را یوزعه مال در ارض قدس ساکن ساخته زمام اختیار ایشان را
بدست گیرد و اولاً تاخت قلعه زید املور که در دفرسخی خوشان واقع و ستقاق انجماعت بود پیشنها و خط
ساخته محاصره کرده در ضلالت آنحال خدیو بهمال مانند بلای ناگهانی بسرقتش رسیدند و بپیش
ایستمال آنکه بعد از وصول خبر غیبت ملک سمت خوشان حضرت ظل الهی با شکوت دشان چون سر خوشان
و رعد خروشان با فوجی از رزم کوشان از راه مقصد ایلی بغرم اعانت اگراد ایلعار و در ایت ای
در دفرسخی خوشان بفرجی از اتباع ملک که اسباب و توپخانه او را از مشهد مقدس می آوردند و چاکر گشته
اکثری را مقتول و معدودی از آن گروه از ورطه هلاکت جان سلامت بدر بردند و محمود از این واقعه خشنی
گند قلعه کیری را تاب و شمشیر عاصی کشی آب داده کرم گرفت و گیر و قلعه در شرف تخریب بود که دفعاً
حضرت ظل الهی با جوانان صف شکن و دلیران مردان کنعربده و نعره زن از یک کنار نمودار گشته
بمحله زهره شکاف قلب شکر محمودی اشکافه خود را بپای قلعه و سمران قلعه خود را بپای او رسانید
از تنگنای محصور بی نجات یافتند ملک چون پیش از وقت بنا بر سر حرم در حوالی قلعه سنگریز
داده بعد از وقوع ملاقاتی و ظهور شکست از دور قلعه فرار و در سنگر خود تحصن اختیار کرده حضرت ظل الهی
عورات و اطفال اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده در یک طرف قلعه در جانب دشت نزول و
در آن شب اگرادی که از خوف ملک به پیغولها مختفی گشته بودند از مرده و زنده و مسکب اقدس حیاتی
تازه و بهجتی بی اندازه یافته بار و ساقدم ساخته بخدمت و آلا میوستند و بتجدید از روی مصداق
عبد بندگی بستند روز دیگر که ملک نیمروز یعنی خورشید جهان فروز از قلعه انقی شمع کشیده آهنگ خود
نمایی کرد ملک محمود لوامی عزم افراخته و طرح جنگ انداخته چون حریف را قاهر و دست سعی را از دست
مطلب قاصر یافت گشته عنان و شکسته سان روی بر یافت و تفنگچی و توپخانه را حصار خود ساخته
بجانب ارض اقدس شتافت آنحضرت نیز بهبه تا عشرت آباد حشد و جوشان از اطراف ملک گردید

کردند که شاید ملک از پناه تو بچانه بمعمر که جنگ آید فایده نکرد چون طایفه فشار و اگر ادا آن زمان
 مسکر یراق تفنگ و همیشه بر تیغ و سنان خصم اکلن میدان جنگ میبودند آنحضرت در این
 ایشان ابیوحنانه و تفکیحی مسافری عزم دانسته ترک رزم و از عشرت آباد اگر ادا بر خص ساخت خود
 بجانب ایبورد و صف زمام غم کردند ملک نیز عمر دوباره را مختم یافته و در ارض فیض مقام
 کردید و ذکر تنجیم کی قلعه و باقی قلعات ایبورد بزور بازوی ظفر برورد
 چون همگی قلعات ایبورد که در تصرف افشاریه اصداد میبود محمودی شده در صد مخالفت
 بودند از آنجمله جماعت ایرلوی سکنه یمن کی قلعه که در دو فرسخی ایبورد واقع است هر چند که موسم
 زمستان و لشکر سمرقاند تحرکات و توان بود لیکن حضرت ظل الهی از آنجا که همیشه سرگرم شاه تائید بود
 بدست بردارین غم ظفر برورد افسرده و دلسرد گشته با دلیران عرصه نبرد قلعه مزبور را احاطه و
 اطراف آنرا بنجاک و خاشاک انباشته بلند کرده آب و دودخانه را بقلعه بستند آبی بر روی کار نیامد
 پس حواله و سرکوب بسته قلعه کیان را هدف تیر تفنگ ساختند بعد از چند روز که صلح و بلا
 بختر منستی انطایفه آتش افروز بود اهل قلعه بمجمل استیمنان تثبیت جسته مغذرت جویان و
 ندایت پویان کردن بر بقعه اطاعت گذاشتند آنحضرت اساس قلعه را برکنده و اهل قلعه را کوچانیده
 بایبورد و سایر محال برکنده ساختند چون قلعه با غلوه نیز که مسکن کند و لوی افشار بود و در زمرة
 اتباع ملک محمود انتظام یافته رخ از اخلاص کیشی بر تافته بودند بعد از تمشیت کارینکی قلعه را به توجیه
 بالنصوب انداخته و مدت سه ماه آن قلعه را بمقتیق محصوری انداخته نخت از دو طرف حوالها
 از قریب دوده خاک ریخته و بلند ساخته است و آن نقب زن و چاه جویان خار شکن آغاز نقب زن
 کردند متعارن وصولی نقب بر حصار اهل قلعه از کج کاوی پیل و کلنگ بفکر پرونیان بی برده شست
 نقب را آورده خواستند که آب بران ممر بسته آتش فساد و فتنه را فرو نشاند پرونیان نیز دستی
 کرده نقب اباروت انباشته آتش زدند چند نفر از قلعه کیان که در میان نقب بودند و دوازده
 هستی برآمده بادل خسته و جگر تفت روائه دیار عدم شدند و دیوار قلعه نیز منهدم گشت اما قلعه کیان

باز چوب و خاک با نموضع ریخته راه دخول بر سپاه نصرت پناه بستند چون منقب کاری ساختند
 بیلداران سیل توان از اطراف جمع آورده چهار صد قلعه را با فاصله صد کز کجایش از خاک غاشا
 بمشایه تل بلند می که بیست سی ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع آن میشد استخر کوه سد بسته آب بر آن جاری
 کردند در عرض دو ساعت آب احاطه بر حصار کرده رخنه بر اساس شتاب و قرار دیوار انداخته بنیای
 قلعه بر دستی آن سیل بی امان چون خانه حباب آب رسید و در بروج و بیوت آثار خاوی و علی
 عروشها ظاهر گردید چون مردم آنجا کوکب طالع زاد در برج آبی منقلب دیدند دست از جان شستند و از
 عین اضطراب مانند سر شک از خانه چشم روان گشته از روی ندامت بیامی سرور دوران بخت شدند
 خدیو یکانه چهار نفر از رؤسای آن طایفه را که سرمایه فساد بودند معروض تیغ یا سائوده برات نام
 که خدای قلعه را که مرد شیطن پیشه بود بکلیه تنفک نشانه تیر فالتبعه شهابک ثاقبک ساخته برات
 حیانتش را تاش حواله کرده ساکنین آنجا را با فدا و دیگر فرستادند پس بجانب ایسور و تحریک لواطی
 پیوند فرمود بعد از چند روز بهمت بلند غم تا دیب قلعه زانچند کردند چون قراخان نامی که بزرگ
 قلعه مبرور بود و جمعی از ترکمانی را با خود متفق ساخته بهلوی دولتخواهی ملک آتش فتنه می فروخت
 حضرت ظل الهی در حین مشغول محاصره باغواده بودند طامس بیک وکیل جلایر را با اختر کج
 افشار و با جمعی از ترکمانی و لیسان نادر با طغاه آن نایره مامور ساختند چون آب زانچند از چهار
 بندکلات منشعب میشد مامورین در سر مزارب بنامی توقف گذاشته برجی تریب دادند که محافظت
 آب نموده گذارند که داخل قلعه شود قراخان نیز با جمعیت خود بغرم مدافعه بر سر برج آمده با مامورین مجادله
 و شکست فاحش داده جمعی را قتل و چنانیک را دستگیر کرده بهانا طالعش خانه روشن میکرد در
 روزیکه آنحضرت از تخیر باغواده فراغت یافته وارد ایسور شدند این خبر مال انیکر بعرض قدس رسید
 شهباز بهمت والا بغرم شکار زانچند چنگل جلالت سیزد سپهر خجلی خویر ز ساخته هنگام شام بکجا
 استعجال حرکت و از بیرایه میان جبال بادیران معبر که جدال خود را چهارده رسانده متفرقه
 سپاه را جمع و تهیه سباب قلع و قمع کرده در برابر زانچند جلوه فرمای شهباز برقی چنده گشته جمعی

سیادگان جلالت قرین بدر و بقلعه تعیین نمودند که بنحوی بی راه اقدام و اگر ترکمانیه قلعہ سرانما
 اعلام کنند در آن روز قلعہ کیان اقبال آنکروہ خدیو بلف اقبال چهارده برگشتند از اتفاقات در میان
 شب فوجی از تاتاریه مرو با دلا و سترخان آمده با جمعی از قلعہ برآمده ایشان را دیکین کین باز داشت و
 خفیه باز بقلعه برگشت شب پیا دگان در بقلعه خروج انجم را از قلعہ تصور سر از ترکمانیه نمود و خبر
 بخدیو بلف اختر رسانیدند آنحضرت نیز بنسکام صبح بعزم تعاقب بر مرکب تیزنگ سوار شده دو
 فرسخ که از چهارده دور و بر انجمن نزدیک شدند و قراخان و قبا بیست مجوعی از قلعہ برآمده و گاهی
 از سمت میمنه و تاتاریه از جانب میسره از کین گاه اسب انداخته و با شمشیر باسی خسته از دو طرف بطلب
 سپاه کینده خواه تاخت آنحضرت تکیه بیاری بار می نموده بدلول و لایق نمیکند و لایق نمیکند و لایق نمیکند
 و عدت آن گروه اندیشه بخورده باد لیران فشار می ثبات و قرار افتد و دست با شتمال است حیرت
 و پیکار بردند در اندک زمانی جمعیت آنطایفه چون طره خوابان تاتاریه و ترکمانیه تمام پای سپردادی فرگشتند
 پس موکب والا بالانصرت و مسدود و فتح و ظفر بچهارده برگشتند و قراخان آن جمعی از تاتاریه بادای رسم عذر
 بخدیو خدیو کا مکار آمده استدعای معاوضه گرفتاران با چراغ بیک نمودند آنحضرت نیز مسکنت پذیر گشته
 گرفتاران را از طرفین مخض و همان شب تاتاریه خایب و خاسر عازم مرو شدند و دیگر که سلطان این
 طارم از قلعہ چهارم رایت اقلیم کبری برافراخت و قراخان شب در مقابل از قوس در انور سپر انداخت
 خدیو از گنبد بعزم تمام کار قلعہ را انجمن اعلای الوانی ظفر میوند کرده و قراخان چون حال خود را تباه و روز
 مراد را سیاه دید دست بردار از استیمنان زده از قلعہ برآمد و متعهد خدمت گذاری و تقبل رسم فرمان برداری
 شد آنحضرت نیز سوابق اعمال او را بعفو مقرون و ترکمانیه قلعہ را کوچ داده بصوب ایسور و توجیه فرمودند و از
 بقصد تصرف شاهدی که هر روز در آغوش تناسلی میسب و پر خستند چون ترکمانیه علی و میملی و
 تکه دیموت که در حد و دلسا و در دن میسب و در ببادی آنحال با غوامی سعید سلطان کلانتر در دن پانز
 جاوه انقیاد بیرون گذاشته ولایت تصرف کرده بودند حضرت ظل الهی بعزم تنبیه ایشان از ایسور
 بایک تازان عرصه بسو و اردو نسا و محمد حسین بیک ولد سام بیک و کین چشمشکل نیز اظهار کفر و کین

باین دو دمان دولت اساس میکرد حسب اشاره اقدس باجمعی از اکراد و سوارخانان از جنوستان
 بموکتب مقدس پیوست سعید سلطان بحقیقت حال واقعه گشته چون طاقت مقاومت نداشت با
 تمامی ترکمانه گشته و اردو باغبانیه فرسخی پس از آنجا بزمونی بخت سعید باجمعی از رؤسا و اکراد
 آسمان فرساکشته اظهار تداومت شهرت و تجدید عهد صداقت و بندگی کردند پس زمام غریب بحاج
 ایسور و انعطاف و مجرب حسین بیک رحمت انصاف یافت در ضلالت آن احوال باز فرماخان را بچندی را
 خدلان کریان کیر جان گشته با چند نفر در خاطر زشت سرشت مخمر کرده که علی الفکار گزند یزید است
 رساند یکی از جنود اص کیشان فدر و کید بداندیشان انصرض خدیو بدیشان رسانیده حکم ایشان را
 تیغ سیاست و تارک هوای ریاست گشتند در بیان نصب رضا قلی خان از دربار
 پادشاهی بامر سرداری و خاتمه کار او در شامی این احوال رضا قلی خان نامی از
 دربار پادشاهی بسرداری خراسان تعیین گشته از عرض راه در چینی که عازم خراسان بود بنا بر شهادت
 آوازه شوکت نادری که سامعه فوز دور و نزدیک بود اعلام کرد که آنحضرت تاد و او عازم
 جنوستان گشته سلسله جمعیت را با اکراد انقاد داده به بنیبه ملک پرداخت چون برای املا معلوم بود
 که معاهده اتفاق اکراد با آنحضرت منع الوقوع است به تنهایی بادیان کربن و زرم از میان نصرت
 قرین لوای توجه بجانب ارض اقدس انداخته بمنزل موسوم بمیر کهریز که در یک فرسخی مشهد مقدس است
 خیابان علیا واقع جولانگاه بادپای ستیر ساخته ملک نیز با استعداد تمام بمقابله شتافت و بیمن
 نایره حرب اشتغال یافت پس در دوران طفر توأم تیغ نیز برایشان حکم و جمعی از اخوان و سرکردگان
 ملک را روانه دیار عدم ساخته ملک از صدمه چنگل شهباز بدارک یدلان مانند صید زخم خورده
 شکسته بال خود را به پناه شهر کشید خدیو به حال نیر همان روز اطراف شهر را سیر اقام جواد
 صرصر خرام ساخته شیرخانه قلعه طوس را که موسوم بقلعه حاجی تراب و در سه فرسخی مشهد مقدس طوس در جنوب
 غربی واقع است متفرک و کوه نصرت انتساب کرده راه آمد و شد بر ملک بسته هر دو سه روز یک دفعه اقام
 کام را با فوج خون شام در حوالی قلعه جولان میدادند و بزخمهای کاری سیف و سنان رخنهائی اندو

بر روی خاطر مجربان میکشادند چون ملک رزم ساری و میدان داری اینجانب میدانت معلوم
 او بود که جنگ میدان صرفه نخواهد برد از شهر جدا گشته پشت بقعه کرد فری میکرد و بسیاری از مردم
 توابع و نواحی خدمت آنحضرت اختیار کرده همان چهار دیوار شهر را ملک مالک گشت در
 سیاق ایحال رضا قلیخان در و جنوب آن گشته شاه پروی بیک شیخ المومنی دیگر که همراه رضا قلیخان
 بودند شعبده باجگر نیز در گشته رضا قلیخان حالی کردند که هرگاه جناب نادری این نحو عرصه را بر ملک
 تنک سازد و لوای نام و تنک افرازد سر داری تو ضایع و نقص در شان شوکت تو واقع خواهد شد
 رضا قلیخان بعد از استماع این سخنان کاظم بیک نام خویش خود را بجانب نادری فرستاده پیغام کرد
 که جنگ با ملک مقرون بحرمیت عثمان تهور را کشیده دارد و قدیم پیش نکند از و بعد از وصول
 او و ابلاغ این پیام آنحضرت نیز دست از جنگ باز داشته انتظار و رود سر در این همان قلعه حاجی تراب
 را مقرب کوب فیروزی باب ساختند سر در نیز در سهوا اگر او جنوب آن راجع گردیده عازم مشهد و
 پیمای وادی مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنید سرشته کار و زمام اختیار بدست سر داد و چون
 حالت او لشکر معلوم ملک بود خود را بمرده ظفر شمر روشنی گفته با خاطر آرمیده از مشهد متعظم
 متعاهده با تفنگچی و تو بخانه از راه سر ولایت روانه گشت بدون اندیشه و محافت طی مسافت کرده و در
 بخانه و سر در این بنه و آغز و در قلعه حاجی تراب گذاشته از راه دانسته با اتفاق اگر او متوجه ارض
 فیض نیاید گشته در باغ خواجہ ربیع میگفتی مشهد نصب خیم اقامت نموده و در آن شب خبر و در و
 بابل مشهد اعلام و ایشان را با طاعت خود و کشودن دروازه ترعیب کرد و سنگام صبح بابل مشهد بر
 مخالفت ملک اتفاق کرده و دروازه را کشوده با اتباع ملک که در میان شهر و بازار بودند در این
 ایشان را متعبد و چپ نفر از اعیان را عرق یر شتاب برای ابلاغ نویختن الباب نزد سر در و نشان
 از امور اتفاق آنکه ملک بعد از ورود و بجا آمد مطامع میکرد که سر در از راه دانسته و امن بهت بر زده عازم
 ارض فیض انتساب و احتمال و انتقال را در قلعه حاجی تراب گذاشته در بخانه یکت بخوده به سمت قلعه
 فرور روانه و سر در همان شب که وارد باغ خواجہ ربیع میکرد و این خبر و حشت افزای خاطرش گشته

با جمیعت خود بر سر راه ملک نهضت و ملاقی فریقین واقع و قشون سردار دسته از اطراف
 جمیعت ملک حمله ور گشتند اما چون ملک تو بجان و تنگی را محیط لشکر خود ساخته و قشون را
 آنقدر تنگ پیچی و استعداد نبود حملات انفوج رخنه کریمیان ثبات و قرار ملک نکشته کاری
 نتوانستند کرد و شهر را جنگ را موقوف و عثمان بجانب شهر طوس معطوف داشت و بتر است
 اکثر و در بالین غفلت تکیه کرد لشکریان نیز شیوه سپهدار خویش را پیش گرفته هر یک در گوشه
 رخت آسایش افکندند فرستادگان اهل شهر بعد از ورود و بیای فرمود که جامی سردار را خالی
 دیدند تعاقب او روان گشتند در مکان فرور و در معسر و در و مرده رسان این خبر گشته
 نیز بایل خان حاکم اسفراین کاظم یک خویش خود را با جمعی از قشون در کمال عجل بجانب
 شهر گسیل کرده بفضبط شهر پرداختند و چون ملک محمود صیانت حرم و منوبان خود را
 بمهدی نام شهیدی که در آن اوان و کیل قهات دولتش بود متحول داشته او را در ارک گذاشته
 بود مهدی شب حرم و کسان ملک را بر داشته برج اطراف دروازه ارک متواری و مشغول
 و دفاع و خود داری شده و همان وقت کس فرستاده ملک از این واقعه آگاهی بخشد ملک فی الحال
 با تو بجان و جمیعت خود بجانب شهر المعار کرده از دروازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده و
 ابواب جنگ کشوده و قریباً شب را پای ثبات از جای فته و داع صبر و تدار و شهر را گذاشته فرار کرد
 باز شهر را متصرف گشته با شهریان اتفاق اندیش راه مواخذه و صادر پیش گرفت حضرت ظل الهی بر چند
 که از این آغار کار انجام را بعین البقیس دیده میدانت که مال کار سردار ناما یا در یکجا قرار خواهد یافت اما
 بعد از آنکه غنچه بر بسته این امر بهم در کلین رسوائی کل کرده معلوم نظر کیا آن چمن گردید که دو حوضه زرافت
 را جز نمرد امت و کلستان احوالشان امید بھاری نیست بدون اینکه سردار را ملاقات نماید غم پیور کرده
 نیز متوجه خوشان شد و بعد از دو سه ماه باز تهیه سرداری را از سر و قریباً شب و اگر در بر گرفته بود جنگ
 و باطلهاریات اعاده این تمشای مرده زنگ کرده بر مرشد آمد دوباره ملک محمود بمقابل او پرداخت
 و او را بسمت خوشان گریزان ساخت این دفعه کار سردار با مره از طبعه انتظام عاری گشته دیگر لوائی نگذاشت

قد علم بخبر در بیان سرداری محمد خان ترکان و ظهور داعیه سلطنت از ملک
 محمود و مخارباتی که فیما بین او و حضرت ظل الهی رومی نموده و آن از برای
 مقرر کردن پادشاهی میبود چون اینچنین اعیان مذولت سید رقم غزل بر صفی احوال رضا قلیخان گزیده
 محمد خان ترکان را بر سرداری خراسان منصوب ساختند اما پیش از آنکه محمد خان وارد خراسان شود
 ملک عرصه ملک اخالی دیده اولاً تنخیر نیشابور را پیش نهاد ساخته ملک اسحق برادر زاده خود را
 بر نیشابور فرستاده و جماعت بیات ساکن نیشابور چون در عرصه خراسان سوا می جناب نادر
 کسی که امید یاری و توقع مددکاری از او توان داشت نمیدیدند در مقام استعانت در آمد حقیقت
 حال را بنحیرش اعلام و آنحضرت نیز بنویسید توجه موبک والا شده رسان ملول و گمراه قریه اهلکنا
 فجاءه بالاسنایا تا گشته خود را مستند و سلک جمعیت را از افشاریه و اگرادکلات و دره خرو بود
 منعقد ساخته تنوکل خدی چگاه و بغرم امداد ایشان روانه گشتند و اگرادخویشان نیز بموجب اشاره
 اقدسین سربازان پیوستند و بعد از ورود به نیشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور و جمعی از اتباع او از حلقه
 حیات و در کشته خودش در باغی متحصن شده بعد از وقوع این امر ملا محمد فیضی کیدانی ساکن ارض
 اقدس که سرافضای عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته چون
 شیوه جوانمردی و قوت اقتضای حمایت طرف عاجز و بیرون میکرد و مروت کریمانه مقتضی آن میشد
 که ملک اسحق را از تنگنای تحسین منحص و روانه ارض اقدس سازند که بمعامله رحم عاجز و نوازی ملک ارض
 احسان و سرسرازی ساخته انگشاف را می و اراده او درین ضمن کرده باشند طایفه وحشی نژاد اگر
 بنا بر واقعات زمان ماضی اینمنشی اراضی گشته قصد گرفتن مال و اندای حال ملک اسحق کردند و اراده
 ایشان چون پروانه اذن از دیوان رضای خدیو سلیمان شان نه اشتند در عقده امتناع مانده
 در سنگامی که سپنج این اندیش گریبان خاطر اگر دور کش و بایره شربت تنخیر بنوای ترکان از برای
 باد پامی درویشان را در کش داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف و بسیرت تمام عازم نیشابور گشته
 در منزل قدمگاه پای اقرار افشرد و آنحضرت نیز با افشاریه و اگراد نیشابور را بیت محال و برافراشت چون ملک

از بیم تیغ و سنان جانستان دلیران مهابت کیش تو بخانه را مخرجش ساخته با خدیو ظفر جام
 هرگز بخت میدان اقدام نمیکرد کاری از پیش او زفته اگر چه اساس قرارش منهدم و بعضی از
 لشکریانش منعدهم کشند اما چه نفر از افشار و اگر درخت بمنزل میشی کشیده ابراهیم خان
 برادر آنحضرت زخمی از گرد و بنا برهنه که همیشه توش سرکشی طایفه اگر از مشرب سیبای کی آب بی
 بحام خورده در میان خود سر کرده کامل الرامی نداشتند با او چهار و اسبانی که بدست آوردند
 از صولت ملکی و غلبه تشویش هر یک سرخویش در راه ساکن خویش گرفتند و از رفقت اعجاب
 کاری میسر شد ملک بعد از وقوع اینحال میثابور را محصور ساخته اهل شهر چون خود را در معرض مخاطره
 و تنگنای محاصره یافتند از در عجز در آمده قلعه را تسلیم و ملک حکومت آنولایت را بقضی خان بیست
 حاکم سابق تفویض نموده آنسک ارض اقدس کرده بعد از ورود بارض فیض بنیاد در خود کمان استعداد
 و آغاز فرمانبری و استب را در کرده از بسک سری حقیقه بر سر و سکه سلطنت بر سیم و زر زده چون خود را
 منسوب بکیان میداشت کلاه کیانی برای خود ترتیب داد و لیکن با تلف قضای از گفته لسان لعجب
 بکوشش میخواند : نه هر که چهره برافروخت دلبری دادند نه هر که آئینه سازد سکندری دادند
 نه هر که طرف کلج نهاد و تن داشت : کلاه داری و آئین سروری دادند چون الهامی بوقیج که قصه
 است باین شهد مقدس دایم در سراز اطاعت بر یافته بودند تخت آنسک تخریر کرده ملک اسحق را
 باین امر مامور ساخته مردم بوقیج نیز از حضرت ظل الهی استمداد نموده تا وصول آنحضرت بمنزل آمد
 کار از کار گذشته و ملک اسحق بوقیج را تصرف کرده برگشته بود آنحضرت بغیرم جولکای شهد است
 را و کان نهضت فرموده ملک نیز از شهد مقدس بیرون آمد که بمداغه آنحضرت پرداخته از انجا بر سر
 خوشان آید در استرکی که از مواضع شهد است ملاقی فریقین اتفاق افتاده تدبیر مخالف تقدیر و
 دویست نفر تجاوز از اتباع آنحضرت قتل و دستگیر گشته بقیه فرار و عزم خانه و دیار خود کردند آنحضرت
 با دو نفر وارد کلات و ملک عازم تاخت خوشان گردیده و بعد از صد و پانزدهن فتنه و فشاریه دار با
 حدود غنا و فرصت افسا یافته از راه قصور عقاد زفته از ترکمانیه سمت درون استمداد و انطایفه نیز

بمسویات ایشان تارک عهد انقیاد گشته آمدند که با آنحضرت بساط مخالفت گسترده ایسور و افراسیاب
 نمایند آنحضرت باز از کلات عازم ایسور و در خارج قلعه معمره آرامی بسر گشته افراسیابیه مریوز را با تیر گزینی
 شکست داده فراری جمعی از ایشان را در پیغوله نیسی متواری ساخت و از آنجا بغرم مداخله ملک
 تهور بسمت جبهوشان برانجخت تا وصول کوکبه و الالباب ملک اگر در امانخته و سلطنت جمیع ایشان را
 متفرق ساخته رایت مراجعت افراشته بود آنحضرت باز بجانب ایسور و عطف عمان اشهب کیتی نورد
 کردند بعد از وقوع این مقدمات محمد خان ترکمان که از دربار شاهی سبزداری مامور بود و از خراسان گشته
 فتحعلی خان بیات که از جانب ملک حکومت نیشابور اقدام داشت بسبب وصول خبر آمدن سواد جری بلو ملک
 در مقام خود سری برآمده شد مخالفت ساز کرد ملک دوباره از راه راست آهنگ نیشابور کرد فتحعلی
 خان بمقابله پرداخت و با قضای تقدیر دستگیر گردان و عرض ضرب شمشیر گشت و ملک محمود بشهر
 استیلا یافته ملک استخی را بحکومت تعیین و غرم ارض فیض قرین نمود و بعد از تسخیر نیشابور داعیه مدافعه
 با آنحضرت جایگزین میسر گشته ملک استخی را با لشکرش از نیشابور طلب و خود با کوکبه و از دحام باغ خارج
 مشهد مقدس نقل کرده از اتفاقات خدیو بهمان نیز الهام ایزد متعال رایت افراز جلالت بجانب ارض خلد
 مثال گشته وارد جباد و در آنجا پیر محمد نامی که قبل ازین در مجادله تون از فتحعلی خان روگردان شده ملک
 پیوسته دران او ان از جانب او سردار مستحفظ آن نواحی بود بمداخله پیش آمده و مغلوب گشته بقلعه
 و موکب و الا نیز با رض اقدس غریت نموده بعد از ورود بکوشک مهدی و فرسخی مشهد از غرم ملک
 گشته حرکت ملک دلیل آمد کار و علامت لطف پروردگار دانسته بسمت کوه سنگین کفرسخی مشهد هفت
 نمود از آنجا که پیشکار قدر در سر انجام اسباب دولت این چند یو جهان داور بدو دست روز و شب
 وسیله انجیر و پامی سعی در وادی حاجت روانی این چند و نیک اختر از کواکب آبله زیر عیاشت بمیان حلق
 و تابد خداوند افس و آفاق ملک استخی از نیشابور بهمان روز وارد منزل طوق و فرسخی مشهد کردید
 طرف عصر ملک استخی از سمت بابا قدرت و ملک محمود از طرف باغ مریوز با قدرت و شوکت بعمره
 کین کجا و انجیر حضرت ظل الهی نیز با دلیران کردن سر از بیاری خدای فی نیاز با هر دو طرف همکار گشته

میدان ستیزه آواز گردیده تا فول کوکبه سلطان روز بارقه تیغ جهان سوزد و دانه ها در من صبر قرار
 ایشان بر آورده جمعی شیر را طعمه شمشیر آید از جمعی را گرفتار قید اسار ساخته تو بجانم و نقاره خایه ایشان را
 تصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق هر دو روز و از معرکه نافه و بجانب قلعه شافیه در مان تواریخی
 جنت و از گرفتاران معرکه آنچه اهل شهید بودند از دیوان احسان خدیو به مال عطیه اندوز فرمان بخشای جمعی
 خواص کسان ملک بودند مأمور بکلمات کشته کوکبه و الا بجانب کلمات تصرف یافت اما ملک محمود بعد از
 وقوع این شکست با غلوی فشاریه که در سرکشی با او بهرست و در سلسله متابعتش پای بست بودند نزد بیکار
 درون دلا و اگر ادب خوشان کس فرستاده که نمایان آنجا عت سارنش و ایشان امطنین بوعده نوازش
 کرده بموافقت او ترغیب بمخالفت آنحضرت تحریک نمایند ایشان نیز عهد موافقت با ملک محمود بسته و بکشتن
 و ساوس سر رشته اخلاص از آنحضرت گسته آنحضرت بحد استماع این خبر تنبیه ترک نمایند ایشان را و بفرستادن
 ساخته هنگام صبح که ترک تیغ بند محسبی فرود جلوه کر میدان روز گردید از امپور و سوار و در یک شبانه روز
 بیست و پنج فرسخ راه ایلتار کرده صبح روز دیگر در باغیاد تسار سر ترکان ریخته لواز مقل و غارت
 بطور رسانیدند و از آنجا موم تسار جمع و دلالت و قلوب ایشان استمال کرده بازار راه میاب و
 کوکبه بجانب ارض قدس جلوه فرمای شهب غرم درایت افزای زرم شسته جلالت کیشان که از
 سهم خدیشان عقاب پر میرخت دو رسته کرده در دو گوشه گمان بکن بره کردند و خود با چهار صد
 پانصد نفر سبک روح تر از نسیم سحر دار و قلعه موسوم به بهار و ملک محمود نیز از شهر غرم مدافعه سوار شده همین
 تلاقی فریقین نزدیک شد آنحضرت بقصد اینکه ایشان را بکین گاه دلیران کشاند و آن صید خون گرفته را بشیر
 رساند جنگ بگرفتار نمود و کیت برق تک است بقو گرم خان و دیگران کران و کاب با ظاهری قلعه فارو
 سبک جولان ساختند ملک چون پی مده غایر ده بود تغییر در نظم جمعیت خود راه نداده بهیبت مجموعی شتاب
 رسید و باز از گیر و دار گرم گردید و کوفری از طرفین پهل آمده چون در آن دان شدت سرما خنکی را از
 خد برده بود دلهای یلان از نزول برف مانند آب و جویباران افشوده بود و سنگا می جنگ را مستعد
 گرمی گسته شد و ملک بجانب ارض قدس حضرت ظل الهی است ایستاد و روی آورده از آنجا سار الفلا

اوضاع مرو متوجه آن ناحیه گشتند توضیح اینمقال آنکه از قدیم الایام جماعت قاجاریه مرو در اصل مرو
 و طایفه تاتار و اعراب در خارج قلعه سکنا داشتند فیما بین قاجاریه یعنی از جهات که بمقتضای کون و فساد
 است احداث نفاق و نزاع شده انجماعت دیده خرد از ملاحظه عاقبت کار بسته و هر یک بفرقه از تاتاریه
 پیوسته بحکایت ایشان بدفع یکدیگر پرداختند تاتاریه بمعنی را منقسم شده در صد و ثقیوت را می فاسد
 انجماعت درآمد تاتاریه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشته انطایفه بعد از ظهور تاتار انحصار
 در احوال قاجاریه جماعت بیوت را که از خوار زم آمده در محل موسوم بقبر قوم بیوت گرفته بودند با خود
 متفق ساخته در مقام تاخت و تاز درآمد قاجاریه پس چند نفر از رؤسای بیوت را بقلعه برده مجبور
 و غفلتاً بر سر ایشان ایستادند و جمعی را مقتول ساختند بعد از وقوع اینحال جماعت تاتار و اعراب که
 کرده بموضع مشهور بحال که در دوازده فرسخی مرو واقع و سراب زراعت مرو بود رفته اقامت و از
 ادیمایه مار و چاق و ترکمانیه استعانت کرده آب را از قلعه کیان مقطاع و اهل قلعه را از گشت و زرع ممنوع
 ساختند ملک محمود از اختلال اوضاع مرو میان واقف گشته بر طبق استدعای تاتاریه مینفر از ایشان
 را بحکومت انولایت تعین و حاکم مریور با اتفاق اشترار مار و چاق و ترکمانیه دست تطاول دراز داشته
 سال آن ناحیه را تاخت و تاز کردند چون اهل قلعه را از قلعه آب و آذوقه کار بفلکت و زندگانی بصره
 بپلاکت انجامید دست توسل بر ذیل یاری و دامن مروّت و مددکاری انحضرت زده بعضی احوال پیش
 پرده گشتند و انحضرت نیز از راه تعصب ایلیت بغیر تمسبیه انجماعت از راه طرّن را بت غمیت از نصیب
 انفرختند در میان مقدمات شمرس چون موکب والا وار و طرّن کردید باعتبار
 طغیان آب عبور از رودخانه میسر نگشته درین سمت آب مکث واقع شد چون از صیدگاه غریب با
 دست تهی بازگشتن ناگوار حوصله شبهاز طبع غمخور و مخالفت طایفه ادیمایه شمرس بسر کردگی مودود
 خان ختمی حاکم آنجا در اسننه و افواه مذکور بود از کنار طرّن آنسنگ تاخت شمرس کرده از بر اینجو
 مقصد گشتند شب بر سر دست آمده باران شدید شد بحدیکه لباس سیاه فام ظلمت در قامت شب بنگ
 آبی بدل گشت و بنبر خشک سپهر تیز کرد و در آنسر زمین از گشت سیلاب پامی است لای و کل کردید و آن

سیل کوه را یعنی لشکر آسمان اوج فوج فوج یک یک بر آبان موج کرده پیریک بستی افتادند و از شدت
 باران و کثرت کل نه حالت رکوب بودند قدرت نزول میرشته جاده از دست یک نگاه بدر رفتند
 طریق آتش در مقام زمین بسر برده هنگام طلوع لشکر فوج خارج قلعه رسیدند و دو قلعه آن چون نازل
 ساد می را بر در خانه خود همان دید جز انقباض و چاره ندید ابواب مغذرت کشاده و پدر خود را پیشکش
 و نزل خدمت و الا فرستاده و سرگردان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق خلاص سپردند چون تو بخانه
 بنود بکار قلعه پرداخته کوچانیدن بعضی از ایلات امر والا غرض و ریافت مجبلی سلطان جتای که بخت
 قلعیات اقدام داشت در مقام مخالفت درآمده با الاخره مغلوب منبر کشته قلعه خجست باز ابل
 قلعه از در اطاعت درآمده مجبلی سلطان را با اعوان و اتباع گرفته بخدمت اقدس آوردند و حضرت ایشان
 با سه هزار نفر خوار ایلات سرخس و توابع کوچانیده بستم کلات و سیور در فرستاده خود نیز سیاه
 بر سر سیور و آمد خجست در میان محاصره قلعه قورغان و بنیسه تا آریه هرو و ذکر
 و قایع آن زمان آنجمله قلعیات طایفه افشاریه قلعه قورغان بود که متعلق بجا شو بیک
 یا مالو و تا آن هنگام تخیر آن در غده مانع مانده بود چون عاشر بیک با وصف شتاب این دو دمان
 تخم مخالفت در زمین دل کاشته و حق ایل را کان لم یکن کاشته جعفر علی بیک شادلو نیز که از رؤسای
 چمک که جوشان بود در مخالفت آن استان با او همه استان کشته با عانت او آمده بود که الوانی خمر التو
 بجانب قورغان شقه گشته در اطراف قلعه رجهای تیس و سیبهای محکم ترتیب یافت تخت جعفر علی
 بیک اظهار زبونی و اعتزاز کرده محنت خطا پوشش او را با طایفه ادرخت جهور از زانی داشتند عاشر
 بیک به تنهایی با جمیعت خود بر اسم قلعه نواری پرداخت از مؤیدات اقبال که در ایام توقف کو کینه
 در خارج قلعه فرور افتاد اینک چون در از منتهی با بقعه نابر عدم مبالا است اعیان دولت صفویه
 سرحدات خراسان اکثر اوقات جولانگاه توس و در یک خوارزم و ترکمانیه بود شیرغازی متصور ایام
 ماضی در مبادی عهد آنحضرت اظهار تنه جوئی و رزم سازی و بار سال جنود او و بیک بیوش کتازی
 میگردید و دفعه او بیک مغلوب میلان بخازی و مقهور یک تازان معاکر سبازی کشته پیش شیرغازی ترک طایفه

و دست درازی کرده بنا را با رسال رسال و رسایل آمد و شد بتجار و قوافل گذاشت در همان اوقات
 جمعی از تجار خوارزمی وارد ارض فیض نمود و بنا بر اینکه ولایت چچه در حدود دشت واقع و مردم آنجا دوست
 ملک را تابع بودند ملک بایشان اعلام کرد که بدو همراه کرده قافله را بطرین رسانند اهل چچه بطلب
 باج با تجار نزاع و ایشان را قتل رسانیدند و اموال ایشان را تصدیف گشتند و چون در آن اوان فتنه
 شوکت و اقتدار آنحضرت که ماده الحیوة مزاج فاسد خراسان از سطوح شیخون آشامش دلهای دور و
 نزدیک هراسان میبود بمسامع دوست و دشمن رسیده و بار دولتش قبله انام و مرجع خاص و عام
 شیرغازی بعد از شنیدن اینچنینی بخدمت آنسور فرستاده تمنای استرداد اموال منهویه نمود
 حضرت لایحه مهربانی بخت بفرستاده او مبذول و در استخلاص مال و استرضای تجار شرایط التفات معمول
 داشتند اینمعنی وسیله رفع غایله شور و شین و باعث استیقامت باین شده پانصد نفر از غلامان خاص
 موسوم بآلتون جلور بر سر خدمت و امداد روانه موکب ظهر نیاید ساخته آنجا بخت دریای قلعه قورغان
 دارد معرکه ظهر اثر و از نوازشات لایق سمره و رگشتمد و نیز بسبب انقلاب اوضاع مرور و ساقی جاده
 را چون پامی تحس و قرار از جازفته بود روی امیدواری بدر باران نرسیده سر شصت یاری آورده دریا
 قلعه مزبور به بزم پامی بوسی سربلندی جستمند و هم از جانب شاه طهماسب که در آن اوقات درازند
 بسربلندی و جنگی بیک معیر المملک بسفارت و استفسار و تحقیق کار آن کوکب جلای الانوار که ازین
 خراسان طالع شده روز بروز فروغ و ضیای اخبار عالم افروزش بر در دیوار شهبان کوشنای
 مامور گشته در ایام محاصره آن قلعه دیده سمره سلیمانی بخبار مقدم و الانورانی و دست تمنار از کل
 خدمت و الابچیدن کلهای می رنجاز نک سعادت کرم کل افشانی ساخت آنحضرت فرستاده مزبور را گرمی
 داشته بعد از چند روز او را مخص و کوکبه پادشاهی البسمت خراسان بکلیف تحریر فرمودند چون ترکمانیه
 علی ایلی ساکن درون بار تجدد مخالفت کرده بر عادت سابقه سزای کربان کردن گشتی بر آوردند بنیه انظار
 را مجدداً و چهره بسمت منصور و ظمیر الدوله ابرار سیم خان را با جمعی از سپاه نصرت و فرین محاصره قلعه
 قورغان مامور ساخته با همان اوز بیکه و جمعی از جانبازان خاص چپا و قلعه خورمند که سکن ترکمانیه بودند

اموال و دواب اطایفه عرضه غارت ساخته ایشان سینه از قلعه برآمده میسای جنگ و جمعی از ایشان
 بمشامت پیمانی شکنی بدف تیر و کلوله تفنگ گردیدند و دلیران بر سر قلعه یورش برده شیر حاجی انصاری
 کردند و قلعه در شرف تخریب آمد که اهل قلعه بر دامن استیمن آویخته حضرت ظل الهی دوباره از اعمال ایشان
 عذر پذیرفته رایت انصار افروختند بعد از ورود و کوبه والا بمنز و کچی قورغان عاشور یک قلعه
 واری را بنیایده دید قلعه را تسلیم نموده سر بر بقیه انقیاد گذاشت پس کسان شیر فازی را که مدتی
 در رکاب همایون سالک طریق مکران می بودند بعطای اسب و خلعت نوازش کرده مخص ساختند و
 چون تنبیه تا آریه پشتهها و خمیر قدس خمیر میس و از راه چپ و حوض خان و عباس آباد ساحت مرود امهر
 فروغ ماهیچه لوای خورشید ضیا ساخته اولاکس بدالت فرستاده انجماعت سراز طاعت برپا نهادند
 آنحضرت متوجه ایشان گشته فیما بین مجادله واقع و انجماعت مورد تنبیه بلوغ جمعی از ایشان معروض
 تیغ بیدریغ گشته کوچ و کلفت خود را گذاشتند مت بند مرو شافتند و قلعه پامال و حال و نتوان و
 عیال اطایفه تبصره درآمد پس حضرت ظل الهی مال و غنایم را بغاریان غنایم و اسرای ایشان انخص
 ساخته غرم تعاقب فرمودند انجماعت از باب استیمن درآمده آنحضرت طایفه مذکوره را کوچانیده در اصل
 قلعه مرو ساکن و با قوه قاجاریه مسلح داده هر دو گروه را مورد عواطف علیا و روسای فریقین راز طرزان
 رکاب والا ساخته اعراب را با کوچ بایور و فرستاده عازم ارض اقدس و با مالی شهید مقدس فرمان نوشته
 مرده رسانان بموکب تقدس شدند در بیان توجه اعلیحضرت شاه طهماسب بهرم
 متقابل با ملک محمود بجانب خوششان و ورود جناب نادری بموکب
 شاهی و وقایع آن ایام میمنت نشان بعد از حرکت موکب معلی بجانب مرو ملک
 محمود چون کربان خود را از چنگ ختم قوی دست را دید بمضمون اینکه مهر خشنده چون بهان شود
 شبیره با یکدیگر میدان شود فرصت یافته از شهید مقدس بجانب بخون اسفین مرحله پیمای گردید که
 شاید در آن ناحیه بشاه طهماسب تسلط یافته باخلال کارش پردازد و سر رشته دولتش را از نظام اندازد
 چون میت مردانگی و فرزندی آنحضرت در حدود خراسان بلند آوازه و کلزار فرود آمد و ضامن از رالان جویبار

تیغ آبدارش تازه بتازه قرین طراوت بی انداز کشته ولایات نواحی ایپور و مطلع ماه لوای فلک نور
 آنحضرت میبود شاه طهماسب که در آن اوان در شاه رود بسطام توقف داشت بعد از استماع
 حرکت محمود و چون سپه داری فتحعلی خان قاجار بامید یاری و نظارت اعانت و مددکاری آن پند
 ر شهبازی از راه جاجرم و اسفرین روانه و در حین حرکت خود حعلی یک معیر الماک را بخدمت و لا
 فرستاده تمامی مقدم آن سرور فرزانه و نادر زمانه نمود اما ملک محمود تا آن زمان قلعه جوین دیر را چنانچه
 کرده تصرف ننمود و چون نواحی بود که آوازه انصاف موکب نادری از مرد و غیرت آنحضرت بجا
 ارض اقدس و شت افزای خاطر ملک کشته دست از کربان سائر محال باز داشته بهشت شهید مقدس
 شتابان بپوشان آن جنعلی یک نیز از جانب حضرت شاهی بخدمت و الا پیوسته چون خبر آمدن شاه طهماسب
 بمساع اطلاع و اتفاق عتبه دولت رسید غیرت جانب شهید را موقوف و عنان پیران جهان بپا
 بجانب خوشان معطوف ساختند اما در عرض راه همیشه از خاطر خطیر طور میکرد که چون فیما بین آنحضرت
 و اگر اد سابقه نزاع و غبار نقار در غایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب و الا بخواهد
 الطایفه در میان احداث فتنه و شر و کار آنحضرت را با شاه طهماسب بناسازی منجر کند از آنجا که پیش
 خداوند سبب الاسباب وسیله انحراف دولت آنجناب بود و عکس تمنعی از پرده تقدیر صورت ظهور نمود
 صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلمه الله صاحب دیده شد شرح این احوال آنکه فتحعلی خان بعد از
 ورود شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از طوایف اطراف رودرگاه شاهی آورده از آنجمله از طایفه اگراد
 جمیعت کامل انعقاد یافته بود و شاه طهماسب را با خود سرکران میدید عاقبت اندیش کار خویش گشته
 وسیله جوی آن شد که بفلاخن تدبیری سنگ تفرقه میان آن طایفه اندازد و خود را در امور دولت متعهد
 سازد و بخت قلی یک شاد لور که از معتبرین جنگ شکر بود را مأمور ساخت که با اتفاق ایل خود به تنهایی بر سر شهید
 رفته با ملک سنگامه جنگ گرم کند تا گو گبه شاهی وارد شود چون عقل خردمند از قبول این گونه جنگ
 نتجاشی داشت بخت قلی یک سر غدا پریشان آورده شاه طهماسب تیغ تدبیر فتحعلی خان او را گردن زد و این مقدمه
 باعث و شت آن وحشی خصلت آن کشته چون ابواب قلعه را بر روی خود بسته دیدند بهجوم عام وارد حاکم

تمام دیوار قلعه را سکافته بیات مجموعی پیام تپه یکفرخی خوشان رفته در آنجا بنامی جمعیت گذاشتند
 و در آتش غلغله و غوغا در میان اگر او قشون استراحت بلند بود هر جا کردی دست می یافتند از لیا
 ویرانش عریان میکردند اگر چه از یکدیگر بعضی امور غبار تها و فیما بین آنحضرت با اگر امتضا بود لیکن در
 انظار یقه چون دست از دامن چاره گسته دیدند از یام تپه جمعی از رؤسای ایشان شکایت اینجکا
 عازم خدمت آنحضرت گشته در منزل میاب درحی که آن جناب متوجه خوشان بود بر کاب مستطاش
 پیوستند و خلف و بین عهد بندگی بستند و صبیبه سام بیک وکیل چنگلگر را برای تولید نیازها
 در همان مجمع حاضر آن زریمان فراست کرده برای دفع شرک آب شیرینی خوردند و مفاد العبد بدین
 بقدر آینه تدبیر فحلی خان صورت نامی عکس مطلوب او و عکس پذیر صورت مقصود آنجناب کرد و بقصه
 آنحضرت در صدد استمالت اگر او منع فساد در آمده چند نفر از فشاریه را همراه کرده نزد محمد حسین بیک
 ولد سام بیک وکیل و شاهپوری بیک شیخا ملوفرستادند که مصدر حرکتی نشده منتظر ورود و
 والا باشند و از همان مکان معیر المملکت از شاه طهماسب و فحلی خان فرستاده پیغام کردند که هر چند
 این نوع سلوک و ناسازی در چنین وقتی که هنگام دلالت و ترغیب و لیان غازی معارک سربازیت
 مقرون بصیلاح نبود حال خود بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاده من هم متعاقب وارد شده اگر ادراچی آورم
 روز دیگر که خسرو سیارگان بزم فلک را بنور حضور خویش بر آراست آنحضرت با کوبه تمام وارد خوشان
 و شاه طهماسب را ملاقات کرده غدر خواه گناه اگر داشته رفع ماده نفرت از جانبین کردند و در آنجا خلوت
 خوشان بموجب اشاره آنحضرت محمد حسین بیک فرمود تفریض یافته بخواب خانی فایز شد پس لوای چنان
 کشاد بر میت و دوم شهر محرم الحرام ۱۰۳۱ مطابق یونس نیل از خوشان بعزم تخیار رض او نهضت
 نموده اولاً ملک را از عرض راه با طاعت دعوت کرده چون او را سپر نیمه غلغله کربان گیر و گشته
 بخنجر او کاشته کلک تقدیر گشته بود به ندادن جواب جواب داده بسر کشی برخاست و در ارگ نشست
 و راه ترمز کشوده در شهر بربت و موبک مظفر در دوم ماه صفر وارد خارج شهر شهید مقدس و از محاذ
 ارگ از جانب کوه سنکین در کمال غرور و کمال با کوبه زکین عبور و زاویه مقدسه خواجه ربیع را مقرباً منصوب

ساختند و درین عبور از کنار شهر ملک محمود از برج ارک باز ختن توپ و بارج پیغام مافرا می بخش
 یکنان می رسانید جناب ظل الهی با فوجی از لشکر دشمن کوب تا وقت غروب دریای حصار ارک با
 محمودیان آتش افروز نایره عروب شده هنگام شام مانند مهر عالم کمر عازم از امگاه کشتند ملک
 محمود از ظهور طلوعه تیر طلعت خدیو بهمال که هر روزه مانند خورشید انوار از کنار برجی تا بان میشد برزول
 و وبال اخضر دولت خود فال زده در شدر حیرت سر سیمه کشت اما هر روزه خدیو از جناب طایفه افشاریه
 و باقی منتظران بیای حصار شهر بند رفته و از قلعه نیز جمعی برآمده پشت بقلعه کوفری میکردند تا اینکه قتل
 فتحعلی خان بوقوع پیوست در بیان مقتول کشتن فتحعلی خان قاجار چون درین
 توقف شاه طهماسب در بطام خبر آمدن ملک محمود و پیغمبر سماع اعیان آن دولت رسید حرکت قاجار
 استر اباد بدون تدارک و استعداد اتفاق افتاد ایام سفر نیز امتداد و دم سردی لشکری شتند
 یافته سپاهیان را طاقت یساق نماند هر چند که فتحعلی خان یکدو دفعه مصدر خدمتی شده در آن اوقات
 پیشرفت کار سلطنت را منظور می داشت اما چون خراج شاه طهماسب را از استقامت دور میدید و از
 کارکنان آن دولت چون اطمینانی نداشت ناچار میامانی لشکر را وسیله کرده از خدمت شاه طهماسب
 مستدعی رخصت گردیده که با ستر اباد رفته تهیه لشکریان کرده باز در ابتدای حوت حاضر شود از آنجا که
 او چنین وقتی موجب و بهن دولت بود هر چند که ائمنای سرکار ظاهر اظهار رضامندی کردند اما
 در باطن ب فکر دفع اوفاده چون بدون اعانت جناب نادری از عهده گرفتن نمیتوانستند برآمد شاه
 طهماسب در خلوت مکنون درون با آنحضرت در میان آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او با شیوه مرگ
 مثانی و بهمان حبس و قید او را کافیت هرگاه خاطر شاهنشاهی بمنفعی متعلق باشد او را گیرانیده روانه کلات نمایند
 مشروط بر اینکه بعد از فتح مشهد مقدس باز مرض باشد شاه طهماسب برین پنج استر اباد نمولیس و در چهارم
 سفر آنال فتحعلی خان ابار و سامی قاجار که در دربار شاهنشاهی حاضر بودند گیرانیده فتحعلی خان را در حیمه آنحضرت
 مجوس ساختند شاه طهماسب چون میداشت که آنحضرت بقتل فتحعلی خان ضابطه اهدا و قضا براراده خود
 نکرده طرف عصر که آنحضرت بوقوف پیمان مستظهر بوده و در دربار پادشاهی شغول تلق و فوق امور رعیت

و سپاهی بودند بعضی از نزدیکان شاه طهاسب که کینه فتحعلی خان در سینه مخزن داشتند در جزو نموده و همد
 نام قاجار را که با فتحعلی خان خوبی بود از جانب شاه طهاسب بقتل او مامور ساختند بکاشتگان انجرت
 را خیال آنکه شاه طهاسب خود سر مرکب این امر گشته البته با اشاره انجرت خواهد بود جزات منع جزو
 مامورین با تمام کار او پرداختند و سرش را بحدود آوردند پس حضرت ظل الهی متکفل امور سلطنت
 و مهمات ملکی خراسان گشته ایشک آقاسی باشی گری دیوان اعلای کلعلی بیک ولد بابا علی بیک تفنگچی
 آقاسی گری بعلاده حکومت سبزوار بشا هویردی بیک شیخانلو تفویض یافت در بیان
 تسخیر ارض اقدس بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان حضرت ظل الهی بدستگیری نایب یزدانی
 که رحمت به تسخیر ارض اقدس بسته هر روزه بر سر قلعه فرستاده و نیزه افسرده میساخت اما
 ملک چون برسانحه قتل خان فرور مطلع شد حیاتی تازه یافته بمنبری را موجب احیای دولت خود دانست
 و لیرانه مصمم شد که بغرم جنگ بر سر اردوی پادشاهی آید انجرت از شنیدن این خبر بقت حسته سار
 رزم و بقصد ارض اقدس از خواجه ربیع تحریک لوای غرم کرده ملک نیز با تو بخانه و استعداد بمقابله
 و در غم فرسخی خارج قلعه ملاقی فشتین واقع گشته شکست عظیمی بشکر ملک راه یافت و جمیع کشتیری از اعدای
 و اعوان او را بزرگسایم خان نامی که توپچی باشی ملک بود بر خاک هلاک افتاده ملک بجانب قلعه میربت
 و تحسین اختیار کرده و دیگر رو باورد و گاه نیاورد و مدت دو ماه در قلعه محصور و پس از آن جلالت
 ایش و ملک گرفتار ورطه حیرت و تشویش مبدودا اینکه معلوم دور و نزدیک شد که او را هیچوجه
 روی بهبود و کار او را مالی محمودیت نزدیکان و رفته رفته و این بچستی از و در چیدند از جمله
 پیر محمد نامی که در معرکه تون ملک پیوسته سردار و جمله الملک او شده چون دولت ملکی نقش بر آب و
 نمونه موج سرب دیده در جزو علی خان تاپین خود را بخدمت حضرت ظل الهی که از یاصیه حال یونش انوا
 نایب تابنده بود فرستاده پیغام کرد که اگر مرا اطمینان کامل از جانب انجرت حاصل شود شب مستحقین
 در دانه سمت پیر علی امویه را گشته در دازه را میکشایم جمعی از لشکر یان در کمین بوده بجزو اعلام من داخل شهر
 شوند پس در شب شانزدهم شهر ربیع الثانی ساله مطابق یونیت ییل نسکامی که ظلمت لیل سیده غفلت بود

غنو و کان ستر خاک آید تخت و سپهر ماه افواج بحسب و احترا به شجر شهنشهر و پند سپهر بر تخت آنحضرت باد و از
 هزار پیاده از زادیه خواجه ربیع آنست پای قلعه کرده در سمت دروازه مهرود در کین کین ایستاده ظهور
 و غده پیر محمد را آماده شدند پیر محمد بروفق تمهید آتش پاسبانان برج را کشته سرای ایشان را بپای قلعه فکنده
 و در دروازه را کشته خدیو ازاده به پیر روی تخت خدا داده بپایا و کان شیخ زن و بهادران صف شکن
 داخل شهر گشته آن حوزه خلایق را تا صحن مقدس و چهار باغ متصرف شدند محمودان که در محلات و بروج
 مشغول محاربت بودند از مشاهد اینحال سر اسیمه خود را بارک رسانیده تحسین گشته ملک محمود سنگام
 طلیعه صبح از دو طرف یکی از سمت خیابان چهار باغ و دیگری از سمت خیابان غلی و کمال جلالت شورش پورش
 بشهر در افکنده حضرت ظل الهی نیز بپایا و کان رزم کوش و سپه داران جوش پوش پایش انداخته با
 شمشیرهای آخته از دو جانب بجنگ پرداخته و با پای ارک نخل حیات بسیاری از ایشان را بی برک ساخته
 انجماعت را بارک کریر آیند و آنروز تمام شهر متصرف شد که حضرت قهرمان در آمده بعد از آن علی حضرت شاهی از
 خواجه ربیع عازم زیارت و طواف و سعادت اندوز تقبیل آستانه مقدسه ملایک مطاف گشته باز بار و دی
 خود انصراف کرده روز دیگر حضرت ظل الهی آنکب پورش ارک کرده چنانکه خاین رو سیاه شب از تیم تسلط
 قهرمان مهر از شهر بند جهان بارک عدم کرخت ملک چون راه تدبیر را بسته و دست چاره را شکسته و
 از در استیمن در آمده چینه زیاده سری و راه و رسم چاکری را از سر گرفته تخت و آئانه سلطنت را
 که مرتب کرده بود همراه آورده سپه داتا مهدی نام که در بدو حال تون تابک را به مشهد و بمناسبت آن
 عمل در ایام حکومت تون با ملک کلخن آمیزش گرم کرده بود درین اوقات بر سرند و کالت ملکی نمیکه زده
 منشاء اغوامی او بود بسیار رسانیده سایر متجربده و اعوان ملک مورد عفو و امان گشتند ملک محمد
 از راه قمبیس کسوت فقر تلقین گشته و قوله الدینا اللدین احسن من کل شیء ترک ریاست را ترک
 تارک تاجر در ساخته نکت قناعت بر خود بست و تحت رایت پست تبدیل و از خرگاه و اراغی به قیام
 درویشی نقل تحویل نموده در یکی از حرات آستانه مقدسه بر سر خم نشست و پیر محمد دراز ایستاد
 حاکم جام و جره نوش جام مرام گشته بجلاب سلطانی فایز گشت و در بیان توجه و کوب

تا در می بجانب جنوبشان و صادرات آن ایام فرخته نشان بعد
 از آنکه کلیه دستخ مشد مقدس بزور بازوی دلاوری پسر پخته تصرف آن پسر بنده سرسری
 درآمد و چندی از اینغنی برآمد غیریت توقف در ارض قدس پرورد در خاطر انور تقسیم یافته جمعی از
 از فشاریه سکته ایسورد و توابع را برای محافظت سرحلات آن نواحی گذاشته بقبیله پاشا پسراده ضما
 علی سیه را و حرم محترم بارض اقدس آورده آن مکان نیز بهت بنیان را که منظر خجوا می حسدنت
 مستقر شد و دولت سمری توقف و قرارگاه دولت ساختند و چون در مبادی حال منوی
 معهود ضمیر قدس آن بود که بعد از تسخیر ارض شعیص نمود و صفه و مناره استانه مقدسه رضویه مذکور
 اند و شود کهند احکام والا بانجام آن امر خیر فرجام صادر گشته مناره که منسب مبارک چون بقبرینه بود
 دیگر از محاذات آن با وج عیون فرختند که قبه چرخ برین را نمود و دیده مهر و ماه را و میل را اند
 باشد آن حاصل حضرت ظل الهی بعد از فرغ از صل و عقد امور خراسان کس را می عقد کوهر مقصود که
 سابقا در یام تپه خواستند آن معامله شده بودند روانه جنوبشان و چون بعضی از جماعت عراقی از آنجا
 که مقرب بساط سلطنت بودند از جانب آنحضرت بکین نمیافتند و اقدار آنحضرت در مقامات ملکی
 ناملام طبع ایشان بود غیبه در صد داخل برآمده شاه طهاب را راغب و رقیب این مطلب کردند
 و کایلفظ من قول الالکدیک مرقبک عتیک الطایفه است عهد نیز بهمن سخن سخت شده فرستاد
 حضرت ظل الهی ابی نیل مقصود باز گردانیدند چون محل در این قسم امور را حوصله مردم بازاری که
 از عار و حیث عاری باشند بر نیستند تا با چندی سرور غیور چه رسد آنحضرت قطع فصل امر را
 به قبضه شمشیر نیز که محاکمه مرد و نامرد حواله با و ست رجوع و در دم با بر و اخابان جان فشان عازم جنوبشان
 گشته سه فرسخی جنوبشان را مضرب خیام عزویشان ساختند و منظور اینکه در جنوبشان شاه طهاب
 و اگر او همه حاضر باشند بهر نحو که قدر شده باشد این کار فیصله یابد مقارن آن حال شاه پور دخیان
 شیخان ملوک حکم سزوار نیز از سزوار وارد جنوبشان گشته محمد حسین خان حاکم آنجا نوشته را که حضرت
 پادشاه در خصوص این مطلب با و تحریر و بیجا با کشف نقاب از چهره شاد مافی الضمیر کرده بود بخت آن

حضرت ارسال داشت با وصف اینکه آنجناب صورت اینمغنی اور پرده خدا داشته ظاهر نکرد هنگام
 شام که خست و تیز و مهر از منازل سپهر در طلوعیده تن تنها بسوی شهرستان غرب کرم شتاب شد
 شاه طماس بر هتائی تدبیر مهران رکاب و مقتضای ایام شباب بدون اطلاع خدیو ملک خباب
 بر اسی سوار و بهتری از صطبل با او رفیق و یار گشته جریده و شهاب در لباس تواری خود را بشهر رسانید
 صبح که حرکت او بر رای جهان آرا انجشاف یافت اسباب کار خانات سرکار او را که در محسک طغر اورد
 ارض اقدس بود برای اینکه پایمال تغلب دست فرسود تصرف دیگران نکرد مضبوط و ملبوس و با چنگ
 که برای سرکار او در کار بود بخوشان ارسال و تنه را بارض اقدس بر گردانیده از منزل مرزور خست
 و پیوسته آباد که در سمت غربی خوشان واقع و مبر اگر اد بود نزول و راه آید و شد را بر قلعه کیسان
 مسدود ساختند در چین عبور موکب و الا از حوالی خوشان فوجی از اگراد سر راه بر جنود جلا دست
 بنیان گرفته بارتد پیکان تیر و کلوله تفنگ اشتعالی نایره خشک کرده اندام یافتند شاه طماس
 تحریک ستابۀ تدبیر شاهپوری خان و باقی اعیان دولت که نبض شناس مزاج او بودند پرده از رو
 کار برداشته ارقام با طرف ممالک خصوصاً بحکام کراچی و مارندران و استرآباد نگاشته حضرت ظل الهی
 بنجابت اسناد و از انجروه استمداد کرده ملک محمود و ملک اسحق در وسای سپاه نیز که در اردوی
 میسبوند ارقام فرستاد که ترک وفاق آن زبده آفاق نموده راه نفاق پیش گیرند ملک محمود اگر چه خست
 ابراز فرمان شاهی نکرد لیکن چون دانست که بالمال بروز خواهد کرد بعد از چندی بنظر اقدس رسانید
 هر چند که اینمغنی سبب نقار خاطر والا کردید اما از مواخذۀ آن ناسپاسی و حق ناشناسی تجامل فرمودند و
 بعد از چندی جمعی از ایلات اطراف با مدد قلعه کیسان آمده ایشان از طرف بیرون و قلعه کیسان نیز هیأت
 مجموعی با سواره و پیاده از اندرون هجوم آور شدند و مستعد قتال گردیدند حضرت ظل الهی بادیان
 افشار و اخلاص کیسان جان نثار بجهت کارزار برآمده فریقین هم در آویختند و غبار عصه و سیمار اچ
 و تار بر آویختند جعفر قلی بیک شادلو که از معارف چشمگرک بود در آنروز بکلله زنبورک کشته شد جمعی
 کثیر عرصه شمشیر آیدار و بقید اسار گرفتار و قبیله ایشان کرم خیز میدان فرار شدند و روز دیگر جماعت فرار

که در میان طوایف اگر دصاحب شمشیر و بدلاوری ممتاز و شهیرند جمعیت کرده بغیرم امداد شاه جهان
 آهنگ قلعه کرده حضرت ظل الهی بعد از ظهور سیاهی آن را بنزد طریق سپاهی سر راه برایشان گرفته
 از آنجا که نیز جمعی قتیل و اسیر گردیدند و چون در آن صحرا و دشت جبر کشتار آن طایفه و خجسته
 تعذر داشت چاه طولانی حفر کرده ایشان را با آن مکان انداختند بعد از چند روز انفاسی ایشان را بست
 مروت و انسته مقتضای قنوت و رعایت اعلیٰ مرتضیٰ با خنق و با وصف اینکه سرمد آن سال سختی
 اشتداد داشت که کوه و صحرا متصل از برف در چادر پنبه و ابریس سیر و آتش سوزان اگر از بستر سنج
 خاکستر سرد بر میگردد بر جای خویش سر و کشته میزد و جوشان در کمال شدت محصور کرده قلعه کیان را
 تیرکنمای حیرت انداختند و آنجا که بعد از چندی و سیای بر اینخته آنحضرت را تیرک مطلب تکلیف و
 آنحضرت هر دو فخر بر آن سیف قاطع جواب آن حرف نجف میدادند و طایفه مبرور چون دیدند که از توطئه
 و سیای کار می انجامد نیافت مستدعی شدند که آن غیر ضرر اقبال از یوسف آباد حرکت و غریب ارض
 اقدس کرده ایشان هم متعاقب شاه طهماسب را از جوشان بارض فیض بنیان برده امر معهود را
 صورت دهند و کارکنان اندولت را غرض اینکه شاید از خارج از حکام ولایاتی که در مقدمه جوشان از
 ایشان استمداد کرده بودند مدعی رسیده از اقرار خود کمال و امر مبرور را برای شاه طهماسب که آنوقت
 تمنایش خمیازه کش شوق این مطلب بود صورت حصول دهند اگر چه دلاوران رکاب از که سرگرم
 جوی آنحضرت بودند برف رستان را بستر قائم تصور کرده از خدمت اظهار و لیس و میگردانند اما چون
 دواب و مرکب از شدت سرما در معرض تلف بود و خدیو سزانه نیز از مبادی کار همیشه متوکل بخدا می گما
 و عامل حسن مدارا با آشنا و بیگانه و جمیع خلق زمانه میبود بکلا خطه ملوی کار و کارها حرکت و غیره
 فایض البرکه کرده و بعضی از اسبان خاصه شاه طهماسب را از ارض اقدس برای او فرستادند آنحضرت
 شاهی و اعیان آن دولت بنار اهل فقه گذاشته راه تامل می نمودند تا مقدمه کرامی واقع و از رسیدن کوکب
 مایوس گشتند تپید بین آینه عا انکه محمد علیخان قوللر قاسی سابق ولد صلاحخان که در ایام قنادر خجسته
 قاجار از دربار شاهی دور و از باطرب مجور گشته در ماندران میبود بعد از قضیه فتح علی خان از جاب

شاه طهماسب مأمور شد که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران میبود بار دوشی شاهی نقل نماید
 البته بروفق فرمان عمل و جمعی از غلامان و خاصان که از شدت دی و سردی فحشلی خان در قشلاق مازندران
 متواری بودند و در آن راه کام و روی دل از ایام دیده آفتابی شده همراه شاهی به گرم امداد اگراد
 آنسنگ خراسان کردند بعد از ورود بجایزم من اعمال کریملی رستم خان حاکم آنجا علی الغفله جمعیت کرده
 شب بر سر منزل شرف الدین نامی که از ملازمان حکام استرآباد و در ایام سرج و مرج صاحب جمعیت و
 شخصیت و استعداد شده بمحیطخان پیوسته بود ریخته بسبب تفرع او را بقفل رسانید روز
 دیگر که صبح از آفتاب پنجه نوین پنجه چرخ برین کشید آنسنگ منزل محمدرضا خان کرده محمدرضا خان
 خزینه و اثاثه سلطنت را گذاشته فرار و رستم خان نیز یکی آنها مجوزه تصرف و خستیا رخنش در آورد و پنجه
 متواتر بسع شاه طهماسب و اگر ادرسیده یاس کلی در احوال ایشان راه یافت لابد شاه طهماسب از
 خوشان حرکت کرده در حوالی نوروز وارد ارض قدسی شد پس حضرت ظل الهی کس نزد رستم خان رسا
 و تمامی خزاین و اسباب منسوبه را استرداد و اصل سرکار پادشاهی ساختند و در بهمان اوان حضرت
 ظل الهی شاهی بعد از تجرد از علایق جهانیه و هوا جستن نشانی و اتصال بجزوات علویه و مشاهدیه صور
 غیبیه و استضاء انوار قدسیه در عالم رویا دیدند که مرغابی بزرگی که آنرا قو گویند نمودار گشته آنحضرت
 تفکی در دست داشتند بجانب او خالی کرده قورابدون آنکه آفت زخمی سزده در بغل گرفتند بعد از آن
 پنجه قبایی که مخصوص آنجناب بود درآمده در برابر آن خیمه چشمه و حیوی و میان آنخوض ماهی سفیدی بود
 بزرگی بزرگ که چهار شاخ قوی داشت آنحضرت بحاضران فرمودند که آنرا بگیرند همه رفته توانستند گرفت آخر
 الامر خود دست انداخته آنرا نیز گرفته در بغل گذاشتند و صبح آنجناب را به نزدیکان حضور مایلون نقل کردند
 شخصی حضار این شعر خواند که اگر در خواب سنی مرغ و ماهی نمیری تا به بنی پادشاهی و تعبیر آنچو
 حقیقت فرجام که آینه صورت نامی معنی وحی و الهام است فی الحقیقه این است که چنانچه قو که بزرگترین
 مرغیان است پادشاهی این خدیو بهمال نیز عظم سلطنتها باشد و صید ماهی چهار شاخ سفید شاه
 بر این است که تاجداری ملکت چهار پادشاه آنحضرت تعلق باید چنانچه ایران و هند و ترکستان و خوارزم بخورند

تقرش در آمد در ذکر وقایع قوی میل مطابق سال هجریون فال ۳۹۰ در بیت و ششم
 شهر جرب خسرو سیارگان رخت بهرستان چل کشیده شاد بکلیه برین بهار در شستان چمن و امن
 جو سار آغا ز جلوه که کرمی عروسان دلاری لاله و ریجان در حلقه کاش نشود و نابر خه استند و مشاهه کان
 قوه نامیه چهره لاله رخان نسیم و یاسمن را بغازه و کلکونه و کاش آراستند غنایب شوریده حال
 در عشق کل بشور انجیری تنوع زبان تیسر و فاخته سوخته بال در بلوی سرو سبزی قیسبان دی کو
 زمان از سبزه نو خیز ساز و برکت دشته و خجریز نمود اگر اذ که سخنان ایشان مانند آب و رنگ بهما
 می اعتبار بود از آمدن تقاع و رزیده اگر او سکنه کلات و دره خیر انجالیفت بر انجینه و انطایفه و چیز
 بسر کردی شکر نام چشکر جمعیت نموده آغاز شیرش کردند و تاریه مرویست به تحریک ملک محمود طبل
 یاغیگری کوفته و جمعی از فاجاریه مرور و مقبول و قلعه را محصور و تصرف کرده نقاره بنام ملک محمود بنوا
 در آوردند پس آنحضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان را به تنبیه اگر ادره جرقین و انطایفه سپهر شرمی برادر
 کشیده با ابراهیم خان از درستی در آمده جمعی از شکر خان مغفور بشور انجیری شکر شربت فنا بشور
 از یکطرف کلانتر درون با ترکانیه یملی و علی ایل و از یک سمت محمد حسین خان زعفرانلو و شاهپور دغان
 شیخ المومنه سلسله جمعیت را انعقاد داده با عت و استعداد و با عت اگر ادره داخته ابراهیم خان را
 در دره جرب محصور و خند حضرت ظل الهی بعد از شنیدن این واقعه و لکن از شاه طهماسب هنگ دره جرب
 در راه خبر رسید که جمعی از اگر ادره با کوچ و بنه خود روانه نبوشانند آنحضرت شاه طهماسب در میان شهنشاه
 در قلعه موسوم بدستچر در سکنه شده خود بخوشان ایلغاییشی و با انطایفه مسکنی گشته اگر چه پراغات نوامیس
 ایل متعوض اسیر زنان آن راهبان گشته اند اما تمامی اموال ایشان و باقی اگر ادره و حامی خوشان با غارت و کما
 ایشان را لذت اندوز مرات ساختند و از آنجا روانه دره جرب گشته انطایفه را کجایلیق قیس بلوغ جمعی را
 معروض تیغ بیدار ساختند و ستم تاب مقامت نیاورده با سرکردگان راه خوشان پیش رفتند
 جمعی از دلیران عرصه تیز در کوب آنحضرت تبعاقب فراریان تا حوالی خوشان کجا در انجیر و فوجی سینه
 با شاره و الایلی اصرار خرم چیات و بهیم نمایان جمیت ایشان اشهب غریت را برق تک و صرصر

ساخته مأمورین جان نثار آنظایفه را عرضه تادیب و تدبیر و سر کرده آنجماعت را که سیلیمان نام
 بشواله بود دستگیر نمود چون از حق نعمت همجاری آنحضرت چشم پوشیده بود و حکم و الاچشمهای او را
 عیبه **لِلنَّاطِلِینَ** از حدقه بر آورده قلعه خویشان را محاصره کردند سرگردان از قلعه برآمده و با
 مستعد تقویم امر معهود شدند آنحضرت نیز برای اتمام حجت قبول درایت جهانگشائی را بجانب
 ارض اقدس پر تو انداز و وصول نمودند و از آنجا بر سیم خان باشاره و الاروانه مرو و بسطک
 مرو را شکسته تا ناریه آنجا که در مقام طغیان بودند از بی آبی عاجز شدند و قلعه مرو را سپرده و دردد
 اطاعت درآمدند اما اگر در خویشان بازار عهد خود نکول نموده راه پیشین پیش گرفتند آنحضرت بفرمای
لَا تُكْنِیْ إِلَّا وَقَدْ تَمَلَّکْتَ سیم باره بار کی غریت را بجانب خویشان جولان داده شاه طهماسب چند
 که در یاطن طالب اینطلب و مدعی اینند عا بود اما در ظاهر باز رفاقت کرده بعد از ورود بخویشان
 جمعی از فحاصمان خصوصاً میر علی خان بیات که در آنزمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود چون دیدند
 که این نیز بجهان نقشی موافق تناسمی ایشان از پرده خلاصورت ظهور نمود و مهتر گردیده خواستند که
 اگر در اینجا اصلاح بمیان سپاه آنحضرت داخل کرده باین وسیله کاری از پیش برند اگر در هر چند که
 ایشان را در دوستی خود صادق و با آنحضرت ناموافق میدانستند اما اجرات قبول آن امر نگردیدند
 میاد آنحضرت بعد از ورود ایشان بمحکام نصرت اثر در بنیاده سبقت گزین کشته قضیت بر عکس
 نتیجه بخشد میر علی خان و یاران او چون این تدبیر را در فراج اگر ادنی اثر و تحمل تمهید رانی نمریدند آنحضرت
 شاهی را بجانب نیشابور ترغیب نموده شاه طهماسب که همیشه پامی عرش در راه پیرای نیز رو و پیک
 خیالش در نشیب و فراز دای اخلاص دزدک و دو بود چون قدم سعی فرسوده و رنج خود را سپهروده
 یافت از جناب نادری عذر خواه گشته بجانب نیشابور شتافت حضرت **خَلَّی اللَّهُ** ایند فو که رحمت بفرم
 تنبیه اگر ادبسته و قلعه را محاصره کرده محصورین چون صورت حال پر چنین دیدند بطایفه نیشادلو
 و قزاق و لوه که مردمش یزن و دهراد و نصف شکر ایشان بودند اعلام و از ایشان استمداد کرده فوجی
 عظیم از آنجماعت بکوک محصورین توسن تهور بر ایختند و اهل قلعه پامی جلالت بمیدان نهاده از قلعه

برآمدند حضرت خلل الهی که فتح و ظفر همیشه دو اسبه در رکابش روان و متعین قبایلش در معرکه رزم
 روان است اولاً با قلعه کیان گرم ستیز گشته ایشان را پی سپردادی گریز ساخت و بعد از آن متوجه کرد
 بیرونی شده قلب جمعیت ایشان را بر انضامی یک تند و تیغ تیز از همان راهی که آمده بودند بازگردانید
 یعنی بطریق عدم روان و تتمه را بجانب فرارستانان ساخت و جمعی از آنجا حجت را که گرفتار قید اسار
 شدند آورده در دور جنوبشان سیاه چال انداخت اگر اچون خود را در ورطه عجز و زبونی دیدند
 در استیمن در آمده و بخدمت والا فایز شده استدعای انظار موکب سعود بجانب مشهد و
 نهند انجام امر معهود کردند پس آنحضرت گرفتاران را بر غایت راه در رسم ایل مرخص و محمد حسین خان جاکم جنوب
 را با ولدش سپردی خان و سرگرد کان اگراد ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بغرم ملکان
 شاه طهماسب روانه نیشابور و کس برای تمسیت این امر برفوق ضابطه و قانون شهید مقدس جنوب
 فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب غنیمت ارض اقدس کرده در آنجا محملشان بود و مقصود از جنوب
 وارد شده شاهد طلب را بستان حصول رسانیدند اگر چه چنین روزنامه ظفر که نوع و سان دل
 ارامی اکثر وقایع بملاحظه تطویل مقال مجله آرامی خلوت سری بیان نمکشته در پرده اجمال میماند ذکر اینکه
 امور از فایده عاری و خارج از دایره مطلب نکاح است اما چون مقدمه موصلت بابا علی بیک و بعد
 این وصلت که چون دیر انش غازه آرایش و تیغ تیزش کز لکت پیرایش بوده از مستببات این دولت این
 شمرده میشد بمرگشت قلم نقاب خنجر و ایندعا کشوده همانا حکمت بالعه الهی مقتضی این بود که بگوید
 این دو وصلت تولید نتایج و ملکون موالید قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکشان افشار و اگراد
 که عظم الما تسند بعد از خود آزمائی بر عجز خود اقرار و با خدیو آزاده عقد بندگی بسته طریق خدمت
 نمایند و الا قابله این ماده چنان ماده قابله نبود که تولید این فساد و خونریزی و ایراث نزاع و تنه
 انجیری کت ذلک تقدیر العزیز العلیم در بیان گشته شدن ملک محمود و ملک
 اسحق با اشاره قهرمان خدیو افاق در ضلال این احوال بوضوح پیوست که تا ماریه که در مرد
 بنام ملک محمود نقاره عصیان فرو گرفته قلعه را نصب کرده بودند ملک محمود هر روزه در جزو نوشتجات

بایشان نوشته انطایفه را تحریک بنسازد پس چو در مقدمه جوشان نیز چنانکه مذکور شد اقامی را
 که از جانب شاه و الاجاه شعر بر مخالفت آنحضرت صد و سیست مخفی داشته خاطر انوار این بگذرد
 غبار آلوده کلفت میبود در این وقت که بر وزیرین خیانت خیمه افعال سابقه کرده اقامی او بر ابقا
 راجع آمده محمد خان چوله با مرهمایون او را بقصاص خون محمد یک امین باشی چوله که ارگشتگان شعیب
 ملک بود با ملک اسحق بیاسار ساند و ملک محمد علی را که برادر کوچک ملک بود به نیشابور نزد میر علی
 خان بیات فرستاد و نیز موعی الیه را در عوض خون فحشلی خان برادر خود عرض تنع انتقام کرد و پند
 که هر سری شایسته تاج بزرگی کی بود کرتازی با قضا سر در سر سوداگنی و بعد از قتل ایشان ملک
 اسد الله خان حاکم سابق سیستان را که دران اوان از سیستان بخدمت والا آمده بود با اولاد و اقارب
 و کوچ و منسوبان ملک مرض و روانه وطن بالوف ساختند و در میان نهضت موکب
 نادری بحد و دقایق بغزتم نسیم حسین سلطان و کیفیت جنگ سنگان
 در انشای توقف ریات جهان کش در ارض فیض بخشا حسین سلطان که از نقبای سیستان در حدود
 قاین میبود باعتبار انتساب ملک محمود سیستانی و انغومی و سادس شیطانی اغارمتنه چنانی
 کرده بایستی که از جانب آنحضرت در آن ولایت میبود و از نسا و درون بیرون کرد حضرت ظل اللهی جمعی از
 او مأمور ساخته کاری میترشد چون نسیم فاعنه سنگان خوف نیز منظور نظر والا بود در پیجیم
 فی حجه الله مطابق قوی عمل بمرافقت شاه و الاجاه باشت هزار نفر از سره بزاران معرکه جان سنگان
 بهمعنائی ناسد یزدانی از اراض قدس نهضت و مجرد وصول آوازه موکب همایون با نسیم ترزل
 در بنیان حال انجماعت راه یافته ملک کلعلی ولد ملک محمود با ملک لطفعلی برادر زاده او و قبا
 سیستان که در آن مکان بودند فرار کرده باصفهان رفته و با شرف غلج پیوسته کمر هلاکت او
 بستند و حسین سلطان در قلعه محصور بسته بعد از ورود ریات نصرت آیات در مقام مدامت و بندگی
 و صد و عجز و شرمندگی در آمده اعتذارش بقل تبیل یافت بعد از انتظام محاکم انسر زمین کوکبه سنگین
 بجانب سنگان نهضت کرده سه روز قریه اسفندین مجسم سردقات غر و تکلیف گشته و در رابع تیر بمیرا

وقیف و الضبط لشکر قیامت نبیب و تعیین ساق و جوانان و آرایش طرح و در انظار پر خسته
 دارد و ما مژن آباد و سیب اینکه مابین آن مکان و زیر کوه ریک بوم بود تو بخانه در ریک نشست پس
 آنحضرت با جمعی از دلیران شترهای کوه کوهان برداشته خود بر شتر مانند مهر بر تختی سپهر سوار گشته بنین
 عزم و پامی همت بر زده گاهی سواره و گاهی پیاده بکشیدن تو بخانه میرد خستند و در شدت صیف
 که آب جز در دم سیف یافت نمیشد آنهم نصیب احد بود یک شبانه روز در آن بیابان رحمت تو بخانه
 میکشیدند در و دم صفر نزول اجلال بهمدین واقع گشته چون جمعی از افغانه و قطعه بهمدین
 ساکن و چند روز بود که عساکر فیروزی تاثر در انتظار مصالحه که افغانه از راه کید اظهار میکردند و ننگ
 و جویای قتال با انکروه پیمان کسل بودند همت و الای ظل اللهی بدفع آنطایفه پرداخته آنجماعت چون
 خود را در معرض بلا دیدند از راه عتد از قلع آمده و عهد کردند که سر کرده ایشان رفته افغانه نیاز آید
 مطمئن خاطر ساخته و در رکاب اقدس حاضر نموده قلع را بتصرف جند قاهره و در بعد از استقرار
 این عهد سر کرده مزبور قلع نیاز آید و رفته و از عهد خود باز گشته باز نشست آنحضرت نیز بهمدین را
 بسبب خلف وعده از تنگ گذرانیده مال و عیال ایشان را بمعرض نهب و اسر و آوردند و رعایای آن
 محل که با افغانه اتفاق ورزیده بودند امان داده از مواخذه ایشان باز سیورسات و توکمیش آنکفا
 کردند بعضی از قلعجات اظهار طاعت نموده و کلاً ترسنگان از دادن سیورسات تمل و ورزیده
 نزد افغانه با خزر و کوسویه و غوریان فرستاده استمداد نمود پس امر قضا امضا غرقا دیات که جمعی
 از دلیران توپ قلع کوب را از اراض ملایک مطاف از راه بالای خوف بر سر قلع سنگان برده قلع
 محاصره نمایند و منتظر ورود موب و الال و طلیعه نصرت لو باشند و آیات همایون در چهارم
 ماه مذکور آمده قلع سنگان را محصور و محاط سپاه منصور ساخته از طرفین بانداختن توپ و تفنگ بنگا
 ساز عرصه خشک شدند و ساخته عجیبه که در آن روز اتفاق افتاد اینکه در چینی که توپچیان با هو و الاکرم
 پر کردن فانداختن توپ بزرگ بجانب قلع بودند حضرت ظل اللهی بر سر تو بخانه آمده محارمی دهن توپ
 ایستاده مستوجه تعلیم توپچیان گشته در آن شانکه توپچی توپ را خالی کرده دوباره مشغول پر کردن آن شدند

باها هم غیبی غم مرا جت کرده بهینکه پنج شش قدم از آن موضع خطرناک دور شدند ناگاه توب از
 حرارت درون در گرفته شراره افروخت و سعید سلطان کلانتر درون و چند نفر از توپچیان و ملازان
 مروی را که در آنجا بودند بصاعقه فاسخت اگر چه وقوع این حادثه ملال افزای خاطر را که دید با آنجا
 که دل حقیقت سرشت اقدس کوه پابر جای جهان توکل و ضمیر شیران لنگر البرز پیکر دریا علی
 بود بصیرت بخیری ریح نواب و طعمه خیزی امواج حوادث از جادرمی آید ظهور این امر را بر خرق کعب
 طالع خصم بد اختر محمول ساختند و هنگام شام که چرخ میهر از معرکه سپهر رو بسرنیل غروب
 گذاشت و ماه زین کلاه بطلایه داری معکر نجوم فلک رایت ضیاء افراشت طلایه داران بسپاس
 لشکر و حرارت اطراف قلعه برداشتند و مانند دیده انجم و اختر از کبهبانی نیاسودند و طلوع صبح
 از شهب ثاقبه توب و تفنگ قلعه سنگان نمونه قلعه ذات البروج سپهر بودی و از شراره آسمان
 سوزنوارق باد لچ و ضرب زن فضایی بامون عرصه سپنج بوفلون نمودی در آتش کلوه توبها
 صف شکن بر برج و باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر نیز بهمن پنج توبهای صاعقه بار آتش افروز
 خرمینستی مردوزن میبود تا اینکه از صد مات توب حصار قلعه مانند دل قلعه کیان تزلزل یافته
 یکطرف برج فرو ریخت و لیران میدان نبرد یورش برده شیر حاجی را تصرف کردند و فاعنه بعد از شام
 اینحال از در استیمن در آمده روز دیگر که صبح صادق تیغ مهربان افکنده از قلعه افاق سپهر
 کلانتر سنگان شیر استیمن را بسپهر کردن ساخته دست در ذیل ندامت زده متقبل داون سپهر
 و سپردن قلعه گشته بقلعه گشت و دوباره سرکشی بنیادنها دایند فاعنه آتش قهر قهرمان زمان شعله
 گشته جیش انجم حشر بفرمان آن سرور قلعه را در میان گرفته مشغول ستیز شدند و در شب هفتم ماه مروی قلعه
 بتصرف در آمده مردان و زنان ایشان عرض قتل و اسیر گشته آتش زمین لگد کوب جنود ظفر نشان اموال
 و اسباب قلعه حمل مطالبی کوه توان گشت و بعد از آنکه کار قلعه کیان ساخته و قلعه از تنفس سیر دخته
 شد خبر از تحفظان قلعه با خبر رسید که هفت بهشت نفر از فاعنه برات بامداد سکان سنگان وارد
 نیاز آبا و گشته اند کوب والا نیز بفرم مقابل شیر کباب و خوف را که در یک فرسخی سنگان واقع و قلعه محکم و مکان

خرم بود محل قرار قرار داده بمقادیر لکلی نیامست تقی برای هر سوره و کرده منزل و مکانی مقرر
 فرمودند و روز دیگر افغانه که بجنگ قزلباشیه جری بودند در کمال دیسری وارد و فرسخی اردویی بهمان
 کشته غافل ازین که شصت کره شیر است در گرفتن موش ایک موش است در مصاف پلنگ
 چون چشم مردم ایران عموماً از افغانه برسان و اول جنگ آنجا یقه و سپاه خراسان بود حضرت
 ظل الهی که وایافته رموز آگاهی و عیار سنج نقد حالت لشکری و سپاهی بودند جنگ میدان را مقرون
 بمصلحت ندانسته میخواستند که آهسته آهسته غازیان را باولی خور طعمه خصم افکنی ساخته و بتدریج به
 تقویت دلهمای باخته ایشان پرداخته بعد از آنکه ایشان ادلیر و در عرصه دشمن شکاری شیرگیر
 سازند رخصت میدان جنگ دهند کمند لشکریان را امر فرمودند که در همان لشکرگاه خود سازمی و بتیر
 و تفنگ دستبازی میکرده باشند تا رفته رفته جری و بعد از خود آرنائی در جنگ میدان کار فرما
 تیغ دلاوری شوند پس آنحضرت بعد از ترتیب ضابطه لشکر و استحکام سنگریا پانصد نفر از دلیران کار آزموده
 سوار و دتیر رس محکم نصرت اثر به نیم جلوه باد پای خاک نورد آتش افروز نایره جنگ و پیکار کشند
 هر چند غازیان تمنای میدان از جا درآمدند خدیو تهمتن رزم باقتضای رویه حسرم عثمان داری
 توسن غرم ایشان کرده سپاهیان با انکروه آغاز دستبرد و بتوب و تفنگ زد و خورد نمود و جمعی
 از افغانه را سر افکنده شمشیر حرب و لوای ظفر انجون ایشان چرب کردند القصه تا چهار روز بهین
 منوال معرکه جدال قتال آراسته هر دفعه غلبه و نصرت ازین طرف بر وجه خواسته بعمل آمده در شجایم
 که سپاه خیمه نشین باه در محصر که سپهر از دایره هاله سپر انداخت و احشام نجوم بدین دشت فلک هجوم زد
 افغانه حرب را بهرب بدل ساخته بجانب هرات برگشتند آنحضرت تعاقب را مقرون بمصلحت ندانسته
 و حرکت بر سر هرات را بوقت دیگر محول و موقوف و عثمان شهبان سیرین تمام را بجانب ارض مقدس معطل
 ساختند و در ذکر وقایع چچی میل موافق سال فرخنده فال هزار و صد و
 چهل و هجتمی و داور زرین کلاه محصر که در منزل حوت اظهار هنر کی میکرد و روز هجتم
 شعبان در ملک حمل از سحاب بهاری افشای صولت پلنگی نموده با تیغ تشنه و روح سنان اشعه

تخصم افکنی لشکرش پاداشت و خدیو جهان کیر بچار که مشور غرضش از دیوان قضا در ساحت غیر
انتشار یافته بود دوباره بر باره حکم فی نشسته فساد پیشه کان دمی از دارالمرجعین بر انداخته پسر
بلند مقدار چار بتازکی بزور قوت نامیه بر مالک کلزار دست یافته بسوط الیه گشت و حکم کلهای
آتشین بفرمان هوای فردین چون آب بر بسط خاک روان و جاری شد مجلس تحمل آتش را بسته گشت
لوازم جشن عید بالنصرت و تائید بتقدیم رسیده چون از دیوان **فَعَلَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُكَلِّمُ مَن يَشَاءُ** حکم قضا
بزوال دولت صفویه تصدیق و بطلان آن نکاشته نگذشت تقدیر شده بود روز بروز روم چون
از کمن غیب جلوه بروز میکرد که عقل صایب و رای ستقیم از انبجرا سباب تضييع آندولت محمل قرار
نمیداد مجلسی از ان احوال اینک ارکان دولت پادشاه و الاجاه سبک مغزی ابا کران جانی سخت
دلی را باست رانی جمع کرده بتقریبات سباب شکست برای آندولت و الادست میکردند آنچه
منافی مصلحت بود بجلوه گاه فتور می آوردند هر چند حضرت ظل الهی بکمال خطیاس دولت صفویه مشر
در مقام منع و تهدید انجماعت در می آمد ایشان بفاصله ای ففعلکم **فَعَلَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُكَلِّمُ مَن يَشَاءُ** که
کمتر شنیدند با وصف اینکه عسل مرد و نهی شان قدم از در و دیوار و دولت سر بر درن میکداشت پیک جهان
کرد قوت طامع را در چهار حد جهان پویه زن و جاذبه اشتها را در طلب جلب منافع شخمه بر کوچه و بزرگ
ساخته بسک رسوائی و نهزه درنی حلقه کوب در دوست و دشمن میبودند و آنحضرت بنا بر قضا جوئی خاطر
پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع مفیدان و بداندیشان نموده و بکفایت نرمت بالیفه
درشت آن نفاق کیشان میکرد و مقصود اینک انطایفه دست بدخلف از کریان حال و ولایات
سازند تا آنحضرت با تمام کار افاغنه هرات و اصفهان پردازند و بعد از ان ابراقه دار و حکم فی ایشان
ارزانی باشد چون ذات انجماعت سرشته آب و گل غرض و ترک عادت موجب مرض نمود و رعین بان
کاری چشم از طمع و منظور خود نمی پوشیدند و کار دشمنان را یکسو گذاشته و اخلال کار ایند و لایق
میکوشیدند القصه شاه و الاجاه در باب توجه موکب جهان کشا باصفهان مکرر با آنحضرت تا کید و الحاح
شدید نموده و آنحضرت در برابر این گفتگو با اقامه معاذیر و بیان موانع و محاذیر میفرمودند که مثل ابدالی است

دشمن قومی را درین نزدیکی گذاشتن و رایت غریمت بدفع دشمن دور دست افراشتن رویه خرم و
 مقصای استقامت را می غریمت اول تهنیه دشمن سایه بامید پرداخت و بعد از آن کار سفر
 اصفهان باید ساخت شاه طهماسب ایخرف را ناشی از بهانه و دفع الوقت میدانت و اصرار او
 میبرد تا اینکه فیما بین چنین مهند شد که انحضرت از ارض اقدس و شاه و الاجاه از یشابور بجانب سلطان
 آباد تشریف حرکت کرده در آنجا سلسله جمعیت را منعقد ساخته باستعداد کام متوجه هرات شوند پس
 هر دو وارد سلطان آباد گشته حضرت ظل الهی بهیته کار پرداخت بعد از آنکه گوکبه والا در شرفیت
 درآمد اعیان دولت شاهی نعمه دیگر طنبور افروخته ترائه تازه شد کردند و از دایره موفقت
 خارج آهنگ شده غریمت باز در آن نموده با خود مخبر ساختند که انجام کار هرات و امور خراسان
 بر دوشه خدیو بهمال بوده و محمد علیخان ولد اصلان خان نایب السلطنه و سردار سمت عراق و آذربایجان
 باشد و بحضرت ظل الهی معیام فرستادند که بخوکیه تهنید کرده اند متوجه هرات شوند و خود بقصد بازنگشتن
 روانه سبزوار شدند پس خدیو بلند اقبال از راه خوف و باختر عازم هرات گشته مایچه لویای
 فلک میرا چند منزل راه رشک منازل ماه میر ساخت اعیان دولت شاه و الاجاه شروع به
 احلال کار خراسان دور و نزدیک را از خود هراسان کرده آراجمند با مالی بیکناه آنگاه و خصوصاً
 بکسان مشوبان جمعی که از ملزمان معسک نصرت اثر و در موبک والا عازم سفر بودند تقدیمی آغاز و
 دست تطاول دراز کرده خواستند که باین تقریب سنگ تفرقه در میان لشکر انحضرت اندازند آن
 حضرت چون رخ کار را چنین دیدند از غریمت سفر هرات مخوف و بجانب ارض اقدس منعطف گشتند
 امضاء اند دولت باز حرکت ناصوب خود متقاعد گشته بر سر قله کهنه کمان باین سبزوار و یشابور
 واقع و بکنای طایفه از بغایری اختصاص داشت حرکت کردند تو ضیح این بیان آنکه چون طایفه
 از بغایری سکنه آن قلمه سمت هواخواهی حضرت ظل الهی داشتند و کار گذاران سده کار شاهی تنفیذ
 و استیصال این نوع طوایف بهمت ناقص میگذاشتند بترک بعضی از اعیان قتل و تیران
 طایفه را نصب العین ضمیر ساخته با جمعی که همراه داشتند از سبزوار بر سر انطاایفه ایلعار و قلمه انحضرت

بنهب و اسیر قلعه کیان پرداختند در خلال آنحال عرض الارسید که موسی دانگی که از رؤسای
 ابدالی هرات بود با جمعی از افغانه تباخت ناحیه بیارجمند رفته حضرت ظل الهی فی الفور بقصد سرازه
 آنطایفه تحریک لوای منصور کرده بعد از ورود و بقدمگاه نیشاپور خبر قلعه کهنه مشکان سمیع خدیو جهان
 کشته بشاه و الاجاه نوشتند که مقصود ایشان تنبیه طایفه بغایری بود بر وجه احکام عمل آمده
 چون همیشه تمامی تنبیه افغانه داشتند و حال آنطایفه و دبیاطی بدام افتاده و بمیان محصوره
 مملکت پانزده اند و در کهنه مشکان کاری باقی نمانده جمیعت خود را برداشته بسبزوار بیایند
 که سر راه بر روی گرفته شود شاه چهارماسب در جواب نوشت که شما بکهنه مشکان میاید که آنست
 و ما بسزوار نمی آئیم که غله و ذخیره فیت جمع نماند اعیان آن دولت از حکایت خویشان تجربه اندوخته
 و همان معامله سابق را پیش گرفت و مجدداً اتهامی ولایت خراسان احکام نوشته فرستادند که آن
 حضرت را از جمیع قیامات ملکی سلب الاختیار دانند آنحضرت چون از کلمات خود روی پنجواها
 استشام را بکینه نفاق کردند و دیدند که هر دم ازین باغ بر می میرد تازه تر از تازه تری میرد
 فی الفور محمد حسین خان حاکم خویشان را بخیوستان فرستادند که مشغول ضبط قلعه بوده اگر از اگر احدی
 خواهد که بار روی شاهی با عانت شاهپوری خان آید بمالعت پردازد و خود بتجهیل تمام بالشکر خیم
 احتشام عازم سبزوار گشته و از انجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی علام کردند که ستیزه بار عیال
 سلاطین فیت از تقصیر آنطایفه در گذرند چون جوابی بر وفق صواب نیامد روانه کهنه مشکان گشتند
 بر وقت مدهار رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عاجز گشتی را تیر و خنجر بیدار و خونریز ساخته و بجزیره قلعه
 کریم قهرستید و آویز شده بودند اعیان دولت در قلعه را بر روی آنحضرت بسته از باب مخالفت آوردند
 حضرت ظل الهی کس بقبله فرستاده علت منع را استفسار و برای کشودن در بقلعه تا عصر آن روز
 چشم پراه انتظار نشستند چون کار از تحمل و مدارا گذشت توب بر حصار و روزه بسته بعد از آنکه ضعیف کوله
 با و ازین پیغام جنگ بکوش آنطایفه ناخر و مند رسیدند ایشان نیز بیات مجموعی از قلعه برآمده است
 بدیوار قلعه آغاز شلیک و انداختن زنبورک و تفنگ کردند آنحضرت شاه بعد از کرد و فرکه کوچ نجات را

بن بست و سرور کردن فراز را قومی دست دید از میان آنجماعت اسب اغذار بر اینجخته بجهت ظل الهی
 پیوست و شرط کرد که من بعد از عهد مصداقت نکل و از رضای خاطر اقدس عدول نورزد اما در
 انشای حیس و بهی که حضرت ظل الهی املات میکرد و خفته در سرب مهر خود را از بغل در آورده محمد
 علیخان تسلیم داد و با اسم نیابت سلطنت مامور بعراق کرده غلامان و محرمان را با طاعت او و پیوسته
 و تکیه نمود و شاهپوری خان شیخو آملو که محرک این مفاسد و در صد و خیالات فاسد بود و فرار کرده
 حضرت ظل الهی شاه و الاجاه را با عزاز و اکرام در نزدیک خود جا و مقام و در بر آسایش آرام
 دادند اما امر او اعیان را با محمد علیخان از حضور او دور ساخته بهمان شب جمعی از غلامان و مقرران را
 بعزم فتنه اینجیزی که بخت بجانب مازندران رفتند آنحضرت چون وجود و عدم و حضور و غیبت آن
 طایفه را ماسوی میدانستند مقرر شد که احدی مانع ایشان نشود و روز دیگر شاه طماسب را
 باتفاق چراغ بیک افشار و جمعی از معتمدان و ذوات ارض اقدس و خود بر سر راه موسی تا محلات ایلغار
 نموده در اینجا خبر رسید که موسی بسیار چند را ناخته و در و در بیشتر از میان فاین و محلات گذشته و بهر
 رفته لهندامو کب والا نیز مراجعت و در حین انصراف وارد حوالی قلعه فیض آباد که متعلق میرزا محمد کلان
 غلیظی بود گذشته کلانتر فرور در قلعه را بسته و در دادن سیورسات باب ترمز کشته پس غازیان
 بامر آنحضرت که گرفتن شهر را مانند بلال در خیم بروی اوست هجوم آورده قلعه را تصرف و کلانتر را سب
 کردند و از آنجا مشهد مقدس مقرر گردید باز پادشاه فلک جاه را در امر سلطنت موقوف الی
 ساختند در بیان کیفیت محاربه ابراهیم خان با اکراد و ترکمان در
 محل موسوم بکرمه خان چون بعضی از فتنه جویان هنگام طلب طالب فرصت بودند
 که محرک ماده فساد و رخنه گزینیان دولت خدا داد شوند از آنجمله ترکمانان که ویمیلی و سالو بودند
 که مابین درون و استرآباد و نواحی دشت سکنی داشتند بعد از وقوع این واقعه همه روزه بسمت همین
 و درون آغاز دست درازی میکردند همای هسایون فال لوائی نصرت انتما در موبک شاهی بغیر قشیم
 الطایفه و جناح حرکت در آمده فرمان والا بغیر نفاذ پیوست که اگر ادچشگرگ و متراجور لوهم درین

خیر اثر در معرکه انجام اثر حاضر شوند آنطایفه خصوصاً اگر اذیته چو راجه تحریک محمد حسین خان حاکم چنگ
 سر از اطاعت باز زده بار و سامی اگر او در سمت مانده و سملقان و در موضع مشهور بکره خان
 بغرم فساد جمعیت کامل گردند چون موکب و الا متوجه سمت همین و درون بود ظهیر الدوله ابراهیم
 خان را با برهیم خان حاکم کرمانی و قشون موفور به تنبیه آنجا حاکم امور ساخت و خود از راه کلات
 و ایپور و بر سر ترکمانیه روانه شدند و در موضع مزبور فیما بین ابراهیم خان و اگراد مجاریه قوی دست
 داده اولاً اگراد مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته مهکام شام که دلیل آن خون آشام معبر خود بر
 می گشتند طایفه اگراد متعاقب ایشان هجوم آورد گشته جنگ در میوهستان این محله لشکر ابراهیم خان
 پامی قرار از جا رفته و شکست فاحش یافته قریب هزار نفر از غازیان در آن معرکه معرض تلف
 آمدند ابراهیم خان با جمعی خود را بحصار مشهور پیور با شاهی رسانیده محاصره شدند و رحیم خان و سر
 کردگان دیگر از بهمان خارج متلعنه نیریت و بجانهای خود و غنیمت گردند ابراهیم خان بعد از تیر چپا
 روز در ظلمت شب که قلعه راز آشفته حالان است از جانب قلعه مزبور بجانب قلعه راز شافت و در
 خلال آن احوال ریات نصرت آیات تا پل خاند اغی که در دشت قیحا ق واقع است رفقه از قتل و غارت
 تیر کمانیه و اشترار آن سمت فراغت و انصراف یافته بود که در عرض راه ایختره سمع همانا در جهان د او
 رسید با وجود اینکه حدود مانده و سملقان و درون مشتمل بر کوستانات پهن نمند و برف راهها
 مسدود کرده تردد بر پیاده و سوار بسیار دشوار بود بنه و آنخوق را از راه شاد و ایپور در وانه
 اقدس و خود با شاره و الا جاه از راه چلی کرمان بر سر اگراد ایلعار و همه جایا دکان را بشکستن و
 کوبیدن برف مأمور ساخته بر اثر پامی ایشان بصعوبت آن راه را طی کرده وارد سملقان گشته خان
 کشته ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه راز غارم خدمت خدیو گردن فراز و از روی خجالت جبهه
 نیاز شدند چون از برادر والا که بر سوئے تپیر و از محمد حسین خان فساد خیمه بطور آمده بود بنا بر انتظام
 ضوابط ریاست و مقتضای قوانین سیاست امر والا بحسب هر دو صادر گشته اگراد نیز در محاصرت
 ورزیده تا چند روز هر روز از قلاع و مسقافات خود بر آمده آتش جنگ می افروختند و از آن معایت

سوای خسرو چیزی نمی انداختند تا اینکه جمعی شیرازیشان بقتل رسیدند و چهار متعهد خدمت
 چاکری و مقتبل اطاعت و فرمان گشته عهد کردند که بعد از انظار موبد و الاثمای سرکردگان برسم
 کرد و کوچیده روانه ارض اقدس شوند آنحضرت نیز بروفق استدعا عمل بجانب ارض اقدس نهضت
 در عرض راه ابراهیم خان و محمد حسین خان برادر حبس مخص ساختند و همی معارف اکراد بر طبق تعهد کوچیک
 خود را متعاقب برده در مشهد مقدس اقامت و در مقام خلاص و دولتخواهی قبول ثبات و استقامت
 کردند و از آنجا رحیم خان کریملی را بدرگاه معالی طلب فرموده بایالت استرآباد فایز و سرافراز ساختند
 ذکر شورش استرآباد و نهضت حضرت ظل الهی بآن سمت و مقبول شدن
 ذوالفقار خان بیغ قهر حضرت رب العباد و بقا است تحریفات که در روزی که
 مقدمه گشته مکان واقع شد شاه و الاجاه در خیمه مهر خود را از بغل در آورده آویزه گردن تیار
 محمد قلیخان ساخته محمد قلیخان نیز با فوج غازیان و خاصان شاهی که حاجب سطوت ظل الهی
 چوب تر و دمنغ در پیش پای ایشان گذاشته بود و در بسطام کشته ذوالفقار خان بنی غم خود
 به نیابت مازندران تعیین و خود وارد استرآباد گشته و بعد از چند روز چون کار استرآباد با خلایق
 اضداد و بنزاع و فساد انجامیده هم او در آن ولایت رونق نیافت بایالت را بانشه قلیخان قاجار
 تفویض کرده خود بجانب مازندران شتافت مقارن آن رحیم خان کریملی که از جانب حضرت
 ظل الهی بایالت استرآباد منصوب گشته بود وارد استرآباد و الله قلیخان عازم هزار جریب
 و دامغان گشته از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته مراجعت و چون در میان شهر نیز متحرک
 اهل فساد ماده نزاع اشتداد یافته کار بجائی رسیده بود که اهل محلات خون و مال یکدیگر را حاصل
 دانسته به نهب اموال و قتل نفوس و احراق بیوت به یکدیگر میزد و خستند رحیم خان پاشی ثبات نیکو
 عازم کریملی و الله قلیخان داخل استرآباد گشته کس روانه مازندران و ذوالفقار خان که یار و مددگار
 خود میدانست بامداد خواسته و نیز به جمعیت تمام آمده دست تقدی برد و روزی که کشتاد و بعد از
 چندی هر چه بپوش بایالت کریمجان کیرضا طرذ و الفقار خان کشته چون الله قلیخان را محفل بدعا میداد

اورا که زینده شب کوفسند و از مذبح ساخت و در ولایت بحرکات مذبح پرداخت بعد از آنکه این
 اخبار رسید به یو کامکار رسید بهرم قلع آن ماده فساد با جمیعت زیاد به سرعت برق و تند می باد
 عازم استر آباد گشته چون آوازه توجه موکب همایون سامعه ذوالفقار خان را گوشمال داد چنانکه
 دایب یال بندان میدان لاف و خود فروشان بیمایه بازار گرفت تو بجان را از راه پس راه
 انداخته خود بهرم استقبال پیش آمد اما از خارج شهر قیقاچ انداز سهم صلابت گشته راه را گنج کرده یکراست به یو
 را بجانب مازندران تاخت و بعد از ورود موکب جهان کسایه بسطام که خبر فرار او بعضی و الا رسید
 کس برای آوردن پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت روانه ساخت چون در آن اوان حکام
 بیوت ساکن دشت قیقاچ اظهار بغی و نفاق می کردند قبلیه ایشان از لوازم دانسته تفنگچیان پادشاه
 روانه استر آباد کرده خود از راه کفشگری مرکب اینغار را تیرنگ و در یکشب از بسطام وارد کنار
 رود ترک و فوجی از انکروه بدرک را عرضه بلارک رسانیده و در استر آباد شدند بعد از پنج شش روز
 موکب شاهی تجلیل وارد شده آنحضرت متوجه مازندران گشت و شاه طماس را در اشراف متوقف
 ساخت و خود با جیوش بحر خروش عازم بار فروش گشته محمد علیخان که از آوازه توجه کوکب منصورالیشه
 سنده و بسمت آمل رفته بود بغض و خطا پوش آنحضرت مستظهر گشته باز آمد ذوالفقار خان که از غایت تهنیت
 چند منزل شتر از محمد علیخان پیشخانه صبر و قرار بگوستانات لاریجان فرستاده بود چون مقهر شد که
 حکام و اهل کیلان راه فرار بران خیره سر گریز پامسد و نمایندش را لیه کوچ که گریز بسته یافت
 روی غریمت بر تافت و با جمیعت خود بصولت شیر و جرات موش بجانب بار فروش شافت هر چند
 که در باره او عفو و اغماض مکنون ضمیر انور میبود لیکن آن کم عقل زیاده سر باد غرور از دماغ بدر کرده
 با جمیعت اطراف و در کمال رعنائی و خود نمائی غم آمدن کرده در جین و رود بشلیک و انداختن زنجیر
 و تفسک پرداخت و طنطنه شوکت خود را گوش زد نزدیک و دور ساخت چون این حرکت از رویه
 ادب دور و آثار فساد از ناصیه او جلوه گر عرصه ظهور بود بعد از ورود به پیشگاه حضور و در
 اورا که هوای سرگرائی در سر داشت از بار سربسک ساختند و بنا بر آنکه خار و طهران و ویران چطیه

تصرف افغان بود جمعی را بعبار و شوارع آن سمت و فوجی را بسرکردگی محمد زمان خان شاه ملوک محاط
 راه سمنان و محمد حسین خان زنکنه را بسردارشی کیلانات که در تصرف روستیه بود و مأمور ساختند
 که باتفاق آغور تیلخان زیاد اعلی در مستطامی ولایت نازندران بمجا فطت حدود و کیلان
 پیر و ازند چون غریمیت سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم یافت بعد از آنکه رخنه کران فتنه و جور
 از عرصه دولت زایل و از انتظام مهام خراسان و نازندران فراغ حاصل گردید ایلمی بطلب
 کیلانات بدولت روسیه فرستاده و حیم خان را در ریالت استرآباد ممکن و اقامت فرمودند که
 با سپاه استرآباد و کرالی در ابتدای نوروز بمو کب فیروز ملحق شوند چون حرم محترم شاهی در سبک
 میس بودند تدارکات لایق بجهت سرکار خاصه و اتباع و منسوبان آن سرکار دیده پادشاه را در انداختند
 گذشتند که متعاقب در موعد مقرر بفرم سفر هرات در مشهد مقدس حاضر گردید پس عطف غلام
 بجانب خراسان کرده توخانه را از راه انزلی و جوشان روانه و خود از راه جاجرم و نیشابور
 بایلمار ارض اقدس را مقرب کوه منصور ساختند متعاقب اعلحضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان
 باقشون مأموره در ارض اقدس بانحضرت پیوستند و در بیان وقایع تخا قومی میل
 السلامه در پیچ هم شهر شعبان المعظم نقل کوه کینه نیست اعظم بس منزل حمل کشته خدیو بهار ساز و
 برک یساق کلار کرده کردن فرازان گلستان را بخود و منفر غنچه و از بار دروغ و جوشن حضرت
 و خرمی سرور آراست و سپاه شکوفه را مقدمه بجیش اردی بهشت نموده لوای جهان را فی ازهر و
 سهی برافراخت یلان قومی شاخ اشجار از دوحه و اعضاء تیر و سنان تیر نمودند و چیره و سنان
 چنار از اوراق مطری پنجه ختم کنی کشوند لاله سپر سپاه بردوش افکند و کلبن جموع غنچه بر دست
 گرفت ترکش بندان شاخسار تیر و کمان برداشتند و نیزه داران درختان سنا نهامی شکن
 کلاله افراشتند تفنگچیان بلین کینه پوش ابر آزاری کلو لهامی قطره برتقالب برک کل ریختند
 و آتش بازان برق توپهای رعدند ابر غرا ده کردون کشیدند و جود فرو دین باد پایان سبکخیز
 نسیم را بمذاقه لشکر بهمن برانجختند و خطه کلزار را که از انقلاب زمان افغان زراغ و زرخش شده بود

از اصداد بیگانه پرداخته محل غنیمت سرائی قمری و عندلیب ساختند و معموره چمن تازی بامی تحت
 سلطان بهار و مقبره لبا شیه کل گردید مجلس جشن و عیش با سران لشکر و عظامی جیش آراسته گشته
 بعد از ایام سور و سرور بهینه اسباب سفر و مدافعه خصم خیره سر پرداختند و هر یک از دلاور
 عرصه کین را بعطای نقد و اسب و سلاح فراخور کنجایش بهره مند نواریش و بخشایش ساختند
 و در تمسیم ذکر طایفه ابدالی و تمیین مقدمات استیلای ایشان مجملی از حوال
 افغانه ابدالی بهرات در صدر کتاب نگارش یافت در محرم ساله که محمود غلجه بر اصفهان مستولی
 شد محمد خان افغان که در آن عهد حاکم بهرات بود بهوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلع و مریض
 محاصره انداخت با لآخره اطراف و نواحی را تاخته رایت عزیمت منکوس ساخت و بعد از ورود او
 بهرات افغانه بر او شوریده ذوالفقار خان ولد زمان خان را از شور آبگ آورده در بهرات حاکم
 ساختند و در سال بهار و صدوی و هشت مطابق بیدان سیل رحمن خان ولد عبداللہ خان که
 پدرش در ایام حکومت زمان خان در بهرات قتل رسیده بود بغرض خویشاوندی پدر وارد بهرات گشته اصداد
 تفاق و نزاع گردانید تا اینکه افغانه برای اطفاء نایره شر ذوالفقار خان را بجانب باخزر و رحمن را
 سمت قند بار و فداه روانه کرده اللہ یار خان برادر محبت خان را در سال بهار و صدوی و هشت
 از لتمان آورده در کمر حکومت مکین ساختند و چون عبدالغنی علیک کوزانی که سمت مایه خواهی ذوالفقار
 خان داشت از اللہ یار خان موخس بود چند می مدار می وحشت آمیز کرده عاقبت پرده از روی
 کار برداشت و ذوالفقار خان را از باخزر آورده رایت تفاق بر او داشت شاه نایره جدل شتقا
 داشت تا اینکه افغانه دامن اطاعت بهر دو بر جیده ذوالفقار خان را بجانب فداه و اللہ یار خان
 را سمت مار و چاق فرستاده هر یک محلی و ناحیتی را مالک شدند و بیجا کم و سر کرده بمیریدند
 و بعد از آنکه خبر توجیه موبک منصور کوش زد ایشان کشت ناچار بایکدیگر رفع کاوش و آغاز سازش
 نموده فراه را بند ذوالفقار خان و بهرات را باللہ یار خان اختصاص دادند و بفرقه تیر کار افتادند و در
 سال بهار و صد و چهل و یک مطابق بیجیل حضرت ظل اللہی آننگ سفر بهرات کرده بعد از اجتماع مکر

بنیته اسباب سفر در روز چهارم شوال که چهل و شش روز از نوروز انقضا یافته بود از ارض تبر
 نهضت کرده اولنگ یا قوتی را که از سبزه زمردی طعنه بر حیح فیروزه کون میزد و مقرو لیران لعل
 خندان ساختند و از انجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در تربت جام چند روز لنگر اقامت انداختند
 در آن مکان خبر رسید که هزار نفر از افغانه آمده و قلعه فرمند آباد با خرد را محصور ساخته اند حضرت
 ظل الهی با سه چهار هزار نفر از دلیزان معرکه کارزار و تحجیل تمام بلغار نموده بعد از ورود بآنها
 معلوم شد که افغانه برگشته اند باز تربت جام مراجعت و تحریک لوائی آسمان سا کرده در منزل کار تیر
 یقیب و قراول و تعیین طرح و مهر اول و آرایش ساقه و سول و تسویه میمنه و میسر و قول پرداخته
 شب که قراول ماه بادیده و ران روشن ضمیر انجم بدیده بانی معابر مدارات بر فراز این نیلگون حصا
 برآمد جمعی از سپاه کار آگاه را بقراولی مأمور ساخته و خود نیز بعد از طلوع فجر اعلامی لوائی منصور کرده
 قراولان خبر رسانیدند که آند یار خان با جمیعت تمام وارد کوسویه شده آنحضرت اولاً برای استمراج
 شرجی بروسامی ابدالی نگاشته کلک صلاح انگیز و ایشان را با طاعت ارشاد و تخریص نموده آنجماعت
 جواب را حواله بزبان شمشیر تیر کردند روز دیگر سر حوض دغار و دمضرب خیام سپهر نمود گشته طلای
 داران میخ صلابت و پاسبانان کیوان مهابت آتش بیاسداری شکر ذیل جلالت برگزین
 و افغانه نیز آمده رباط و دیوار بست کافر قلعه را حصخ خود ساخته بسد راه پرداختند پس موبک مسعود از
 دغار و نهضت و از نیم فرسخی قلعه بجانب کوسویه مخد گشت افغانه لابد ترقیب سیه و سنگر و آهنگ
 مقابل لشکر نصرت اثر کردند چون نهجی که سبق ذکر یافت طایفه افغان بجنگ قزلباشیان دلیر و برباه
 شیر کمر شده بر اهل ایران استغلا و بر ولایات استیلا داشتند آنحضرت میخواستند که نخست مجاهدان
 غازی سپاهیان با آن طایفه خیره سر دست بازی نموده بعد از خود آزمائی قدمی بمیدان کین گذارند
 و سبر انگشت سان جانستان پرده پندار از رخ کار آن طایفه بردارند که با تو بخانه و تفنگی این ساد
 حصار شکر و محیط عسکر ساخته جمعی از سواران خیره گذار و یک تازان عصه کیر و دار در برابر قول بمان
 بعنوان طرح تعیین و بقانون سپاه کری سنگم آرای معرکه گین شد اول افغانه بجانب میمنه حمله ور شدند

پیادگان طرح بکومک سیمنه درآمده جنگ در پیوست دران اشافوج دیگر از افغان دست بشمشیر
 پیادگان هجوم آورده و داخل ایشان گشته خیره کی را از حد برده پیادگان پس نشسته و از برشتن
 ایشان دلیران نیز سرشته جنگ از کف گشته نزدیک بوده که و سنی رود که متارن آن آیت فتح
 الهی حضرت ظل الهی با شمشیر تیر بعوضه ستیز تها و رانیک گشته کینه از پیش تازان آنقره را بجاکت ملاک خفتند
 و باب تیغ جان سوز آتش جرات ختم با دپهارا ساکن ساختند اگر چاره روی تحمل و شکیب نهیب میب
 افواج پیاده را بمیدان رانده سواران افغان را از پیش برداشتند اما پای راست آنحضرت که کوب
 سرشان جهمان بود و زخم نیره برداشت چون شب برسد دست درآمده کوبه ظفر قرین در همان مکان
 و افغانه نیز در حوالی کافر قلعه نزول کردند و باعث تبارانیکه آنمکان از آب و در بود آتش جیوش بحر خرو
 از بی بی اندک بی تابانی کردند و بخرچاه آبی بر آتش عطش افشاندند روز دیگر که سپاه هجوم از کافر قلعه
 ظلمت لیل کوس رحیل کوفته بجانب غرب میل کرد و افغانه حرکت و از راه کوسویه گشته در یک
 سمت آب هری رود وارد وی همایون نیز متعاقب ایشان رفته در یکطرف فرو دامد و آن
 روز از هیچ طرف بجنگ اقدام نکردند و اراده خاطر اقدس آن بوده که روز دیگر بغرم کوسویه لواظمی سفر
 افزایند صبح که با آن چون توپ اثر در دها ان فوق کلوله آشبار مهر از دهن در انداخت و عرصه جهان
 از سیاهی سپاه ظلمت پرداخت معلوم شد که افغانه شب توخانه خود را بجای می اردونی حضرت بن
 آورده مهتای جنگ گشته اند پس لطایفه دو دسته شده فوجی از مرز و دخانه جمعی از جانب سیمنه
 هجوم آورده بدستور و ز پیش آغاز خیره کی و انظار چیره کی کرده تفکیکیان پیاده را که مستحفظان آن
 سمت بودند از جا برکنند دران اثنا باز یک تار میدان دلاوری و طنطنه پرداز معرکه سروری اغنی حضرت
 ظل الهی مانند شیر غران با شمشیر بران خود را بر قلب آنکوه زده از میان پیادگان دور و سفا
 کرمه لکیمین الله الخیث من الطیب را بطهور آوردند و ما هنگام ظهر نیرن قتال اشتعال داشت
 بعد از ظهر شکست فاحش باحوال لطایفه راه یافته جمع کشیری از ایشان بواوی عدم شتافتند و بقصه
 السیف روی بر یافته عیال و اطفال خود را که در قلعجات سر راه بود برگرفته و ردیف خود ساختند و در

هرات عنان باز نشینند و عساکر فیروزی مآثر دخیل کا فز قلمه و شروع بهیب غارت خیام و سب
 انطا یقه کرده تو بجان و نقاره خانه آنجاعت تیر دست آمده و از منزل رباط چرخ شاه طماس را با
 اغروق و توپهای بزرگ بفریاد شده روان کردند و خود با تو بجان و جلو از راه تیر پل عازم هرات
 شدند التدیار خان و افغانه مجدداً جمعیت خود درست کرده مابین شهر و رباط پریان که دوشمنی شهر
 است با استقبال آمده سخت پیگیری با عریضه شعر بر طلب صلح بخدمت والا فرستادند بعد از الحاق از
 راه تیر ویر برآمده از پشت لشکر نصرت از بجانب میسره میل و بقاعده افغانی عده کرده سکی رگشته
 بجانب شیران پشته و غا انداخته بعد از خود کشتیهای بیات مجموعی با شمشیرهای خسته در کمال جلالت به
 قلب سپاه نصرت پناه مآخته به پیادگان جلو درآویختند و خیره کی انطا یقه بجائی انجامید که کار از تیر
 و تفنگ گذشته بجنگ کار و دوشمشیر رسید و از ابتدای طلوع طلوعه مهر گیتی فروزانیموز بوارق تیغ
 و خنجر دلدوز خانان سوز میبود و هزار نفر متجاوز از آنکروه بضرر سیف آبدار بر خاک هلاک افتاده تنه با
 قلب آتش ناک تند تر از باد بجانب باد صبا شافتند هر چند که مقام اقتضای تعاقب میکرد اما
 مراعات رویه خرم مانع آمده احدی رخصت نیافت که قدم پیشتر نهند همان زرمگاه موقوف گویند
 غر و جاه کشته همینکه آشوب جنگ فروشت باد شدیدی برخواست بحدیکه نزدیک بود که کر و خاک
 بباد و عالم امکان را غصه از یاد رود و شبانه روز طوفین از کثرت کرد و خاک چشم از جنگ پوشیده در
 همان مکان مکت کردند و روستیوم که شدت غبار تسکین نیافت و باد غرور از و مانع فلک بیرون
 رفت باز از جانب التدیار خان آدم آمده طریق مصالحت جست آنحضرت بزبان حال فرمودند که
 اینجا بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد ما دام که جمعی از رؤسای ابدالی وارد حضور نمانده اند
 سکالی نکنند شاید مصالحه در آئینه حصول صورت پذیر نیست پس از جانب التدیار خان عبد الغنی
 علیکو زانی و چند نفر از معتبرین آمده و عهد طاعت آنحضرت نیز منسول آنجاعت را قبول و بجا نیت موزیک
 عطف عنان شمول کردند و روز دیگر خبر از التدیار خان بعد از الغنی ابدالی که سر کرده معتبرین ایشان بود رسید
 مشعر بر اینکه ذوالفقار خان حاکم فراه با جمعیتی بسیار با عانت ابدالی آمده انطا یقه مابین اطمینان از

معاهده و استیمنان پشیمان گشته اند بعد از حصول این خبر هزار نفر از دلیران مسرکه رزم جوئی را بسمت
 خواجه که ذوالفقار خان بود روانه و شکریان را مخیم اردوی بهایون ساختند و دو روز در آن مکان رحل
 افتادند و انداختند اما ذوالفقار خان در ظلمت لیل با جمعی از پشت شکریان گذشته و در کمین گاه نشسته و
 سیوم با جمیعت افغان نمودار اللهیار خان با فوجی از سمت شرقی آتش افروز نوایر حرب و پیکار گشته
 و ذوالفقار نیز با جمعی انبوه از کمین در آمده بر سر اردوی بهایون رفته مشغول کارزار گشته خست
 ظل الهی فوجی از غازیان را بمداغه ذوالفقار ظاهر نمود و او را بغیر دلدوز و سمان جانسوز از سر نیزه دور کرده
 از افغانه جمعی کثیر بدف کلوه توب و تفنگ و زخم تیر و شمشیر گشتند بهنگام شام دلیران طرفین دست
 از جنگ باز داشتند و در حوالی قلعه موسوم به سیادکار در محاذی یکدیگر نصب لوی قرار کردند و دیگر
 که کوکبه زرین مهر خاوری آغاز جلوه کری کرد آنحضرت کس فرستاده و شاه و الاجاه را نیز از شاهده آورد
 ابانه و آغزوق و جمعی از تفنگچیان در منزل شکریان گذاشته دوباره بجانب هرات اعلاء اعلام نصرت
 آیات کردند و افغانه باز مابین شکریان و باد صبا به پیشه جنگ و بعد از تقارب فتنین جمیعت تمام دست
 بشمشیر حمله ور گشته و ازین طرف بشلیک توب و تفنگ عرصه را از گشتگان بر جلوه خجول تنگ
 کردند صبحگاهان که مهر زرین لواما بچه فلک فرسای نمودار ساخت چند نفر افغان وارد و از جانب الله
 یار خان طالب امان شدند آنحضرت فرستادگان را بر گردانیده پیغام دادند که ما دام که عظامای افغان
 خود بخیرت اقدس نرسند نایک نفر از غازیان را جان دین و رقیق در بدن هست ترک رزم و فرخ
 عزم نخواهد شد پس جمعی از رؤسای آنطایفه با دراک خدمت آنسور کردند پس از و از روی اعتدال
 جبهه ساری زمین نیاز گشته عرض کردند که افغانه غلجه و ابدالی هر دو رعیت قدیم ایران بودند غلجه
 خیانت گشته اولاً قندهار و بعد از آن اصفهان را که قرارگاه تخت سلطنت بود تصرف کردند و
 ابدالی مدتی به خواجایی ایران با غلجه در مقام خبک و جدال میبود اگر بمقتضای قوت بیش ازین
 دماء راضی و در مقام مواخذة اعمال زمان باضی نبود و عطف غسان ظفر توام و تبسیه طایفه غلجه
 را ایتم واقم و اند بعد از تنسیه انجماعت گروه ابدالی زیاده بر سابق در صد ابدالی و اطاعت بوده حلقه

بندگی در کوش و غاشیه خدمت بردوش خواهند کشید هر چند که انیعی مخالف رای شاه و الاجاه
 و اعیان دولت او بود اما آنحضرت مسئول الطایفه را موقع قبول بخشیده ایشان را رخصت انصاف
 و زمام غرمت بجانب شکیان انطاف دادند روز دیگر بیت سی نفر از عظامی ایشان بایشک و
 بدایا شرف اند و تقبیل رکاب فیروزی نشان کشته بخلاص فاخره بهره مند و چند نفر از رؤسای
 معتبره ابدالی چاکر رکاب سعادت مند گشته و حکومت هرات باز بآلندیار خان استقرار و رقم
 با اسم او عرصه دریافت پس فارسی زبانان را که در قلعجات توابع هرات بودند با طایفه جمیشی
 سکنه باو غیس کو چانیده بحال جام و لنگر و لواحق ارض اقدس فرستادند متعارف آن عریضه از جا
 آندیار خان رسید مشعر بر اینکه غازیان نصرت نشان که از منزل شکیان بباخت راه زرق و برق
 فراه را تاخته اسیر و غنیمت بدست انداخته از جمله اسرا جمعی زنمان و اقارب ذوالفقار اند اسرای فراه
 بایشان رد شود حکم و الادرباب اطلاق اسرای فراه را از توقف فرمان غرض و دریافت در چهارم
 ذی الحجه آن سال نفیر وری و اقبال وارد ارض فیض شمال گشتند و مدت سفر مذکور تا روز ورم
 بمشهد مقدس شصت روز اتفاق افتاد و از آنجا مجدداً خلاص فاخره و ششیر صرع برای آندیار
 خان ارسال و او را بنوازشات مشفقانه متمال ساختند در بیان حرکت اشرف از
 اصفهان بغرم تنجیر خراسان و کیفیت جنگ بهمان دوست و وقایع
 سال فرخنده قال ایت ییل مطابق سال ۱۱۱۰ هجریه بعد از آنکه مشهد مقدس
 مقرکوبه منصور گردید در روز عید اضحی عساکر فیروز کاه را رخصت مراجعت با وطن خود داده مطح
 نظر و الا آن بود که در زمستان آن سال بر سر ترکمانیه دشت رفته موسم بهار را در استرآباد نقضی
 سازند و نزدیک برفع حاصل لوای ملک گیری بجانب اصفهان افرازند اما بمقادیر آله اماده الله
 شییئا هبئی اسباب چون حکم قضا در سر انجام لوازم دولت همه جابر اراده آنحضرت
 سبقت گیرین و بهر تمنائی بخش خطور از خاطر خطیرش حصول و تیسرترین است بمضمون اینکه
 صید را چون اجل آید فی صیاد رود سپه بخت تقدیر کربان خاطر و عثمان غرمت اشرف را

گرفته خواهی نخواهی بهمت خراسان کشیدنی و آن خون گرفته نیرزدت ضرب دست خراسانیان را
چشیدنی شد تبیین این مقال آنکه بعد از آنکه نهضت لوای فلک فرس بجانب هرات وقوع
و انجیز در اطراف ممالک شیوع یافت اشرف غلج که مقصدی امر سلطنت بود عرصه را خالی و خالی
به حال را مشغول کار بدلی دیده با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور در روز دوشنبه سیزدهم شهر
محرم الحرام ۸۵۸ مطابق تحاقوی میل مجد و خراسان را بت افزار نرم و پیکار شد و فاصله چند روز
که هنوز عرق خون از چین تنغ و لبیدان خشکیده و مرکب تیز کام بهادران چون اشتهب زرین
لکام مهر و شیرینک ماه روی طویل آسایش و آرام ندیده بود این نوید بخت اثر بمسامع علیه سید
فرامین قضا آئین با جماع لشکر نافذ و تو بخانه را از ره سروایت مشهد و سلطان میدان روانه ساخت
خود با اتفاق حضرت شاه در بیستم ماه صفر از راه نیشابور و سبزوار تحریک لوای اژدها پیکر گردن
نیز از آن طرف تا سمنان آمده اولاً بر سر قلعه میرسید علی قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود رفت قلعه
اورا تصرف و قاضی را بدست آورده از آنجا محاصره سمنان پرداخت حضرت ظل الهی بجز دستماع
انجیر با حسیاط اینکه مبادا الهالی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی بداد قلعه راضی شوند بواسطت چند
نفر از افسار و قاجار استر اباد الهالی آنجا را از اخبار توجه موبک همایون قرین طیسنان و بشارت
و بشارت قدم و صیانت قلعه تا کید و اشارت کرده از سبزووار بطریق ایغار مرحله پیکار کشند اشرف نیز
از آمدن تو بخانه والا مطلع گشته سیدالافغان را که سردار و مقدمه بجیش او بود بر سر تو بخانه روان
و در حسنی که تو بخانه آتش فام و اردو قلعه مه روشن من اعان بسطام و از آن طرف نیز دفرخی قلعه نمون
ما بچه اعلام ظفر فرجام گشته بود سیدال از بسطام بلد گرفته بیکه فرخی قلعه رسید از آمدن کوکبه منصور
آگاه بی یافت و از بهانجا بلد را گشته روی بر یافت و سمنان می که شهر بند بسطام مقکوب انجام حشام
گشت چون بسبب کثرت و ازدحام تو بخانه در خارج شهر قرار گرفته بود و آتش سیدال با فاعنه شینون
بر سر تو بخانه آورده کاری ساخت و بجانب اشرف لوای نهیمت افراخت پس روز دیگر رایت
جهانکشا متوجه مومن آباد و دامنجان گشته سیدال از مومن آباد روانه همان دست و اشرف هم از سمنان

پیش آمده در همان دست بیدار ملحق شد روز شنبه ششم ربيع الاول و وسیل بلا در جوش و دو
 بحر متواج در خروش آمده در کنار همان دست طرفین دست از جان شسته بمقابل یکدیگر تاختند
 آنروز حضرت غسل الهی تمامی لشکر فروز اثر را یکقول قرار داده تفکیک میان پیاده را که هر یک با سام سوار
 برابر بودند فوج فوج با توپخانه صاعقه با محیط اندریای خونخوار ساختند و مقرر شد که افواج ظفر نژده
 و دلبران انجم شکوه بهمان پنج گروه کرده در جای معین در کمال آرام و وقار ضبط عنان بها
 و قرار کرده بدون امر بهایون از جا در نیایند و دست با استعمال آلات حرب نکشایند آنحضرت
 که سپه آرمی غرض تربیت قوانین رزم لوامی قرار افروزد به نسیب حادثه دهر احدی کام از مقام مقرر
 فرستادند گذاشت و هنگامیکه سیاست شاملش بصطبر رسوم حرم پردازد بصدد میرج سینه
 کار کسی قدم از جای خویش بر نتواند داشت در شام کین چون منع آتش افروزی کند برق قدرت
 چاقاق زدن نیست و وقت شب که چون خاموشی فرمان دهد صبح را جرات نفس کشیدن فی افغانه نیز
 جمعیت خود را سر کرده از سه جانب جلوریز و با تیغهای کشیده و سنا نهائی نیز بجانب قول تکاور
 انکیز و مشغول ستیز و آوینند جمعی از جوانان نامی ایشان که همیشه در معارک جلاد پیش تاز و در خصم
 خصم افکنی رزم ساز بودند پیشاپیش انطایفه از پی یکدیگر به تیپ حمله ور گشتند همین که به تیر رس کلوک رسیدند
 توپچیان فرنگی تر آتش دست بستار می سوار فستیل امروالا را برسم سرکوشی بکوش توب رعد خروش
 رسانیدند از ترکه بخار آسمان **اَنَارِیَوْمَ تَنَالِ السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ** آشکار و زمین آیت بغشی
النَّاسُ هَلْدَا هَذَا کَیْومَ بر گروه خصم پدید آورده کلوک توب آن یکم تازان عرصه بیابانی را با چند
 نفر زنبورکچی و شتران زنبورک که بخت مستقیم در محاذات توب می آمدند از پیش برداشته افغانه را
 از شاهانه بیحال مانند توب آتش بجان افتاده دور از نهاد برآمد انطایفه از هر طرف که هجوم آوریدند
 خور و در دریای آتش شنو و ریده بجانب تیپ خود شتافتند پس قول بهایون بهمان ضابطه و ترب
 منتهی افغان کشته توب دیگر علما را ایشان از پامی در آمد شرف لوامی اقبال را سیرگون دیده دم رانم
 کرده توپخانه و خیام و اسباب خود را گذاشته و مانند بخت خود برگشته رو بکیر نهاد و آنروز از رسته سستی

روز تا حضرت نیک نوای جنگ دیوار قیوم و تفنگ فروزان بود جمعی شیراز افغانه در روسای ایشان
 مقتول و زنده و سگی شدند هر چند کیمیت تیر کام شوق دلبران بقصد تعاقب ایشان سرکشی و جولان
 می نمود اما چون به تخریب اندوز راه و رسم جنگ بودند حضرت ظل الهی ایشان را بجان داری نمود
 فرمودند که هر وقت ضمیر اقدس دیوارات غیبی مقرون بصلاح و اند بتعاقب ما ذون خواهم ست
 در بیان اموری که در اثنای آنحال بوقوع پیوست بعد از وقوع شکست افغان
 که رایت عزم اشرف نکو ساز شد موکب جهانگشا وارد دامن افغان گشتند از آنجا که لای جهان آرا
 آئینه صورت غامی امور آینده و پرتو حال مستقبل پیشگاه خاطر الهام پذیر اقدس تابنده است
 سپهر نجات را پیش از وقت مالک زمام دولت دیده از همان مکان مقتدی را بطلب ولایات از بنا
 بر رسم سفارت روانه روم ساختند پس رای کمیستی آرا اقتضا کرد که متعاقب اشرف کوچ
 کوچ عازم صفهان شوند باین غیبت متوجه منزل آسمان گشته در اثنای راه با شاه والا جا
 مشغول مکالمه بودند گفتگوی حقانیت امیر حضرت ظل الهی بمباد الحق مقرر طبع مبارک شاه
 ناگوار آمده تعارضان خود را از محکم فیر و زمی اثر جدا کرده از روی طسرح و چشم بخت
 توئی در وار روانه شد آنحضرت کامی چند رفاقت کرده هر چند نصایح مشفقانه الفاکر دیند نهی یافت
 و پادشاه آرزو و اردوئی در وار شده در آنجا رحل اقامت انداخت حضرت ظل الهی محمد علیخان و
 سید علیخان عرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند بارشاد و قَوْلُ لَکَ قَوْلُ لَکَ لَکَ لَکَ لَکَ
 ساختند که بهر زبان باشد او را از سرطیش باز آورده باز گردانند و در روز در سمنان بانتظار آن
 توقف کرده پادشاه را نیز از خمار غیظ غلظت افاده حاصل شده و بارگشته از گرد راه نیمه آنحضرت شستند
 و بذیل اعتدال غبار ز تعارض از آئینه خاطر آنحضرت زد و زد پس حضرت ظل الهی محمد علیخان را بکنیت
 سردار و اغور لو خان چرخ می باشی که در سمت کیلاوات بجا قفلت آنجا و ما مور بودند متفرق کردند که آری
 قزوین و طهران وارد ساج بلایع شوند و خود و همراهی شاه حجه بغیر تعاقب اشرف تخریب کوکبه عتق
 شرف کردند و ساج عجبیه که در آن اوان بظهور رسید آن بود که افغانه طهران بعد از شنیدن خبر شکست

اشرف موجب اعلام او معتبرین بلد را بمیان اژکی که در کنار شهر احداث کرده بود مجتمع و بصدمه
 تیغ تیر میزد و حیات ایشان را قمع کرده و قلعه را خالی نموده بجانب صفهان شتافتند و رجاله و قوم
 شهر بعد از فرار افاغنه بمیان ارک ریخته مشغول هرب اموال و اسباب آنجا گشتند در آخر فر
 نوبت کیسب بجای خانه افتاده آن ستاره سوخته کان دیار نادانی که هرگز چنان روزی را در تجربه
 روزگار خود تصور نکرده بودند و از فرط شادی سر از پانمی شناختند با مشعل افروخته بجای خانه افتادند
 ناگهان شراره آتش مشعل به بار و طاق افتاده چسبید و شرارت و بیداد را که از خانه ان افغان بیاد کا
 مانده بود روشن کرد و در شتاد نفر متجاوز از ایشان پروانه وار با آتش می پروانی سوخت و در میان
 جنگ سر دره خار و کسر ایت شوکت افغانی کز ت ثانی اما اشرف بعد از
 واقعه شکست همدان دست عازم و راین و در آنجا اسلام خان حاکم طهران داد طلب گشته با توپخانه
 مستعد و پنجهزار افغان جنگجو آمده سر دره خار را که در میان دو کوه واقع و سختی بمهرش مور را از مور با توپ
 بوجود دلیلان فولاد پوشش ست آهن بست و آنقدر گاه تنگ را با توپهای از در شکوه و فرار کوه را
 با تفنگ می انبوه فرو گرفته خود با سواران جلاد ت آیین در کمین نشست خافل از اینکه شت خاشاک راه بر
 انگر سوزان و شعله تابناک نیتوان بست و بشمشیر بمغز سرنگ خاره نیتوان شکست پس قراولان
 دیده در و دیده بانان تین نظر القای خبر بسمع خدیو غصه فر کرده آنحضرت بعد از وقوف برین
 حال از سمند سبک سیر پیاده گشته پنج شش هزار کس از تفنگچیان جدید و تخی و لالوئی را که پلنگ قلعه
 جنگجوی بودند فوج مقدمه الحیش کرده بسمت شرقی و غربی کوه تعیین و توپخانه و زنبورک را از وسط
 راه راهی کرده خود چون کوه پابرجا دامن بخت بر کمر استوار کرده بیورش پر خستند و حکم هایولن
 توپچیان چابک دست آتشین چپ از میان آندره تنگ ملاف جان سوز و توپهای برق اسرور
 ایقاد نوایر جنگ کردند و تفنگچیان پلنگینه پوش پلنگ صولت و دلیلان پیرامین مرغ سوط از
 جانبین کوه به سنگا کیر و دار کرم و بالاش افشانی کلولهای تفنگ دل چون سنگ خمر را نرم ساخت
 انطایفه را چون پایی توانائی بسنگ آمده مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب نموده سواران ایشان نیز

از میان دره توب خانه و اثاثه خود را گذاشته در کمال خذلان و خواری از روی شرمساری
 بجانب اشرف که در ورا این میسب و فراری و جمعی کثیر به پیغوله فامتواری شدند اشرف بعد از
 ملاحظه اینحال توب قلعه کوئی را که همراه از اصفهان آورده در ورا این گذاشته بود شکسته توسن زیر
 بجانب اصفهان همی زد و چون حکومت قزوین دران اوان از جانب اشرف بسیدال اختصاص
 داشت و کوچ و اتباع با ولدا و جمعی از افغانه در قزوین میبودند سیدال خواست که خود را بقزوین
 رساند بنابر اینکه حسین قلیخان و اغور لوخان پیش از وقت باموالا مامور بسمت ساوج بلوغ و تخیر
 قلعه قزوین بودند سیدال راه ورود بقزوین را بر خود میدیافته خایب و خاسر برگشته با اشرف
 پیوست و ولدا و افغانه رخت نخس بنارین قلعه قزوین کشیده بامامورین بنار ابر استمال و دفع
 الوقت گذاشت و اشرف بجهت تجدید تهنه مدارک وارد اصفهان و اولا امر بقتل عام سکنه بیکانه کرده
 هزار نفر تجاوز از علما و معارف و سایر رجال را از تنگ گذرانیده ازینطرف حضرت شاه جهانمستبیز
 با شاره و لای برای تنظیم و تسبیح قهات ملکی در طهران توقف و بنابر اینکه عبور توب خانه از راه قهرود
 معتذر بود و کوبه بهایون از راه نظرم اصفهان کردید و در هر منزل قراولان طرفین مستحق
 یکدیگر گشته سرورنده از آنجماعت به پیشگاه حضور میرسید باز اسلام افغان در حالی کاشان
 با فوجی عظیم بغرم دستبرد و سر از کربان جلادت بر آورده داد طلب کشت قراولان این سمت که عدت
 ایشان زیاده بر پنجاه نفر نبود و چهار افغانه مذکوره و در سر کوهی محصور گشته ناچار قراولان با
 تیغهای آخته برانگروه تاخته و مسلم از میان آن فوج بیرون شتافته شرف خدمت اقدس یافتند
 آرمی اگر کنج شک ضعیفی دست آموز تربیت آنحضرت شود با شمشیر بلند پرواز در آویزد و اگر
 رو باهی بقلاده تعلیمش در آید با شیر زبان ستیزد در جلوه کرمی اشهب خامه عنبرین
 شمامه در میدان بیان جنگ مورچه خورت و مغلوب شدن افغانه
 نوبت سیوم اشرف چون پیش از وقت از سر کر و روم که در همان میسب و استمداد
 کرده سرکر نیز خند نفر از پاشایان جلیل الشان با جمعی ایشان معاونت اوران ساخته ایندفعه و

نیز رفیق غریمت ساخته با کوه و استعداد تمام و اقتصاد و احتشام مالا کلام طریق مقابلت سپرد
 در مورچه خورت سایه نزول و ماهیچه رایت جهانگشائی را از نیطرف باغ میر میدان دوزخی موج
 خورت پر تو وصول افکنده تخت فوجی از اگر دهنوشان که بقراولی لشکر و هراولی طلیعه نصرت اثر
 ما مور بودند بمقدمه افغان تلماتی و شامشکین کلاله تیغ و سنان بر پر کردن پیمان عمر دلیران ساتی
 کشته اول کار را چون آخر زمستان ساختند و بیک گردش میدان سرخمان از بادۀ ناب آب
 شمشیر تاناک گرم شده چهار صد از ایشان سرست بخاک افتادند و از تقریر کفراران خبر ورود
 پاشایان روم بمسکرا شرف معروض خدمت اقدس شده از آنجا که دریای غم آنحضرت سحر محیط کوه
 پیوسته در بهار می خمیز بحر حوصله اش سفینه امیر را بنا خدائی لطف خدای یگانه بلندگه گشت
 این معنی را نیز از نتایج اقبال دانسته آن شب فریقین در بهمان گمان پناه انجم چشم چشم بر اه طلیعه
 مهر زین علم آسوده صبحگاهان که میتم ماه جمیع الثانی آنسال بود تخت از طرف اردوی کیهان پوک
 همایون طبل رزم سازی بلند آوا و اعلام جهانگشائی فلک فرساخته کوه بسطوت سلیمانی و در
 بیت سلطانی بجانب اشرف روان و با بختن کردی بجای بر سر آفتاب غنچه خاک نیز غبار خدایان و بهوان گرد
 چون پشت مورچه خورت محل نزول افغان کشته و کوه بلندی که در آن موضع واقع است راه را بر زمین
 جنگ بسته بود آنحضرت اراده کردند که بر سر اردوی ایشان زرقه از دماغه کوه متوجه جانب اصفهان
 شوند شاید با غنچه از پشت دره روم بکوه رزم آورند بعد از آنکه موکب نصرت پشوره متعارن آن کوه
 فلک شکوه گردید اشرف چون در جنگ مهاندوست با عقدا و خود از سپه آرائی آنحضرت کار آمد
 و از طریق جنگ خدیو جهمان تجربه اندوز شده بود این دفعه در مقام معارضه مثل در آمده بضابطه
 و آیینی که در معامله مهاندوست از شهریار کوشور کشا دیده بود درنگ جنگ ریخته افواج لشکر خود را در یک
 سلك العقاد و انتظام و اطراف آن را بتو بخانه کوه بنیان استحکام داده تو بهای تعبیه نهاد
 از جای تیررس که کلوله داخل فوج رزم آزمایند رعدا و ساختند و جمعی از یک تازان کرین افغان به مقدم
 بمیدان و پسری گذاشته بمدا فیه پرداختند آنحضرت از آنجا که همیشه خداوند عالم را یار و مددگار نشیب

و فر از جهان را در نظر همت یکسان و هموار میداشت مقید بخت و ست مکان نکشته بجانب
 ایشان بود و آوردند چون شهریار جوان بخت بار شد و پیر خرد و در آسمانی الهام خداوند صمد در
 هر جنگ بمقتضای مصلحت وقت رویه خاص و اسلوب علیحده است دین کرت طرح جداگانه و گاه
 جنگ ریخته اولاً تفنگچیان بهرام کین که پیاده روشکر فیروز جنگ و مانند شیر و پلنگ در قلاو
 انتظار حکم خدیو با فرسنگ بودند سلسله خود داری از گردن بر گرفته با چنگ و چنگال دلیری بر سر
 توبخانه روان و متعاقب ایشان اعلام ظفر نشان را شقه کشا ساخته قول نصرت قرین را حرکت و
 پیادگان دلاور صدای زنبورک و تفنگ را آواز چخانه و چنگ و آتش افشانی توبهای فرنگی نزد
 را در بازار جان فروشی توب اطلس کلزار روم و فرنگ تصور کرده در آن دریای آتش بنهنگ
 آسا غوطه ور گشته کوه بر شا هموار ظفر را بدست آوردند یعنی بدون مجابا و درنگ یورش برده توبخا
 افغان را به تیر دوستی اقبال خدیو جهان تصرف کرده باب تیغ آتشبار آن شعله جان سوز را که شعله
 زبانه اش بر زبانهای سیرید فرو نشانید و جان بازان عرصه کین که بر رسم طرح و کمین سواره تیر
 اهر و شاره بودند باذن والا سورن انداخته مرکب جهلادت بر آیکختند و از دو جانب بیکدیگر
 آویختند چو دریای خون شد همه دشت راغ : جهان چون شب و آسمان چون چرخ پراغ و آواز
 اسپان و کرد و سپاه : نه خورشید پیدانه تابنده ماه : و در آشنای کیر و دار که شعله سیف و بافه
 سنان خیره کن چشم کارزار و دست اجل سیلی زن چهره روزگار بود سیدال با فوج عظیمی از
 سر لشکر ظفر شعار و جمعی از افاغنه هم از سمت دیگر بجانب قول حمله ور گشته آتش حرب و ضرب برافرو
 اما لطف باری باری و اقبال خدیو کامکار مددکاری و دلیران چیره دست ساقی باری کرده
 بسیاری از ایشان را از کسوت حیات عاری و بقیه را مرحله پیمای وادی دلت و خواری ساخته انبیا
 نصرت انداختند بعد از آنکه اشرف کار خود را تبا و روز دولت را سیاه دید جمیع توبخانه و آتاش
 سلطنت را گذاشته بادل افکار و خاطریش در محال خدایان و تشویش سرخویش و راه هفتان پیش
 گرفت و آنروز تا حوالی عصر نیز آتش شعله داشت سوزنده بسیاری از آن طایفه در و میست

بدست آمد و آنچه از رومیه گرفتار کند اقتدار و لیسان نصرت شعار گشته بود و تمامی راهمخص و مورد
 نوازش ساخته سالک طریق و یقیناً فی اهلله مسرور و فرمودند و چون در روز جنگ که
 غازیان مشغول ستیز و آویز و کار فرمای سیف خوزیر بودند جمعی از سبک مغزان تنگ ماه که در
 بند چستی خریدار متاع کاسدتن پرستی میباشند از میل توب توب طلسم شیفته و از لوله تفنگ
 بلوله قماش فریخته گشته بکسیب و آخر مه پرواخته مطایمی آمال خود را کرانبار مال غنیمت ساخته بودند
 ابراعات ایمنی که مبادا غازیان طمع کار از افزونی مال کرانبار و از فکر جنگ باز مانده بدخیر انداخته
 که سر یابیه اوقات و دشمن جانست گرفتار کردند تمامی فواید بلوسات و فروش و خیمه و خرگاه و آرا
 و سقرات و اسباب نفیسه را که از ان فروخته جمیثه بر جا مانده و فضایی بامون از آنها مشغول و
 آنها از میزان قیاس سیردن بود یکجا جمع کرده چون در نظر همت والا خوار بود مانند خاوش نشو
 چنانکه شاعر گفته ما لش دشمن ابرهمی خولهمی باید اول شدنت دشمن مال : زانکه منقول بزل
 عقل بود دشمنان است دشمن مال : در بیان لشخیر اصفهان و ورود موکب
 والا بان شهر جنت نیان : چون اشرف از مورچه خورت کریمه بجانب اصفهان
 رفت هنگام شام بار و رسیاه وارد اصفهان گشته فی الفور با افغانه بار برنجی بر گشته سختی
 بسته بسمت شیراز فرار کرد و وقت صبح قریه نشینان حوالی شهر واقف گشته بشهر هجوم آوردند و اهل
 محلات افغانه را که در خانهها فرصت گیر نیافته بودند از سلمی زندگی بیرون کرده بهب و غا
 و تاراج مال افغانی مشغول شدند بعد از ظهر معارف اصفهان در وب شهر راسته حقیقت حال
 بحضرت ظل الهی عرضه داشتند و در بیت و سوم ربیع الثانی ۱۰۴۰ که کوکبه منصور عازم اصفهان
 بود این خبر بعض رسیده کس برای ضبط خراین و غنایم تعیین و خود رایت سعادت بجانب
 فرخند بعد از آنکه خاک اصفهان بزمین قدم هیمت لزوم بجایمان در نظر با حکم سه رده صفایان
 یافت و پرتو طلعت مهر آثار و الا بر در و دیوار اندیارتافت مردم طرانی باز ماندگان افغان را فوج
 فوج گرفته اصفهانیان که از مرده افغان میکشیدند ایشان را بشمشیر و کار و نیز روانه ملک سلطنت

بفحش و کفر و القصاص و غیره و این کتابخانه تازہ میساختند و بعد از سه روز که اموال فافغانه بکلی ضبط
 درآمد شروع بسان سپاه و ملاحظه لشکر نصرت پناه کرده غنائیم بالا کلام از نقد و جنس و اسباب طلا
 و نقره و غیره بر سیم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر فرجام گشته کسی ابرای ایصال این مژده دلپذیر
 و آوردن حضرت شاه روانه طهران ساختند سه نوید فتح و ظفر چون پادشاه رسید
 لوامی عیش و بشارت مبر و ماه رسید از آنجا که غرض اصلی ازین سفر تسخیر اصفهان بود که بیاری
 اینزدی میسر گشته دشمن آواره دیار دبار گردید و نیز خراسان و طبرستان و غازیان و شرخه اولایت مستغنی از
 بیان بود حضرت ظل الهی بعد از انتظام امور بیازارگاه که خارج شهر است نقل مکان فرمودند که بعد از
 ورود موبک شاهی و مکنن او بر سریر سلطنت روانه خراسان شوند شاه و الاجاه مرحله پیمای طریق
 گشته در ششم جمادی الاولی وارد اصفهان و از عرض راه بمنزلی که حضرت ظل الهی اقامت داشته
 نزول نموده هر چند که قلباً برفتن آنحضرت راغب و نفع محل را طالب بود اما چون میدانست که اگر آن
 حضرت صرف ذمام غریبت بجانب خراسان نماید اوضاع سلطنت مختل و کارها بشکل اول خواهد شد
 در باب فتح این غریبت اظهار و برای توقف مبالغه و اصرار کرده آنحضرت بنا بر تامل گذاشتند و
 دیگر بار شاه و الاجاه سران سپاه را طلب و اعاده اینمطلب کرده ایشان در جواب عرض کردند که
 آنحضرت تائید یافته رب العزت اند تا پای همت ایشان قدم در میان گذاشت دست سیرت آن
 کردن فسد از آن کوتاه گشته کارها مزاج و نقد دست فرسوده شاهی رواج یافت در صورتی بعضی
 اینمطلب میسوانیم پرداخت که آنحضرت فرید مدار الیه کارخانه سلطنت بوده راه دخل غیر رود
 کرد و این خود منافی سلیقه پادشاهیت و عقربا ارباب غرض در محفل دولت بار و در مهمات ملکی
 اقتدار یافته مانع پیشرفت امور و باعث بدنامی آنحضرت در پیش دوست و دشمن و نزدیک و دور بود
 شهبان بهتر که پادشاه خراسانیان را معاف و دیگران را تسکین مدام درگاه جهان طاع سازند که اگر
 و این قصوری روی دهد هرگز در ایام حمل بر تهاول آنحضرت ننمایند و مجلس گفتگو از نظر ناخوش
 یافته سخامی که نزدیک بود که نکین قتاب از کف سلطان جهر بیرون رود شاه طماسب شفقگی خاطر

و ملال باطن ظاهر کرد و از روی طسرح افسر از سر و مهر از بغل بر آورده بر زمین زدن خنجر چون
 دیدند که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت بهم بدون اتمام کار نالایق است در مقام لغت از قفس
 اختیار نموده اظهار کرد که هرگاه این مسؤل مقبول خاطر یا شاه نباشد رضای ما بهم منوط رضا
 ایشان است گفته بودیم که پامی تخت را بدست آورده بدیم این معنی بحمل آمد انشا الله تعالی و شمن نیز آوازه
 دیار نیستی کرده آنوقت رایت مراجعت می افرازم از وقایع ایام توقف اینکه خبر رسید که معتمدی که
 از اذمتان بفسارت روم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده که از رضا قلیخان شایلو
 را باین امر مامور و روانه و حکام نیز بخویره و کوه کیلویه و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرمودند و
 چون بخویره سابقا نکارش یافت حسین قلیخان زنکنه و اغور لوخان زیاده اعلی باجمعی مأمور بسمت
 ساج بلایع و قزوین بودند و له سیدال تا چندی با انتظار کار را صفهان از ایشان استمهال و مقایسه
 اینحال شبی مستحقین را غافل نموده با کوچ و مسابب بجانب سلطانیه که در تصرف رومیه بود فرار کرد
 پس حکومت قزوین و ضبط مال فاغنه بعهده استام محمد رضا خان شاملو مقرر گشته حسین قلیخان
 را بسمت فراوان و کلیایکان مامور ساختند که در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشد
 و مدت چهل روز در آن ملک دلفروز مظفر و فیروز بکامر فی و حکمرانی عیش اندوز گشتند
 در بیان توجه رایات بهایون بجانب شیراز و کیفیت جنک زرکان و
 شکست و انهزام افغان و تسخیر آن ملک نزهت نشان بعد از چهل روز
 که حضرت ظل اللهی بنا بر شاه جزو بکل قناسی فرغ باصل در اصفهان تکمیل خلعت سلطنت و افاضه
 صورت نوعیه شخص مملکت بسمع و الارسید که اشرف با فاغنه بمدلول استخوان علیهم السلام
 فالتهم ذکر الله ضرب دست دلیران زرم کوش را فراموش کرده در شیراز مکث و مشغول استعداد
 و جمیعت اعراب مهوله و ستمانی و باقی عشایر سمت فارس و بناد است حضرت ظل اللهی دوباره میا
 همت بدفع آن فتنه بر بسته در روز سیوم جمادی الاخر کوس قیامت غریوز رسانی بلند آورد و آ
 جهانگیری آسمان فرساخته در عین زمستان از راه ابرقوه و مشهد ماورایلمان روانه شیراز شدند و عتد

سرما بخت می بود که اگر قلم و صغش آغاز و مانند فی بر خویش لرزد و اگر دوات بند کرد و دشمن
 کشاید رطوبت در کامش آفریده گردد و بعد از ورود و موکب نصرت طراز برزقان پنج فرسخی شیر
 اشرف باز تجدید جمعیت و اختتام کرده با سعاد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین تسویه صفوف
 و ترتیب اصحاب سیوف کشته تخت افغانه بیات مجموعی بجانب قول حمله و کشته خیره کمی را از قبل
 اعتدال گذرانیده به پیادگان جلومقارن شدند تفکیکیان چابک دست بجلوهای جانسوز ایشان
 راست کردند نوبت دیگر بطرف میمنه هجوم آور شدند و با نداشتن بنورک و تفنگ غریو و غلغله چرخ
 فیروزه رنگ رسانیدند حضرت ظل الهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن کاهی با دامن شتافتند
 و بجلال ذره که از و صدمات طاقت پرداز اساس فکن بنیان قرار آن گروه کشته جمعی از ایشان را
 بمغاک هلاک انداختند اشرف با افغانه بجانب شیراز رایت فرار فراخته و افواج خصم فکتن یاد و
 فرسخ بقایب ایشان پرداخته فضایی هامون را از خون دشمن لاله کون و دامن دشت را جاری حجاز
 رود چون کردند روز دیگر که میا صدیق صبح صادق از شفق زعفران جبرسین بوده میا صدیق
 و ملاز عفران با سیدال برزم استیمنان از جانب اشرف وارد در زرقان و شرف اند و تقبیل عتبه
 خلافت بنیان کشته جبهه نامت را بذر هکلی الخوارج من سبیل زمین ساختند
 ساختند از جانب خدیو گردون جناب اقامه جواب باین نحو شد که در حالتی راه نجات برای ایشان
 میسر است که اسرای خاقان مغفور را با اسلحه ایرانی که همراه دارند ذکورا و انا تا تسلیم نموده خود کشته
 دسته در ممالک محروسه سلطانی مقیم و سرگردگان ایشان ملزم رکاب نصرت تلمش شوند و ایشان
 بنویدامان و وعده عفو ماسبق مستوثق و مخلص ساختند صبحگاهان که قطار نختی بهفت آسمان
 بهوج زرین مهر تابان آراسته کشته حجازه بان قضا محمل کش این عمارت زرینکار شد میا صدیق
 و ملاز عفران محمل محمد علیا و شکر کبری را که آفتاب سایه پرور در حفظ الهی و در ناسفته فرج و دودمان
 شاهی بود با خواجهر اسلحه دولت رسانید و دوباره رفتند که اشرف را مطمئن کرده بیارند
 اما سیدال که در روز پیش بار و روی بنایون بده انخلاص کوچ و ولید و منسوبان خود که در ارک قزوین

محصور بودند آگاهی یافته بهائیان شرف ابصرت گیر آورده اشرف نیز از اهل حرم بیرون دو نفر سایر
 الکفایه اسمعیل و آبراهیم ولدان محمود را با سه نفر از اولاد بی اعمام و سیزده نفر از اناث که زنان و دختران
 و هم شیرهای او و محمود و میردیس بودند فرصت بردن نیافتند در شیر از نهاده خواجه سیری دیو سیرتی را برای
 قتل آن جمع پریش تعیین و خود نکاو و کریر را بجانب قندهار انیکر داد و خواجه فرور بهما بقدر فرصت یافته بود
 که دو نفر از زوجات اشرف را که یکی خواهر محمود بود و قتل رسانیده و اقم الفساد را در محمود را حرمی مسک زده
 و نیم جان کرده بود که بعد از دخول لشکر ظفر بنیاد و نیز جان اقباض ارواح داد و بنور میا صدیق و ملاز عفران به
 اشرف نیز پیوسته بودند که اشرف از غلبه خطر از ضبط ماسکه قرار نگرفته فرار و فرار اولان موکب نصرت
 شعار از سیاهی و گرد و شکر افغان تفرس نمی گریه کرده برای اخبار بخت والامی آمدند که در عرض راه باند و نفر چار
 و ایشان را با ده پانزده نفر از افغانه رفقای ایشان باز گردانیده و آوردند حضرت ظل الهی فی الفور ایشان را
 مرض ساخته فرمودند که چون باختیار خود باین درگاه آمده بودند بکشدن ایشان در کیش مروت
 و شرع قوت جایز نیست هرگاه در جنگ و سلب شوند بمقتضای وقت عمل خواهد شد بعد از ترخص ایشان
 با افواج نصرت نشان بتعاقب اشرف پرداخته نزدیک پل فسا که در سه فرسخی شیراز واقع است رسیدند
 چون بسبب شدت الیغار سبب غازیان از کار و مرکب از رفتار مانده شب نیز بر سر دست آمده بودند
 حضرت با شطرا جمعیت عقب لشکر عثمان باز کشیده در نیم فرسخی پل منزل گزیدند از اتفاقات پانصد نفر از ایشان
 و اگر دو و قراچو را و مقتدره بجیش موکب نصرت کیش و نیم فرسخ همه جا در پیش بودند در سیر پل فسا و عقب
 افغان رسیده اشرف اول دله از رودخانه عبور و پیسر محمد مشهور بمیان حیو که پیرو مرشد محمود و
 و در میان افغان صاحب غر و شرف بود جمعی از سربازان و فدائیان افغان چون راه طریقت با او بود
 محافظت راه و ضبط سیریل را نیز بر دوشه خود گرفته قراولان را بجنگ مشغول ساخت که افغانه با خاطر
 جمع از پل بگذرند مع هذا افغانه از بیم جان متهاجم و جمعی از غلبه خوف در آب غرق گشته متاع هستی را به باد
 داده دوسه هزار از اطفال غر و دسال و شیر خواره را با بسیار می از زمان در آن ظلمت لیل که روزنامه
 یَوْمَ یَفْقَرُ الْمَرْغَمُ أَخْبَاهُ وَأَمَّهَ وَأَبْنَاهُ وَصَاحِبَتَهُ وَبَنَاتَهُ وَبُؤْنَهُ سَاكِبٌ طَرِيقَ آيِنِ الْمَقْدَسِ

او قراولان سرزنده بسیار بدست آوردند و از جمله مقتولین میان حیو بود که بعد از کوفه عقیب
 کشتگان بسوی دیار نیستی روان گردید و از فرقه کرفاران میا صدیق و ملاز عفران بودند که اصل
 باز بر قهای ایشان زده هر دو را اسپه فرزاگ دلاوران گردانید هر چند نامورین خدمت شایسته
 کردند اما غفلت عظیمی ورزیدند که حضرت ظل الهی را بهما نوقت از آن واقعه آگاه ساختند بهمان دلیل
 بعضی از افاغنه تاخیری و در انتقام قهرامی زود و دیری مقدر بود در حسنی که بسیاری از اطفال
 از بل گذشته بودند آنحضرت بالشکر جهان آشوب چون سیل بی مان بر سیل رسیده نخت چشمت
 سر کرده اگر در اعیان **لَا تَأْخُذُ بِالشَّاظِرِ** بشاره نکشت خنجر خون ریز از خفه بر آورده و سر کرده افشار بر را
 بقطع کوش کوشمال دادند و کس برای جمع کردن اسیر و اطفال تعین و خود با فوجی از حبش منصور بن
 انکروه ایلغار و هشت نه فرسخ راه طی کرده چون افاغنه بچل گذشته بودند باز بشیر اعطاف عثمان فرمود
 ارقام قضا انجام با طراف ممالک اصدار یافت که هر راه که آن طایفه اراده عبور نمایند سر را
 بر ایشان بگیرند و از انجا اولاد و زنان و همشیرهای محمود و اشرف را از راه کرمان روانه ارض اقدس
 و میا صدیق و ملاز عفران و باقی کرفاران افغان با منسوبان و اسلری خاقان مغفور که از شیراز حرکت
 بردن نیافته بودند روانه اصفهان ساختند و از محضره کاری دیده دید خدیو بهمال که صرف نفوذ
 شناسائی و معیار حقیقت سنج دار الضرب بینائی و دانا نیست آنکه در چین روانه کردن کرفاران
 بزبان الهام بیان مستحفظان فرمودند که ملاز عفران را خوب محافظت کنند که خود را زنده باصفهان
 نخواهد رسانید و مدلول از باب **الدَّيْقُ لِمُلْكِهِمْ** صورت وقوع یافته در سیل رودخانه
 لشی که مجوسین **مُقْتَرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ** عبور میکردند ملاز عفران برای رفع ذل خاک رسی خود را
 از باد باب انداخته آتش سرکش حیات را تکمیل داده و بقیه را محتالان باصفهان رسانیده و بزرگ
 نقش جهان بزرگک فرمان شاهی نقش هستی ایشان را از صفی جهان ستروند و از علامات تائید
 اقبال که شخص اندیشه بر جهانگیری خدیو بهمال فال میزد اینکه در آیم توقف در آن بلده میسر نشد
 در هنگام سواری عبور و مرور کوکبه منصور بنگیه گاه لسان الغیب خواجہ شمس الدین محمد حافظ شیرازی

اتفاق نموده در سفر از برای پیش آمد کار بدو انش تعاضل کردند این عمل آنکه سزده از همه
 دلبان ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج : چشم مست تو رفتنه جمله ترکستان
 بچین زلف تو ما چین دهند داده خراج : دهان شهید تو داده بختر آب بقای لب چو نوش تو برده قید
 مصر و اج : پس روان او را آتش داده و بقعه او را باز آویخته بکبر که شاه چراغ : امر بعمارت فرمودند
 و از صادرات آیام توقف اینکه چون همیشه از سبب اومی ظهور دولت علیه کورکانیه و صفویه فیما بین
 دوستی استحکام داشته در ایام فترت ایران نیز که رومی و روس و برطانیه مصدر مخالفت و کمزوری
 شدند از جانب آن دولت اند پیوند امریکه مخالف وفاق باشد بطور رسیده بود و علمندان شاه ملوک ایران
 تبلیغ خبر فتح اصفهان بسفارت تعیین در روانه بهندوستان و در ضمن انمطلب اعلام کردند که از آنجا
 که درین مدت افغانه قدر نسبت بهزد و دولت و الاکمال مخالفت و اعلان فسادهای متواتر کرده اند
 و تخیرند با پیشنهاد خاطر میباشند از طرف کابل جمعی بدر راه قرار و عبور انجماعت مامور کرد
 و چندی شهر شیراز از قرقدم هایون رشک نکارستان چین و طراز بوده بانساق و انتظام امور آن
 مملکت میسر داشتند تا موسم زمستان انقضایافته خورشید جهانباب از پس پرده سحاب قشرب
 شده و آفتاب عرش پیمای از کرسی خانه حوت بایوان بهار خرامید چون قلع ماده دشمن شده فتح فارس
 میسر و حال خصم ابرگر دید هر چند که غنیمت خراسان در خاطر اقدس نصیم داشت اما اگر از سمت کرمان
 بریکشتند بیابان بود و راه چول را چندان غله و ذخیره که کفایت اهل اردو کند و در خرس کشت موجود
 نبود و اگر از راه اصفهان متوجه مقصد میکشتند بسبب ظهور تطاول افغان و عبور مرور کوکبه نصرت
 نشان احتمال وقوع تخمیل دوباره بر االی انجامیرفت و اینمغنی احوصله بر نیافت و از دولت ری و تبه
 نیز جواب صریحی در باب ولایات آذربایجان داده نمیشد و چندی هم ماه شعبان بهریم استرداد مالک عرب
 متوجه سمت نهانند و بهمان و از راه دشت ارژن و کازرون روان گشتند و در آغز راه غرور منزل
 داشت من اعمال شولستان فخل سزادفات غرورشان گردیده در میان وقایع ایت ثبل مطابق
 سال فرخنده فال هزار و صده و چهل و دو و تخیر نهانند و بهمان در درو

بیست و نهم شعبان المعظم خسرو کواکب چشم لغی بتر اعظم از نهمان خانه حوت بدشتان جمل علم فرا
 و از دیوان خدیو خطه امکان کنش و الیکری عرصه خاک بقلم کرس و خطریکان بنام نامی سلطان
 اصداریافته سر و صاحب لوای و کلین از غنچه و کل صاحب حقیقه و افسر گردیده و جنود قوای بریعی رویا
 کم فرصت دی را که ریشه تصرف در سرزمین چین دوانیده بودند از چین دوانیده و ممالک کلارا را از
 دست نیکو یان فتنه جوی حوادث بهمن و عسکر فتن را بایند و لشکر شاکه در دیار کستان آغا
 فتنه کری میگرداند از بیم وصول سلطان بریج رخت غریمت بسرنزل انهریت کشید و جنود فساد
 انیجر سرما که گرم غارت کلشن بودند از طنطنه شوکت نوروزی آواره دیار عدم گردیدند و اراضی
 کلارا از فریدونی و فیروز دین با انواع ریاضین قمرین و ایلات کویساری لاله وکل و احشام صحرائین
 ریحان و سنبلی را بفرمان قهرمان بهار در اطراف دشت و ساحت کلکشت یوریت و مکان معتبر گشت
 و اسباب سور و سرور در بر زمین مهتاب شده دوشیزه غنچه در شستان باغ در انجوش کلین آمیخته
 و سر و سبزی با گل نیلوفر از دواج و عروس باغ از نوید و انبساط آفتابها من کل ذیج بهیج استهجا
 جشن نوروزی مرتب گشته هر یک از سران و سرداران خلقتهای فاخر بر و دوش امتیاز آراستند
 و مانند غنچه رشت و عیب را بر از زر نوروزی کرده و از جامهای بونه دار رنگین قامت خویش پرستند
 سه روز آن عرصه دلفروز مقررات فیروز گشته از انجا عازم بهبهان و در راه فرزند والی جویره باشند
 اعراب و سیکلر یکی کوه کیلویه باروسای آن مملکت ادراک سعادت تقبیل رکاب نصرت انشا
 نموده حسنعلی یک معیر الممالک نیز از جانب شاه حجه وارد و در ازامی شتر شیراز افسر کلکل بکوهر
 آنحضرت و سید دست خلعت بجهت رؤسای سپاه نصرت پناه آورده خبر رسانید که حضرت شاه
 مهد علیار که اشرف بوساطت میا صدیق و ملا غفران از شیراز برزقان فرستاده بودند مخصوص شنبه
 انجذاب ساخته اند و چون شاه و الاجاه در ایام توقف در خراسان همیشه بشانه زاده رضاقلی میرزا
 نوید مصاهرت میداد و اینوقت که معیر الممالک وارد شد مجدداً او را با اتفاق میرزا ابوالقاسم کا
 روانه در بارشاهی و از حیرت سلطنت از دواج یک نفر نبات کمرات خاقان مغفور بجهت شاهزاده خوا

شده پیغام دادند که چون غازیان را تاحی سبی در این دولت هست هرگاه خراسان از ممالک سلطنت
 موضوع و اختیار آن باینطرف محول و مرجوع گردد هر کینه سدید می باین دشمن و ممالک شاهی
 خواهد بود پس کوکبه والا از راه مرز بساحت دزفول پر تو حصول افکنده از آنجا وارد شوشتر و
 ایالت انولایت را با بولفتح خان خویش محمد علیخان قولکر قاسی رجوع فرمودند چون بند رودخانه
 شوشتر که از بناهای شاهپور و والا کتاف است بیلاب مرورد بهور قصور یافته بود بهمت والا که در
 ستات سادت سدا سکذ ریت بهر مت آن بند پرداخته معماران مهندس پیشه و کارگران در
 اندیشه بر سر کار تعیین و اخراجات آنرا از خزانه عامه مقرر ساختند و چون از طایفه عرب ترکمان بیسی
 عجم واقع میشد مشایخ ایشان را گردانیده و روانه خراسان و والی جوینره را رخصت الصراف از زانی دادند
 و بعد از ورود سوکب والا بدزفول محمد خان بلوچ که از طرف اشرف بایلچکیری روم رفته بود در همان
 استیصال دولت افغان را شنیده با چار و بار و معکیر و زنی اثر و نامه و نوشتجات را که از جانب
 سلطان احمد خان پادشاه روم و اعیان اند دولت برای اشرف آورده بود ملحوظ نظر آنور ساختند چون
 از در بندگی در آمده بود نهایت خاص از چند و بایالت کوه کیلویه سر بلند کردید و بعلت اینکه رودخانه
 دزفول طغیان داشت بفرمان والا کلک با تریب یافته بدست یاری سباحان و تردستی آب باران
 جنود مسعود از آن رود در چند روز به هزار کلک مانند فوج نجوم از رود نیل فلک گذشتند و در عرض راه
 از ایلات کوه کیلویه و الوارخت یاری و فیلی و اعراب جوینره و باقی طوایف هر جا که مفسد و مخالف بود
 به تنبیه و سیاست منسوب و حکام محلی و ایلات منصوب گشته از راه جایدر و خرم آباد فیلی وارد و جزو
 شدند و در قصبه بروجرود حسین قلینخان از نکته که بسبب داری حدود و کلیایکان و فرابان مامور بود بموجب
 حکم والا با پنج شش هزار کس متجده وارد و روی نصرت طراز و بایالت کرمانشاهان سرازیر گشته از راه
 فیلی مامور و بتغییر کرمانشاهان عازم انست با استعدادشایان گردید و در بهمان منزل غیر الممالک و
 میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه جمعه برگشته عهدنامه و الیکری خراسان را رسانیدند و
 اینکه جمیع ممالک خراسان از قندهار الی الی که پی که راس الحیدر خاق و خراسان است بصمیمانه زندران و یزد و

وستان متعلق بدولت نادریه باشد هر چند که همت سرشار آنحضرت از جیفه و افسر سرکران و
 طبع بی نیازش از قبول اسم سلطنت و والیکری بر کران بود اما به تکلیف غازیان و استر ضاک
 خاطر اهل خراسان که جوهر شمشیرشان بالعرض ناصرا بدولت خدا داد و تقویت بخش این شوکت
 قوی بنیاد میداشتند رضا داده در ولایات مذکوره سکه بنام نامی سلطان ولایت رضا
 علی بن موسی الرضا علیه السلام و اشعار و واج یافت و در بیان محاربه بار و میته
 و فتح نهان و بدستبار می نخت و اقبال فرور میزد چون در بر وجود از جانب
 رضا قلیخان شاملو ایچی روم خبر رسید که اعیان دولت قیصر به بنار بر تعلق کشته جوب
 صیحر که افاده فایده کند نمیدهند و نیز کلانترها و بعضی ساسانید که رومیته آفا ز ماحت و تان
 دوست تطاول بجانب عجزه دراز کرده اند که انداخته خلل الهی توکل باین ذکر و کار و از آن
 استفاح کار کرده در اول شب بایکه نازان جلالت شعار بر هر کب صبار قمار سوار و برسم
 سبائی ده فرسخ ایلغار کرده در سنگام طلیعه فجر که لشکر ترکستان روز پهمدار می خدیو خرمسانی
 خورشید بسپاه شامی شب تا ختن آورد ما بچه سر علم ظفر چرم باطلیه اختر صبح کاهی تو اتم آشکا
 کشته رویان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که اجل بر سر بالین و سپاه یلان را بهیایم بین
 دیدند عثمان پاشا نامی که سردار رومیته نهاد بود چون چشمه اهل ایران را مغلوب و زبون خویش
 دیده بود بهمان خیال عرصه قتال آراسته بعد از اشتعال نایره کیه و دار شکست یافته و بجانب
 همدان روی بر تافته فرار و هزار نفر متجاوز از آنکوه با چند نفر پاشایان و روسای سیکیری واکراد
 که در معرکه سردار فرور میبودند عرضه شمشیر و جمعی کثیر زنده اسیر کشته اموال و غنایم بسیار بدست
 دلاوران ظفر شعار درآمد و ساحت النوا لیت از وجود رومیته تخلیه یافت و در بیان فتح
 همدان و کرمانشهان بعون این فرستگان بعد از آنکه نهادند بقطعه ضبط است
 دولت اید پیوند درآمد مسامح اقبال رسید که تیمور پاشای ملی حاکم وان و خان پاشای وکیل
 خان سبه که از دولت عثمانی حاکم شنج بود و با چند نفر پاشایان عظیم الشان و جمعیت فراوان و

سی هزار نفر از توی سرکان گذشته بغرم جنگ وارد ملایر کشته اند حضرت ظل الهی که همیشه این
قسم بشارت را از عطایای می آردی می شمارند فی الفور به معانی ظفر و هم رکابی لطف خداوند او که
رایت افرازا بلام نصرت پرو کشته در صحای ملایر که مکان مسطح پهناء و بود سیاهی عسکریه
نمودار شد خدیو بی حال موافق ضابطه و قانونی که در اکثر معارک داشتند سپاه منصور را بسته
دسته قرار داده قول را بفرمود و میمنت نمود آراستند و رومی نیز به حقیقت خود را بسته قسم انقام
داده و پامی جلادت پیش نهاده رایت افرازه عرصه کارزار و نایره افروز آتش حرب و پیکار کشتند چون
رود آب در میان فاصله بود از دو طرف تفنگ آتش شان بآهنگ رود کرم سرود و بشعله آوار برق
خرمن سوز جیات یلان جلادت نمود کشتند همین که باز آری و دار از آتش توب و تفنگ کرم کرد
دلیران مینه میمنت قرین از آب گذشته با شاره والا بجانب میسره رومیه تاخته و تیغ کین از نیامخته
تا یک ساعت بشمشیر جنگ میکردند سر و موی جوانان از خون صورت پیران خضاب کرده گرفت و نهال
پیکر دلیران از شکفتن شکوفه های شکاف جراحت گل صد برک گلشن مصاف گردید بنوعی بهادران
اجانبین بیکدیگر در آویخته بودند که علمداران رومیه بضر دست دلاوران از پامی در آمده علم از
ارکاب اقدس بگون و بقیه رومیه را پامی ثبات و قرار از جا بیرون شد و تمامی با عرف و دوا
اسب و اسباب خود را ریخته بجانب کوه که در چنین اوقات پناه عافیت و گریزگاه امان است
پاکم کردگان است که ریخته بهادران خراسان که کوه و بیابان و بیرون و پیریش اشهب برق عیان
صرصر جلالتان یکسان است سنگلاخ آنواوی پریش و فراز را خارا و صیر چین طراز پنداشته
تا توی سرکان و حوالی همدان مرکب دلیری بر ریخته چون سب رومیه در صطلیل فریبی بخورد و
خواب معناد و مرکب برق تک دلیران همه کوه پیکر و صرصر تراود بودند باین جهت اکثر رومیه در
کام تختین سیر دلاوران ظفر قرین کشته فوجی عظیم عرضه شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پاشایان معتبر
ازنده گرفتار کشته غیام بسیار داسبان قومی سیکل با در قمار خوزه اکتساب درآمد بعد از ظهور این
فتح بخت نشان توی سرکان مقرر الیه نصرت آفران کشته بهادران لشکر سرورنده و اخرمه را فوج فوج

عرصه پیشگاه نظر ساخته مورد جویز و عطا یا گردیدند روز دیگر که موکب جهان شاد در شرف نهضت بود
 بعرض والار رسید که عبدالرحمن پاشا حاکم بهمان سربایه زندگی را مفت خود دانسته با عسکر و موب
 سبای و حریه بدر رفته پس موکب فیروزی نشان از نوی سرکان وارد بهمان کشته جمیع اسباب
 اثاثه و تونخانه و قورخانه و میه را که در شهر مانده بود و محیطه ضبط در آورند و ده هزار نفر تاج و زین
 که رویه از مالک علق و آذربایجان بدست آورده درین وقت فرصت بردن نیافته بودند امنا
 سلیم النفس تعیین و همه را جمع و دامن غفلتشان را از آلائش لوٹ نگاه بیکانگان و دست تصرف بچند
 صیانت کرده مرخص کردند که روانه او طان خود شوند اما عبدالرحمن پاشا بعد از تحلیه شهر از بیم آفت و ط
 محافت از بهمان تا سنج که بیست و پنج مسافت است در یک شب طی کرده از بهمان راه نزد احمد پاشا
 والی بغداد شافته اگر او را دلان در حین عبور او سر راه بر او و عسکر و میه گرفته یا بضد سرور زنده از
 ایشان بدست آورده بودند که رؤس مقتولین با گرفتاران در بهمان ملحوظ نظر عالیهان در با عظمت
 و شان گردیده رویه سنج نیز از ملاحظه اینحال ترک سنج نموده ولایت را خالی و از آن بوم و بوم
 رفع آثار بدسکالی کردند و بعد از پنج بوم که گو بسیم عز و احتشام در بهمان مقام داشت خبر شکستین
 قلی خان زنکنه حاکم کرمانشاهان که از بر و جرد بتغیر کرمانشاهان تعیین شده بود بعرض والار رسید
 ندیین اینمهال آنکه حسینقلی خان از سمت کوهستان تا فیلی همه جا از خلاف جاده عام عازم کرمان
 شاهان و در دو فرسخی قلعه حسن پاشانامی که حاکم آنجا بود با عسکر و میه بمقابله پرداختند و عسکر
 رویه حسینقلی خان فایق شده جمعی از زنکنه و کلهر راه عدم پیوده اند بخرد و وصول بخیر لوی توچه
 بجانب کرمانشاهان برافراخته و فوجی از دلیران عرصه و فارا بر رسم منقلای یکمتر از موکب
 بهالیون روان ساختند حسن پاشا بخش شنیدن آوازه نهضت رایت تونخانه و قورخانه و اسباب
 خود را ریخته بجانب بغداد گریخته حسینقلی خان بلا نزاع و منازع قلعه را محیطه ضبط در آورده چون
 اکار آذربایجان مکنون ضمیمه مهران بود بعد از استماع اینخبر از اسبابا بهمان صرف زمام غریزه
 و کس فرستاده در کرمانشاهان بنامی قلعه جدید گذاشته از جماعت زنکنه و کلهر جوانان کار آمد ملازم و

ولایت را منظم ساخته شهر و قلعه قدیم را خراب نمایند و نیز سابقا امر و الاغر نفاد پیوسته بود که
حاکم بختیاری دوست خانوار از معارف بختیاری را که چنانچه در حوالی اصفهان سکنی دهد درین
اوقات که آنطایفه موکب والا را دور دیدند با استحکام جا و مکان مغرور گشته از راه نادانی در
دادن خانواری نافرمانی کردند پس حکم والا صادر شد که هزار نفر از انجاعت که در معسر ظفر آفرین
طریق خدمت گذاری بودند از اسب و براق عاری و بعضی از رؤسا که سرکران راه فرمان بردار
بودند مقید ساخته به سپهر محمد خان حاکم جام سپردند که بعد از آنکه مبلغی ترجمان بعوض دوست خانوار
چهار صد خانوار از رؤسای انجاعت را نقل محل مقرر نماید و نیز چون طایفه در خبری درانیت
با افغانه اتفاق ورزیده لازمه شرارت و اسروهنب و غارت بظهور رسانیده بودند بعد از آنکه
بهمان برای تنبیه آنطایفه جمعی مامور شده تسلع قلاع آنطایفه بروجبلین بعمل آمد و درین حرکت از خراج
فوجی از ترکمانیه که کلان هم ملزم رکاب نصرت بنیان شده از آنجا که مرکز آنطایفه بمنابت یساق
و تحمیل شاق از راه خود سری کردن اطاعت نمی نهادند و درین سفر حکم نافذ الارکان و باس شید
البنسیان ظل الهی ایشان را خواهی نخواهی بر زیرین بار کران کشیده بود جمعی از ایشان بجانب دشت
فرار کردند هر چند که وجود و عدم آنطایفه در جنب لشکر قرون از شمار امری بود خارج از دایره اعتبار
لیکن چون شماون در خبریات مورث فساد کلیات میشد صدور این حرکت از ایشان برخاطر و
عظیم آمده طوفان نام قاجار را با فوجی بمقادار سنگین علیه الطوفان بکفرت ایشان تعیین و
محصل مقرر در حوالی خاربا ایشان دوچار گشته بدلول فاخذ هم الطوفان و هم ظالمون و با
انگروه بوقوع پیوست و متعاقب آن باقر خان بغایری را روانه ساختند که سه چهار هزار نفر از حاکم
و ایلات نواحی استرآباد و توابع را صورت جمعیت داده هر وقت که از ترکمانیه دشت با افغانه
نافرمانی بظهور رسد بامروست صوب ظمیر الدوله ابراهیم خان مراسم خدمت بتقدیم رسد
یکماه آنولایت را محل ظهور موکب ظفر کیت ساخته بضبط و ربط امور و نظم و ترتیب ملازمین و
پرداختند و در بیان نهضت موکب والا بجانب تبریز و وصول خبر قتل آن

غلبه بعون عنایت رب عزیز بعد از آنکه از انجام مهمان و کرمانشاهان فراغ
 میشد بموس تخریر بر خاطر اقدس شوق یکگزینشست قبل حال از دیوان لسان الغیب تفال
 فرمودند این غزل آمد که اگر چه باده فرج بخش و باد گلشن است بیا که چنگ مخور کمی محبت
 نیز است عراق و فارس گرفتگی شعر خود حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تنبیر است
 و در غره شهر محرم مسئله مطابق است نیل رایت کستی کث از بهمان بخرم تخریر بایجان وارد شدند
 کشته هم در آنمل ملاز عفران نام از جانب حسین برادر محمود وارد و عریضه نیاز منده مشعر بطلب
 اخلاص و استعای رضت اولاد و لنوان محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس ساند
 خبر قتل اشرف را بدین مظهر دیباچه صحیفه عرض مطلب گردانید که بعد از آنکه آن برشته روزگار از شیراز
 مر حله پهای وادی فرار شده بود بجانب لار رفته چون به جا راقم کستی نوردمو که در باب منع
 عبور از طایفه عرضدور یافته بود اهل قلعه لار در برومی انجماعت بسته راه مخالفت کشودند و ایشان
 هم از ترس و بیم در جانی مقیم نگشته از راه هم و فراموشی و بیستان بخت قنار فرار و مردم قلعجات
 همه جا بموجب امر و اشارت اقدس جار مخالفت بر سر راه ایشان ریخته بقدر نقد در پای توانائی
 ایشان را بسنگ مافعه ناتوان میساختند اشرف چون بسبب قتل محمود از قنار کناره وجود از کناره
 بیرمند از راه میان آهنگ بلوچستان گرد حین این غمناکی گاهی یافته با جمیعت کامل از قنار وارد و قلعه
 من اعمال کر میرکشت و ابراهیم خان نام غلام خود را با جمعی بطلب او تعیین نموده ابراهیم شخص در
 اثر بقا قب اشرف اینکار کرده شب در سیاهی ظلمت به زرد کوه که در سمت شمالی شورا بکس واقع
 و نزول اشرف نیز در همانجا اتفاق افتاده بود وارد کشته اشرف باز تنگوار کریر همین زده بدر میرود
 ابراهیم هم متعاقب او میرود تا اینکه با تفنگ میتا ملاقی او کشته همینکه بوی فسیله بدماغ اشرف میرسد
 خنجر از کمر کشیده بجانب ابراهیم میدود ابراهیم نیز دستی تفنگ را بینه اشرف بسته عقده را که در
 دل تفنگ کرده کشته بود کشته دل خود را مانند تفنگ از غم هستی خصم خالی میسازد و از آنجا میرود
 زترین علیا و بنات مکر مات خاقان مغفور را همراه بر گرفته بقنار میرساند بعد از رد ملا عفران

جواب عریضه حسین باین پنج صادر شد که بعد از آنکه شاهزادگان مکرمه را روانه نماید اسلحه و اسباب
 خواهند یافت و نیز از وقایع اینکه در ایام توقف رایت همایون در شیراز قریب هزار نفر از غنمه
 و در بزرگنی نسبت لار فرار کرده فرمان استمالت از توقف اقبال بایشان مرقوم و مقرر شده بود که
 از روی اطمینان وارد دربار عز و شان شوند آنجماعت حکم مبارک را دست آور کرده از لاری رار
 و مروج اصفهان خرج باز یافت و بهر جادست می یافتند بناختن تسلط سینه خراش و لهان ضعیفان
 کشته مال ایشان را غارت می کرده اند بهین منوال از رار و مروج گذشته در حوالی سیلافت بخشتار
 به پیر محمد خان حاکم جام که محتل آنجماعت بود بر خورده چون فرمان مطاع را که عز را حجب و دست و تن
 و تعویذ بازوی آشنای بیکانه است در دست داشتند پیر محمد سلطان متعرض ایشان نگشته
 طایفه بخاطر جمعی گذشته خود را بقلیجات در جبین رسانیدند چون قبل ازین جمعی تهنیه سرشان
 در جبین تعیین شده بودند درینوقت که اینچنین معروض خدمت و الا شد باز کی فوجی را بمعاضت یابورین
 و قلع و قمع محصورین روانه ساختند در بیان فتح و دمدم و مراغه و تبریز بپایندار
 رب سغریز و در حسینی که صفای خانه افشار مرکز دایره اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشای حاکم
 وان و علی رضا پاشای حاکم مکرری با اتفاق پاشایان آسمت در قلعه میان دواب که مابین دمدم و مراغه
 واقعت جمعیت عظیمی منعقد ساخته بتاجت و تازیلات آسمت اشتغال دارند خود کما مکار بسته
 آغز و ق را در همان مکان گذاشته طرف عصری از منزل سوار و بادلیران و خنجر ارا یلغار و دست
 و دو فرسخ طی کرده هنگام ظهر ورود و گو که مسعود بخمار رود خانه قتل و زن که آرا مگاه تیمور پاشا
 و عکر رومیه بود واقع شد از آن طرف رومیه نیز از وصول لشکر منصور مطلع گشته بشوید الف و توف
 صفوف پروا خستند و متهورانه پیش آمده بیرقهای کلکون فرا خستند همین که ازین سمت الویه ظهر بیضت
 یافته کرد سپاه و خنجر چشم ایشان در آمد پای ثبات و قرارشان از جای بدر رفته بدون تلاشی و
 تلاش عطف عنان غریمت بجانب مراغه کردند و دلیران ظفر نشان نه فرسخ ایشان را تعاقب کرده
 جمعی کثیر از ایشان قتل و جمعی غنیمت بپایان زندگانه و اسباب رومیه بست

آمده ولایت ددم و سا و جبالغ و مکرری و مراغه و ده خارقان ضمیمه ممالک محروسه گردید و روز
 دیگر بنه و آغزوق اردو که بمعکروالا پیوسته عساکر منصوره سرورنده رومیه و اخترمه را از نظر افرو
 گذارینده مشمول عطایا گشتند بعد از دو روز که ساخت مراغه نیم اردوی همایون میبود بعضی سید
 که جمعی از عساکر رومیه بسرگردی تیمور پاشا شده خارقان چهار فرسخی مراغه برسم قراولی آمده اند میوک
 ظفر قرین عازم آنجا گشته رومینه محض ظهور اشعه ماه چهلوی جهات تابسمت فرار غنان باب
 گشته بعد از طی یک فرسخ مسافت گرد عظیمی که آثار سراسر رومیه بود از دامنه کوه سرخاب که در حوالی تبریز
 واقع است ارتفاع یافت حضرت ظل الهی تو بخانه را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گذاشته خود با سپاه
 جزار و دلیران سینه گذار بغیرم اینکه سواره برانگروه گیرند از بیراهه که بمقصد اقرب بود مشتبان گشته
 معلوم شد گرد و سیاهی و دوفوج است که یکی از سمت تبریز و یکی دوفرنج پیشتر نمایان میساخته پس
 آنحضرت فوجی از دلاوران کرین را بتعاقب فوج پیش تقین و خود با بقیه سواران و تفنگچیان پیاده
 متوجه فوج اخیر شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که گرداول مصطفی پاشا حاکم تبریز و نوکری
 آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان که از ابتدا شب از تبریز رخت گزیده بسته از راه صوفیان عمار
 فرارند و گردانی از بقیه عساکر رومی است که بقدری هزار کس در تبریز جمعیت داشته اند بعد از فرار پاشا
 ایشان نیز خود بر گرفته و میروند دلاورانی که دنباله رو کاروان پیشین بودند بسبک عین
 باد پامان برق جولان خود را با نفوج کران رسانیدند و جمعی از ایشان را عرضه شمشیر خون نشان ^{خون} پاشا
 و شیر دلائی که در ظل رایت اردو پایکری چنگ و چکال طمع بخون فوج دو تمیز کرده بودند بدستور ناکر و
 نزدیک شد بمحض تقارب جانبین آنطایفه تمامی زمان و فسون خود و سراسر آذربایجان را که همرا
 داشتند گذاشته از بیم جان خود را بدامن کوه خواجه مرجان که در دوفرنجی تبریز و قمست کشیده و لیکن
 ظفر قرین نیز اطراف ایشان را فرو گرفته کار فرمای سیف و سنان نیز و از باس جگر گذار بقا
 قلب ایشان لرزه افکن و تب ریکشته دامن کوه مرجان را از تیغ الماس فلح لعل کون ساختند و
 سوای مقتولین که عدت ایشان فزون از حوصله قیاس و تخمین بود دسته هزار نفر زنده بازمان ماه پیکر

و اسرای نیک منظر و غنایم موفور و اسباب نامحسور بتصرف درآمده معدودی از آن گروه کوی سر
 خویش را بچوکان دست از میدان هلاک و تئویش بدر بردند هنگام شام که سلطان خفانگیر مهر تیغ
 در خشان شجاع را در غلاف و از مهر که سپهر ترک مصاف کرد قریه سپیدان که در آن نواحی واقعست
 جولانگاه خیل سبیل جبین و مقر موکب ظفر قرین کشته توپچیان رحل مهیت و یساقچیان مرغ فیهات
 بجمع آوری اسرافران باقیه همگی را بمعتدان سپردند که در تبریز باطلاع هیئتان محکمه شرع اظهار
 اولیای ایشان رسانیده بگذارند که از مردم چشم بیکانه باطله نظردست درازی بذیل عفا نشان واقع
 شود پس روز دیگر که بیت و محکم محترم بود بدروای جهانکشا بساحت شهر تبریز نوربخشا گشت و از تبریز
 اقبال اینکه رستم نامی که از دولت عثمانیه حاکم بشترود و آن نواحی میبود با فوجی با عات مصطفی پاشا
 عازم تبریز گشته در همان شب چند نفر برای ایهال انچه بشتر و آن تبریز ساخته چون تبریزیان حسن و سلیب
 لباس رومیه از خود نموده با طوایف سپاهیان مخلوط بودند و تیر تبریزی از رومی متغیر بود و لشکریان
 ایشان را تصور مردم تبریز کرده متعزز شدند و ایشان باز سالم از شهر فرار و رستم پاشا را ازین واقعه خردا
 ساخته و حسنی که پاشا بر کباب گیر شده بود عساکر نصرت قرین در خارج شهر باود و چار و او را با جمعی که
 داشت کرفه بخدمت خدیو کامکار آوردند و از گرفتاران رومیه انچه پاشایان و معتبرین بودند بعلوا
 جان بخشی موزد احسان کشته بر خشت انصاف سرور و بقیه اسرا بعهده کشتی توپخانه مامور شدند و از آنجا
 توپهای کوه بنیان و مدافع از در و دهان آتششان را که در محاربات رومیه بدست آمده بود روانه خراسان
 ساختند و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنو تنو طر قرقاران پیغامات دوستانه نکر از مراتب صلح و فلاح
 فرستادند و متقارن آن خبر خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان برادرش و قتل ابراهیم
 پاشای وزیر اعظم بعرض والا رسید و خلیج اتمقال آنکه در وقتی که تبریز و میدان در تصرف مصطفی
 پاشای سرعسکر و عبدالرحمن پاشا بود تمامی قراء و مزارع و دو کاکین و رقبات آند و ولایت از دولت عثمانیه
 بمیری که عبارت از دیوانی باشد قرار یافت و ثانی الحال پاشایان با استدعای طایفه نیکوخی حنان
 اوجاق انها را باذن و فرمان قیصری تملیک و مباحیه کرده قیمت را که مبلغهای خطیر میشد صرف عسکر

کرده بودند و بعد از تسخیر اصفهان که رضاقلیناجان شاملو از جانب آنحضرت بطلب ولایات وارد
 اسلامبول شد سلطان احمدخان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنا بر انتشار آوازه موکب حضرت غل
 الهی راضی به قبول مصالحه و رد ولایات کشته طایفه سنجری و رؤسای او جاق که ریشه تصرف در کل
 و زمین آنجا محکم کرده خربه هره تیغ بیدریغ قطع مصالح توقع از آن سرزمین نیکر و ند دعوی برخواستند
 که بچا ولایات را بامین فروشید و بچا بچم رد می نمایند اگر متعلق بمیری هم میسر بود قبول این امر نمی
 کردیم چه جای اینکه زرداده خرنده باشیم اگر شرعاً خون و مال عجم مباح نبوده چه آنکه ستم و
 باعث شکست دما بزمین الالم شده آشوب خوابیده را بیدار و جحش آن کرده رافتنه زار خستید
 و اگر مباح بود حال چرا در مقام رد ولایات بید و باین قیل و قال مانع انجام کار بودند تا اینکه آوازه
 قلع اساس دولت افغانی و اغتلاهای لوای نادری بجانب آذربایجان انتشار یافته بقیه سیفی
 که از نهان و نهان رخت بخرمسه امان کشیده بودند بتواند وارد آمد و در کیفیت حال را مذکور می
 ساختند پادشاه و وزیر اعظم از بیم قوی دشتی دولت نادره برای سده راه اقوال رجال سایه
 بغرم سفر آوردند بایجان وارد اسکو دار گشته بعد از ورود کوکبه قصیری بآن مکان یاد نماند ملاکی که
 در زمره او جاق سنجریان بود پاکی ناپاکی و استرّه بیباکی را بسک شرارتیز کرده تیغ بر روی
 خلیفه اسلام کشیده این را اصلاح نامید یعنی در اسلامبول احداث فتنه کرده جمعی عظیم مدعیه
 فساد فرایم آورده پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شرغل و ارون بر توسن غمیت سفر
 زده و با اسلامبول برگشته و چاره جوی دفع آن فتنه کشته چون کوشش می اثر بود پادشاه بر
 استرضای اهل فساد راضی بقتل داماد نیکو نهاد شده وزیر اعظم را بخیه ملاک و بهالای عرا ده انداختند
 بیرون فرستاد چنین است آئین گردنده و بهر نه لطفش بود پایه دارونه قهر نه پروردگار
 که خروشت به که در مهر نرم است و در کین درشت به با وصف این معنی انطایفه ترک از دحام و تیغ عجم
 و غوغای غام کرده سلطان احمد را خلع و افسر سروری را زینت مارک سلطان محمود برادر او
 ساختند القعه شهر تبریز که در دست رومیه پامال جنود عدوان شده بود بچم و مقر الویه فروز

کشت و غنیمت تسخیر نچوان وایروان در خاطر اقدس تصمیم یافته عقاب رایت نصرت اثر در جراح نهضت
 درآمد که مقارن آن در غره ماه صفر چایا از جانب رضا قلی میرزا که در آن اوان دوازده ساله
 آمده خبر آمدن افغانه برات بر سر ارض اقدس و وقایع آنست را بعضی مقدس رسانید سبب
 انصراف موکب همایون گردید در بیان آمدن افغانه برات بر سر ارض اقدس و
 شکست یافتن ابراهیم خان سابقا در ذکر وقایع برات سمت گذارش یافت
 که بعد از وقوع محاربات با آنتدیار خان و شکست افغانه ابدالی مجدداً ایالت برات با آنتدیار خان
 مسلم شده عطف عثمان فرمودند بعد از نهضت رایات منصوره بجانب عرق و آذربایجان
 غلبه که در قندهار استقرار داشت چون چیره دستی سعادین دولت را دیده میدانست که خمیره یاب
 فساد ایران بدو برادران او بوده اند و بعد از طی این سفر ثبوت کار او خواهد بود با طایفه ابدالی از در
 سازکاری در آمده ایشان را بمخالفت ترغیب و انجماعت را و سوسه و موثر افتاده همیست تا
 ارض اقدس از کربان ضمیر او برزد اما آنتدیار خان بنا بر انتشار اخبار فتوحات متواتره از روی غایت
 اندیشی دستی بخاطر گذاشته با از جاده پیمان مخرف نیکساخت با پنجه ابدالی از سر کران گشته چنانچه
 کس بطلب ذوالفقار خان حاکم فراه فرستاده او نیز بقصد خلاف از غلاف برگزیده وارد ناحیه
 و آنتدیار خان نیز از در مخالفت در آمده و در قلی میان افغان بهمرسیده سه ماه برینمنازل نایره
 آشوب در برات اشتعال داشت تا اینکه ذوالفقار خان غالب آمده در سوم ماه شوال ۱۲۸۰
 داخل شهر و آنتدیار خان با کوچ و اتباع خود روانه قلعه ماروچاق گردید پس افغانه از حقوق غنایا
 خلل الهی چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیده ذوالفقار خان را بکجکومت خستیار و بغیرمخت
 ارض اقدس اعلامی اقتدار کردند آنتدیار خان نیز کوچ و منسوبان خود را در قلعه ماروچاق گذاشته
 با مسود و قلیخان حاکم خراس و بعضی از حکام و یماقیه که با او اتفاق داشتند سه روز پیشتر از ورود
 افغانه داخل ارض اقدس گردیده و از جانب ظمیر آنتدیار خان شرایط اکرام الضیف
 مراعات تام بظهور پیوست و از آنجا که ضمیر سیه حضرت ظل الهی آینه صورت نمای احکام قضا و قدر

و بمقتضای بهوشیاری مغربی نادیده و ناشنیده از اسرار ضمایر با خبر بود و یقین میداشت که آن
فرقه عهد شکن در وقت رفع حاصل آنکس تاخت خراسان خواهند کرد و بعد از تسخیر صفهان فوجی
از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه خراسان و از بهمان نیزنجو که سبق ذکر یافت باقرخان
بغایری را برای جمع آوری مائه چهار هزار نفر از تفنگچیان نواحی استرآباد و نواحی آن فرستاده مقرر
داشتند که در حین ضرورت بمعکرا برآسیم خان پیوند و با برآسیم خان نیز فرمان والا بنفاد اقراران
یافت که غله و افزوده بسیار در مشهد مقدس سامان کرده بعد از ورود دشمن بنار اقلعه دارا
کذاشته از معارضه اعراض نمایند اما ذوالفقارخان با هشت هزار نفر از افغانه در زاویه خواجه ربیع با
نزول کشوده آغاز تاخت و تاز کرد و ابرآسیم خان خبر ورود ایشان را عرض نموده ده یا نژده
هر روز پشت بدیوار است قلعه داده کروندی میگردانیدند و این مقدمه در هنگامیکه سنج مشرق کوکب
مسعود بود و معروض سده جلال گشته مجددا در باب منع جنگ میدان تاکیدات بلینه بعمل آمده
شد که بدستور از روی خرم و بیداری مشغول خود داری باشند که انشاء الله تعالی عنقریب رؤیت
تبریز را از آن مملکت بدر کرده خود را با نگه ده کم فرصت میرسانیم و مقارن وصول پنجاب باقرخان
نیز با چریک و تفنگچیان بیرونی وارد ارض اقدس گشته بعد از چند روز با وصف اینکه از اوج سمای
خاطر ظل الهی در باب امثال مکرر خطاب بآیا اهلیم اعرض عن هذا نازل شده میداشتند که
کلام آنحضرت منظر کلمات و ما یبیطق عن الهوائی است بتحریک بعضی از هواخاها با غرور و ترغیب
توسن طبع غیور سپاه منصور را بر داشتن اذوقه سه روزه مامور ساخته در سمت کوه سنگین با کوه
زنگین رایت حرب افراخته افغانه نیز بمقابله پرداخته در اثنا می کسید و ابرآسیم خان که سر کرده تفنگچیان
پیاده بود زخمی ارگشت و فوجی از پیا دگان او که نوبیا ز راه و رسم جنگ بودند دل از دست داد
روی بر تافتند ابرآسیم خان با چند نفر اسب برانگیخته بود که ایشان را از راه گیر بر کرده تفنگچیان که
در پیش هسنگامه تیز و آویز گرم کرده بودند حرکت او را محمول بر فرار دانسته سر رشته جنگ را از دست
میدهند و لشکریان نیز ضب طغمان خود داری نکرده روی بشهرستان نریمت میکنند در آن روز هوا

بسیاری از مرکب هستی پیاده گردیدند و جمعی از پسادکان نیز خود را بچاه قنوات انداخته در ماتم مر
 خود لباس آبی پوشیدند و ابراهیم خان مشهد مقدس شخص حبیب و این واقعه در سیزدهم ماه محرم سنه
 در سمت صحرائی علمدشت وزیر کران مشهد مقدس اتفاق افتاده بود و بعد از ظهور این سانحه حیرت
 انگیز چون ابراهیم خان از بحالت حالت عرض داشت شاهزاده رضا قلی میرزا که در آن اوان
 دوازده ساله بود بواسطت چایا معروض خدمت خدیو کامکار ساخت چون شاه طهماسب
 بنا بر سعایت امرای پهلوی راهی مکرر بر زبان جاری میساخت که موافق عهدنامه انجام امور عراق
 آذربایجان بر ذمه اولیای این دولت و جناب نادری را مملکت علیحدّه است و ما را بکشورک
 ایشان احتیاج نیست و یک دفعه در مکتوب خود نیز باین معنی تصریح نموده اند حضرت ظل الهی امر خراسان
 را بهم و تنبیه سرکشان است عهد هرات را الزم دانسته بتدبیر تدبیر ایشان مصمم گشته مصحح چاپ
 سیلح السیری شاهزاده اعلام فرمودند که در حصار استوار قلعه داری پشت بدیوار طینان داده
 رخنه در بنیان ثبات و قرار راه ندهند که بغایت پروردگار با دلیران نصرت شعار مانند خاک
 سوار چرخ کیتی فردرزا ابلق مهر و ماه شب و روز و اسبه مرحله پیمای گشته بسوقت ختم تبه کار
 میرسیم پس ستون بیک افشار بایالت تبریز و خطاب خانی و سرداری آذربایجان سر بلند
 جمیع اسباب و غنایم و ذخایر رومیته را که در قلعه تبریز مانده صد هزار تومان متجاوز میسر بود با
 عنایت و امر والا صادر کردید که جمعی از ایالات و افشار و مقدم و ترکمان را کوچانیده و تبریز بسکنی
 و شش هزار نفر جوان کاری را در سلاک ملازمت انسلاک دهد و حکومت هر یک از ولایات اتقاعی را
 بحکام کاروان تفویض و مقرر فرمودند که ولایات را متعلق بحضرت شاه طهماسب دانسته و
 گذاری آن آستان بجان و جان کوشند و در آن سفر فرخنده اثر ایالاتی که از فارس و عراق و آذربایجان
 اسب و الاغ و خرچی و داره کوچانیده و بمالک خراسان فرستاده بودند عدت ایشان به پنجاه
 هزار خانوار میرسد از آنجمله دوازده هزار خانوار افشار و از جمله افشار نیز دویست هزار خانوار قزلباش
 که شرف ایلی باحضرت داشتند و چون میاب و کوبکان نهجی که سبق ذکر یافت یورت قدیم حضرت

و مسکن طایفه قرقلو و جمعی از انطاغیه بامروالا کوچیده در ارض اقدس سکنی اختیار کرده بودند و
 ایشان را از قرقلو جدیدی در سیاب و تته افشاریه را در کلات ماو دادند و چهل بنجاه هزار
 خانوار دیگر ترکمانیه و اگراد پنج تباری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند که بدستور آن
 تدارک دیده در باقی ممالک خراسان متوطن و مسکن و مکان سیلاق و قسلاق بجهت هر یک
 معین ساختند و در بیان انصاف موبک بهایون از آذربایجان بجانب
 خراسان بغیر قم نیسیه افغان بعد از قبض و بسط امور و کشاکش نزدیک و دور بنه
 آغزوق را گذاشته تا یک تازان عرصه و غایب جانب خراسان ایلغامشی کرده بدون مکث و
 درنگ وارد قزل اوزن گشته در آنجا چایپار از ارض اقدس وارد و خبر رسانیده که بعد از وقوعه
 ابراهیم خان افغانه گفته بودند که حال ترکب این کار بیحال شده از نیام کین شمشیر بر روی این
 دولت کشیدیم دسته این را که بیرون میگرد پس بشیر انگیزی شجارت و دود از نهاد قراء و مزاج
 و خرمهای شهر بر آورده بنوعی نایره بیداد فروختند که نزدیک شد که از شراره آتش آن شور شر
 خرم ماه و دسته سنبله در انبار کهکشان و خوشه پروین در مفرج چرخ برین در یکد و جهت
 سی و یک روز در حوالی ارض اقدس بنکشت عهد مکث کرده مراتع و مزارع را علقه تیغ بیداد ساختند
 و بعد از اظهار کمال بغی و فساد روانه هرات شدند آنحضرت از استماع این خبر ترک ایلغار کرده در شان
 ماه صفر وارد و آنچه قشون عراقی و فرق مختلفه بود سوامی خراسانی همگی را جمع کرده مصوب محمد خان
 بنخدمت شاه طهماسب فرستادند که در دایره امرونی آن دولت والا بوده پرکار و از سر بر خطا
 گذارند و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشا محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمد خان پادشاه و
 جاه روم برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت والا نموده مقصود او اینکه باین تقریب وضع
 و احوال آنحضرت ظل الهی را ملاحظه و از رای و خیال حضرتش مطلع شود امر والا بغیر نفاد نیست
 که محمد آقا را بعد از ورود تیریز روانه خراسان نمایند و نیز سرگردان افغانه در خربین با سوامی در جزیر
 درآمده بشفاعت استحق سلطان افغان که در ایام استیلا می شرف حاکم نیرد و بعد از استیصال او

روی نیاز با این دولت عاجز نواز آورده چهره سامی سده سعادت قرین گشته و سده رفور آنکس
 ز نسبت آئین مقرر کو کینه غر و تکلیف گشته از راه طهران وارد ایوان کیف و چون ترکمانیه بیوت ساکن
 دشت قیماق همیشه طریق تهر و اتفاق مسلوک و ترکمانیه کوکلان نیز که در حدود کرمانی سنی داشتند
 در تقدیم خدمت و دادن فراریان همدان بخو یکم سبق تحریر یافت رسم فرمان بری متروک میداشتند
 از منزل فرور تهر میداشتند که چهار نفر از اولیسان نصرت نشان از راه بطام و موکب چنان
 کشتار سمت مازندران شقه کشتای اعلام ظفر فرستاد جام و مهند شد که در روز پانزدهم ریح الاول
 موکب والا زیور شش میدان چهار فرسخی استر اباد بر سر موت و ایشان از دامنه کرمانی بر سر
 کوکلان چیا ول اندازند که تاخت هر دو طایفه در یکروز اتفاق افتاده انجاعت خبر یکدیگر نتوانند
 رسانید پس گو کینه ظفر صبح روز فرور بور از آب ترک عبور و مکان مشهور بصیاد را مطابقا
 سیرین شکار لوای منصور ساخته و آنجا معلوم شد که آنطایفه را بتوسط ترکمانان اغریه که در میان
 کال دریا سکنا دارند از توجه ریات اقبال آگاهی یافته بهمت خیمه و جماعت کوکلان نیز بطرف
 الاداغ سیمبار فرار نموده اند پس معاودت با استر اباد کرده فرامین مطاعه موکده بهجموع سرحدات حرات
 نوشتند که راه معامله را با عموم ترکمانیه مقطوع و ایشان را از گرفتن غله و ذخیره ممنوع سازند و در غره ها
 ریح الشافی از آب کرکان که رشته از کنار دشت و حدود مانده و سلطان روانه خراسان و در مجرای
 قرا باغ من اعمال کرمانی جمع از روسای ستمدین کوکلان از در عجز در آمده و از خدمت والا و مستغنی
 عفو تقصیر و مستعده دادن پورغه مال گشته مسئول آنطایفه قرین قبول و فرمان همایون نافذ شد که
 خانه واری و پورغه مال را ستعاقب روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر توانان را فوج فوج محض
 ساختند که روانه دیار و اوطان خود گشته در بیستم دلو بهجم سفر بیست در ارض اترس حاضر باشند
 و در آن مکان از جانب الله یار خان افغان که در ارض اقدس سیب و در لویه شعیر التماس عفو تقصیر
 ابراهیم خان بدر بار رحمت نشان رسیده جواب او برین پنج از کمن عزت اصدار یافت که عاجل
 الله یار خان بداند که شرحی که در باب اخوی ابراهیم خان عرض و استنداعمانوده بود که چون پیشتر

از بیطالعی خود شرمیده و از وقوع شکست که قضای آسمانی بود شکسته دل و سرافکنده است
 من بعد بزبان قلم او را نیاز دارد و بشیر ساری و تجلّت زده کی خودش که ارباب حمیت را عدا
 بتر از آن نیست و اگر در بران عالجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و تنک را در معارک خاک
 کشش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چهره شاد فتح از پس پرده غیب جلوه
 ظهور نکند موجب ملامت آنطایفه که باقبض و بسط جهان معنی کاری و در تقدیرات الهی اعتبار
 ندارند نخواهد بود زیرا که مضمون کرب و **فَمَا النَّصْرُ لَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ** کسایش ابواب فتح و ظفر منوط
 بتعالید تائیدات ایزد داور است نه بزور سرپیچیده سعی بشر و با وصف این معنی آنایکه فی الجمله از
 غیرت بهره و راند بنیز و سنان اعدا اینده سپر بسیارند اما بطغنه پردازی سینه غلطی کلات
 امثال و اقران تن در نمیدهند و به تیغ تیز دشمن سرکش کردن تسلیم می نهند و بچوکاری عصا
 خامه پدر و برادر راضی نمیکردند حرف تند را کشنده تر از سیف قاتل و روی ترش را تلختر از
 زهر ملامل میدادند و بفاد اینک در دوزخ هم نیکن و نام کینه میزد کائناتش بگری عرق انفاس نیست
 از صد و چهلین امری مادام الحیوة در شکنجه و خجالت و گرفتاری ملامت بوده ملمات را بر حیات
 راجع می شمارند چنانچه اظهر من الشمس است که سپیدار زرین لوای مهر بعد از آنکه از مهر که سپهر با
 اینج گشاید و بهر نیت میگردارد از رنگ زرردی بر زمین فرو میسرد و هر وقت که رایت جهان
 کشانی از مرکز نقطه نصف النهار منحرف میسازد از فرط شمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال
 می بیند هر چند که بنا بر معانی مذکوره ملامت بر شراییه وارد نمی آید که چرا از دشمن شکست یافته
 و نمیتوان گفت که چرا شمع آساین همه سوزنش را بر خود روا ساخته و از تیغ تیز رو برافتنده و
 سخن درین است که با وصف اینک مکرر از جانب مادر باب جنک رو بر و ممنوع و از اوج سما خا
 البهام کاثر خطاب **يَا أَيُّهَا هَيْمُ كَعْرِضُ عَنْ هَذَا** او را مسموع شده بود باز بر خلاف مأمول مصدّر
 کونه جهل و فضول گشته بایست بر اینمونی دلیل عقل طریق مصلحت پوید یا راه رضای خاطر را
 بروقی ارشاد جوید درین صورت که سالک منج اصدی الامین و تابع مدلول **هَذَا لِلْمُتَدَبِّرِينَ** گمشته

طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته نبخش و آزار می باشد حال چون انعالیجاه در مقام شفاعت و
 التماس در آمده حسب المسؤل انعالیجاه این دفعه زبان قلم را از آزار کردن او کوتاه و جهان بویجا
 سابقه او را مورد استیفاء ساختم و در بیان ورود کوهیه مسعودیست بهد مقدس
 و صادرات ایام توقف در ارض اقدس چون حضرت غل الهی منازل رحمت
 مراحل را بهان آفتاب و ماه جهانباب برسم ایوار و شبکی می پیوندند در آخر ماه ربیع البت
 سبکها بان که تاجدار اقلیم چهارم و سیر آرای این بلند طایر از سفر جانب غرب انصراف یا
 از دروازه افق قدم بشهر بند نیلی صا رسیده گذشت خسرو ملک سروری بسطوت بهرامی
 و قرض غنفری وارد ارض فیض مدار و در عمارت جنت سرشت چارباغ مانند روح در قالب غنفری
 قرار گرفتند و چون اوقات حادثه شکست بدلهای اهل اندیاز رو داده مانده کال منور
 در ماتم کشکان خویش بر او تار سینه ریش بمضرب ناخر چپک زن و از جور اتقان با نفیر ناله و
 در کوش رویین فلک خروش افکن بودند و دلسوختگان طاق نمای دل را از استخوان سینه چوب
 بندی نموده و از لاله های داغ طرح چهر افغان میخیزند و برای گرمی منگامه از سوز جگر آتش تپانها
 بر می انجختند و مشک آه آتشکشان بر شب آسمان میرفت و کل غزلان دل شربارشان در هر
 طرف از آتش غم خروش بر یکشید صمدی کوس و تقاره را که آلت سوز و سرور بود از آئین
 غیرت دور دانسته در روز و در اهل شهر را از نوختن تقاره شاد یانه و آذین بندی خیر افغان
 ممنوع ساخته بهمان توبه های رعد آواز دبدبه جهالگیری و طعنه و رود را با سمع دوست و دشمن
 رسانیدند و بعد از سه روز که سفر گشان از ریج راه آسایش گزین شدند نخست بملاحظه سان افشاید
 و ایلانی که از فارس و عراق و آذربایجان فرستاده بودند پرداخته و جمعی از جوانان نامی ایشانرا
 بر رسم ملازمت منتخب ساخته فارسان فرویت پیشه و چاکب سواران فراست اندیشه را برای
 تعلیم فنون سپاه کرمی برایشان نکاشته بآئینی که ترک سیه مست چشم خوبان با طره دلا و زوردها
 و مردم کجرا دیده فنان و لب لعل با بختان سیه توار بر و تیر و دله و زور گان قلب شکنی و قیفاج اند

کند پیش و تعلیم پرداخته در اندک روزی هر یک در فنون سواری رستم بی و در خوشنویاری فرزندان
 رشید ز آل خراج جلا داد جل شدند اگر از کار فرما روی دستی در میان باشد بنا خن سنگ را این
 سیاه می توان کردن و چون سفر هرات در خاطر اقدس تقسیم داشت اندیوار خان ابدالی که تا آن زمان
 در ارض اقدس مهمان و نواله غور خوان احسان می بود مستدعی آن شد که رفته در مار و چاق توقف
 و مشغول دلاالت افغانه بوده باز در سر راه هرات با دراک ملازمت پردازد و کند او را بنفوذ
 و افرو و خدای فخره و خنجر مرصع و عطایای خاص و اختصاص داده مرض و روانه مار و چاق
 ساختند و سابقا مرقوم کلاک بیان شد که اذن بیکیان کوکلان در قریب باغ کریملی آمده انظار ملی
 و قهقهه کردند که دولت خانوار برسم یورغه مال آورده در مشهد مقدس سکنی دهند و چون
 انجام این امر تاخیری بظهور رسید احتیاطا امر و الاصاد در شد که قشون استر با دیهانه سفر هرات
 آمده در سخواست اسفرا این توقف و منتظر صدور فرمان باشند و حضرتش در دوازدهم شهر
 جمادی الاخری با قلیلی از خاصان حبسیده و ستبانی بعزم تبسیه لطایفه روانه و مقارن ورود
 موبک و الانجوتشان ترکمانیه نیز با متعال فرمان وارد گشته حضرت ظل الهی عطف عنایان ارض
 اقدس فرمودند و آنجماعت خانواری معهود را بارض اقدس آورده سکنی داده متعهد گشتند که
 جمعی از جوانان سپاهی ایل مزبور را در سفر هرات حاضر سازند و چون نهجی که مذکور شد حضرتش
 بطحاسب دره صدف سلطنت و شهر یاری فاطمه سلطان یکم خواهر قدسیه خود را نا فرود بین نتیجه
 از وواج غنا صرحا و جبارم و مهین فرزند مادر لیالی و آیام شاهزاده اعظم رضا قلی میرزا ساخته
 بود درینوقت که کوب کوبه مقدس به بیت الشرف ارض اقدس تحویل نموده ارقام مطاعه یافتند
 شد که تمامی اموال و حکام و سران جنود نصرت فرجام و عظای احشام انجم هشتم در بزم ارم لفظ
 و محفل جشن و سرور حاضر گردید پس کار گذاران بدایع طراز و نگارندگان صنایع پرداز در مقام فرمان
 پذیری دست و بازوی بسزوری یازیده در اندک روزی عمارات چارباغ را نمودند بهشت بهشت
 و باوین بندی و طرح چرخان رشک می نمودند و در روز جمعه دهم شهر رجب الحزب

در حینیکه قبه خضر در آراستگی رشک چرخ طوائس بود و بسط غیر در فرج بخشی خجالت افزای حمله
 عروس آفتاب خداوند بیت بود و قمر که خدای خانه و زهره زهر اسرو دسرای چنگ و جغایم
 مجلس طوسی با هزاران فروزب ترتیب یافته دو هزار دست خلعت کران بهادر آن روز بر سر کلاه
 سپاه و امیران بارگاه و بندکان دربار و چاکران جان سپار از جامه خانه نوازش عینا
 کشته برودوش هر یک مانند کوه آراسته خلائع خارا فی سنگین و لبان شاخ کل حله پوشانوا
 ابوتنه دار رنگین کردید کنان عرصه خاک بساط نشاط آراستند و شوخ چشمان افلاک پای
 اکوب سرور بر قرض برخواستند و تا یک هفته برین پنج مجلس جشن و چراغان و آذین بندی و
 دلهامی عموم خلائق از مواید کونا کون لذت اندوز انواع کاسیابی و خورسندی کشته این هفته
 بهر هفت شاید ایام و کلمه بحال شهر و اعیانها خند و در شب جمعه هفدهم ماه فروردین
 سعیدین و اتصالیتین واقع شده آفتاب ارتد نشین از پرتو وجود مسعود آن دو اختر برج
 سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردید و بعد از انجام کار طوی برسم سیر و شکار بجای
 ایام و کلات که مسکن اصلی آنحضرت بود توجه فرمودند و بجای محبت کسرت فرقی آمال سکته ایام
 که حسرت کش دیدار فایض الانوار بودند کشتند و چون ترکمانیه خوارزم اکثر اوقات آمده و ظن
 که مستهای معموره سرحدات ایورد است یورت اختیار و بنواهی نسا و درون و ایورد اطال
 دست قضا و اضرا میگرداند اگر چه ظمیر الدوله ابراهیم خان بموجب حکم و الا با جمیعت موفور در
 ناحیه درون متوقف و به تنسبیه آنظالیقه مامور بود اما چون عزم بلند و همت آسمان پیوند آنحضرت
 هرگز توقع امداد از کسی نداشتند و کار را با امید برادر و چاکر نکند داشته اندا ظمیر الدوله را با پیورد حضا
 و در سیم شهر شعبان با فوجی از فدویان جان نثار ایلتغار و چهل و پنجاه سرچ را در سه روز طی کرده
 محال تر سخن طرن بسرقت آنگروه رسیده رجال ایشان عرضه مشیر و نسا و عورات ایشان
 اسیر کشته نهب اموال و اسرو احرار یورت و ساکن آنظالیقه بر وجه احکام عمل آمده و ابراهیم خان
 نیز از همانجا مامور به تنسبیه ترکمانیه تکه سکنه بخش کشته آنظالیقه کسرش را بدستیار سخی دلیان کردن

فراز کوشمال کامل بخشیده روی توجیه بجانب ارض اقدس نهاد سابقاً صورت نگارش یافت
 که حسین غلجی در حین توجیه ریایات منصوره بجانب آذربایجان افغانه هرات را که باند دولت و
 عهد بندگی بسته بودند تخریص بخالفت کرده سلسله جنیان فساد میسود درینوقت که خبر عزت
 موکب همایون بجانب هرات رعب افکن دلهای دور و نزدیک گردید ذوالفقار خان که نزد
 حسین فرستاده بمفا و الغیری یکتشبه بگل حشیش از او استمداد و مشاوره نیز با گروهی انبوه
 بغرم اعانت ابدالی وارد اسفرازشد که شاید بسیاری یکدیگر از دم تیغ تیمور طالع فولاد میکشید
 جهان پرور که جوهر آن لکایک بدیهی باشد شیدایک از آن پیدا و تصورش در عالم و هم چاک افکن
 قلوب اعداست رخت بواهی نجات کشیده بخاشاک راه بر سیلاب و شاخص گذر براقبت
 بنمند بعد از ورود با سفر از میاق اتفاق از طرفین صورت استحکام نیافته حسین استخلاص
 اسرای خود را ذریعه اعتدال ساخته عریضه استکانت امیر شمر بر استمدای رخصت اولاد و
 نسوان محمود نکاشته کلک نیازمندی ساخته مصوب ملاز عفران معتمد خود و استخی سلطان ناصر
 حاکم سابق نیر که از جمله آزاد کردهای عفوف دیوانه بود ارسال خدمت والا نمود مسئول او حجر
 قبول یافته تمامی اسرای او را که ذکوراً و انثا چارده نفر بودند تسلیم فرستادگان مزبور کرده و
 ایشان را بانیل مرام و حصول کام باز گردانیده حسین نیز دو نفر مخدرات سراق سلطنت صفیه
 را که در شبستان اسار به حجاب استوار داشت با ملاز عفران و استخی روانه درگاه سپهر رواق سنا
 صرف در جنک و صلاح در مکت و درنگ ندیده از فراز عازم قندهار گردید باوصف شاهده این
 نوع لطف و قوت که بایست مدام بحیوة سر از رفته صداقت نهیچر باز فساد باطن ظاهر کرده و
 هزار نفر از غلجی را ببرد کرده کمی سیدال باعانت ابدالی هرات فرستاده حضرت ظل اللهی بعد از
 وصول این خبر معتمدی تعیین کرده آندو اختر برج عفاف را از جهان عرض راه باخواجه سواد عزرا
 باصفهان روانه کرده و بحرم سراسی شاهی رسانیدند رایت افرازی قلم حجتی رقم
 در مضمار و قایم تنگ و ژیل مطابق سال هزار و صد و چهل و سه و توجیه موکب

نصرت آیات بجانب هرات وصادرات آن اوقات روز چهارشنبه
 یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام سال مذکور پیر اعظم که بغرم تسخیر شهر بند حمل رایت اعتقاد فرشته
 سفر گشتان شهرستان ریع را که از پنج یساق دی در سه راهی جویبار و زوایک باغ کلزار قشلاق
 داشتند ایجا رسید و فرشتان با فروشان نایبه اطراف چمن و فضای هامون از بوی
 لاله و ریحان بسپردهای رنگین و خیام کلکون برآراستند دلاوران صنوبر و اویمایه شمشاد و
 عرعر با ساز و برگ تمام معکری و یوهار در آمدند و افواج فاخته و قمری طوق بندگی خاقان ریع
 را بگردن گرفتند گلشن از روی خلاف پیکان برگ بیدند کرده سبزه دشنه خنجر برگرفت و سته
 برگه سپر و شمشیر برداشت چشمه را از موج زره در بر و درخت از شکوفه کلاه خود بر سر کرد نور و
 فیروز شبنون بدار الملک دی آورده و جنود اردی بهشت راه فتنه برینجا کران رستان بت
 و هجوم سپاه شکوفه و از بار شاخ سر گشتان شاخار را شکست بزم خسروانی ترتیب یافته قامت
 دلیران آراسته خلایع زرناری کوناگون و جیب و دامان آماشان از زرسرخ و سفید مالا مال
 مشحون گشته بعد از انقضای جشن و سرور روز یکشنبه پانزدهم آن شهر سعادت فرجام با فتر
 فریدونی و کوبه کیکاوسی از ارض افس فیض انتاب بمنزل طرق نصب خیام زرین قباب
 کرده و لیسان که چند روزه از خوشخواری و شمن چون دهان روزه دار لب فرو بسته بودند آن
 روز را عید خویش دانسته از لذت خون آشامی کام جسته و بهادرانی که تشنه خون جسم خیرشم
 و بخوردن مال غنیمت کرسنه چشم بودند شمشیر کج را بر آستی بلال شوال انکاشته مهر روزه از
 کینته دهان زرم شکستند بعد از وصول موکب ظفر فرجام بمنزل بوچکان من محال جام سبز
 آغز و قرا در آن مکان گذاشته موافق آداب سپاهگیری و رویه زرم سکه تعین حجی و قراول و
 ترتیب تیپ و سوار و تسویه منقلای و لشکر محشر حشر راسته قول مقرر کرد و برای بر قول ساق
 و سول و طح و کمین از نینده که از آن راح قرین و تفکیک میان مرغ آئین و تو بجان و زنبورک جدا
 نقین و آذوقه شش روزه از راه رباط تومان آغار نور وادی گین بستند و فوجی از متقین پیش

و گروهی از لشکر پر جوش و طیش از رباط مفرور چپ اول بحال شش و شکیان و غوریان چند
تمامی آنحال بمعرض نهب و غنما درآمده و قلعه جانی که در سر راه واقع بود بمحض حرکت متفاجار
دلیران مفتوح و مقدمه ظفر و قنوج کشت و روز چهارم شوال مکان موسوم بنقره سه فرسخی پیر
مقرروین تنان زرین کمر و آهن خایان فولاد پیکر گردید و دیده خصم دور و در چهار آینه
یکه تازان ستیزه جوارشش چته روی حرکت را معاینه دیده و بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان
طراز و فتنه جویان کینه پرداز در حوالی شهر ایت افراز و رزم ساز گشته ذوالفقار نیز برای اطمینان
جو هر خلادت از غلاف برآمده آن روز دلاوران نصرت شان با وسعت حوصله ما عصر تنگ
نزدیک باغات شهر با آنطایفه باغی هسنگامه ساز عرصه جنگ گشتند حوالی شام که طرفین دست
از ضرب و پا از مضمار طعن و ضرب کشیده بر گشتند سیدال غلبه با جمیع کثیر از سوار و پیاده به غم
شیخون نهر شکسته را که بار دوی همایون پیوسته بود جدا و مقصود ساخته از میان آن چون سایه
دنباله رو لشکر ظفر اثر گردید چو شش بحر خروش را از پرده داری ظلمت لیل و تهاجم کرد لشکر خیل
دیده شناسائی بسته گشته در چینی که یسا قچیان مهیب و تو اچیان کیوان نهب دست از ضبط
صفوف و نظم و ترتیب تیب باز داشته اکثری در منازل خویش استراحت و آسایش گزین و جمعی
هنوز در خانه زین بودند که آن گروه دفعه در کنار اردو بصدامی تنگ یک تفنگ حلقه کوب جنگ
شدند از اتفاقات برجی بر سر نهر حکم و الا احداث یافته بود آنحضرت بعد از وصول بار دوی پیر
کوکه با سطوت بهرامی و صولت خرمی برای تفریح از اردو بان برج بلند اساس برآمده بود
صلابت نمود آنرا نمونه برج اسد ساخته بودند متعارن آن فاغنه نیز از میان نهر بافتیل های
مانند خیل نجوم از رو بد که نشان ظاهر شده جمعی از ایشان اجاطه برج کرده آغاز خیره کی کردند و
شیر دل که زهره شیر فلک در برج سپهر از مهتابش آب میشد با پشت نفر از غلامان که در آن زمان
در موقف خدمت حاضر بودند بعد از پرداخته از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاکی را برج آتش
منقلب ساختند دلیران خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز از معرکه ظفر اثر پیاده دست نشین

بآن تیره روزان درآویختند و از جوی تیغ آبدار آب برآتش آن فتنه ریخته جمعی از ایشان را از سر
 منزلستی دور ساختند و روز دیگر طرفین مستعد قتال و مهیای جدال گشته رایت ظفر با ست
 و قر بجانب تخت سفر قد برافراخت و غیر یونانی و کوس و لوله و خروش و خیم چرخ آبنوس انداخت
 سواره و پیاده افغان مسابقت جست برای ساز جنگ مانند زیر و بم در شیب و فراز کوه تخت
 سفر قرار گرفتند آنحضرت با گروهی از تفکیکیان کیوان شکوه متوجه سر کوه گشته جنگ در پیوستند
 بعد از آنکه از آب خوشکوار خون اعدا اطفا نایره حرارت و تسکین شرر شرارت شد جانین
 آهنگ مراجعت کردند و نوبت دیگر که هوا صاف و آینه خورشید شفاف بود طرفین غم مصافحت
 چرخ آشوب طلب به فتنه انگیزی سبقت کرین گشته طرح شورش افکنده ابر پلنگی بغیران آمد
 رعد کوس حرب فرو گرفت و برق با تش افروزی نایره شرارت از جاجست و آسمان کلوانه گرگ
 فرو ریخت و باران آغاز تیر باران نموده سهام مقصود و لیسان بر نشان نیاید جانبین ترآمده نشسته
 کام بمقرو مقام خویش باز گشتند بعد از چند روز فاغنه و ذوالفقار که همیشه اسب خود سربازی
 در زیر پا و توسن جلادت را با و پیچاداشتنند خود را در تنگنای زبونی دیدند نزدیک شد که جامه جان
 برتن درند عهد و پیمان را مؤکد بایمان ساخته مهند کردند که تارقی در بدن دارند یکش و کوشش
 پردازند و روز دیگر که شام سیه درون رمح و سنان ثواب کواکب را از زنگ ظلمت منجلی ست
 و تیغ خورشید را بخاک صیقلی ذوالفقار نظر بجهت دوشینه با گروه افغان یکدل و یکجهت بهیات
 مجموعی بیرون آمده که قلعه ساقلمان را که نزدیک بمحک ظفر نشان بود تصرف و در آن مکان توقف کرده
 هر روزه از آنجا اسنکار آرای جدال شوند ازین طرفی خدیو کوشور سوری با فر فیروزی صف آرا
 عرصه دلاوری گشته اولاً تفکیکیان پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بر زمین و پهلوی جلادت
 شیر عین زدند تا سه ساعت ابر بلا فطره بر و برق جیل صاعقه انگیز بود و هیچیک از دلاوران
 از زخمهای پهلوی شکاف کلاه و تیر پهلوی نمیکردند تا آنکه بتائید آبی پای ثبات دشمن ایشان
 بدر نقشه پس نشست و مفاد کریمه سینه بجمع و یو کور و الشجبه بنور پیوست آگاهیکه تا زان عرصه غا

جلوریز بر قلب انطاکیه و غاصحه و کشته جمعی شیراز افغان عرض سیف و سان و نقیه ره نورد
طریق قرار و خذلان کشته تو بخانه و تقارخانه ایشان بدست آمد و در روز آن مکان نصرت اندوز
مقرر گوید خبر و کشته هر روزه دلیران بنویسد و کند که الله مغایره کثیره قاتل و هکذا و در فوجی
که هم میانشان فیهما و کذبنا من یبدا باد پیمای غریمت را بچاپ اول و اطراف تیرنگ ساخته و
سیصد هزار کوفته سوسای سایر اموال بحیطه اکتساب در آورده و آنجا محنت هر روزه از قلعه بر آورده
پشت بجهار آغاز رزم سازی کرده از جانب رلا و ران سهکین بخندک جانسور دینوازی و بنوک
سنان سرساز میسیافند و رزمی نمیکشت کینه خلی دلیران چون خطوط اشعه مهر تابان سری
از پیشگاه فلک جاه نمیکند رانی و شبی غنیمت که صولت بهادران مانند حامل رأس الغول باد
و نخبه پیر خون سر سرکشی بنظر میرسانیدان جمله وقایع ایام توقف اینکه یارخان که سابقا از
ارض اقدس روانه مار و چاق شده بود در منزل مزبور جمعیتی از ادیماقیه باد عیسی و مار و چاقی فراهم
آورده بار دوی همایون پیوست و همچنین محمد سلطان مروی از منزل مذکور با سه هزار نفر شکر
خوخواه با تاخت توابع فراه مامور کشته بعد از ورود آنجا با مصطفی نام ابلی حاکم قلعه جاش جنگ کرده
حاکم مزبور را با جمعی از افغانه مقتول و سر او را با کرفاران انفاذ حضور والا و قلعه جات جاش و
کده را بجوزه تصرف در آورده چون همت کیشی کشا مقصود بان بود که اطراف اربعه هرات محصور
منصور شود در بیست و ششم شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین را بسر کرد کی کار آگاهان رزم دیده
با تو بخانه و اسباب سپهداری بخواست سنگ نقره مامور ساخته چون آب هر رود و طغیان داشت
از سمت زندجان و کبوترخان که گذرگاهش نسبت بسایر جایها بهتر بود عازم بلالان کشته و ننگام
ظهر که محل موسوم به نوحل نزول اردوی نصرت نشان کردید که در افواج قاهره از چند میل راه میر
کش دیده افغان کشته تصویر چالون شکر ظفر اثر کرده دیسرا نه از قلعه برآمده پشتبانی دیوار است
قریه شمس آباد که حصن غامر بود آ ماده جنگ شدند حضرت ظل الهی که شتاق چنین روزی بود فی
الغور سر و بر ابر و معطر لطف الهی آراشته بر مرکب کردول حشرام سوار و دمیای کارزار

کشته تفکیکیان پیاده و توجانه را با قول همایون از پیش رو بمقابلۀ افغان فرستادند که آن
 طایفه را مشغول جنگ سازند و حضرتش با قوچی از دلاوران از در و بهادران حضرتش
 که بضرب یکد آوینجوزاراد و پیکر و باریق سیف و سنان خرمن عمر خشک و تر را توده خاکستر
 می ساختند از پشت سرانگروه درآمده مابین قلعه و ایشان فاصل و بسطوت مایل راه گریز را
 جایل شدند از یکجانب دهان آشبار توب و تفنگ از دم تقصیده زبانه فاصایه اقصای قبیله
 ناز و فاخته مشتعل ساخت و از یک سمت ریح و سنان زبان طعن دراز کرده بخطاب هک
 مَجْرُونَ الْاَکْبَامُ کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بنوا سازی پرداخت آنطایفه چون به تفرخدای یکانه از دو طرف خود
 دو چار سپر پنجه بلا و گرفتار شدند رعنا ویدند آهنگ فرار کرده شیرشکاران که آنزمان از تعاقب
 افغان قلاوه منع در کردن داشتند با شاره و الا سراسر سلسله خود داری کشیده از دو طرف
 چنگ و چنگال دلیری یازیده بمکشتن و بستن و شکستن پرداختند جمعی از افغانه را از دم شمشیر آتش
 آب از سر گذشته بگردن رسید و قوچی را در نهرهای عمیق آب بگردن رسیده از سر گذشته
 هزار نفر متجاوز با جمعی از رؤسا در خاک و آب سرسباده فنا دادند و علم و تقاره خانه ایشان بپا
 آمد پس خدیو فلک جناب مظفر و کامیاب بجانب منزل عنان تاب کشته سب و سلاح تقیون
 بدلیران و نقد هستی گرفتاران را بملک نیلان عطا فرموده و از حسن اتفاقات اینکه جمعی از قوچی
 بیات از سمت معکر نقره بضابطه مقرر در آنطرف رودخانه بقراولی اقدام داشتند از اینجا
 کرد که بر فلک نیز گرد میرسید استنباط فرار آنطایفه کرده و از صفی و شت سر نوشت کار آن فرقی
 تبه روز کار را که کلاک قضا بخط غبار نوشته بود دریافتن بگریستن سر راه ایشان از هر برو گذشتند
 و بآهنگ رود چنگ چنگ ساز و تپا می حصار هرات بمالول افامین اهل القریحان یا تپه
 با سنا بیات مخالف نوازی آغاز کرده بمضرب ضرب شمشیر زخمه زن چار مار پیکر غصری
 ایشان گشتند روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید خاوری با کوه نیک آخری آهنگ سر
 پل منقطرات این رود نیل فام کرد عازم پل مالان گشته در چاشته کما بقریه ناگهان که در کنار پل

واقع بود نصب خيام اقامت کرده حکم داد و رسد پا خرم برجهای ستین بر اطراف اردوی
ظفر قرین سبز برپا سوده هر یک از سران و سرداران لشکر در سمت خود خندق و چاه
نزیب داده جهان نوی در عرصه خاک بنیاد نهادند و بفاصله ده یوم که هشتم دیقعه باشد
دلاور خان نایمنی که بحکومت او به و شافلان و غور و ساغر سر بلندی داشت با سته هزار نفر از
نایمنی و اویمایقه وارد معرکه فیر و تزی اثر و از نوازشات خدیو بنده پرور بهره ور گشت و از آن
امور اینکه در همان ایام روزی خدیو کامکار طرف عصر از سواری مراجعت کرده بود و در میان خیمه
اسلحه از خود کنده بغرم تفرج جانب شهر بکوشک بلندی که حکم و الا بنا شده بود برآمدند همانم
افغان خیمه مبارک را بنظر در آورده توبی انداختند که کلوه آن سقف چادر را شکافته در جا
که مسند و الا انداخته میشد در کنار فرش برین آمده یکدفع بیشتر بخاک نشست همانا که نشستن این نوع
خطر که از وقایع عجیبه بود خبر سپرداری خطرتبانی و عتوت اقبال حضرت صاحبقرانی محمدری
دارد و چون بخیمه رفته ملک بیان شد سمت غربی بهرات که عبارت از منزل نقره باشد متفر
دلیران آهین خا و جانب جنوب شهر که سپیل مالان باشد مضرب خيام فلک فرساشد و طرف شرقی
شهر خالی بود که مذا در چهارم دیقعه فوجی از لشکر ظفر اثر را با تو بخانه و تدارکات شایان مامور
ساختند که از آب هر رود عبور و در محاذات قلعه کرج در جانب شرقی شهر لوای توقف فرخته
راه عبور و مرور بر افغانه مسدود سازند در روزی که مامورین عازم سمت شرقی بودند حضرت
ظل اللهی از مستقر جلال و عساکر سمت غربی از سنگر نقره متوجه شهر گشتند تا آنطایفه به سمت شرق
نستواند پیرداخت و مامورین از روی طیبسان خاطر در مکان مقرر مقام و مقرر و برج و سنگر را
خود توانست ساخت مع نه اسیدال با جمعی از افغانه غلجه و ابدالی از در جلدات در آمده سر راه
ایشان گرفته جنگ در پیوست دلیران میمنه و مسیر و سرگردان قلب و طرح با اقدام توکل
بمدافعه اقدام کرده آنطایفه را شکست فاحش داده سرور زنده بسیاری بدست آوردند و بعد از
چند روز چون محل از دو می شرقی از قلعه دور بود به سمت و الا بتغییر آن مکان تعلق یافته شب یکشنبه در آن

دیجه با جمعی از خواص غریت آن سمت کرده روز دیگر بهنگام صبح که لشکر نجوم از معرک فلک غم
 کوچ و سلطان زرین کلاه مهربارایت کیستی فروزا سنگر شرقی آغاز ظهور و حسیه و جگر در اردو
 بهایون را از انجا حرکت داده متوجه قریه اردو خان یکفرخی شهر کشند فافغنی بابک بازمانده خان
 که سر راه بر آتش تابناک بجهد و خود در کسیر دهریات مجموعی از باب فافغنی در آمده یک نازان
 طرح بجکم و الا برایشان تاخته تا کوچه بند شهر تعاقب نموده جمعی اهلک و جمعی از رؤسای نیامی را
 اسیر خم قراک ساخته و شتر و دواب بسیار بدست آوردند و لشکر نصرت نصیب بضابطه و تربیت
 در کمال آرایش و زیب با غنیمت و کیب آمده قریه اردو خان را مقروا آنحضرت عطف عنان مستقر
 ظفر کردند و دیگر از وقایع مستنوعه آن ایام اینکه در شانزدهم دی که سه هزار نفر از دلاوران نصرت
 نشان ساخت مینه و چچکتوی من اعمال بلخ روانه و مامورین بموجب فرمان آن نواحی را غارت
 و جمعی از اشرا و زبکیه را که در آن سمت منظر آثار شرارت بودند عرض تیغ تین ساخته با اسیر موفو
 و غنایم نامحسور و اردو معرکه منصور کشته سر کردگان سپر پوش خلع خورشید شعاع و بهره یاب انواع
 احسان و صطناع شدند و هم در آن اوان محمد مؤمن بیک مردی که سابقا از دربار گردون مدبر حکم
 بهایون نزد عبداللہ خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از آن طرف بر سر قند بار بسیار رحمت
 و خبر کشته شدن عبداللہ خان را بعضی و الا برسانید قیدی این انتقال آنکه عبداللہ خان بعد از
 وصول خطاب مستطاب خدیو شیریا جناب بدعوت **اِنِّیْ عَبْدُ اللّٰهِ تَائِي الْکِتْمَبِ** لب آداب کشت
 از تاج تارک مباحات ساخت و بتدارک سفر قند بار پرداخت و در خلال آنحال فیما بین او
 و خدیو یار خان حاکم سند مجادله واقع شده در آغاز اشتغال نوایر حرب کلوله بر سر عبداللہ
 خان خورده از پامی درآمد بلوچیه چون دیدند که بر سر سردارشان این قضیه آمد روی ایچکر
 عزت یافته اسیر محبت و امید اقیار ولدان عبداللہ خان عریضه شعر بر سنج این واقعه نوشته و
 نبی غم خود در فاقه مؤمن بیک فرستاده از موقف اعلی تر فرمان ایالت بلوچستان با اسمیر
 محبت که ولد اکبر عبداللہ خان بود اصدار و مشارالیه و هر یک از اولاد عبداللہ خان با اسیر

خلایع و اثواب نفیسه و تفقدات بیشمار امیدوار ساختند در بیان مقدمات
 فراه و کیفیت محصور می آن بنحو که سابقاً ایمانی بآن شد محمد سلطان مروی که از سکر
 نقره ساخت توابع فراه مأمور گشته بود بعد از قتل مضطفی و جنبه قلعه خاش و کده در بهانجا توقف
 داشت ثانی الحال امام ویردی بیک ساریو لیلو نایب کرمان با حاکم سیستان و قشون کرمان
 و سیستان باتفاق محمد سلطان بجا صره و تسخیر فراه مأمور و مقرر شد که ظهیر الدوله ابراهیم خان
 با قشون سرحدات خراسان از راه طبس کیلکی عازم فراه گشته بعد از ورود او تمامی سکر گردگان
 حسب الصلاح او بتقدیم انجمن اقدام نمایند و در حین آمدن امام ویردی بیک جمعی از قشون او
 بموجب اشاره افسر ساخت کرشک و بست من اعمال قتل با زمین گشته مأمورین تعلیم بست
 شده اهل قلعه را قتل و غارت کردند متقارن آن جمعی از فاعنه غلجه از جانب حسین خان بسکر کردی بارو
 نام بانی که در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر بود بمذافعه برخاسته صید شیر شکاران گشته
 و مأمورین با اسیر و غنیمت وافر برگشته با امام ویردی بیک ملحق و در کالج سنگر کرده ساخت نوچا
 فراه پرداختند اما متقارن ورود ابراهیم خان بحد و طبس خبر تقاعد ترکمانیه کوکلان از سفر خبر اثر
 بمسمع علیه رسیده ابراهیم خان بروفق فرمان آمدن خود را موقوف و عنان بغیر تمسبیه ایشان
 معطوف ساخت فوق ضیج اینمقال اینکه چون در حین توقف موبک همایون در ارض فیض نمون
 اوان بیکیان کوکلان متعبد دادن جمعی ملازم گشته بودند درین اوان ملازمان مزبور را بنحو تهنیت
 و روانه ساخته بعد از ورود بحد و اسفین باعتبار انتشار خبر جوش آنطایفه ایقاد مامره شرارت
 و دواب و اسباب رعایای آنخل را غارت کرده عنان بر تافند بنا بر وصول بخیر ابراهیم خان
 بمعاودت مأمور و فوجی دیگر از شکر نصرت اثر بسکر کردی اسمعیل سلطان خرمیه و علیقلی بیک ساریو
 باعانت امام ویردی بیک مأمور گشته فرمان والا بقرنغا و پوستان که امام ویردی بیک تا ورود
 سکر گردگان سبک عنانی نکرده جلوجلاوت از جانب قلعه کشیده دارد امام ویردی بیک بر جل
 حکم والا انتقا و سربودگان نکشیده برای آنها جلادت و رشادت برخلاف حکم والا بدین تهم

ذی کجه بنه را از مکان سابق پیش برده ده نورا که تا قلعه فراه میفرسخت و نیم فراسافت دارد سنکر کرده
 نزول و در روز و روز ایشان بسنکرده نوعلیمردان برادر ذوالفقار خان ابدالی که در فراه میبود
 با افغانه فراه در جوالی شبکی کوه و فراه و سر راه برایشان گرفته محمد سلطان با سر کرده تفنگچیان
 کرمانی مقتول شدند و افغانه جرمی کشته روز دوم و سیوم نیز همین معامله پیش آورده روز سوم
 در انامی کیر و دار سرگردگان جدید و عساکری که از معنکره جایون مامور شده بودند بسر وقت خاک
 رسیده دست قضا پنجه تاب طاقت و توان آنکرو کشته بقیه آنطایفه بجانب فراه فرار کردند
 امام و بریدی بیک بسبب این خود سمری که سنکر را تغییر داده بسوء خرم او دوسر کرده قتل رسیدند
 از نیابت کرمان و سرگرد کی لشکر مغول و باقی سرگردگان و دلاوران در ازای این فتح بصیایات
 و نوارشات مشمول گشتند و بعد از ورود موکب و الامتزل ناکهان که رؤسای او باقیه سعادت
 یاب تلمشیم در بار سپهر بنیان شدند ایشان را بسرگرد کی اسمعیل خان ولد ابراهیم خان استاجلو
 با فوجی از افواج قاهره مامور بمحاصره اسفراز و بغاصه چند روز جمعی را بسرگرد کی سردار سلطان
 قراچورلو بغرم دستبرد روانه ولایت فرورده ساخته مامورین شب داخل قلعه خجیران و دیگر کین
 شسته هنگام سفیده صبح جهان افروز معدودی جلوه کر میدان ظهور و بروز کشته افغانه قلعه
 نیز بسواد آن جمع قلیل چشم تخت سیاه کرده بیابا کانه از قلعه اسب جلادت بر نیختند رزم جوان
 بهرام کین از مکن کین در آمده و تنوع در ایشان نهاده سرور زنده بسیار و دواب و اغنام بسیار
 آوردند روز یکشنبه هفدهم محرم کشته باز افغانه با ذوالفقار خان تجدید معاهده کردند که تا رفتی از
 ایشان باقیست در کشش و کوشش کوشند پس در رب قلعه را مانند چشم بصیرت خود بسته بجهت
 تمام از آب هریر و دجور و باقرا و لان آغاز شر و شور کردند حضرت ظل الهی از فراز منظمی که بر ری
 تماشای فضای شهر و دشت ترتیب یافته بود بعبادت هر روز مشغول نظاره بودند که بیدیه بانی
 دیده ادراک فهم این معامله کرده قبل از آنکه قراولان خبر رسانند بر مرکب اقبال سوار و با افواج
 خونخوار عازم کارزار گشته فوجی را از جانب شرقی بر سر ایشان تعیین و خود با جمعی از پیش روی آنطایفه

اسب انداخته سر و زنده موفور از ایشان بدست آمده و تنه از قوطی اضطراب خود را با آب زده جمع
نامه زنگی ترا در آب شستند و ذوالفقار نیز در روخانه از اسب غلطیده تیر دستی طالع بد فرست
اما اسب سواری و بازی و برق بدست آمد و چون نمک زیاده بر سایر ماکولات در قلعه هرات نایاب
شده بود در ظلمت شب فوجی از آن طایفه نمک شناس برای تحصیل نمک به سمت کرخ رفته بکرم و لا
فوجی تبه بنیه آن طایفه نمک گیر پرداخته شمشیر بر آنگون تلخی شور از جان شیرین ایشان بر نیکنخت
و هر روزه دست قضا برین پنج از پرویزین چرخ شو چشم نمک بر چشم آنگروه می چخت تا اینکه
زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت سیدال که از جانب حسین غلجه با فوجی بمعاونت ابدالی آمده
بود چون اکثر لشکریانش در محاربات عرضیه تنگ قنار و بقیه از فقدان قوت گرفتار رنج و غمنا شدند
لکن در شب غره صفر جوای می فرو و ارشده بر آمده پی سپردادی گیر کردید و چون افغانه پای نخت
سست و اسباب شکست را درست دیدند چند نفر از دوسای ابدالی را نزد آلتد یار خان که در حشد
خدیو اقلیم پیشالی بود روان کرده بتوسط شفاعت اوستا عی بنای کار هرات و شهنشاد و ان
خانوار می جمعی از دوسای ابدالی گشتند هر چند که غنای بلند پرواز همت آنحضرت خرد قلعه قاف خنجر
آنملک دلیز نشین نسکرفت اما بر صلاح وقت و استمرار کار آن طایفه بحسب ظاهر از سخت گیری
و اباد در نیامد بعد از مراجعت فرستادگان ایشان چون ابراهیم خان نیز در بهار و زار و دوی یون
روانه فراه گردید مظنون افغانه آن شد که حسین غلجه با عنایت ایشان می آید که باعث رفتن ابراهیم خان
شد لکن از قول خود نکول کرده پیغام دادند که افغانه برای تحقیق این خبر کس روانه فراه کرده اند بعد از وصول
خبر مقتضای وقت عمل خواهد شد و این حرکت مروجه جنبان بایره غضب کشته فرمان والا صدور یافت
که مقاطعه این امر حواله شمشیر تر است من بعد افغانه از آمدن ممنوع بوده در مخالفت و قلعه دار گشتند
از و دیگر که هندوی تیره روی شب از انجم و کوب شکستنده را از دامن فرو ریخت و آفتاب سرد
اکوش بعد از تنگ کشیدن برد امن چرخ نیلی آویخت از پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از کمر
ابدالی وارد اردوی معلی و متعهد انجام مقرر مستعدی صدور فرستادگان و نیازمند تقاضای ایلالت شد

بالتدیار خان شدند و باره این تبت پذیری انجام گشته التدیار خان بایالت سمرقند و فرمان چالان
 رازیب فرق افتخار و دست یاز ساخته و سرگردگان در هفدهم ماه مزبور روانه هرات شدند بعد
 از سه روز التدیار خان با سیصد نفر از عظامی رنج دروازه و روسای صاحب نام و آواره واد
 اردوی خضر پیر و پیشکشهای لایق معروض پیشگاه نظر ساخت و بر طبق عرض آنجا محنت مقر شد
 که ذوالفقار خان با احمد خان برادرش مرضی بوده و روانه فراه شده اقامت کرین را ویه غزال
 باشد و التدیار خان نیز با سرگردگان رخت الطرف بقلعه یافت عصر روز دیگر افغانیه قلعه بانی خان
 افغان را فرستاده عرض کردند که چهل هزار نفر علیحد و ابدالی فراه می آید از توقف فرمان مرضی شما
 که اولاً تنبیه غلجی بردارند چون این حرف دروغ و سخن واهی عاری از فروغ یادی از لاف و چله در
 میداد پیغام دادند که آمد ولتی که میطلبیدیم سالها پرسید راه خانه و خود بر در آمده غلجی و ابدالی
 هر دو با یکدیگر ارتباط صوری و معنوی دارند اولاً با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در معرکه کین
 خود آزمائی نمایند آنوقت در مجادله بر روی هم کشا یند پس مقر شد که دلبران باز مستحق چا و دل گشته
 نهال نیزه و سنان را که در آن چند روز بانتظار بهار ساز کار در حدیفه ظفر خشک لب و تشنه کام
 مانده بود از جو یار خون خشم سیراب سازند التدیار با سرگردگان از شنیدن این خبر شفته حال گشته
 باز روی نیاز بدرگاه خدیو دشمن نوازا آورده چون عهد انطایفه را مانند حجاب تابستان و آفتاب
 زمستان اعتباری نبوده عبد الغنی بالبعی از سرگردگان مأمور به توقف در اردوی معلی و التدیار
 رخصت معاودت یافت و در دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرگردگان مورین اسفراز رسیدنی
 بر اینکه ذوالفقار خان بعد از ورود با اسفراز با سیدال که از وقت فرار تا آن زمان در آنجا توقف داشت
 افغانیه اسفراز را کوچا ینده روانه فراه ساخته چون این معنی از دلایل واضح اتفاق بود یوسف سرگرد
 بار یکسانی را با یک نفر از چاکران در بار روانه قلعه ساخته بالتدیار خان و لقبیه سرگردگان تهدید است
 وحشت اینگونه پیغامات دهشت آمیز فرستادند و فرستادگان باز گشته خبر رسانیدند که افغانیه التدیار
 خان بطغیان و سرکشی بهرستان گشته در مقام قلعه کشتی میباشند پس عبد الغنی را با جمعی از روسا که

که در محک نصرت اثر بودند بحسب نظر مامور ساخته شد و کان را که از توده چهل مرکب بودند مانند
 بسياه چان افکنده یک قلم خط بطلان بر اوراق ساز کاری کشیدند و یوسف مزبور چون دوبار
 صداقت ورزیده آمده بود از حکم **اَوَاطِرُ حُفَاؤُ ضَا مَصُونٌ مَانِدَةٌ رَحْمَتُ مَعَاوِدٍ**
 یافت در میان جنگ با الله یار خان چون الله یار سپرداری خصمانت حصا
 و سخت روی متانت دیوار کار خود را در نفاق و دوروی میگرد و دست امید خود را از جبل
 المتین ایند دولت پایدار گینخت بر مت بروج و استحکام در بند پایرد خسته رنگ ستیزه رانی
 ریخت و در سیزدهم ربیع الاول فوجی از زردکوشان نفاق پیشه را در شب بسياه بسمت قلعه سفید
 فرستاده انظار ایستادند و سحر یارانش را سرخ یافتند و مجدداً جمعی را بطرف باغ غیس روان
 کرده ایشان نیز پیافرسته بسر باز آمدند و همچنین موسی دانجی با جمعی کمال شب از حوالی چشمه و نقل
 بتاخت باد غیسات رفته فی الفور بامروالا با فوجی از بهادران جستار که هر یک در قبض روح خیم
 ثانی غرر امیل بودند عازم محل موسوم بحبرئیل که معبر چایولان بود گشته و افاغنه نیز بیانات اجتماع
 از قلعه بیرون آمده پیاکان ایشان از جانب کوه و سواران از پشت دیوار بست تا یک ساعتی شب
 آغاز جنگ کرده شب تا ر استار ریزی کلوله نمونه روز قیام و بشتب دنیا زک مشغله
 انفکک و زنبورک سطح زمین را قرینه چرخ نیلی فام ساختند و آتش را خدیو فیروز روز در میان
 که پنهان و رو کیم بود بر وزر ساینده صبحگاهان باز الله یار برآمده در در بند کاوش بران خیره
 سری دست جلادت گشوده پامی قرار فشرد و از ضرب دست یلان سرکوب بلیغ یافتند که گریز
 سپرد و در آنجا بعضی رسید که دلاورانی که مامور بتعاقب بودند با نظایفه برخورد کرده از شش تن
 سیف لامع که بر نصرت دلیران برهانست قاطع بسیاری از افاغنه سایه نشین دیار عدم و بشت
 قها بدم شده اند که خدا عطف غمان مستقر دولت فرمودند و نیز یک دفعه خاک عرصه سیاه و شان را
 بسرافانی تیغ روئین تن چون خون سیاوش رنگین و بار دوش زمین را از اجساد کشتگان
 کردند و یکبار هم الله یار از سمت کبزان در جنب هریرود باخورد و بزرگ قایم سنا می آرای غمگین را

آگشته کوکبه و الا با تو بجانیه بمقابلیه پرداخت از باغستان صفوف خیمه بخی تیر دستی تو بجان آتش دریم
 کله های آتشین و مبدم بر مید مید و در لب آب رود از دهان زنبورک زبانه آتش بزبانها میرسد تفتان
 قادر اندازد در باز ابرج و شرای جان ز سرخ زخمهای کاری پشمارا زخرازه تفتک بیکه یکدیشم زد و
 دلبران بیکه مازخرفستی اعدا را از روزنامه ایام بکز لک تیغ جانستان میترند ز سنگام شام که
 اصولت قلعه دار سپهر یعنی سورت مهر شکست ظفرین عازم جا و مقام خویش گشتند و چنین بکران
 اگر سنه چشمان دیار فحلی در راه تحصیل آذوقه از خوردن زخم سیف و سنان از جان میترکشتند
 و با وصف اینکه هر طرف از کربان حصار سر بر میگردید تیغ مغرر شکاف دلبران در سر زشت میشد
 سر موئی خود داری و نینده بلند بهادران کوتاهی در دل آزاری نمیکرد باز از شتاب جوع و دل
 شهوات آمده برای دانه بخوشه پروین در می آویختند و برای شتاب گاه کا و بخمرن بکشان می شدند
 بیاد ماست همتاب می رسیدند و بشوق شیر به تباشیر صبح چشم سفید میکردند و قلمه کله که از دهان
 توب بیرون میجست بجان و دل تفتک میکردند و در عوض ماکول نیش تیر و سنان را نوش جان کرده
 زخمهای کاری میخوردند و روزی بیایان و شبی بصبح کاهان نمیرسید که سی نیره و چهل نیره سر معروض
 حضور نمی شد و اسیر و مال و غنیمت زیاد از احصاء عرضه خدمت نمیکشت و چون کوچ و متعلقان
 اندر یارخان در مار و چاق میبودند جمعی را با حکام باد غیسات بمحاصره ارک نامور ساختند و کار
 تصرف و کان او را بدست آوردند و در بیان محاربه سمت کبرزان و وقوع فتح
 نمایان بتأییدات ایزد مستان در بیت و یکم ربع الشانی بتازی جسمی از افغانه را
 هوای بلند پروازی بر سر افتاده بسمت کبوترخان بال پرواز کشاده از حسن اتفاقات آتش جمعی
 از شاهبازان اوج دشمن شکاری بقراولی آسمت نامور گشته بودند ظفرین مانند شیشه و حجر و سبزه و شر
 ملاقی یک یک شده جمعی از آنکروه بطوره عدم و بقیه بپورانه حصاری که در نزدیکی کبرزان بود تاختن
 دلبران نیز با حاطه آن مکان پرداختند و سنگام طلیعه فجر که جزو زرین اسر مهر پارس کابا شربت
 کام سپهر گدشت قهرمان جهان از سر قبر و کین باد لا و ران ظفر قرین متوجه آنجا گشته اندر یارخان نیز

از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان کزین بمدد محصورین تعین کرده آلتایفه همه جادوش بدوش حرب ساز
ورزم کوش با و لوله و خروش رو با ننگان گذاشته دریای لشکر فروزی اثر که محیط آن ویرانه بودند
بترک عمامی موسوی اعجی ز سر انگشت اشاره و الا بهدلول افشاکت البخر فکان کل قریه کما الطوب
العظیمه کویه دادند تا آلتایفه داخل حصار گشته بیاران خود پیوسته پس آنحضرت سواران خود را
و دلاوران خینه گذار را دو دسته کرده هر دسته را در سر راه ایشان بیک سستی و نهنگچیان
چالاک و زنبورچیان بیاباک را در محاذات راه بازداشتند فاغنه بعد از لحظه درنگ پشت به
پشت داده مانند موج از پی یکدیگر روان و مانند سیل کوهساری عریه کنان بجانب قلعه شتاب
گشته جوشن بحر خروش نیز فوجی ای فغشیه هم من الیم صاعشیه هم طرف ایشان را فرا گرفته فوجی
حاکم بینهما الیوم فکان من المغرین بطور آوردند و معی شیراز افغان غریقی آنچه فاشگشته آب سنا
یک نیره وار از سر ایشان گذشت و جمعی هم بقید اسار گرفتار گشتند و زویدیکر مجلسین موشال ارسته
عبداللهی و باقی سران افغان را که در اردوی فلک تماشای سیوندن بخت اقدس باز داده هنوز آفتاب
یک نیره بلند گشته بود که هزار و سیصد نیره سر بر سر نیره بلند گردیده سرگردگان مورد عطا
نوال و رؤسای افغان سر بر زیر افکنده بخت و افعال شدند و در بیان تصرف
کردن افغانه قلعه او به را بعد از وقوع این فتح دلا و یزد در همان روز طرف شام
خبر رسید که افغانه قلعه او به را تصرف کرده اسمعیل خان استاجلو را که از اسفزار مامور با شرف
انجام شده بود بامیرزا ابراهیم کلانتر پیش مست که در آنوقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت و آنها
ایشان بقتل رسانیده اند تفصیلا این اجمال آنکه چون اکثری فارسی زبانان او به در جسنو
با افغانه مساو و در شرات همراز بودند اسمعیل خان بارفقا بتحقیق احوال ایشان و تنبیه آن غیا
کیشان مامور گشته با علام کلانتر او به و دینار نفر افغان بسر کردی شیرم و اشرف سلطان و یار
نام از هرات عازم او به و شب در خارج قلعه کمین کرده همه بجایان که در ریچه افق بکلیه مهر افروزند و
و دروازه قلعه شاده شد افغانه از کمین گاه بیرون آمده قلعه را تصرف و اسمعیل خان را در قلعی

او را بقتل رسانید چون قلعه مشون بدختره وافر بود بنا را بقلعه داری گذاشتند پس حضرت
 ظل الهی فوجی را بجا صده قلعه مزبور تعیین و قیامین مقابلہ واقع گشته شرم و ایاز با جمعی بقتل
 رسیدند و نیز در خیال این احوال خبر گرفتاری درویش علیخان هزاره بعضی و الارسیه قویض
 این مقام آنکه بعد از ورود و موکب اقدس بحدود هرات چون درویش علیخان بنا بر مجاورت با
 افغانه قندهار از جهه سائی درگاه آسمان جاه بسیار زد و دلاوران قایمی با جمعی از دلاوران
 خراسان به تنبیه او مامور گشته و مامورین یورش برده قلعه تمران را که مسکن او بوده تصرف
 و او را دستگیر ساخته بدرگاه علی ارسال و مومی الیه در روز ورود در درب دولت سیراک
 بوسه گاه سرکشان بود به تیغ تیز کردن تسلیم نهاده از بار خجالت کردن کشتی پرداخت و در میان
 شجر هرات و انجام کار افغانه آنجا در اوایل رجب اللہ یار خان شیخ الاسلام
 افغانه را با سعادت نامی که استخمد علیہ کن بود روانه دربار عظمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه
 افغانه که در قلعه او به محصور سپاه منصورند با کوچ او که در اردوی محلی میباشد مرض گردند یا
 غدر و عذر برجهه سائی آستان آسمان قدر خواهد شد از جانب آنحضرت نیز این مسؤل پذیر
 قبول و وسایط مامور متوقف گشته فرمان والا در باب رخصت کوچ اللہ یار خان و اطلاق
 محصورین از بصره اصدار یافت اللہ یار بعد از حصول کام و نیل مرام شیوه مردی را کنار گذاشته
 زن خود را بپاک ساخت و باز سپر پیشروی را بر سر کشیده رایت مخالفت برافراخت و در چهار
 ماه مزبور که آنحضرت با فوجی بسمت کازرگاه توجه فرموده بودند از غایت جهل و غرور آواز نفیر
 بل جَوَانِی غَوَّی و یُفُوقُ یُکُوش دلیران غیور رسانیده باین تخت سفر و کازرگاه بمعمر که جنگ
 شافت و جامه عمر بسیاری از افغانه فتنه جواز جو بسیار شمشیر آبدار شست و شویافت حمزه
 سلطان فوغلانی در حسینی که ایالت هرات باللہ یار تفویض میشد بر تبه و کالت اعتبار یافت
 و باتفاق اللہ یار بقلعه هرات شافت و روانه آستان تاقه منشا ترو و استکبار اللہ یار
 شده بود در اثنای فرار که قمار حقوق عنایات خدیو کامکار گشته چون محافظت یکدروازه از

جانب اللهیار بطایفه فوغلزانی مخصوص بود متعهد گشت که هرگاه از قتل او انحاض شود طایفه مزبور دروازه را بر روی کماشته گمان آیند دولت خواهند گشت و برای امتحان این اعدا در شب شنبه نیم رجب امان فوغلزانی که از جمله اعظم افغان و چندی قبل از ان از اللهیار روگردان و خلیل دارالامان دولت ابد بنیان گشته بود از خدمت اقدس مستعفی تقدیم این خدمت گشته روئ شد اللهیار دانست که حمزه در کجا بند است از در منع و جدال برآمده امان در انشای مجاز بقتل رسید بعد از طوری انواقعه حمزه نینسج حکم قهرمان قهر تیغ قصاص بی امان در عقب امان شتافت پس در هر طرفی از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی هرات نزدیک بقلعه باز کی قلعه بلند اساس بنیاد نهاده در هر سنگری فوجی از بهادران را بقلعه جات مزبوره مامور و مقرر فرمودند که شدت محاصره و کار را بر قلعه کیان تنگ و غذای ایشان را منحصراً بکلوه توب و تفنگ سازند بعد از چند روز که آنجماعت دیگر مقرر و سوای مقام اطاعت منفرد نیدند از باب استیذان درگاه مستعفی رخصت اللهیار و غفور لات و متعهد استدراک تلافی یافت شدند پس در غره ماه مبارک صیام که با شماره ابروی هلال رمضان شمشیر دلیران لب از خون آشامی فرو بست و از تقارخانه اقبال آوای نصره الله و فتح قریب برخواستند و در شت فروشتند از خشش آویزه گوش مخالفان گشته یسار چیان کیوان صلابت برای ضبط در دلب و تجله قلعه تعیین و هر گروهی از افغان بموجب امر اقدس از دروازه سمت خود و فوج فوج درآمده بفرمانی کویچید و کون مکتباً او متغاریت و ممد خلا لکوا الیه و هم یجئون رخت بخارج قلعه و قرا می و نوای کشیدند و اللهیار و رفقای او که مشمول عطیه امان شده بودند با مشور عفو و بدرقه عنایت سالم و عاف روانه ملتان گردیدند و برجی سل کوچ باقی فاغنه هم دواب و الاغ سرانجام یافته از ابتدای خاک ارض اقدس و ایووردالی منتهای رأس الحسمنان مکان سکنی بجته ایشان معین و ایشان را نحو فوج روانه خراسان ساختند و پیر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال و سابقا فرزند خامه اعلام گشته بیالت هرات سربلند و بخطاب خانی بهره مند گشته و در نیمه رمضان با حکام و خود

قرین داخل قلعه کشته بساط مکر گسترده در بیان تنه و قایح هرات و کیفیت تنجیر
آن بعون حضرت اله بخو که سابقا گذارش یافت ظمیر الدوله ابراهیم خان بعد
مراجعت از طبس به تنبیه طایفه کوکلان مصمم گشته بعد از ورود بسجستان طایفه بازار کرده نشین
و فاتح ابواب استیمان شده جمعی را که برای سفر هرات تهنه کرده بودند وانه در بار فلک مدرسته
ملازمان فرور در سلج محرم دارد درگاه جهان پناه و مامور نفره گشته ابراهیم خان نیز بعد از نگاه
این امر و نظم مهمات سرحدات خراسان بموجب اشاره والا با سپاه امیور و سرحدات وارد
اردوی فلک جاوه و از آنجا عازم همراه گردید و در پانزدهم ربیع الاول بر سر قلعه فراه تحریک
لوامی نصرت التوا کرده بنیابین محاربه واقع و شکست فاحش بحال طایفه راه یافته و سرکرده آن
طایفه با جمعی به عرض فنا درآمد پس ابراهیم خان بارشاد هاپیون در مقام تغییر سکر بر آمده قریه
موسوم به بقیر را برای نزول اختیار و با فوجی از دلیران آسمان آمده مشغول بنای برج و ساختن
حصار شد فانحنه از مشاهده اینحال مہیای قتال گشته از قلعه بر آمده از هر طرف هجوم آوردند
دلیران خراسان نیز بتایید کردگار و اقبال خدیو کا سکار صف آرا فی عرصه کارزار گشتند از گردن
یلان که مظهر ثار و خستنی بود و فتنه دور تپید و از دوله و آشوب بهادران که حاکی از
مدلول و تقویر الکنان یومئذ این الموقود قیام قیامت هویدا گشت در یک ساعت هزار چپا
صد سینه سر در عرصه میدان غلطان و کوی چوکان سنان گردید سرگردان و جان سپاران
و سر بازان بعطای خاص اختصاص یافتند و چون دران اوان مذکور میشد که فراسیان از حسین
علیه استمداد کرده و از جانب او جمعی با عانت ایشان می آیند و تاخت بلوچیه کر می رانی که در
حوزه اختیار حسین بودند مظهر ثار آفتاب اثر میبود لهند اطما سبب یک جلایر چرخشی باشی شکر
ظفر اثر را با فوجی روانه فراه ساختند که اگر از ان فتنه قند بار اثر می ظاهر شود با اتفاق ظمیر الدوله
بمدافعه پردازد والا از راه چاه نجم الدین و پاپات تاخت قلعات بلوچ رایت غریت افرازد و
بعد از روانه شدن اطما سبب یک چون مجاهدگان حسین برای اظهار اطاعت و خالص گشتن

و منوچات لایقه وارد دربار ظفر خصاص گردیدند امتناناً علیه ضمیر معامله شانس اقدس
 تاخت کمرسیرات نکرده طماسب بیک را بمعاودت مأمور ساختند اما فریبیان بعد از آنکه
 هراتیان را در مانده روزگار و گرفتار ورطه حیرت و تشویش دیدند از ادای ایشان بایوس کشته چند
 نفر از رؤسای فراه را برسم استمداد نزد حسین فرستاده حسین تیر و نیزه را فرار بول نامی خود را به
 سرکردگی سیدال معاودت ایشان ارسال داشته بود که مقارن آن اندیوار وارد فراه و فریبیان
 از فتح هرات آگاه شده بمطاهرت سیدال طاعت این دولت را در حوصله قبول امر محال دانسته
 افغانه غلجی بهنگام شام از آنطرف دجل قلعہ و فریبیان از اینطرف آغاز کوچ کرده بار بختی فرار و
 میان کزیر بغرم قند بار بستند نصف شب اینخبر با نهاء قراولان بعضی ظمیر الله و له رسیده فی القوم
 از سربازان عرصه ملی متعاقب ایشان شتافته سرور زنده بسیار بدست آورده چون اکثر سپاه را
 از راه غلبه طمع و آرز که در چنین اوقات حجاب دیده بینائی و پرده راه شناسائی میباشد بکفایت
 پیرواحته بودند بقیه ایست خود را بس منزل نجات رسانیدند و قلعه فراه را محک و دلارام و توان جمع
 تصرف در آمده تمامی اموال اهل قلعه که بر جا مانده بود بدلیل آن ظمیر نشان غایت و مقرر شد که بر اسم
 با افواج نصرت نمون روانه موکب همایون گردد پس حضرت ظل الهی بعد از فراغ از ضبط و ربطها
 و قبض و بسط امور خاص عام در نوزدهم ماه فرخنده فرجام صیام بسیر شهر آهنگ و خاک و سنگ
 آنواوی را از خرام شهب صحرانک عنبرین رنگ و بالعل بخشی همسک فرموده از کون و
 آن ظلمت و نور آما کونایه الیل فجعلنا آیه اللهی مبصرة بطور پیوست و نقش مدلول بجاء
 الحق و ذوق الباطل بر صفحه وقوع نشست خدیو فلک قدرمانند بدر از میان شهر که شته تاپای میکیما
 خارج شهر بند شریف برده طرف عصر مستقر دولت مراجعت فرمودند و آنجمله وقایعی که در خلال
 آن احوال بعض عاکفان سده جلال رسیده مقدمه شکست یافتن حضرت شاه طماسب از رومیه است
 که سابقاً سمت تحریر یافت که بعد از فتح تبریز که حضرت ظل الهی بسبب وصول خبر سانحه خراسان فسخ
 غریت ایروان و نخوان کرده لوای توجیه بجانب ارض اقدس فرخستند باینجهته رومیه را دست از کا

رفته کیرائی و دل از دست رفته شکیبائی یافته باطمینان خاطر بضبط ولایات پرداختند
 و چون شاه و الامجاه مکررا اظهار میکرد که آنحضرت را مملکتی جداگانه است و سترا و بلاد آذربایجان
 احتیاجی باعانت ایشان نیست بعد از آنکه رایت عقاب پیکر بچنان تعجیل بال کشای چرخ طهر بجا
 خراسان گردید امنای آن دولت را مطمئن آنکه بهای و بهوی دست اقسائی ایشان مرغ شکسته
 بال جمعیت رومیه از آتشیانه قلاع رم کرده طایر مراد پر بسته بدام و کنج تناد بسته بدست مرام
 ایشان در خواهد آمد هنوز ارض اقدس مفر کوکبه دولت بود که برای رفع مایقال اراده خاطر و مکنون
 ضمیر را بخدیو کشور گیر اعلام کردند از آنجا که آنحضرت اعلام دولت شاهی را مرد میدان مملکت
 داری نمیدانستند تا بمملکت کیری چه رسد در مقام منع برآمده ایشان را تجمیل و قائل توصیف نموده
 لیکن حرف آنحضرت در حریم کاخ صماخ امرای صاحب رای با قبول نیافته در ایامیکه موکب و
 مشغول تخریبات بود بمقتضی آنحضرت که اجتماع و بر میان بسته در ماه جمادی الاخری ۱۱۳۱
 ایت یل از اصفهان با کوکبه تمام و احتشام بالا کلام بغیر تسخیریه ولایات آذربایجان را بر
 افراز غور گشته بعد از ورود و دیدن ولی قلی بیک کنگر لور را برای گذارش تنبیت جلوس سلطان
 محمود خان با نامه عنبرین شمانه و یکصد شمانه عنبرین روانه دیار روم ساخته خود وارد تبریز
 و آنجا ایالت تبریز را از بیستون خان افشار که جمعیت کامل منعقد و ایل و احشام را بهوای خدمتگاه
 مستعد ساخته بود تغییر داده بمحمد قلیخان سعدلو تفویض و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام
 این طرف ارس که عدت ایشان بجهه هزار نفر میرسد بجانب ایروان و گاو را نیکر گشته جماعت بزرگ
 از دودباد و تنجوان را خالی کرده بقلعه ایروان نزد علی پاشای حکیم علی که در آنوقت از دولت عثمانیه
 بعسکر روم و باتیمور پاشای ملی مستحضر آن مرز و بوم بود شناختند علی پاشا نیز از ایروان برآمده
 در کنت رودخانه کرپی سته فرخی ایروان مورچیل و مطریس تریب داده سر راه بر جنود قزلباش
 کوکبه شاهی با دریای شکر از کرپی چائی تند تر از سیل روان گشته و علی پاشا نیز بمقابل آمده قیام
 ملاقی واقع و رومیه تاب صدمه فوج منصوریا و رجه مغلوب و تو بخانه وارد و می خورد ابر چاکد آنجا که

ایروان منتهی کشته قزلباشیه بضبط تو بخانه واثانه ایشان پرداختند و موکب شاهی از قلعه ایروان
 گذشته در جانب غربی قلعه در سته فرسخی در محل موسوم بکبا کرخیام نزول افراختند و بعد از چند روز توکل
 چون نوسن جلالت سرکش و فعل با دیامی عثمان در آتش بود زمام خود داری از دست داده بدو
 ضابطه و ترتیب صحابا و درنگ مرکب بمرکه جنگ رانده تا پای قلعه جلو باز کشیدند و مینه نیز با توپ
 و تفنگ از بالای حصار و پائین قلعه از درستی ز آمده قزلباشیه را عنان پای داری از دست
 و پای قرار از جا رفته روی بر داشتند و بجانب اردوی خود شتافتند و پیچده روز امکان مقرر
 گو کبته شاهی کشته چون راه آذوقه رود بود غله با خطاط و غلایا با ارتفاع روی آورده دیگر در آن
 مکان مکت و توقف را مقرون مصلحت ندیده حرکت و از راه دقور یلم از اب اسس گذشته از جا
 خوی و سلاطین و اردو تیر شدند در اینجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایروان و احمد پاشای والی نادر
 از سمت بغداد بصره عسکری منصوب و شیخ آذر بایجان و عراق با مورد موکب شاهی از تبریز و سلطانیه
 کشته و بعد از ورود بمنزل ابر محمد علیخان قوللر آقاسی بیکلر بیکسکی فارس نیز با قشون خود بار دومی
 پیوست و بمعنی مایه اعتضاد و ماده استظهار ایشان کشته از اینجا از راه درجین متوجه جردان
 دوباره بجمع آوری قشون و چریک جردان و ولایات نواحی پرداخته در قریه موسوم بگردخان
 من محال هم ان خیام توقف بر افراشتند احمد پاشا نیز بعد از استماع اخبار شکست پادشاهی
 خود را درست نموده حرکت و بدو منزلی اردوی شاهی رسیده از اینجا اظهار صلح و ملت پیام کرده
 دولت که تهنی و ستان متاع خرد و سرمایه با خنکان عقل و شعور در بازار قمینیک و بدو نوبت
 جان خریدار کالای این سخن کشته یکی از عظامی اردو را برسم سفارت نزد احمد پاشا فرستادند و
 دیگر طلایه عسکر ره می نمودار کشته لشکر شاهی که کربان فمیرشان در کاش سر پنجه خوف و رجاء
 صلح و جنگ و دامن خاطرشان گرفتار خار خار کزیر و درنگ بود ناچار سوار کشته همبای کار را
 شدند و درین اثنا فرستاده این طرف از قلب عسکر و مینه با بلاغ مرده مصالحه عرق آلوده شتافت
 آهنگ ایاب کرده هنوز بار دومی شاهی نه پیوسته بود که از این طرف سفیر خوش تقریر توب کوه کوب

کرم اضطراب گشته با و از بلند صیت تهور قزلباشیه را بر و میان ساینده در آن روز حضرتش بهی قلب را
 بمحمد خان بلوچ و میمنه را باقی امر سپرده خود در جانب یسار مانند قلب قرار گرفته چون تدبیر امور جنگ
 حواله برای تدبیر محمد خان بود و شوالیه با جمعی از قول جدا شده مباشر حرب و بانگ طعن و ضربت
 تاب جانب نبریت گشته و توس تیر گام خوف سر کشی کرده و بر میسره خورده و نظم قرار میسره را که مستقر
 خاص پادشاهی بود از توزک انداخت و بعد از آن رویه بجانب قول تهاجم کرده رایت قرار ایشان را
 نیز شکست ساختند و چهار هزار نفر سواره و پیاده قزلباشیه در آن غرکه قتل و گرفتار و تمامی توپخانه
 و اثاثه شاهی و اهل اردو متصرف رویه درآمد پس بقیة السیف لشکریک بیدار و اوطان خود گشتند
 و پادشاه با قلیلی از خواص عازم اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان و سیدان را الی اهر بستور ایام تسلط
 افغان بحیطه تصرف در آورده علی پاشا هم از ارس گذشته از راه خومی و سلماس آمده قلعه و دمدم را که
 مسکن دیورت ایل افشار است محاصره کرده تا زخمه و اساس قلعه داری افشاریه نتوانست فکند
 بعد از یک ماه رفته مراغه و تبریز را تصرف کرد و محمد خان پسر بقسایج خود برده با جماعت بلوچ
 و هزاره و قزلباشی و هزاره با لاف و با ستالمت محمد علیخان و غیره با گشته بخت پادشاه
 و از وقایع عبرت انگیز آنکه حضرت شاه طهماسب برادری داشت موسوم با سمعیل میرزا و چینی که محمود
 غلجه امیر قتل شاهزادگان نامدار کرده بود الماس نامی که مباشر خدمت و مورقانی و مستحفظ شاهزادگان
 بود چون با سمعیل میرزا الفتی داشت و از زخم در جوالی کرده از میان مقتولین بیرون برده و سمعیل
 حیران پیر سمت تک و پوئی میکرده تا عبورش بولایت کوه کیلویه اتفاق افتاد و صفی میرزا نام مجبول
 که خود را برادر شاه طهماسب نامیده در کوه کیلویه لوامی قنار افراشته بود بر و رود او اطلاع یافته
 او را احضار و کوشش مینی او را بریده مرخص و سمعیل میرزا باز مدتی صحرانورد وادی حیرت میببود
 تا اینکه وارد اصفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته در اوقاتی که شاه طهماسب از سفر ابروان جهت
 نموده موکبهای یون مشغول محاصره هرات بود اعیان دولت شاهی رفته رفته بر نفی مطلق و
 احوال او نموده بعد از ظهور صحت نسب او در بضر با و راه آمیزش گشوده بهستان شده بود و که شاه طهماسب

بر طرف و او را بر اورنگ سلطنت شکران سازند یکی از اهل توطئه نقض عهد نموده شاه و الاجاه را
 از کیفیت حال واقف ساخته و در روزیکه مہمہ بوده کہ مکنون درون را بطور رسانند پادشاه وقت
 جسته در سکا می کہ اسمعیل میرزا در حمام بوده جمعی را فرستاده بر سر اورنجہ اوراد سنگیر و بختیوار
 بعد از جواب و سؤال و تحقیق علامات و احوال از صدق مقال اسمعیل میرزا تجاہل نموده در حضور
 خویش برادر والا کہ را بہ تیغ جفا کردن زد و خون او را بگردن گرفت در بیان مصالحتہ
 شاه و الاجاه بار و میتہ و فتح آن از جانب حضرت ظل اللہی چون نہجی کہ سبق
 نکارش یافت رضا قلیخان شالمو از اصفہان از جانب جناب نادری بطلب ولایات دولی
 قلیخان از طرف حضرت شاہی برای تنہیت جلوس سلطان محمود خان پادشاہ سکندر جاہ روم
 روانہ آنروز بوم شدہ بودند بعد از آنکہ خبر موبک شاہی بر سر ایروان و شکست او با ولیامی دست
 عثمانی میرسد رضا قلیخان را بقلعہ ماروین و ولیقلی خان را بخریرہ لبین فرستادہ مجوس و
 اختیار صلح و جنگ با احمد پاشا تفویض مینمایند و بعد از سنج واقعہ شکست سہدان با احتیاط
 آنکہ مبادا جناب نادری دوبارہ از خراسان بغرم اعانت حضرت شاہ و قصد کینہ جوئی متوجہ روم
 شود احمد پاشا باذن و فرمان پادشاہ و الاجاه روم را بطلب صلح کشتہ را بغب افندی و قزوین را
 بدر بار شاہی فرستادہ کہ امر مصالحتہ را انجام و از دولت شاہی محمد رضا خان غیب اللہ کہ در
 اوان قوری باشی بود مأمور بانجام این امر کشتہ با رغبت افندی روانہ بغداد و مقدمہ صلح از بن
 نہج گذاشتند کہ ولایاتی کہ حضرت ظل اللہی متوجہ و استرداد کردہ اند اولیامی دولت صفویہ
 متصرف کشتہ اینطرف آب ارسن بایران و آنطرف بدولت عثمانی متعلق باشد و بعلاوہ آن نہ
 محل از محال کرمانشاہان کہ با ایران بودہ بصیغہ آریالق بسرکار احمد پاشا مقرر گردد و برین دستور
 حد و سنور فیما بین قرار یافتہ از طرفین بنایق معتبرہ مرقوم قلم معاہدہ شدہ بود سوا و صاحبانہ مستقر
 حسنعلی بیک مقیم الماکت و میرزا کافی خلفا بدر کاہ معلی ارسال و چگونگی را اعلام نمودند شاہ را
 در او خرمشیران و جیرینی کہ کار ہر تہ نزدیک با تمام بود وارد دربار سپہر احتشام شدند چون این

مصالحه خصوصاً بعد از واقعه شکست با طبع غیور اقدس درست نمی آمد لهذا صلح فرور را با مضی
 قبول مقرون ساخته در واسطه رمضان محمد آقا نامی را که در عهد سلطان احمد خان برسم
 از جانب ابراهیم پاشای وزیر اعظم آمده بسبب خلع خلعت سلطنت از سلطان احمد خان قتل
 ابراهیم پاشا جواب آن در عقدۀ تعویق مانده در ارض اقدس توقف داشت بهرات طلب فرمود
 باستیصال روانه اسلامبول و سپادشاه والا جاه روم اعلام کردند که یاتمامی ولایات را رد نمایند
 آماده جنگ باشند و خبر توجه موکب والا را بجانب بغداد صیحا با احمد پاشا نیز نوشتند که در نتیجه کار
 بود و همان پذیر باشد و معتمدی از افشاریه را نیز روانه اصفهان ساخته با عیان اندولت نوبختا
 شنیعه و بلاد ایران ارقام منبعه شعر بر توجه موکب ظفر شعار باین شرح غرصاد ریافت که کلانترین
 و اهالی واعیان ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی موفق و بتوجهات خاطر والا مستوثق بوده بداند
 که از اینجا که برکات عنایات ایزد داور تنع فک سامی بلال آسامی والا را در فتح شهر با خاصیت
 ماه نو و موکب سعادت قرین را همیشه نصرت و ظفر پیشرو و جیوش اقبال نبوش را سر و شنبی
 رهبر و بازوی بانیروی نخت فیروز اندوز در کشایش قلاع و بلاد دستی دیگر است درین اوانست
 نشان بعواطف قادر رسان افاغنه ابدلی برات که از دم شیر غازیان غصنفر فرو بهادران اثر در
 کائنات هم مشنفره قهرت من قسوه مرقه فراری و بمصدق قضاواتهم کما اغتتم خصوصاً قلم و قلمه
 برات تحسن و تنواری بودند بمفا و قد فنی قلوبهم الرعب کونه احوال تبدل و نفجای
 دلیوان لولا لاشدیدا ارکان صبر و قرار منزلزل یافته از شدت جوع بجان و از خون رحم سنف
 و سنان بامان آمدند ماینز بضمون کریمه و ان احدین المشکین استجابه کافحه و مدلول احسن
 العفو عنک لقد مره انطایفه را امان و بکوچیدن از قلعه بهرات فرمان دادیم و از شصت هزار جا
 ایشان آنچه تا حال در عرصه فلاکت و در طه هلاکت بودند همگی را با خانه کوچ گاهم چراک مننشر
 متفرق ساخته بممالک خراسان الی خاروشه یار فرستادیم الحمد لله تعالی ما یات ایزد
 فتح قلعه بهرات میسر و تمامی ایل فرور با طوایف غلبه قهار که با انطایفه اتفاق ورزیده بودند مطیع

و سحر گشته طوق اطاعت و چاکری و قلاوه خدمت و فرمان بری بگردن گرفتند و در خلایق
 حال که از انجام مهمات هرات فراغ حاصل و سرکشان حدود خراسان را تنبیه کامل فرموده بودیم
 نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبداللور سید مشعر بر اینکه فیما بین او و اولیای دولت عثمانی
 چنین قرار یافته که ممالک آنست رودارس برومی و اینطرف بقرلباش تعلق داشته باشد الحق
 این مصالح در نظر با حکم نقش بر آب و موج سرب دار وزیر که مقصد اصلی استخلاص سرای ایران
 بود که مطلق بران پیر و اخته و آن امر مهم را در ضمن صلح مندرج و مذکور ساختند و وجود مثال
 بندکان که بتایید کردگار رتبه برتری و اقتدار یافته ایم برای همین است بقیه ممالک که و کلا که
 مَسْئُول عَنْ رِعَّتِهِمَا رِی ضعیفان نموده شرفخلافین را از سرسلین رفع و ماده ف دراز
 فراخ ممالک دفع کنیم نه اینکه قفل غفلت بردل زده تابع رای دشمن و رضا جوئی خاطر خصم عمده
 شکن باشیم بحول الله و قوته امروز روز عادی تیره و دست اقبال خسرو می چیره و ضعف
 خوابان قوی و غلبه از دین مرتضویت در صورت از انظار یقه کم فرصت که کریمه فاذا اجاز الخوف
 وَ اَنْتُمْ يَنْظُرُونَ اَلَيْسَ تَذُورُ رَاْعِيَهُمْ كَالَّذِي يُغْشِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاذْهَبْ الْخَوْفُ
 سَلَقُوهُمْ بِالْاِسْنَةِ جَدًا مِصْدَاقِ حَالِ اِشْيَانِ است تحمل این امر کردن از رحمت دور و منافی طبع غیور است
 چون سنورند کور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود
 لهذا بغیر امضا مقرون نفسه بودیم از آنجا که سر نسخه شوق طواف روضه مایه یک مطاف خضر
 امیر مؤمنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی ابن ابیطالب گریبان گیر دل و توفیق استخراص
 اسرای مسلمین را از درگاه احدیت سائل می باشد ان شاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر بهمت
 جنود غیبی و همکامی تائیدات لاریبی از خدمت سلطان اقلیم ولایت و ارتضا علی بن موسی الرضا
 علیه التحیه و الثناء فرض گشته با جیش پر خاشجوی قومی چنگ و عساکر شر بر خوی فیروز جنگ بدون
 تا مل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد تا یار کر خواهد و میباش که باشد و کما
 تَقُولُ كَيْفَ يَفْعَلُ ذَلِكَ عَلَا اِنَّ كَيْفَ شَاءَ اللهُ حَافِظُ كَرَمِ نَبِي در راه خاندان اصدق بدرت

شود همت شعله نجف و بهر کس که در این امر دخل نباشد از کسوت حمیت عاری و بی بهره از سعادت وین
 داری و سزاوار این حضرت باری بوده از حوزه اسلام خارج و در زمره خوارج معدود خواهد بود
 در بیان وقایع سیچقان شیل مطابق سال مسیحت مال هزار و صد و چهل و
 چهار هجری نوروزی و در این سال همایون فال در بیت و دویم رمضان المبارک اتفاق
 افتاده بکرم نوروز سلطان افواج قاهره نسیم فاتح ارک تور توی غنچه و قلم در بسته از بارگشته
 ده سرخ لاله و قلعه سفید شکوفه سحر سلطان بهار گردید و افغان عنایب از کوه دوشاخ
 آهنگ شور آبگ شور انجیری نموده لشکر یغما کردی و بهمن از شهر بیت چمن پادامین درخت بمان
 کشیده و قوه نامیه که پیشخانه کس سلطان فریدون شمت فرودین است بغرم دار اسلام حین از
 ریاضین الوان خیام کلکون بر اطراف دشت و صحن کلکشت زود خدیو افسرده مزاج دی که باعث
 اختلال اوضاع بستان بود با مقر فرمان طبیعت از شغل و عمل گوشه نشین و نوباوه کل که زاده قوه
 مولده و نتیجه نفس نباتی بود فاقد الامر عرصه خاک و بی طایزین کشته در دار الضرب چمن زریخ
 کل سور می و در هم و دینار لاله عباسی بنام نامی سلطان نامیه رواج یافت و خطبای قمری و
 هزارستان هزار زبان در منار شاخسار بر فرقه دعای پادشاه زمان رطب اللسان کشته بگل
 تحویل این جمیل ترقیب یافته هزار دست خلع خشنده و اثواب ارزنده بسان سپاه و چاکران
 درگاه از جامه خائنه غایت کشته بعد از انقضای جشن نوروزی کارکنان سرکار و الایام
 همایون تهنیه و سیاق سفر عراق پرداخته در عید سعید فطر از بلالان نهضت و در جو لکای کبریا
 قباب غرگاه آسمان جاه بذروه مهر و ماه افر ختنه و دامنه صحرار از سردقات رنگین رشک
 کلچین ساخته ابراهیم خان نیز در آنروز با افواج نصرتشان از جانب فراه وارد و می ظفر پناه
 روز دیگر همگی پیرایه پوش خلع آفتاب شعاع کشته ایالت فراه را بعلاوه حکومت قاین با سمعیل خان
 خرمیه و حکومت اسفند را با سمعیل خان لکزی و دلبیچ سلطان که در زمین داور کندی داشت
 و هر یک را روانه محل اختیار نمود ساخته و طما سب بیک جملای را بحکومت محال راز و جیفان

و حاجیل و خطاب خانی سرسرا از جمعی از افغانه را همراه او کرده مقرر داشتند که سه هزار نفر از
 ایلات و قبیله‌های آن سرحدات را ملازم گرفته رفته در چند پیکه در جانب دشت قچاق و قنات
 قلعه متین احداث و در آنجا توقف نموده هر وقت که از بیوت و کولگان حرکتی صادر شود تنبیه
 ایشان پردازد و بعد از انجام این امور لوازمی همچنانکه از منزل فربور بجانج خراسان در تهر آمده
 چون همیشه قحط و فقر و اسب با استقبال موکب بجایون می آمد در لشکر جام از جانب لطفعلی بیگ
 کوسه احمد لود و عاشور بیگ پایالو که از توقف فرمان مامور بتادیب ترکمانیه طرآن بودند چار و اردو
 رسانید که فوجی از ترکمانیه بهمت یکده لیک چشمه بخان من محال بیور و عبور کرده آن ناحیه را تا
 سرگردگان با جمعی تبعاقب ایشان پویان و در سمت سفلی قریه پویان سر راه بران فتنه جویان
 گرفته سرورنده بسیار بدست آورده اسرا و غنایم را تمام از آنطایفه استرداد کرده اند پس گویند
 والا در روز پانزدهم ماه فربور وارد ارض افغان کشته مردم دیده اعیان از ادراک طلعت مهر پرورد
 بهمدیگر چشم روشنی گفتند و ضیاع و شریف از شرف اندوزی خدمت فرخنده کوهرش لالی شکر
 الهی را بشقرب زبان گفتند چون علی بیگ و میرزا کافی بنجو یکده کور شد در هرات از خدمت شاهی برآ
 ابداع مرده صلح آمده بودند مقدمات سفر عراق و غنیمت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی مواد
 ایشان ندانند که کشته ایشان را بر رفاق ملا علی اکبر ملا باشی و میرزا ابوالقاسم کاشی در پانزدهم
 نوی القعه روانه اصفهان ساختند که چگونگی رایش از وقت حضرت شاهی عرض و حالی نمایند
 این مصالحه مقرون بصحت نیست موکب شاهی بجانب طهران و قم بهضت فرماید که در آنجا حصول ملاقات
 وطنی محاکات کشته باتفاق متوجه روم و عازم کینه جوی و قصاص از اهل آن مرز و بوم شوند پس
 بسر انجام اسباب سفر عراق و تیس و تدارک یساق پرداخته چون بعد از واقعه و هجرت سیدان در
 از ولایات ارباب نفی و لفاق بخود سری اتفاق کرده تمکین حاکم و عامل نیکو زندگانی پیش از توفیق
 منصور جمیع از سرگردگان را بکوه کیلویه و لرستان و فارس و سمت سیلاخور و جالمق و قزوین
 و سایر ولایات عراق و مغانات و اردبیل تعیین و اختیار دهات آذربایجان را ب لطفعلی بیگ کوسه

احمد لوفویض فرموده به کی حکام ممالک احکام مطاعه صادر فرمودند که مریضه طور طلیمه
 باشند و چون در محاصره هرات خدمات پسندیده از عبدالغنی علیکوزانی ظهور پیوسته و شایسته
 ترقی و تربیت بودند و او را بختاب خانی و حکومت ابدالی صاحب رتبه و قدر عالی ساخته با به کی رتبه
 افغان پیرایه پوشش تشریفات فاخره و مرتضی ساختند که بساکن خود رفته در روز حرکت ریایات
 مهرشاق بجانب عراق با اسب و یراق من حیث الاتفاق در یوکب انجم سیاق حاضر شدند
 و در شانزدهم ذی القعدة بغرم اتساق و انتظام حدود دشت و امیور که یورت قدیم آنحضرت است
 از راه کلات عازم امیور گشته ده روز در کلات که قلعه خدا آفرین و از انکه غریبه روی زمین در
 وسعت و رفعت نمونه چرخ برین است بسیر و شکار پرداخته از انجا بجانب امیور توجیه فرمودند و
 آن خطه دلکش ابراهیم خان نیز با سرگرد کان و رؤسای عساکر سرحدات از حدود آن وارد حضور
 گشته ضبط و ربط مهمات خراسان و بسنق بند سلطانی مرو با و مقوض و بعد از یک هفته از راه دره سبز
 میاب کو بکان و خرم دره که مرتفع اینجیان خاقانه بود ادهم زین ستام را صحرایم ساخته از انجا
 کلگون تراشیدند و خانه زادهای خوش پیکر با مولن نور و بکترمان رکاب غنایت و چون محل
 موسوم برادکان که در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع و از حیثیت آب و هوا بر اکثر اماکن خراسان
 رجحان دارد از متحدات معماران متبذل و بناهای مهندس طبع ارجحند و سابقا در آن عرصه دل
 پذیر عمارات عالی که در تربیت و صفای پیشه و نظیر و در رفعت و اعتدال شک خورنق و سدید است
 طرح افکنده بودند و از آنکان گشته تجدید بنیه و نقشین همی قد و ممینت قرین غیرت افزای
 بهارستان اردی بهشت و فروردین و دینیم ذی الحجه ارض اقدس را مقرر کوکبه سپهرترین ساختند
 و مقارن آن و آن سیکیان ترکمانیه کوکلان که هنوز چندان بکشیدن یا بر کران اطاعت تن در
 نداده بودند و از ارض اقدس گشته امروالا بصدد پیوست که کوچ خود را از سمت شمالی رود خا
 مابه بجانب جنوب آورده از مابه الی حد کرالی سکنا و هزار نفر از جوانان کاری بجهت سفر عراق در
 راه حاضر سازند و در دهم ماه فروردین آدم از جانب سرداران روسیه که در رشت میبودند پیش

و تحف لایقه وارد کشته عرایض ضراحت آمیز بنظر رسانیدند بمبسی بر اینکه مقدمه تجلیه کیدانات حوال
 برای زرین اخلاص و موقوف بامرواشاره والا است تبسبیط این مقال آنکه سبق تحریر
 یافت که حضرت خلل الهی در حسینی که مازندران را متفرک و کینه فیروزی نشان ساختند ایلمی طلب و لایا
 دار المیز بر پادشاه خورشید کلاه روس فرستادند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و عسیره
 به محاکات روسیه رسیده بود تجلیه رشت و لاهیجان را قبول و انجام این امر را بسرداران خود که
 در گیدان میس بودند محول و ایلمی را رخصت انصراف داده در اوقاتی که بهرات مضرب سمرقانا
 دولت بود ایلمی معاودت و حقیقت حال را معروض خدمت والا ساخته از انجام موجب فرمان بهایون
 روانه اردوی پادشاهی شده فیما بین اعیان دولت شاهی و سرداران روسیه امر متعالیه
 انقضا یافت که محال کیلان تا سالیان اینطرف کر متعلق بایران باشد و باد کوبه و در بند و سایر
 محال انطرف کر بعد از آنکه قلعه ایروان از رومیته اندر غایب تصرف این دولت داده شود و از جانب
 شاه و الایجاه وزیر می هم بر پشت فرستاده شد چون دوست و دشمن اسطوره ذات نادری آفت
 قوام بنیان و موجب فرار و ثبات اساس و ارکان دولت ایران میدانستند و هنوز کارها
 فیصل نیافته نزدیک و دور چشم براه انتظار و کوشش برآواز مال کار میس بودند که روسیه تجلیه
 ولایات بنار اذیع الوقت گذاشته وزیر ناگورادر لاهیجان بصفتی شمار می و قهر حیرت روزی شب
 میرسانید تا اینکه کار بهرات انجام و توجه موکب والا بستم عرق متحقق یافته سرداران از راه
 عاقبت اندیشی کس روانه خدمت اخلاص نموده تمشیت این امر را منوط بامرو فرمان آنحضرت ساختند
 پس از جانب آنحضرت نیز دو نفر از پادشاهان مجملی نامور گشتند که رفته روسیه را از دار المیز اخراج
 کرده هرگاه آنظایفه بنا بر شورش لجه طغیان بادیان کشتی غریت را بجانب روس نفرزند و در دیار
 کنار طمع لنگر توقف اندازند چگونگی را سیر عا و صریحا بعرض والا رسانند در بیان نهضت
 موکب والا بجانب عراق بتائید مالک الملک با مستحقان چون
 بهمه جهت فراغ کلی از انتظام امور خراسان حاصل گردید روز جمعه بیست و ششم ذی الحجه ۱۲۴۱

مطابق سپهسالار که بحکم فرمان دایم حقه قضایست و چهار دقیقه از ظهر انقضای یافت از عمارت
 چهار باغ عزم طواف روضه رضویه رضا و استمداد از روح مطهر آن سلطان کشور ولایت
 و ارتضا نموده عمارت قدیم را با شعله ماه سه علم رشک بیت الشرف نیز عظم و در شب بنفهم
 محترم شکست کسری جسم خارج شهر را مضرب خیام انجم چشم و مقرر دوی کواکب خدمت
 و در منزل را دکان توپخانه و قورخانه را از راه سبزوار فرستاده و موکب بهایون از راه جوش
 کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید و چون ترکمانیه تا آن زمان هزار نفر معهود را بر وفق فرمان حاضر نکرد
 بودند بعد از ورود بدینخواست آغوش را با افواج قاهره از راه بسطام روانه و خود عازم شهر
 اگر ایلی شدند مقصود آنکه اگر ترکمانیه در ادای تعهد اظهار تهاون نمایند از راه دشت تبسیه
 ایشان پرداخته با ستر اباد منصرف و اگر روسیه نیز در تحلیه ولایات اجمال نمایند از ستر اباد
 و مازندران بلای ناگهان و نوازل آسمانی یعنی دلاوران عرصه جانفشانی را بر در خانه ایشان
 همان سازند و در روز و روجا جرم با قصد نفر ترکمانیه مأموره بر رسم سیاق وارد موکب
 خورشید اشراق شده بقیه سمت دشت فرار کردند چون موسم شدت تابستان آب در دشت نایاب
 بود و در هزار مادیان از اسبان سوارلی شکر جلا دات اثر انتخاب و دو هزار نفر از دلاوران نصرت
 انتساب را بر یق رکاب ساخته با آب و آذوقه ده روزه قدم بودی ایلعار گذاشتند و چون
 حین حرکت از جاجرم مقرر شده بود که طهاسب خان جلایر که در جندیر مشغول ساختن قلعه بود از راه
 دشت بجنود ظفر نمود ملحق گردید و در راه با جمیع خود عازم خدمت خدیو کامکار و در عرض راه
 جمعی از ترکمانیه میوت که از سطوت سپاه نصرت شاعر فرار و در آن مکان اقامت اختیار کرده
 بودند و چارگشته مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و نسوان ایشان عرضه اسار گشته غنائم بسیار
 بموکب و الاپیوست و تا حوالی کوه بلخان و مشهد مصریان متعاقب الظایفه ایلعامشی کرده مانند
 رنگ پریده و مرغ رسیده فشانی از انظار ظایفه ظاهر نشد که تا صرف زمام غریمت کردند و در حین
 انصراف طهاسب خان جلایر را بتفویض افسر سرداری قدیم فرار و مقرر شد موند که رفته

قلعه جندیر را که از آب و آبدانی دور است غراب و از آنجا عازم بهرات گشته او و پیوسته خان
 بیکلری یکی بهرات هر یک شش هزار نفر از ایلات و طوایف کار آمد ملازم گرفته با اتفاق یکدیگر به
 آنست را انتظام داده همیای کار قند بار و باظهار شوکت و اقتدار در عقب افکنی سرکشان
 باشد و او را از آنجا محض و روانه ساخته موکب و الا از راه ترک منعطف و در بیت و حجام
 ماه بخار رودخانه کرکان وارد گشته اراده توجیه بهست کیلان در خاطر والا تقصیر داشت که
 عریضه محصلان و اهالی کیلان سید مشعر بر اینکه روسیه بجز انتشار آوازه حرکت موکب منصوب
 تمامی کیلانات را خالی نموده سپردند پس حکم بهست نشان با حضار عمال و روسای کیلان عز
 نفاذ یافته حرکت و از راه علی بلایع دامغان روانه و در منزل قوشه بارودی همایون ملحق گشتند
 و از آنجا ولایت طهران مخیم چشم محترم گشته عمال و اهالی کیلان در آن مکان شرفیاب تقبیل عقبه
 سپهریان گردیدند و بعد از تحقیق محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایت ایشان را محض و شرع
 بملاحظه سان عا کفر و زری توانان کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع و تدارک اسباب
 برسم انعام بجاخیزین رکاب عنایت فرمودند و در منزل شیریا محمد خان باوچ که از جانب شاه والا جا
 شاه چهارماسب بایالت کوه کیلویه سفر وازی داشت بخدمت والا فایز گشته چون طایفه بلوچ و اهالی
 ولایت از حیاسات او ابواب شکایت گشودند که بعضی مصادره درآمده و محرومان بیکلری
 فارس نیز جمیع کمال از قشون فارسی و عراقی منعقد ساخته در قم موکب و الا پیوست و منظور نظر
 اقدس این بود که از راه فرامان عازم مقصد شوند چون بخدمت شاه چهارماسب تکلیف آمد بنظر
 و طهران شده بود او از اینمغی بفکر نفاق کیشی و بداندیشی افتاده و کس نزد احمد پاشا فرستاده
 بار و میته بنامی سازش گذاشت چون در چنین وقتی که از خطیری مثل سفر و ممشهد بهت والا
 میبود و مخالفت حضرت شاه فعل فاسد و متضمن مفاسد بود برای اصلاح حال او عطف بخان
 بجانب اصفهان کردند و بنا بر اینکه عبور لشکر منصور بسبب عدت از معبر قهرود متعذر بود پیش از حرکت
 موکب و الا افواج قاهره فوج قهرود و لظنفر متوجه اصفهان گشته متعاقب الود آسمان را

و اعلام فلک فرساحت کرده باغ هزار جریب برای نزول کوکبه پرتو زریب تعین یافت
 در بیان ورود موکب و الا باصفهان و خلع سلطنت از شاه طهماسب
 و تفویض پادشاهی بعباس میرزا و چون قدیوثریا خراب بسبب شدت کرم
 و تابش آفتاب بسان ماه جهانباب که با افواج کوکب شهابی در جات و منازل نماید بهم
 شبکیه قطع مسالک و مرحل میفرمودند در شب ششمین چهارم شهر ربیع الاول دو ساعت قبل از
 طلوع صبح از منزل خبر حرکت و امرانی که از جانب حضرت شاه طهماسب بفرم استقبال آمده بودند
 از دور با شطوت باهره و از دحام جنود قاهره غرر کاب بوسی در نیافتند هنگام طلوع طلسم
 فجر ماهیچہ رایت ظفر آیت نور پاشا فضا می شکر شده و در چین ورود کوکبه و الا توپهای اثر درها
 کوه توان که در بروج شهر و میدان نقش جهان در جلو طغر بمعنان تکیه بر عمارت های سپهر پیا
 داشتند عقده هم را که در دل گره کرده بودند باز و مانند لولی شعبه باز در غصه نشاط از دهان ش
 افشانی آغاز کردند و از عریه توپهای کشین دم االی اصفهان که مانند نخت خود در خواب بودند بید
 و از سیه متنی طالع ریشا کشته تماشاکاه سرور شتافتند و صبح و آفتاب را در یک زمان طالع یافتند
 الفقه حضرت ظل الهی باغ هزار جریب را از نزول موکب مسعود سعادت آباد ساخته شاه و الا جا
 نیز وارد منزل اقدس و بهره یاب ملاقات کشته بعد از انقضای مجلس در عمارت خلوت با طشت
 کتیده آنروز و آن شب با خاصان عشرت طلب تجرع افراح راجحانی و نوشیدن باده ارغوانی
 پرداختند غرض از بزم خلوت آن بود که آتش با خضر شعله می پیمانه پیمان پیموده باده طمینان نوشند
 از گذشته یاد کردند بمصادقت و وفاق کوشند تا بعد از انجام کار رومیه و انصرف موکب و الا بخراسا
 باز حضرت شاه بروفق خاطر خواه بکار مملکت پردازد و هر یک از خزینه گران ملک را که خواهد کفیل و تسلی
 دولت سازد بچند آنحضرت از در الحاح در آمد شاه و الا باجه بالقای جواهری بجا صلیب بر دخت
 چون آنحضرت این حشمت و نفرت را در طبع او ملکه را سنجید روز دیگر با حضار سران سپاه و رؤسا
 کارگاه فرمان داد جمع کنکاش آید و کنگره های دوشین را بیان کرده و فرمود که اگر بفرقه دشمن و فقیهه

مفاسد عظیمه تصور و اگر اقدام بآن شود در صورتیکه پادشاه همه جا بامرای مخالف و با مخالف موافق
 باشد چگونه اطمینان برای مایسره خواهد بود اعیان و اکار بیک کی عرض کردند که سر رشته نظم این دولت که
 بشاکش دشمنان قومی بجه از کف رفته بود بزر و باری سحر حضرت بدست آمد شاه والا جاه از رای و
 اقبال بری و قامت ابلتیش عاری از طرز سروریت ممالک رونق از قوجت و سلطنت تحت
 آنحضرت از قبول آن تجاشی کرده چاره را در تغییر او و جلوس شاهزاده عالی که به عباس میرزای ولد
 شاه والا جاه که در آنوقت بیست و نه بود مقرر یافته بنا بر نظام کل و مصلحت ملک افسر خطاب شایع
 بر سر اسم عباس میرزا گذاشته نوبت سلطنت را بنام او بلند آوازه ساختند و ارض اقدس را
 بشکاهی حضرت شاه طهاسب مقرر داشتند که در آنستاده مقدسه رضا بجهه سانی زمین نیاز و در پیش
 پادشاه بنده نواز که سلطنت عالم معنی عبارت از آنست بر سر برده در چهاردهم ماه او را با اتفاق
 اهل حرم با تخت روان و مدارک شایان از راه نیرد روانه خراسان ساختند و روز و شب
 بهند هم آناه در تالار طویل به نرم خسروانی ترتیب داده پنجهزار دست خلع کرانمایه و اثواب مهر پیرایه
 فراخ و ترسبه و پای به بامیران عظام و سرکردگان کیوان مقام غنایت فرمودند و چون سابقا از قاضی
 علمروان خان شامروار وانه هندوستان ساخته بودند در بنوقت نیز محمد علیخان قولر آقاسی
 بیکلر سکی فارس ابرای یاد آوری آنطلب و احمدخان نقشبکی آقاسی پسر زال خان بهجت بخت رو
 برای تبلیغ خبر جلوس نامور گشته و شهر فزین را بتوقف اعلحضرت شاه عباس و پرده کیان حرم
 سلطنت مقرر کردند در خلال آن احوال خطبایان جماعت بختیاری و مقبول شدن احمدخان
 حاکم ایشان معروض شده سپهر نمود و محرک کوکب منصور با بخند و کردید تفصیل این جا
 آنکه بعد از ورود در ایات همایون باصفهان احمدخان ولد قاسم خان بختیاری که در سفر هرات
 از سعادت اندوزان رکاب بود بحکومت بختیاری منصوب گشته و مومی ایبه بعد از ورود
 به خلیل آباد در مقام ضرب و شتم کینف بختیاری برآمده شخص مضروب در زیر چوب مقبول و قوم
 او نیز بر سر احمدخان ریخته و او را از پا در آورده کوچ کرده بجانب کرسیرات فرار کردند فرمانجی الا

بغرنفاد پیوست که سردار جویره که در بهبهان بود با جمیعت خود عازم شوش و با باخان چاوشلو
 سر کرده لرستان نیز از طرف لرستان با نسبت رودخانه که مبعز انطاغیه است آمده سر راه
 بر آنطاغیه سد و سد سازند و در بیت و نهم رابع الثانی بهم رکابی تا نید سبحانی با فوجی از خود
 خطه نمود بغرم تنبیه انطاغیه روانه و مقرر داشتند که اردوی معلی با تو بخانه و آغزوق شش
 روز بعد از حرکت موکب منصور متعاقب از اصفهان روان گشته در زاویه مقدسه امام
 زاده سهل علی توقف و منتظر امر محمدی باشند و در روز هفتم لوای آسمان سامح خان بلوچ
 منظور نظر مرحمت نموده بنیابت کوه کیلویه سرسبز از او مأور ساختند که با اتفاق امیر خان
 بیک قرقلو نایب فارس تنبیه شیخ احمد مدنی و اعاب موله و باقی اشرار است بنا در پرتو
 پس از راه چرخه متوجه کوهستانات بختیاری که در رفعت و بلندی پهلوی کسرخ برین میرد
 گشتند اتحی کلک بر سینه پا اگر خواهد که بدگرشتمه از صعوبت و سختی آنراه پردازد تا ابد در سنگلاخ
 جیرانی و پست و بلند سرگردانی قدم فرسای عجز و ناتوانی خواهد بود بعد از ورود با نخد و دیگرین
 خلاف رخت بقله قاف نا فرمانی یعنی قلع بنوار کشیده محصور گشتند بعد از بیست و یک روز که در آنجا
 اسک و دلشان به تنگ آمد از قلعه برآمده قایلین حکم شرح انتقام پیاسار رسیدند و مقرر گردید
 که سه هزار خانوار از جماعت بیعت لنک را کوچانیده روانه خراسان سازند پس حکومت با ابوالفتح
 خان عنایت و زایت جهاکت از میان لرستان فیلی از راه هیلان وارد کرمانشاهان و در نوهم
 جمادی الاخری اردوی سهایون نیز از زاویه اما مزاده سهل علی حرکت کرده در کرمانشاهان بخت
 اقدس پیوست و نیز انصد شد خاوار طایفه زند که از ایام سبت لای فاغنه تا آن زمان در سبت
 سیرند و سیلاخور شر را بجز زنده شرارت و مشغول به هنرنوی و هنب و غارت بودند با امر و الا بمصر
 قتل و اسیر درآمدند و فوج قاهره که بلرستان و همدان مامور شده بودند در آنجا بیکر
 نصرت اشرار مانند موج بدریا پیوستند و در میان توجه موکب سهایون بجانب کرکوک
 و بغداد و صادرات آن ایام مجبسته بنیاد از کرمانشاهان اعلام گیتی نور و فلک فسا

و غنطه شوکت در بیض زین آسمان پاکشته و در بیت و دوم ماه فروردین که او آخر قوس بود برج
 حوت محل نزول کوکبه نیر اعظم یعنی صحرای ماهی دشت منزل ماه سر علم گردید آسمان از دشت
 اِنِّیْ کَسِبْتُ الْخُلوَیَّتْ خواند و شیر فلک از صولت هزاران قله رزم خود را فراموش کرد چون احمد
 پاشای باجلان از جانب احمد پاشای والی بغداد بکومت زهاب که در شش منزلی کرمانشاهان
 واقع است منصوب و با جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آن مکان بمحافظت مانور بوده اردو
 بهایون و توپهای اثر در مهابت را در ماهی دشت گذاشته مقرر کردند که کوچ هر کوچ متعاقب می
 باشد و خود بدون کت و درنگ با فوجی از نهنگان لجه جنگ از ماهی دشت بغرم شبنون ایلغار
 و بعد از وصول بمنزل کردند معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق کرا و راههای معروف که گذرگاه
 لشکر فیروزی اثر میوانست شد بقراولی اقدام دارند آنحضرت بعد از ملاحظه اطراف یمن و یار در
 جانب جنوب کوه بلندی برف دار که کوه کاروان اشتهار دارد بنظر در آورده بقلا ویزی
 الهام ربانی و در مسامی تأییدات سبحانی غنان غریت را با آنظرف منحرف ساخته بلدای ماهی
 پیشه که صحرای دو کوه نوردان وادی و تدریه بقریه و پیشه به پیشه بودند بدو دست الحاح و نیاز بعنان
 توسن غرم خدیو صایب اندیشه در آویخته عرض کردند که طایر و هم هیچ بلند پروازی در بهای عبور
 ازین مکان پروبال نکشوده و غنطای غرم هیچ کردن فرازی بقله قاف این کوه فلک شکوه سنگ
 صعود نموده آنحضرت قبول این معنی نکرده همه اقبال آسایش پیش شکر افتاده کریوهای کوه و میفوله
 آنموضع پرستوه را کاهی پیاده و کاهی سواره پیمودنی شدند و آنراهی بود بس صعب المسالك
 که راه عبورش چون چشم خیالان تنگ و پای اشهب اندیشه از تصویر پست بلند جبالش لنگ
 آسمان بنظاره رفعتش هر روزه کلاه آفتاب از سر بر میکرد باز سرگردان آن امر محال است و
 چرخ مقوس بر شب بقصد قله رفعتش ناوک شهاب انداخته تیر مرادش در پای آن سنگ است
 باز سرگشته همان خیال است الفضا انکوه بلند و آن قله آسمان پیوند را بصورت طی کرده سنگا
 غروب بنشیب آمد چون پای کوه بفرزول بهایون سر بر سپهرین سودا نظم افواج منصوره را

دسته به دسته مرتب کرده باز جواد تیرنگ را مرحله پیاپی ساختند در عرض راه بنا بر پرده دار
 ظلمت لیل سر رشته جاده از نظر کم گشته آنحضرت بجستجوی راه پرداختند بقدر بالقصد ششصد نفر
 از دلاوران که در اطراف رکاب والا جمع و در آن شب تا سپیده وانه و ارجاس پار آن شمع بود و از آن
 اقتضای غافل نکشته بقیه که از عقب می آمدند بعلت اندک گشتی که در طلب جاده واقع شدند دیده
 مغلوب راه زبان خواب و حرمان پذیر فیض رکاب ظفر انتساب شدند متقارن طلوع صبح که آن
 حضرت بحوالی قلعه رسیدند این معنی معلوم راسی جهان کشته از آنجا که همیشه آنحضرت جنو غیبی یا
 و سپاه تا آید آهی با مدد کار خود دانسته در قید قلیل و کثیر لشکر و جمعیت قشون و شتر متظاهر نمیشد
 بعد از ادای نماز با حاضرین رکاب بر سر زهاب چپاول آغاز و مرکب ترک سازی جسلوه ساز
 کردند و میوه از صیقل مرکب و اسبان دلاوران بیدار گشته و سراسیمه آنکس که زکرده جمعی از
 ایشان عرض تیغ کین گشته و احمد پاشای باجلان با اکثر سران و معارف رومیته زنده گرفتار
 کنند اقتدار و اسبان فلک خرام جز هر دم و باد پایان خاک نور دالتین شمس با آخره و کین
 نصیب یلان ظفر شکار گشت اگر چه از ماهی دشت تا زهاب براه متعارف بیت و چهار فرسخ نیست
 امت اما از بیرون و کوه سی و پنج فرسخ میباشد با وصف اینکه آنکوه را برف فرو گرفته بود بهر ماهی نایب
 آهی در یک شبانه روز طی شده و بنه و غرق نیز بعد از پیروز و عکرو الا پیوسته اطراف قلعه زهاب
 برجهای مستحکم ترتیب داده جمعی ابرار صیقل و جمع محصولات بقلعه زهاب و فوجی را برای ضبط غله
 و ذخیره و تاخت قری حوالی بهر و تلحین نموده فرمان دادند که لطفعلی خان کوسه احمد لواء ب تیر
 با عساکر آذربایجان حرکت و قشونهای اردلان و همدان را در سر راه با خود رفیق ساخته از راه
 قلعه چولان روانه اردو میسلی شود بعد از انجام این مهمام و در جمعه غره شهر حجب از زهاب انتظار
 لوامی ظفر انتساب کرده چون استحکام قلعه بغداد معلوم و محقق بود که اگر مرکب والا متوجه بغداد
 شود احمد پاشا قلعه داری و تختن خواهد پرداخت منزل بمنزل از راه قلعه علی یک عازم گردان
 شدند که شاید احمد پاشا این تقریب میدان اوسع دیده بمعمره خاک بر آید مفید نیفتاد از راه بلاد

بلند با بعضی از اسباب و دواب اهل اردو را در صحن عبور از آب و باله بسا و فوارفت آنحضرت که
 در بسط خاک تیر و سستی ادراک آتش را سالم از آب میکند را نیشگر نهند یکدیگر را از عبور منع
 و بقدر نیم فرسخ بالاتر بر آسمانی الهام نیرد و اور مغربی خالی از خطر نید کرده اردو را بدو آن
 و مخافت گذرانند و در منزل خرماتو قباب خیام غر و تکمین بذروه چرخ برین پیوسته نهد
 نفر از بهادران را منتخب و بسته دست مرتب ساخته هر فرقه را باخت سمتی تعیین و حضرتش قوی
 برگرفته بجانب کرکوک ایستاد و هنگام طلوع صبح چپا و ل سمت قلعه انداخته سرور زنده و غنیمت
 بدست آوردند و فوج ناموره نیز هر یک سمت نامور به را ناخته با سرور زنده و بهر و مال و اسباب
 کثیر بار دوی همایون ملحق گشتند و دوی هزار خانوار از طایفه بیات در پشت فرسخی کرکوک نشین شدند
 ایشان را کوچانیده روانه نیشابور ساختند و از بهانمکان هفت هزار نفر از لشکر منصور را بجا
 قلعه کرکوک نامور نموده لوای نصرت آنها را بجانب و آتش کبری نهضت داده از راه قرآنیه غام
 بغداد گشتند و در قرآنیه لطفعلی بیگ نایب تبریز با شش هزار نفر از عساکر آذربایجان و دو هزار از
 اگر اردلان وارد دوی نصرتشان گشته چون راه تنگ بود و مقریش که لطفعلی بیگ با جمعی
 بر سر منقلای از دوش کبری عبور و محاذات شهر و ان اهل و گاه خول سپاه منصور سازد کوکبه و لا
 نیز روز دیگر از دوش کبری گشته قراولان جیادات اثر در دوی فرسخی اردوی ظفر کتر سیاه فنی می
 رومیسه را دیده خبر رسانیده فی الفور خدیو فنی و زنجبک با جمعی از یکدیگر تا از ان بر اثر ایشان شش
 معلوم کردید که قباخ نام سر کرده عسکر دیار بکر است که با ده دوازده هزار نفر از رومیسه از جانب
 پاشا بطراولی آنجا آمده دلیران مانند کرک کر سنه که بر فوج غنیمت از دبطایفه غنیمت ناخته تخت کفر
 فتاح استفتاح بکار کرده جمعی را هم مانند ریش انداخته بار دوی همایون آورده کرفار
 در سلک عراده گشان توخانه انتظام یافتند روز دیگر بعد از ورود بمنزل رباط خان سیزده فرسخی
 بغداد اردوی همایون در نیکو نامور بکث فرموده خود هنگام شب که افواج نجوم سحابی قطره زنا
 از جبر که گشان آغاز عبور و خلیل کوکب از شارع مدارات فلکی غم مرور کردند با جمعی از یلان

منصور توجه بر برگشتن که جسر بر ریز از تصرف مستحفظان بر آید آن شب تا حوالی صبح ایستاد و غلبت
شب نفع وصول مطلب کردید از آنجا بسمت بغداد چپاول انداخته در یکفرسخی قلعه جمعی از قزاقان بر تو
بمعترض قتل و جمعی از اعراب کنار دجله نیز که در کار عبور بودند با سربو و نهب درآمدند و چون بسیر رسیدن
پیوست که احمد پاشا در گاه دل را از غبار تفرقه و تشویش خاک ریز ساخته قلعه داری پرداخته است
از آنجا بجانب نیکجه که فرارگاه اردوی ظفر نشان بود عطف عثمان فرودند از نوادرات اتفاقات اینگونه
که قرار می فتاح و سامی قزاقان که بغداد رسیده بودند محمد پاشای حاکم کوی با جمعی از پاشایان
و رؤسای رومیه و وزیران و سواران و نیزه گداران از جانب احمد پاشا برای استیجار حال جنود
ظفر نمود و تحقیق مقرر که بمسعود از راه راست بجانب نیکجه غریمت کرده آنحضرت از سمت دیگر
بر سر بغداد قدم فرسای شهب توجه شدند و هیچیک از آمد و رفت یکدیگر واقف نگشتند بودند
صبح که آنحضرت زمام غریمت مستقر دولت العظام دادند نشان پی بیکانه مشهود دیده
دیلران فرزانه گشت بر اثر آن روانه و عسکر رومیه نیز کرد و مسایه ای اردوی کیوان پوی را در غریمت
اینکجه دیده سر اسیمه بسمت بغداد بر میگشتند که در عرض راه فریقین دو چار یکدیگر گشته اولاً خود
کا مکار با سه هزار نفر بهادران نامدار که پیش تاز و صیدگاه دشمن شکاری را شهب از تیر و
بودند بایشان در آویخته بهر شیری شیری و بهر ضرب دلیری را از پا در آورده تیره آنکس قرار
کردند اما چون جنگجویان زرم ساز در میان آنکرده و تملعه فاصله بودند راه گیر نیافته در طرفین
هکلی ایشان عرض تیغ کین بسته گند افواج ظفر قرین گشتند و محمد پاشا نیز زنده بسلسله قرار
پیوست پس ریات جهان کشا فتح و فیروزی وارد منزل نیکجه گشته مکر و فریبی تسم غلامان
مکان توقف و ز بعد از آنجا حرکت کرده برای تعیین مکان نزول خنک فلک سیر نظر را در اطراف
قلعه کرم جولان ساخته سران تپه را که در محاذی زاویه مقدسه کافین علیهما السلام در دو فرسخی
بغداد واقع است اختیار و در غره شعبان شادروان شوکت و شان را در آن مکان همیش
پس جرد و ساختند و از بدایع و قایم هیکه در روز پیش که قزاقان رومیه با محمد پاشا صید شیر

شکاران کشتند بند علی نامی افشار عثمانلوئی را از مرکبستی در انداخته سرش را آویزده قزاق
 جلاد است ساخته سر کرم تعاقب بود که از رفاد و رافتاده و سر رشته جاده را از دست داده
 شب در آن صحرای سرد و بستر کایمیک ترک تنیج بنده صبح سر بریده خورشید را از آفاق
 در آورده بند علی خود را در کنار قلعه بغداد دیده متحارن آن چندی نفر از قلعه کیان بسر وقت او
 رسیده چون پای گیرند داشت تیر دوستی کرده سر را در گوشه پنهان و دلیل نه با ایشان ملاقات
 کرده گفته بود که از خدمت حضرت مادری می آیم و به پاشا پیغام زبانی دارم پس او را بقلعه نزد
 پاشا برده باین پنج از جانب آنحضرت ادای پیغام نمود که چند روز است که این ناحیه جولانگاه
 دلبران ظفر نشان است یا بیرون آمده جنگ کن یا قلعه را بسپار پاشا در جواب گفته بود که
 آنحضرت بزرگ و فرمان فرمای ایران و در آن دولت صاحب اختیار حل و عقد آموزد لیکن
 ما از جانب حضرت قیصری بپسردن قلعه ماذونیم و نه جنگ ما مورین جمعی از اینکچری همراه کرده
 بخارج شهر میرسانند بعد از آنکه این وقت مدتی معروض خدمت آمد پس گردید فتح سر کرده دیار کبرا
 بغیر خواهی اینکه تسلیع این پیغام بالقاء خدیو حجت فرجام نموده و صورت واقعه بخود دیگر بود نزد پاشا
 فرستادند و در چهارم شعبان خبر محو و کهکشان شان برای شطهریز صورت اتمام یافت
 و جمعی از جزایر چیان بصیانت فرار امام عظم ابو حنیفه معین گشتند که احدی از عوام مصدر خلایف
 احترامی نشود و چون قلعه کیان ذخیره آن لواحق را پیش از وقت بقلعه کشیده بودند مقرر شد که ذوا
 اهل اردو رفته از خرماتو و زهاب و منالچ آذوقه حمل و نقل اردو نمایند و بنابر اینکه کشتیه های دجله
 تمامارومیه در آنطرف دجله جمع ضبط کرده بودند بعد از آنکه بسیار جنگ کشتی دریان دولابها
 یافت شده جمعی از آنهاخته سوار آنها کرده بالطرف آب فرستادند که شاید سنگری در آنطرف
 تواند شد فوجی از قلعه کیان به آنطرف ایشان سپرداخته جمعی حمل نفر را قتل و غنمه کشتیه ها
 بساحل نجات کشیدند چون احمد پاشا والی عفره و قاضی پاشا از جانب احمد پاشای والی بغداد آب
 دجله را در میان مانع دیده فوجی از رومیه از سمت کهنه بغداد آمده در مجاذات اردوی معنی در آنطرف

آب احداث مطریس و موجیل کرده با توخانه و اسباب کارزار نصب لوای قرار کرده بودند و
 کمون و خاطر اقدس بود که شاید ایشان را بخبر دریابند آب ریسان بندی شخص فوجی تل چوبی بطریق
 جسر بر روی آب تعبیه یافت که آب و شتر آبسانی از آن میکشیدند تفصیل این احوال آنست که در
 خلال آن احوال شخص مژبور با سم سفارت از جانب پادشاه منتهی وارد و دربار شوکت مدارگشته
 بتعلیم او و حکم محکم ظل الهی فرمان بران چاکدست از مخلصات آن ناحیه تنهائی مطهر عظیم و
 چوبهای بزرگ ضخیم بطول سه چهار ذرع قطع و بگل شتران کوه کوهان در محل موسوم بدخانه که
 در هفت فرسخی بغداد واقعست حاضر کرده خدیو تریا جناب بعد از نقل اسباب جنگ نام
 بادوازده هسزار نفر سپاه خول شام روانه امکان و هر یک از سواران تحت چوبی پیشین گرفته
 صبح وارد شروان ده فرسخی بغداد گشته آلات خبثیه را بار یسارهای محکم و طنابهای قوی با یکدیگر
 پیوسته و چکههای بزرگ را بر باد کرده بآن چوبها بسته مانند جسر بر روی آب کشیده دو
 طرف آنرا بقائم عمود بزرگ محکم کردند بعد از آنکه خدیو در یادل باد و هزار و پانصد نفر از اهل عبور
 کردند بکنام شام که غره ماه سپاسم از کشیدن تیغ دلال بر نصرت خاقان بلند اقبال عبرت
 استعلا بکار میبرد چون همیشه آنحضرت را از سپاه و آنرا که چو دلا که تشریفها از عالم
 غیب پیشروها میباشند بمقتدای فوجی بسیاری لشکر گشته با همان فوج قبیل آنک راه کرده بفرزاد
 که بقیمه لشکر هر قدر میسر شود از پل با کمال آب کشیده متعاقب بموکب فیروزی اثر ملحق کردند و تا
 ظهر روز دیگر هزار و پانصد نفر هم فرصت عبور یافتند که پل سرشته طاقت را در زیر پای آن
 کردند و از آن از دست داده کسخت فوج ثانی هم متعاقب بموکب اقدس روان گشتند اما حضرت
 ظل الهی آنشب تا صبح ایستاد کردند که شاید غصه بمر وقت پاشایان و رومیه که در مقابل
 اردوی همایون و خطیره اما این همایین کاظمین علیهما السلام بای قیامت افتاده اند رسد
 بسبب سستی بیدار و اعوجاج و شکستگی راه بکنام طلوع فجر بخاندی پنجاه شش فرسخی بغداد رسید
 قراولان طرفین دو چار یکدیگر گشته دو نفر از قراولان آنظایفه از دم تیغ دلیران زنده بدر رفتند

ورود آن سیل جهان آشوب را از آب برومیه رسانیدند رومیه فی الفور سه و آغوش را گذاشت
 سر سیمه بجانب بغداد شبان کردیدند چون در آن صورت ایفای پیغام بود آنروز در آن مکان
 کت و طرف شام از آنجا عازم بغداد و حوالی صبح که روز سه شنبه دوم ماه رمضان بوده با
 بحالی سجد بر آثار رسیدند هر چند که آن مکان شمل بر شیب و فراز بسیار بود لیکن در مقامیکه نمایند
 الهی یار و بازوی اقبال پایدار و مددکار باشد هر پست و بلند می در نظر همت عالم نور و سهل و
 هموار است حضرت ظل الهی آن جمیع اندک را که پروانه بی پروای شمع جهان فروز لوای فرزند بود
 بهفت قسم منقسم نموده رایت ثبات و قرار فرخستند احمد پاشا ملاحظه کرده و سیاهی شکر جلالت
 اثر را دیده بقلات ایشان کثرت خود را مستظهر کرده و حصار قلعه را من عایت ساخته سی هزار
 نفر تها و از سواره و پیاده رومیه و نیکوئی با توخانه و استعداد تمام بسر کردی احمد پاشای
 والی عفره و قرامصطفی پاشا بمقابل فرستاد آن طایفه فوج فوج از اطراف شیران میشه مصاف به
 صولت زهره شکاف طرح جنگ افکنده خست اگر دوزخ و رومامور کشتند که دست بشمشیر بر
 انگروه بازند و در آن مکان پر مخاک که از کثرت چاه و سوراخ حکمخانه زبور داشت بیش سنان
 لذت شهد زندگی را در کام ایشان تلخ سازند و دکان رومیه که فلتیله را بر ماشه تفنگ سوار
 در کین گاه انتظار بودند دفعه شلیک تفنگ آتشین دم و دلیران شورش مانند شیر از آتش رم کردند
 پس ترکمانیه کوکلان را بمقابل مامور ساختند ایشان نیز بهمین منوال رومی بر یافتند و یحیی دست
 و سه بام و الامرب جلالت بمیدان ناخسته تاب التهاب نوایر تفنگ نیامورده باز گشتند
 سوای دلاوران افغان که در جای خود شیوه پایداری پیش گرفته بودند که رومیان حمله و کشتند
 سینه را بد فستیر با و اما جگه سهام قضا ساخته بزبان سنان و دهان تفنگ جوابشان میدادند
 چون فوج رومیه اکثر پیاده و عذشان از حد زیاده و توخانه و استعدادشان آماده بود و
 این طرف همه سواره و چند روز بود که در سعی و تردد قدیم فرساده می از کار پیکار نیا سوده
 آن یسند افسر شهبازی با هر فرق در مقام دلاری برآمده ایشان ابصر و کوشش امروزی و حیر

معلوم دلاوران میبود که اگر از دشمن روی برتابند مانند جله عدوی خوشنوار در قفاست
اما چون معامله کم با بسیار کمتر موافقت می پذیرد دامن انحراف شگرف برکش افشرد غازیانی
از گشته نزدیک بود که با صابیه عین الحال گرفتار گردند و بجز حوصله را این واقعه دل در بر باند
ماهی در شب که اضطراب افتاده لخطه بلخطه در خاک خضوع جبهه سامی نیاز و طالب امداد از خدا
کار ساز بودند که در خلال آنحال کرد و سیاهی فوج ثانی که از آب گذشته بودند متعاقب می
از چند میل راه عیان گشته سرمه چشم ظفر و غبار دیده چشم خیره سر گردید پس خدیو مهر فسر یکران
جهان چار اپیش تاخته فی الفور ایشان را بر گرفته مانند لعه برق و فحه صراحت و دست
افغان را نیز از سمت دیگر بر جانب رویت حمله و رسا قه تناید آبی و سطوت اقبال ظل الهی
اساس قرار رویت نهدم و بجانب قلعه منزه گشته تیغ یمانی تا پامی تسلیم سرافشانی کرده پنج
تفر متجاوز از ایشان باتش کستی سیف نمان اکنون از پشت باد بایان بخاک هلاک افتاده
توبخانه واثانه ایشان با کهنه بغداد و حربه تصرف آمده هسنگام شام با نیل ظفر و بلوغ مرآت
اردوی ظفر فسر جام که سنگر رویت بود بار گشته نصب اعلام کیوان مقام فرمودند و در آن
طایفه افغانی چون صدر خدمت نمایان و در حقیقت منشاء این فتح نمایان شده بودند بهر
جایزه و احسان و شمول عنایات بیکران گشتند و چنانچه از قراچو رولو و ترکمانیه را که روی از دشمن
تافته بودند عرض تیغ یا سا ساخته سرگردگان بطعن نمان زبان رضهای کاری بر دل و
جان زدند و فوجی از سب طسامره و حله و کربلای معلی و نجف اشرف و حکه و راجیه تعین
یکی آنحال را بحیطه تصرف در آوردند و همان تسلیم بغداد در تصرف احمد پاشا باقی ماند که آن را
هم توب و خمپاره های سرکوب بسته که هر روزه تزلزل در اساس خاطر پاشا و قلعه کیان می کردند
پس حکم باین صادر شد که اسباب پل چوبی را از شروان از روی آب بآن مکان آورده و بر
زاویه مقدسه کاظمین بهمان طریق که مذکور شد از نو بستند که تا بسته شدن جسر افواج ظفر
قرین با نظرف آب آمد و شد تواند نمود پس از آن پس کوچ کرده در نزدیکی مرارام عظم قبه شادرون

و مکین را سایه کسرت فرقی سپهر برین ساختند و از جانب حکه و رماجه کشتهای بسیار فراهم آورده
 حشرینی ترتیب دادند و نیز بمحارمی غرم برین قلعه محکم در جانب غربی کهنه بغداد در طرف شمالی
 و قلعات دیگر در جانب جنوب و سمت شرقی و همچنین حصن استواری در کنار دجله صورت
 اتمام یافته بمحافظت هر یک از قلعات فوجی مامور شدند و در سمت شمالی قلعه در کنار دجله
 قلعه ساخته جمعی را بمحافظت آنجا مامور و کشتهای فلک رفعت علاحه ترتیب داده و قلعه
 قادر اند از بر آنها سوار کرده در وسط شطالینگر انداختند که بهمی جهت راه مسدود بوده قلعه
 کیان از روی آب بسمت بصره و غیره تیر و تیر انداز کردند و در بهمان اوان شیخ عبدالکلی
 شیخ المشایخ بنی لام که صاحب جمعیت زیاد و همیشه تابع بغداد بود و در درگاه محکم کشته
 شد که با والی حوزره متوجه تنخیر بصره شد از صادرات امور آنکه غنی خان حاکم بهم با امیر خا
 بیک افشار نایب فارس آغاز مخالفت کرده از در خود را می برآمد و میرزا باقر کلانتر لاریزه
 با جمعی از اعراب قلعه عوض که سکن شیخ احمد مدنی بود با خود متفق ساخته بر سر ولی محمد خان
 بیک مدلی حاکم لاریخته او را مقتول و اموال او را غارت کرده بکریسایت نزد شیخ احمد مدنی
 کریخته اند احکام و سرگردان قشون حوزره و کرمان با اتفاق امیر خان بیک بنیبه آن
 معذبه کشته بر دو لاریزه عدم فرستادند در بیان وقایع او دلیل مطالب
 فرخنده فال ۱۴۵۰ بعد از آنکه سر عسکر کینه خواه دی از جوش و خروش سحاب
 اظهار عد و برق و معارضه با والی خراسان زمین شرق نموده با اقتضای تصاریف زنان
 جنود کلشن اجی بار و برک و ترکان قیس و زینک چمن بترکت از می عاری از جوش و خروش ترک
 ساخته بود سپه دار پنجم هشتم چرخ چهارم در سوم شهر شوال ۱۲۵۰ بغرم تجدید اوضاع
 بسرنزل حمل تحویل کوکبه غروشان کرده ساز و برگ قوای ربیعی نمود کردن فرازان کلتانرا
 از بغرت موی خار برتن راست شد و خون جیت در عروق افسوده لاله و شقایق جوش آمده نیزه از
 شاخار تقصد کینه جوئی شایسته برخواستند و سپاهیان آذار افواج ریا حین را در راست

دشت و کلزار صفها بر آراستند یلان نیکو فرور دین با عسکر بهمن آغاز متقا نه نمودند و در میان
 تیر نفر سر مار اساس ثبات و قرار خراب و نیکو میان فتنه انگیز برف و یخ را از طوطی سیاه برد
 بهشتی زهره آب کشته راه عدم پیوند جشن نوروزی بصدر فروزید در خارج بغداد تزیین
 یافته زرهای کامل عیار درخشان تر از اختران در طبقهای بهمن صفای تراز اطباق آسمان
 بر اهل نیرم ایشان روغن هزار دست خلعت مهر اشعه و اثواب خورشید شعبه بسران لشکر و عظامی
 عسکر عنایت گشت و در آن اوقات از شدت محاصره کار قلعه کیان بغداد بحد اضطراب انجامید
 بنوعی آتش غذا بالا گرفت که هر روزه جمعی از فرط کرسکی خود را از حصار و برج بریزند آتش وارد
 فیروز می کشند و از جانب خوان سالار فتوت و احسان قاتنی سیچر هم می آید گوناگون شده
 مطلق العنان در اردوی هایلون می کشند در او آخر محرم ۷۳۱ راغب افندی دق در او و محمد اف
 که خدای بغداد از جانب احمد پاشا برسم استیمن وارد دربار سپهر شمال و در باب سپردن
 بغداد تا آخر ماه صفر نعت و استمال کردند القصر بکلید آمد و رفت به باب گفتگو در میان احمد
 پاشا و امنای این دولت ابد پیوند مفتوح بود در خلال این احوال توپال عثمان پاشای صمدی
 سابق که به عسکری مأمور بود با صد هزار نفر اسپاه کینه خواه روم از جانب موصل وارد کرد
 و جوایس در لباس مبتذل انجیر را به قلعه رسانیده احمد پاشا در ایفای عهد دست و در قلعه را
 سخت گردید بعد از ورود سه عسکر فرور بسامره حضرت ظل الهی دوازده هزار نفر از خود قاهره
 بسر کردی امیران کار آگاه بمحاصره قلعه و محافظت بروج و قلعه جانی که در اطراف قلعه تزیین
 داده بودند مأمور ساخته بحدی ضابطه را مضبوط کردند که بر قلعه کیان مفهوم نکردید که قطره
 از آن سحر بیکران و ذره از خورشید تابان کم گشته پس افواج نصرت پزده جوق جوق و گروه
 گروه قبل از حرکت رایات از دهاپیکر متعاقب و متوالی یکدیگر قراول و منقلای لشکر
 ساخته روانه و خود در شب یکشنبه ششم ماه صفر باقیه افواج بجز امواج از نظر بغداد برسم ایفای حرکت
 کرده روز دیگر حوالی صبح نقش و نهایی پیش ملحق گردید و در آن طرف نیز کوکبه عسکر در کنار آب و حله

نمودار گشته چون رومیه از کرکوک همه جا کنار دجله را معبر خود ساخته می آمدند همین که آن دو
 بحر خوار و دودریای آتشبار قرین یکدیگر شدند در همان مکان که موضع شکسته نام بموار و سمت
 غربی آن مردم دجله ذخایر نصب خیمه قرار دهنده طرف دیگر را بموار چل و مطریس استوار ساخته
 قلعه آهنین و حصار آتشین از عراده توپ و بادیج در اطراف مطریس بنانها ده قوایم آنها را
 بنیجرهای کران یکدیگر پیوند داده مقام قامت و استقرار توپچیان و تفنگچیان کردند
 پس پیش از آن ایشان بمقابله برخیزند چرخیان لشکر جلادت اثر که همیشه مانند ستاره شحریش و
 کوبه خورشیدانوزد بسهولتی که ترک نشده گذار مهر پشامی ظلمت را بهریت و در یک حمله
 ایشان را پریش برداشته بشعشع سیف و سنان برق خرمیستی جمعی از ایشان گشته تنه بدین
 اینکه به پناه لواهی سرعمرگر ریزند از همان دارالحرب بجانب کرکوک شتافتند و دیران طیاره
 و الا مانند فوج بخوم بایداد چرخیان انجم کوبه بقلب رومیه اسب انداز بخوم گشته آغزای فغان
 پایدار می از دست داده بمطریس خود و شخص جسته از اطراف آن شروع با فروختن بایره توپ تفنگ
 و به پشت گرمی توپخانه آتش افشان آغاز جنگ کردند زمانی که همه سنانهای کرم بود اما اینکه
 حضرت ظل الهی بصب طوبخانه آغزای فغان میان بهت بستی پادگان تفنگچی را از سه طرف مأمو
 بیورش ساخته خود با فوجی از تفنگچیان چالاک و افغانه میباید بر سر شخص آتشین حمله کرده
 چند نفر از رومیه خیره سر را تارک و مغر بضر بشیر برق اثر در هم کافتند و خصل توپخانه و بعضی
 از توپخانه را تصرف کرده و از سمت دیگر متوجه مطریس ایشان گشتند مقصود آنکه در همان روز که
 ایشان بالفیصل رسانند و رایات عقاب یکدیگر بفرستند که قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار آید
 به بلند پروازی سبک کردگان جلادت کستره هوای ظفر از چرم زین بصد کاه خشم فکری بال و پر
 کشوده بدولت مرقدر نمون از نکان مقر پریش آمده سواره و پیاده یکدیگر بجخت و هر کس مبتلا
 خود اسب بی اعتنائی به تنی بر انجخت آن قصه زمان حرب و اوان طعن و ضرب از چاشنیگاه
 تا عصر تنگ استداد یافت چون موضع جنگ در سمت شرقی و معکرومی و در جانب دشت

اتفاق افتاده و آب دجله در تصرف رومی و موسم شدت تموز بود از یکطرف لشکرشید
 و صولت سورت کرمان و از یکجا سپاه قلب سور عطش به جدی نایره کین استعمال داد
 که حوت در تائبه فلک بریان و عین الثور بر تائبه کامی شیران پیشه و غاگریان میشد نظم
 از خورشید گردان مشوش همه که بود آب آن چشم آتش همه چنان آفتاب آتش افروختی
 که نامش زبان در دهان سوختی: چو مرغی شدی در هوا جلوه کرد ز تاب خورش سوختی بال
 دل خار کاب از قف تاب بود: سر کوه را چشم آب بود: سمندر کز آتش افروختی
 اگر سوی آب آمدی سوختی: الفقهه خدیو بیهمال در چینی که با فوج پیادگان در سر پیش
 مشغول کسودار بود و نفران پیادگان رومی در زیر دست و پای اشهب زین تمام
 آنحضرت در آمده چرخ سفله جوار شاه اندازی بخاطر رسیده مرکب تازی شراد همایون در
 زیر پای آنحضرت و ارادیت سکندری یافت پس چاکلی کرده بدستگیری نمایند و غنادای
 را بپیش قبال سوار و متوجه کارزار گشتند چون شعله طلعت شهباز مهر گسترده در میان آن
 جهان لشکر تائبه خورشید نور و برابر افواج آنحضرت ظهور مشهود دهنده رومیه کشته دیدند
 که خدیو بجز ویرمانند سمن در آتش و شرر و در بر نیستند کرم ستیز گشته از اطراف آنحضرت
 تفنگ پر خالی کردند اما حفظ الهی سپرداری و غنایات باری نگهداری نموده گزند می یافت
 مهتس نرسیده و خدیو همایون فیروز در سنگامیکه سفینه غرش بباد بانی قوایم باد پای بجز
 در نجه آتش و دریای نبرد نشا و ر بود چند نفر از سواران رومی را از خانه زین بنوک سان
 بخاک هلاک افکنده یک نفر را نیزه زدند که مرد و مرکب هر دو بصدقه ضرب آنحضرت بفرستاد
 ابرش پریش نیز سرکشی کرده بر مرکب دیو پیکر آنشخص خورده دوباره بسر در آمد خدیو
 از جنابت خاصش آورده آنحضرت باز قدم بر حلقه چشم رکاب گذاشته سوار گشتند و چون
 نوایر عطش التهاب افکن شیخ و شاب و قلب سپاه چون قلب سپاه بیتاب بود غلطید
 اسب گردون خرام آنحضرت نینر عداوه علت گشته دلیران امکان آن شد که مکر سرور شود

تاجدار بر از خم کاری و کل قبالتش را در کشتن و در نیک جهان موسم خاری رسیده زمام
 اختیار از دست داد و از سپهچیان زحل میگردید و سپاهیان میرخ منظر نیز از ضبط و نظم شکر غلام
 شده دست باز داشتند و یوگر دون توان با چار از مشایده اینحال خشک کنان عطف غسان
 کرده کس فرستادند که اردوی همایون و اهل قلچجات از اطراف بغداد کوچ کرده بموکب همایون
 ملحق گردند و خود بجانب بهر رز توجه فرمودند و در آن مهر که جمعی از دیلران از بی بی دل دریا کرده خود
 را با آن دریای آتش زده جگره نوش فنا گشتند و برخی دیگر از بی بی بادیان خشک و زبان
 تفسیه بلب دجله روان گشته دست از آب روان زندگی شستند و ملخص سخن اینکجه
 جهت و هزار نفر سواران شکر و سپاه دکان تفسیکه غصه تلف گشته و علمه توجانه همایون بنی
 بتصرف روئیده و آند جمعی که در سمت شرقی دجله بودند به پهنای آغاز کوچ کرده در بهر زموکب و
 پیوستند و چون پیش از وقت یک نفر از رومیه کریمه انجیر را بغداد برده بودند جمعی از قلعه کیان برگشته
 جسر دجله را قطع و جمعی که در جانب غربی تسلمه و قلچجات آسمت اقامت داشتند راه عبور
 بسته دیده جمعیت و از راه حله و حله با عانت طایفه بنی لام و بلد شیخ داود و خراعی خود را بجا
 عاقبت رسانیدند و سرسکر این واقعه وارد بغداد و سه روز مکث کرده رایت غریت را بجای
 اگر کوک افراخت و موکب همایون بعد از ورود و بمندلج البواب مشاوری بر روی سمران و سر
 اگر دکان شکر گشوده فرمودند که این شکست امری بود مقدر و بریده غیب ستر سر از گشته
 تقدیر نتوان چید و از حکم قضات توان ریجید چنانچه تالفی گفته بمن که گنجت و دولت
 قران بیکرم جهان را کران تا کران بکرم سلک دولت نیفتد بدست من و سرست
 ازل هر چه هست بکلی بالقامی تالف غیب با عقیده صاف و خلاص خالی از ریب سخن
 کردند که بتوان سایه بر زمین از خدا که دارد در آن سایه متزل بها اشارت ز تو که کن
 ز ما بشارت ز توجان سپاری ز ما ندایم اندیشه از روزگار پتن ما و تقدیر پروردگار
 پس آنحضرت با اخلاص کیشان باین عزم فاتحه خوانده از نیمه دو آب و سباب و باقی بیاختاج

که در آن سفر غرضه تلف و تاراج شده بود بولایات حواله گشته فرامین مؤکده در باب سرانجام آنها
 با طرف ممالک در قلم آمد و نیز بالکاء لرستان فیلی و کرمانشاهان و همدان حکام صایب اندیشه
 و امینان اخلاص پیشه تعیین کرده ایالت کوه کیلویه را به محمدخان بلوچ که تا آن زمان بنیادیت
 اشتغال داشت بعلاوه شوشتر و دزفول مکرمت و مقرر فرمودند که باتفاق امیرخان بیک قلعه
 نایب فارس روانه گشته تا مدت دو ماه تجدید اوضاع سپاه خود کرده بموکب والا ملحق شوند
 و نیز امیرهایون بنفاد مقرون شد که طعنا سب قلخان جلایر سردار قندهار با حکام همراه و قایم قون
 و غیره و شش هزار نفر از لشکر فیروزی اثر که تابع فرمان او بودند در موعد مقرر در همدان حاضر شده
 پیر محمد خان بیکل یکی برات با شش هزار نفر قشون مقرری خود بصیانت حد و قدما برپا داشت
 و همچنین جمعی از جوانان غیرت مند خراسان که تربیت یافته و کار آموخته رکاب خدیو نیر یا جناب بودند
 باستعمال دارد و در وی نصرت اشتغال کردند و از مندرج عازم همدان و در بیست و دوم ماه
 صفرو ارد آن خطه تربیت بسیار گشتند و چون سابقا برای کوچانیدن ایل افشار رومی و تذکر
 ایشان صد هزار تومان ز رزق محتسلان موجود بود بعد از وقوع این سانحه کوچانیدن افشار و آلوان
 و اگر ادر دلان را بسبب اینکه این کار در سمت عراق اتفاق افتاده تحلیله حد و عراق را از ایالات و
 احشام مقتضای مقام و مناسب وقت و هنگام بود بتعویق انداخته عازم همدان و در بیست
 و دوم ماه صفرو ارد آن خطه تربیت بسیار گشتند و معادل دولست هزار تومان برای تجدید اوضاع
 و جبر نقصان سفر دسته بسته و جوقه جوقه بخود مسعود از خزانه احسان مکرمت کشته حبیب
 دامان آمال از تقو و عنایت مالامال و هر یک که اسب ده تومانی اسقاط شده بود اسبیت
 تومانی عطا فرمودند و همچنین از اشتر و اشتر و چادر و شمشیر و سپر و جوشن و غیره بانی آلات حرب
 و اسباب سفر حتی فعل و میخ دواب و خربشات دیگر که بر وفق فرمان و همدستی قدر از مالک
 روز بروز وارد میشد فحاشی آنکس و جلا دت پرور بقدر قیمت انقسام و در عرض شصت روز جمیع
 اسوری که موقوف علیه نهضت ریایات ظفر فرجام بود صورت انجام یافته لشکر فیروزی اثر و

و افواج حیمیت کستر در میعاد مقرر متوالی یکدیگر مانند ابر بهاری و سیداب کوه ساری که به بحر
 ذخایر میوند و وارد دروی نصرت پرورد و داخل معسکر شوکت اثر کشند از سوانح حیرت انگیز
 آنکه در ایام توقف موبک و الادره بدان موقع پیوست که تیمور پاشای ملی حاکم دان بعد از سنج
 واقع بغداد از جانب سرعبر با فوجی از ارکان و جنود و رومیه عازم تبریز گشته از سمت قراچه دایغ کون
 جلالت جلوه داده تبریزیان با قشون مأمور بخش شدند و آوازه حرکت تیمور در صدد تحلیله
 و شتر سیریز در آمده آغاز کوچ کردند هر چند لطفعلی بیگ سناپ تبریز به مانعت پرداخته و نفیض
 شهر را خالی و اظهار فرمانی و بدسکالی کرده لطفعلی بیگ آنروز تا شام با بعد و دی از افتاب تیره و
 ملازمان خراسان که همراه داشت در شهر بند حیرت بسر برده چون صیانت قلعه را با این جمع
 قلیل در خور امکان خویش نیافت ناچار با اتباع بجانب مراغه شتافت عبدالرزاق خان مقدم که در
 آنوقت از جانب آنحضرت حاکم آن مملکت بود در برومی لطفعلی بیگ بسته راه بدینجی کشود با چار و
 بیگ عازم خنمال و حقیقت حال را بعرض الارسانید پس از توقف فرمان بعضی از عا کر منصوره
 بحفاظت حدود دارالمرز مأمور و بیگانش قرقلو غم آنجناب که در امور دمیسی بود خطاب حاکم
 و سرداری دارالمرز و ایالت استرآباد و ملر و از و با جمعی از سپاه خراسان بسعرت روانه گیلان
 و بسیاری از ملازمان آذربایجان را که بر بختن بهنگامه دولت گشته و از معسکر لطفعلی بیگ فرار
 و درز و ایامی خنک دارالمرز متواری شده بودند بموجب امر و الایدست آورده در ازای این بیچار
 تیغ سیاست بر ایشان جاری ساخته جمعی هم در اطراف ولایات در دست شخته و ادیب گشته شدند
 و نیز طایفه بختیاری که در کوهستانات خود را و پیشین بنو له توارمی بودند از استماع حادثه بعد از سر
 از گریبان جمول بر آورده یکباره ترک اطاعت و فرمان برداری کردند و چون پیوسته شهنشاهت
 و الا آن بود که بعد از فراغ از غمات روم باز حضرت شاه طهماسب جالس سیر سلطنت ساخته بمقاد
 ان ارضی فواسطه شاهزادگان پرواز کورستانی را در بر روی قضای قایم دیگر بالکثاساز
 ایام توقف گویند و بعد از کار با صورت نوعی و کسوت کیمیل ظاهری یافته بود ملا علی کبریا با

و میرزا کاظمی خلفای ای آوردن حضرت شاهی روانه ارض اقدس ساخته مامورین نیز در پیچیدم ماه صفر آن
 حضرت را از مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه بودند که سانحه بغداد حادث و تلویق مطلب را
 باعث شده چون سلطنت او در چنین وقتی که غم همایون حضرت ظل الهی مقصود باستقامت و کین چو
 بود از مصلحت دور و عاتق بعضی امور می نمود و فرمان والا عرض دهد و دریافت که مامورین از راه
 دامغان در موکب شاه لحاسب وارد مازندران و محذرات سر پرده سلطنت نیز پادشاه عباس که
 در آن اوان سکه و افسر نام او بود از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته آنحضرت نیز متینا
 را مقرر کو کعبه غروشان سازند و لحاسب قلیخان جیلایر را حکومت اصفهان سپر بلند و رام مهاباد
 عراق را بقبضه خستیار و تفویض جمعی از سپاه نصرت پناه را بمتابعت او مامور و روانه ساخته
 مقرر داشتند که ده هزار نفر دیگر از ایلات و حشام عراق را در ملک ملازمت استقامت داده در
 مملکت عراق که وسط ممالک محروسه است تمیاض مستعد بوده از هر طرف که فتنه جوئی بر سر
 آوردن افرازد با جمعیت خود به تنبیه او پرداخت و جمعی هم بحد و سلطانیه معین و مقرر فرموده که
 بیکناش خان سردار کیدان و لطفعلی بیگ با حکام فشار و مقدم و غلبه هر یک از حدود
 ولایات خود را خبر دار بوده در هنگام ضرورت با عانت یکدیگر اقدام نمایند علم افزاری
 خامه راست مبانی در مضمار شیوه بیانی مذکور قضایای سفر بغداد در
 مرتبه ثانی و رفتن موکب والا بر سر کرکوک بعد از اجتماع سپاه منصوب
 و انتظام و انساق امور در بیت و دوم شهر بیع الثانی به معنای تأیید سبحانی باشو که
 و قریب سیلانی بشوق ملاقات عثمان پاشای سرعکر از بلده همدان رایت افراز لوای کینه جو
 و ملک ستانی شدند روز و دو بکرمان شاهان پنهانی میان راست بیان خبر رسید که فولاد پاشا
 والی اوزنه و جمش پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر و بیت هزار نفر از جنود روم و سپاه آنروز بوم
 از جانب سرعکر که در قلعه کرکوک توقف داشت در کنار آب دیاله هشت فرسخی زهاب در مکانی
 که بمحض شاه اشتها را در نصبیام قامت کرده منتظر اند که موکب والا از جانب تبریز بخت کند

ایشان بسمت کرمانشاهان رایت جلالت افرازند و چنانچه متوجه کرکوک و بغداد شود بمقام
 پردازند خدیو سپهبد و نافر مجتهد استماع این خبر بنده و اغروق را گذاشته با فوجی از یزدان کریز و
 بهادران طبرستان و بخت منزل را در دوشبانه روز موطای خیول با درفت
 ساختند هر چند مطمح نظر آن بود که روز را بشینجون بر آن طایفه تیره سازد اما بر عت
 لشکر و نخی معبر فواج کوکلب و اختر از جاده مدارات فلکی زودتر گذشت و ما هیچ لوازمی
 گیتی فروز پیش از عبور که کبسه فیروز جلوه کر عرصه ظهور و بروز گشت آن نیر جهان منسروز
 سپهر شورستانی که همه جهانند ظفر پیشاپیش لشکر نصرت اثر بود بر اینهمانی رای آفتاب بیژن
 بر سر از تپه بلند که در آن نزدیکی واقع بود صعود و بدیده تحقیق ملاحظه فرموده اند بر
 لشکر را که در کنار آب دیاله بر اوج سپهر نیلگون موج مینورد در طله مضطرب و خیام فرسیع قبا
 را حباب و از نگونن آن بحر انقلاب دیده داشتند که انگوه از سیحان غبار و کرد که بر چرخ
 تیز گرد میرسید استسباط وصول خصم کرده از غلبه مضطرب دست از عنان و پا از رکاب
 نشناخته سر اسیمه بر پشت توس کریر زکده اند دلیران خون ششام با شاره والا جلور زبان ط
 اسب انداخته بنفش ایشان را تعاقب و سرور زنده بسیار و اختر به شمار بدست آوردند
 و جمیع احوال و اقبال و خیام و اسباب آن طایفه جابجا بحیطه ضبط درآمد دلیرانی که دوشبانه
 روز با اسب و چتی مرحله پیمای وادی طلب و قدم فرسایم وادی تعب بودند ساک قطا
 و مهار شده آسایش کریز خیام راحت و سایه نشین شادروان استراحت گشتند و بعد از دو
 در همان مکان خبر عبرت افرازی طغیان محمد خان بلوچ و مراجعت او از عرض راه بعرض والا رسید
 تبسبط اینمقال انکه محمد خان مزبور بخو که در ضمن مصارفات افغانه محلاً اشارت رفت با اتفاق
 محمود علی ارفند با آمده بعد از آنکه نوبت سلطنت مستعار با شرف رسید از جانب او بقتا
 روم ما مورگشته تا بر کشتن او بخت اشرف نیز گشته بود محمد خان چون دست خود را از دامان
 افغانی گسخته یافت لابد و ادا صفهان و از آنجا با نامه و تحایف و بدیائی که برای اشرف آورده

بود با قدام امید داری باین درگاه والا شافت خدیو فیروز مست که در عرصه غیر دولت نادره
 مهر آسا نور پاش بر نشیب و فراز و پست و بلند است با او از در عاجر نوازی برآمده بایالت کوه
 کیسلویه غرمتی از ش داند و بعد از معاودت بموکب والا بخراسان آن روسیاه که در میان
 دولت شاهی با ظهار جوهر خود نمائی کا تیع سیه تاب میکرده کجنادی خود را ظاهر ساخته
 در جنگ ایروان و همدان منشاء شکست قزلباشیه و مهد رجیایات شده و در چین و روسیه
 کوبکبه والا که حقیقت حال و بعضی مسایون رسید اگر چه آخر غرضش چند روزی افول یافت لیکن
 در روز حرکت موکب جهانش از اصفهان بترجعتاب لطف خسروانه که زره پروری بسیار
 خورشید علم و فروغ بخش ساحت احوال نیک و بد عالم است دوباره بدر شهبان تیره زور
 گشته او را حاکم کوبکیلویه و شوشتر و زفرول کرد بعد از واقعه بغداد که امیر خان یک نایب فارس
 محمد خان باقشون کوه کیسلویه مأمور برکات گشت برای آنکه آن ولایت از وجود شاهی خالی
 نباشد از همدان احمد سلطان کهرلوی مومی را بفارس و قاسم یک قرقلور که تبر تبر
 داری سرفراز بوده بکوه کیسلویه تبعین و روانه ساخته و چینی که محمد خان خایان با امیر خان یک
 بعزم اردو میمعی و اردو جای در فیلی شدند سر پنجه بر کشته بختی کریبان کهر حال محمد خان و خان خا
 زیر دم غرضش گشته با فتنه جو یان فارس و شوشتر و بلوچ و هزاره از کعبه مقصود در و گردان و
 فساد بجانب فارس روان و امیر خان یک باقشون افشاریه و خراسانی که همراه او میبود
 عازم در بار معصی گشتند اگر چه چرخش و قستیکه هنگامه یار می زبان خدمت گذاری بود صد و
 آن حرکت فساد انگیز از اهل آذربایجان در تحلیله تبسیر و ظهور این امر حیرت آمیز از فارسیان در وقت
 محمد خان بایست که در عزم قوی اساس مورث و هن و مقصود و موجب خلل و فستور گردد اما چون
 وقوع اینگونه حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله آنحضرت حکم جنبش خار و خس در برابر بجهت
 و لطمت گیاه در جنب بحر شگرف دارد مطلقاً و تنی در عزم و تزلزل و در ایستار نداده
 متوکل علی الله با همت راسخ و نیت ثابت بعد از شش روز که بنه و اغروق بموکب همایون ملحق شد

بقصد مقابله سرعسكر کوچ کرده در پانزدهم جمادی الاولی و اردو حوالی لیلان سه فرسخی کرکوک گشته
 روز دیگر که سلطان خاوری ما به پنج حقوق بر اوج حقوق افراخت تهنای لقای سرعسكر باشکر
 جهان و جهان لشکر در حوالی موضع موسوم بعلمازان که در مجازات قلعه کرکوک واقع است تسویه
 صفوف ظفر و تسویه جنود شکست و فرکرده عساکر فیروزی مال را بآیین روز قتل فوج فوج و
 گروه گروه نظم پال دادند طنطنه دلاوران و ولوله رزم کسران و دبدبه کوس ردین و غیرو
 نامی ز رین بزرده چرخ برین سید کوبه و آئینی از ان سلک و نظم و مندر شکوهی از ان راسی و
 عزم مشهود دیده ارباب رزم کردید که آسمان بانهراران چشم منظر آه آن حیران و زبان دوت
 و دشمن در عالم انصاف بنا دره کاری آن همت بلند آفرین خوان گشت نظم سلیمان
 بدینگونه لشکر داشت: چنین دستکای سکنه ز داشت: کس این رسم و ترتیب آید نداشت
 فریدون در ایام خود این ندیده عثمان پاشای سرعسكر که بعد از معاودت از بغداد با انواع مهابات
 و افتخار در قلعه کرکوک و خارج قلعه یکسر حوالت لشکر ظفر شعار نصبیام قرار و رفع لوازمی اقتدار و
 اطراف اردوی خود را بجز و خندق استوار کرده بود و صحت کار را در تمارض دیده و از معایر صحت
 همتی کرده سر به بستر ناتوانی نهاد و جمعی از سران لشکر و تبه بفرمان او پشت بقلعده رو بچنگ آورد
 دست دلاوری یازیدند ازینطرف نیز دلیسران رویش چنگ بصورت شیر و جرات بلند گشتند
 نامل و درنگ بمعمر که کین آهنگ و مبارقه تیغ و سنان و انداختن توپ و تفنگ آتش افروز مایه
 جنگ شدند جمعی از اظافله را سرما شد کوی در خم چوکان قوایم مرکبان غلطان و فوجی دیگر سر خود
 برگرفته از همان راه بسمت از زن روم شتابان گشته بقیه در قلعده تحسین جتند رایت منصوب
 عصرتنگ در و بستمگاه جنگ قامت اقامت افراشته به پنجه کوهنر کارانگروه را بمیدان کین آشت
 میکرد چون اثری از عسکر و عسکر لفظ نور رسید در همان مکان ناممکن شده تر از تیر و بزمده تر از
 شمشیر همه مسکت و کاکیسر بجانب سرعسكر بسک تخریر در آورده مصوب یکتن از گرفتاران
 مشعر بر اینکه بشوق ملاقات بهجناب راه دور و دراز طای کرده ایم اگر از مردی نشان در اند

بهر که قدم رنج ساقه مان و نمک او جاق عثمانی را بر خود حلال سازند پس با مقدار جواب رسد
 در نمک کرده از آنجا که وقت مانند دل عدالت است بود عطف عنان بسته غرضشان منسوب
 دوروز دیگر همین منوال بر سر قلع رفته چون کیت غم توپال پاشا را در مضامیر و دار لنگت
 مقید بانجام کار او گشته تسبیح قلعه سور داشت که محل وضع در دو مسندلی کرکوک بر فراز کوهی
 بلند اساس و مقام جمعیت اگر ادبیه و بلباس و مشون ذخیره و غلبه بی قیاس بود و جهت
 سپهر تماس ساخته از راه آبی در بند مشو به آن سمت گشتند که شاید این معنی محرک سلسله جرات
 سر عکس شده از در مقابل در آید در روزیکه سوکب جهانکثاسایه وصول بانکان می یافت قلعه
 فرور بجبهه تصرف در آمده جمعی از اگر ادبا ایلانی که از محال بعیده با ستظهار تانت حصار
 از بیم سیلاب شورانگیر سطوات جنود قاهره پناه بان قلعه استوار برده بودند معروض تنیع آید
 و بسیاری از ذکور و اناث بقید انا گرفتار گشته غنائیم موفور بساحت آمال سپاه مضور که
 با فضای جهان برابر بود انتقال یافت و چون محاصره بعد از پیشنها دهمت قوی بنیاد بود و
 مطاع بغیر نفاذ پیوست که امیر خان بیک با قشون خراسان و افشاریه کرمان که در طاق و سکا
 کرمانشهان منتظر فرمان بودند آمده در کنار آب دیاله و دشت شاه که از امکا اردوسی فولاد پاشا
 بود در صل قامت انداخته بروج مستحکم در آن مکان ساخته حکام اردلان و کرمان شاهان نیز با جمعیت
 خود رفته غلات شهر زور و توابع را برای زبانه ایام محاصره بعد از ضبط و از گردستانات و
 نواحی آن دواب و الاغ گرفته غلات فرور را نقل معکرمیر خان بیک نموده در بروج انبار نهاد
 و بعد از رسته در اعلام ظفر طراز از آن مکان آغاز به ستر ز نموده در منزل دوم مجمع کنکاش
 انعقاد داده در باب غرمت سمت بغداد و تبریز استشار کرده فرمودند که اگر چه اهل خراسان را
 راه صعبی است که پیش و بار کرانیت که بردوش خویش گرفته اند اما بلال لا غرأتی بسیر سفر
 ندر بدر کامل نکرده و قطره نیان تا دل دریا نکرده با بحر و خار در نیا ویزد کوهر شاهوار شود
 در نیجالت که اهل قلعه از معاونت سر عکرمایوس و به تشویش قضا و غلامایوس اندرگاه این سبیل

خوشنوار تخریب قلعہ بغداد روان و آن مکان محاط محیط شکر بی مان شود قلعہ حکم خانه جبار
 و بنیان توانائی قلعہ کیان صورت نقش بر آب خواهد داشت سه بازی ماگر چه اقول خا
 می آیند چشم در عقب دارد تماشا های زکین نزد ما پیش کی متفق اللفظ عرض کردند که
 ما را تا جان در تن است پا از طریق سربازی نخواهیم کشید و در جان سپاری و فرمان بر خیم
 کوشید بعد از این مکالمات امر و الا بقصد و پیوست که اهل اردو و اب زانده خود را روان
 شهر زور و غلبه یکباره رحل کنار دیاله نمایند که بعد از ورود و موکب و الا بعد از آنجا بدو
 نقل معکرت بنیاد شود در میان آمدن عثمان پاشای سر عسکر نجاش
 قرائیه و وقوع محاربه فیما بین و بقتل رسیدن سر عسکر پس موکب و الا
 وارد محل موسوم بقرائیه گشته اگر اذلا خطه کردند که سپاه نصرت پناه ذخیره و غلبه بخار دیاله
 جمع و بان نواحی کشش کرده میروند مکان کردند که ضعف و قصوری بحال انیطرف راه یافته
 یا امری در جانب ایران حادث شده که موجب عطف عنان غریت اندک شته سر عسکر را این
 خبر آگاهی دادند و نیز انیغنی را قبول و بر ضعف حال انیطرف محمول ساخته ممش پاشا نامی را
 که عمده پاشایان بود با دوازده هزار نفر فرستاد که همه جاد و نثرل متعاقب اردو می پویان
 تون جلدات جولان میداده باشند چون قرائیه مقرر کوکبه جلال بود و نیز آق در بند نفی
 سوردش که مکان مستحکم و در میان دو کوه واقع و معبر آن منحصراً بود مان من ساخته خیم
 اقامت برافراشت این فرده دلپذیر بانها قراولان بعضی حیدر کو کشور گیر رسیده و در جبهه
 نعره جمادی الاخری طرف عصر با فوجی کرین از راه تچین یا سر که جاده غیر متعارف بود و منطقه
 عبور از آن طرف نیفت موکب و الا ایلمغار را نیز تک ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیده
 بصیرت قراولان رو میسر را که در خارج راه بودند بر بسته بود از عبور موکب منصور و الا
 نمک شته هنگام صبح در وقتی که جهانداره مهرانور بدر بنده آق کوکبه وصول افکند خدیو عتد
 کشور کشی نزد بنده افراخت زرین لوای سخت جمعی از جزایر چیان شیر صولت پلنکینه پوش

تفنگچیان برق دست رعد خروش از دو طرف بر فراز کوه جاداده داخل در بند شدند و تپه
 سر اسیمه بشوید صفوف پرداخته از طرفین سیران قتال اشتغال و دست و بازوی لاورن
 به خصم افکند و خونریزی اشتغال یافت از اتفاقات نادره اینکه سرعسكر بعد از روان کردن
 ممش پاشا بخيال اینکه مبادا ممش پاشا بجهت ظل اللهی غالب آید و کوی نیکنامی از میدان
 ر باید دست اجل بر قفایش زده بتقریب امداد و متعاقب روان گشته در عین گیر و دار که بازم
 با دلچ و تفنگ چشم مهر و ماه خیره و کرد و غبار عرصه کارزار روی سپهر نیلی چهره را تیره ساخته بود
 طلعه رایت سرعسكر نمودار و سیاهی لشکرش از محاذات آق در بند ترجمان مصدوقه فوج
 اللیل فی النهار گردید هر چند که وصول کوکبه سرعسكر و رسیدن چنان فوج بجد مهربانی نگام
 و بی خبر بفرکه شور و شربایت موجب دلیری رویه و تفرقه خاطر دلبران نظر اثر کرد
 اما بدلول اینکه رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ کرد کله توتیای چشم کرک آن
 حضرت انغنی را عین مدعا دانسته بنوعی بی باعانت آن داور جهان پرور کوکبه را آن طفره گشته
 بعد فستین بمافق ربع فرسخ رسیده بود که حملات مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت ترن
 صفونار و تپه را اینیش برداشته بقلب سرعسكر رسانیدند از مشاهده اینحال در احوال عسكر
 سرعسكر اضطراب و در سلک قرارشان انقلاب راه یافته سر بر بال اسب گیر کردند و عسكر
 با بحال شوکت و شان در تحت روان می آمد ناچار بر خیزت برق رفتار سوار و عازم فرار گردید
 که دلبران ستمکین و بیلان عرصه کین متعاقب رسیده با ایشان در آویختند و چون خبر رسید
 الهی بعد از ورود و بدربند فوجی را با دلبران ابدالی از جانبین کوه به بنتهای در بند نامور رسیده
 بودند که بعد از امارات شکست سر راه بر اینطایفه بند نامورین نیز از دو جانب خصم افکند و پرا
 و سر و سینه انطاایفه را حواله کاه تیغ و سنان ساختند و قریب ده هزار نفر از آنکس و عضه
 شمشیر و سکه هزار تن زنده اسیر سلسله تقدیر گردید و سرعسكر را در اشامی بهریت الله باز نامور
 از مرکز تپه ستی افکنده سرش را بر سر در سنان مظهر مغنی سر داری ساخت و جمیع ارو می ممش پاشا و اصحاب

و اقبال و تو بخانه و خزانه سر عسکر یکسر تصرف لشکر نصرت اثر در آمد و چون اغار سران بر گردن در آمد
 لازم بود سر عسکر را بکش او ملحق و بمصوب عبد الحکیم قندی قاضی عسکر عثمانی که از گرفتار
 آن عسکر که بود با تحت روان روان ساختند که او را برده در ملک روم مدفون سازند و از آنجا با
 بقرا تیه که مستقر موکب عسکر عثمانی بود منظمه و کامران عطف عثمان کرده بابا خان چاوشلو
 بیکلر بیکی ارستان را با جمعی تعیین فرمودند که در حوالی سترن راسی ایصال و کلک لسته از
 و جله عبور و حله و نجف اشرف و کر بلا می معالی را بچیطه ضبط در آورده راه ذخیره را از نظر
 آب بر قلعه کیان بغداد مسدود ساخته منتظر ورود موکب و الا باشد چون اساس خیمه
 بر انداخته و ساحت ملک از دشمن چیره دست پرداخته شد به تنبیه تیمور پاشا که در میان
 رؤسای بوفور جوهر جلالت مشهور بود جازم و با فوجی از بهادران جریده و شبای بجانب
 آذربایجان عازم گشتند بعد از ورود در ایات همانکجا بیانه از سا و خیلان مکرری خبر رسید که
 تیمور پاشا بجزر و وصول خبر شکست فولاد پاشا که در کنار دیاله بوقوع پیوست تبریز را خالی کرد
 بدیار روان روان کشته لطفعلی بیگ نایب تبریز که در آن اوان در قلعه مراغه توقف داشت
 وارد تبریز و تسلیم را تصرف کرده چون این خبر صورت تحقیق یافت عثمان غریت بجانب قرا تیه که
 قرارگاه اردوی همایون بود العطف داده از راه لیلان وارد حصار را تو گشتند و در
 مکان خبر اقدار محنت خان بلوچ بتواتر معرض سده والا کردید مفصل این مجمل آنکه بخوبی
 سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد از منزل جاید بر گشته بغرم فساد رایت استبداد بر فراشت اول
 و بلکه انشای خبر را حیف کرده بهاسم بیگ که در قلعه در فول بود مقتضای سرشت رشت
 دروغهای مکرر آمیز نوشت قاسم بیگ از ناصیه حال مکاتیب و خطوط او استنباط آثار لغات
 کرده از در فول عازم شوشتر گشت شوشتریان با اشاره محمد و انگیزن بگردند قاسم بیگ آن
 بهبهان کشته بعد از چند روز محمد برسد و زفته و او را با اتباع بدست آورده مجوس کرد و
 ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد علیخان قولی را قاسی را بکومت شوشتر فرستاده ابا

انجام مقدم اورا مغتنم شمرده حباب آسا کلاه نشا طبره رواند خستند غافل از اینکه آسمان عنبر
 این هوا را از سر ایشان بیرون خواهد آورد و پیاوشت این خیال خام آتش طوفان خسته در کاسه
 ایشان خواهد کرد و اعراب و مشایخ جوینده نیز با او سر موافقت پیش آورده دست متابعت دادند
 و او جوینده را بسید عبدالرضا می برادر سید علیخان و کوه کیلویه را بسید علیخان فارس ال کتیل
 نموده آهنگ شیراز کرد و در یکفرسخی شیراز احمد سلطان با جمعی از قشون خراسانی و غیره که
 عددش بسه هزار نفر میرسید بمداغه برآمده و مغلوب گشته بقلعه تخت حسن جست بعد از سیزده روز که
 در قلعه محصور بود بعد از رفتن آب و ذخیره عاجز شده طالب راه نجات گشت محمد قبول
 کرده احمد سلطان بالضروره با اتباع از قلعه برآمده روز دیگر او را بار فقا تاراج و محو ناکار
 پهلوشین قاسم بیک ساخت اهالی و اعراب بنادیر جمع با او موافقت ورزیده و شیخ احمد
 و شیخ جبار که از رؤسای آن قوم بودند در یکجایی و وفاق او زدند رفته رفته رایت اقتدارش
 ارتفاع یافته عدد لشکریانش بده هزار رسید بعد از وصول اخبار مزبوره چون محاصره قلعه
 بغداد فتح بجاییت زیاد نبود که اندام محمد حسین خان بیک کربکی استرآباد را بسرداری خوزستان
 و تنبیه مفسدین اعراب و تمکین سید علیخان و الی جوینده مأمور و با قشون استرآباد و غیره زور
 جستان و بادرائی روانه و اسمعیل خان خرمی حاکم قاین را با یالت کوه کیلویه سرسرا
 و بهر یک از ولایات فارس حاکم جداگانه از رؤسای خراسان یقین و دوا زده هزار نفر عساکر
 فیروزی اثر برافقت حکام مزبوره روانه فارس ساختند و حکم و الا نداشتند که طماست علیخان
 جلایر که صاحب اختیار عراق بود از سمت اصفهان و اسمعیل خان خرمی از جانب کوه کیلویه با
 حکام و جنود انجم هشام در دشتان جمعیت و یکدیگر ملحق شده بدفع فتنه پرداختند و ریاست
 جهان کش از منزل خرماتو عازم سمت من را می گشته شرف اندوز زیارت آن مکان شایسته نمایان شدند
 و از انجا عریضه باباخان بنظر حجاب بارگاه سپهر جناب رسید که بعد از عبور از دجله کشت و حو
 اکهنه بغداد با انتظار اینکه شاید بر عسکر و میه از قلعه غرم مقابله نمایند مکت کرده چون قلعه کما

از محارب سابق که در آن مکان واقع شده بود سکنه خرد پروار خوف چنان بهوش برآمدی
 شده بود که اگر عشر آن لشکر در سراج آن بوم و بر از باب کیسه جوئی حلقه بر در سینه و نفس کشیدن
 جواب بار غیب دادند که از روز دیگر که ترک تنع بند صبح مرصع کمر حله زرنگار مهر انور در بر گرد بابا
 خان بجانب مقصد روان گشته ابالی حله و اماکن مقدسه تمامی باج گذار راه انقیاد شدند
 و موکب جهانگشا از سرمن رامی عازم بغداد و در ششم جمادی الاخری سکنه قدیم مقرر گردید
 فیروزیه بنیاد گشته سردقات جلال پچا یک دستی فرارشان موکب اقبال از تشری سرتیریا
 از خسته اطراف و جوانب آن منزل محل قرار و مقام استقرار عساکر طغر شعارت احمد پاشا
 بعد از سه روز معتدیرا از راه اعتذار بدربار فلک دار فرستاده اظهار عجز و خجالت و از
 دولت عثمانیه در باب استقرار حد و سنور قدیم و رد ولایات ادعای کفالت و ابراز فرمان
 و کالت نموده بعد از تکرار معاهده که چند روز این عهد و ملتمس بزبان نیاز مهر و رض خدمت خلوه
 عاجز نواز میگردید مکارم خسروانه پذیرای این مسؤل و متمنای او در پیشگاه رامی انورستیرین
 قبول گشته احمد پاشا فرامین موشح بخت شریف بقانون عثمانی پاشایان کجبه و شیروان ^{و نقل} ایروان
 در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمدان خود به سرباهی کما شتکان ایندولت روانه کرد اگر چه در باب
 برآمدن از قلعه که منافی قانون دولت عثمانی بود معذرت خواست اما پیشکشهای لایق
 اگذارید و گرفتاران اینطرف را که در جنگ بمیدان از لشکر شاهی و در جنگ عثمان پاشا در
 کنار شط بنصرف رویت در آمده بود مصحوب عبداللہ افندی قاضی بعدا در وانه ساخته نوام
 خدمت بتقدیم رسانید ازین طرف نیز متامی رؤسا و سرکردگان او جاق و طبعات رویت
 که در محارب عثمان پاشا و آق در بند گرفتار کنند دلیسران طغر پیوند شده بودند و مخلص
 اگر چه در سفر اول منظور نظر آن بود که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت بخت اشرف و کربلای
 معلی دریابند آن سعادت میسر نگشته درین وقت که این امر فیصل یافت بلافاصله عازم رشت
 کاظمین علیهما السلام و از انجا از راه حله با دراک طواف شهیدین یغین عازم گشته عطف

فرمودند در میان توجه موکب و الا بجانب فارس لغرم دفع محمد
 بلوچ شکست محمد و قایل آن اوان ریات جهانگش روز پانزدهم جب دین
 زیستان از ظاهر قلعه بغداد کوچیده تو بخانه را از راه خرم آباد فیلی روانه اصفهان شدند
 چون ابو الفتح خان حاکم سابق شوشتر بخوکیه ایمائی بان شد نیل رو سیاهی حسین و خطاط
 بر صفحه دنیا و دین کشیده از جانب محمد قلعه شوشتر را ضبط کرده مشایخ جوینه نیز با او همستا
 و اتفاق اندیش این استان گشتند و طایفه کعب و بنی تمیم هم حوالی دزفول را غارت و افسار
 کرده بودند و کار سردار جوینه نیز معلوم نبود که کجا بخرشده کند از راه باغبانی لوائی گشتی
 بهتر از یافته بعد از ورود و قلعه بیات بنه و آغزوق را روانه دزفول و جمعی را بر شوشتر تعیین نمود
 خود با فوجی از راه سیاهان بجانب جوینه شبان گشته روز دیگر طرف صبح وارد جوینه گشتند محمد
 حسین خان سردار که تا آنروز گوشه کلاه جملادت بر شکسته در میان قلعه بست با عراب مطیع ترکند
 میگردید بنیسه فارس آل کشیر که در قلعه خود تخلص و در مقام مخالفت مکن داشت مأمور ساخته و سه
 روز نیز در آن مکان بنظم مقامات پرداخته عطف عثمان بجانب شوشتر فرمودند و در عرض راه
 خبر رسید که اهالی شوشتر از آواره و وصول توجه موکب بهایون بشد رجعت افتاده جز اطاعت
 چاره ندیده اند چنانچه دیوار هبند و ارد قلعه سپهر بودند گشته و روز دیگر که سلطان سیار کا
 در خلوت سراسی افق بلباس سرخ شفق جلوه آرا گشته بر صندلی فیروزه فام فلک قرار گرفته و فرمان
 قهرمان قهر تقبل ابو الفتح خان و تاراج شهر صادر گشته بعد از غارت شوشتر و قتل آن بدختر
 از رؤسای خراسان با نولایت تعیین و چون طایفه بختیاری بخوکیه ایمائی بان شد در کوهرستان
 سرخود سری برداشته بودند با باخان بیکل بکی فیلی را با حکام اردلان و بهمان که را نشانان و
 و چهار هزار نفر ملازم و ایما جاری بنسبیه انطاقلیقه مأمور ساخته از راه ده دشت که دارالملک کو
 کیلویه است متوجه شیراز گشتند و آغزوق را در راه مرکز گشته مقرر داشتند که منزل بمنزل
 موکب منصور روانه شود و در یکمتری بهمان خبر رسید که طلماسب تلخان از اصفهان و اسمعیل خان

خرمه بیکدیگر یکی کوه کیلویه از مقر حکومت حرکت کرده اند که سیکه بحر ملحق شده بدفع مهر بردارند و محمد
 نیز با جمیعت خود از شیراز جدا فاعه ایشان می آید که نند تعجیل از بهبهان گذر شده و اردخیر آباد و
 والا با حضار خویش منبرور و سپاه ایشان اصدار یافته مأمورین نیز در محل موسوم بدو کنندان
 بار دوی ظفر نشان پوستند و در آنجا معلوم شد که محمد آمده در دربند شولستان توقف و جمعی
 مقدمه بحیش خویش ساخته پیش فرستاده قزاولان اینطرف بایشان دچار و مازبان بسته و
 بهر عضوی از اعضای ایشان شرح در دجائی را تکرار کرده جمعی از فراریان نیز بخانی کرده خبر و
 جنود مسعود را بدر بند سامعه محمد رسانیدند محمد چون از توجه موبک افسر خبر داشت و سلمی دلیر
 نصرت کیش دشمنی مانند کفران نعمت و بی نعمت خویش داشت آنفوج بلا را طلیعه سپاه سردار
 تصور کرده با استحکام در بند و عدت خود مغرور گشته اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده و جمعی
 زیاده فرو گرفته راه عبور بر شکند منصور است آتش خدیو فروزند در نیم فسخی در بند توقف و
 حبسگاهان بغرم دفع بلا اعلامی لوامی جهانک کرده با خنجر گذاران مریخ صولت و نیزه داران
 سطوت در محاذات در بند رایت سعادت افراختند و سخت خنجر چریان پیرام کین و تفنگچیان
 قرین از جانب شرقی و غربی کوه پیوریش امور ساختند فرمان بران بموجب امر والا از دو طرف
 کوه مایره کین افروخته مانند شعله آتش که میل بر کر کند آهنگ صعود کرده هر چند تفنگچیان
 از فراز کوه راه آتشین از غمام تفنگت فرو بختند دلیران از اقطار بهاری و رشحات سحاب
 گوهری تصور کرده بتروستی قدم بر ترکداشتند و سپاهی استعدا بر آن قله بان که سر بر سپر
 دست استیلا یافتند و یک ساعت کامل از جانبین نوایر شور و شین اشتغال داشت تا اینکه محمد
 بغرم نظاره لشکر نصرت اثر به لای کوه بر آمده همین که حقیقه زمره دنگار همایون مشهود نظر فی
 خصال گشت دیده اقبال را کور و چیرغ زندگی را بی نور دیده دانست که توننجش بی حلا
 عمرش طی شده این المفتر کویان شب بیز کر نیز را بهیمین ترانگیز داده دلاورانی که مانند دشنه بخون
 تشنه بودند بکرم والا فوجی از راه فملیان و جمعی از راه تنک کر استعاقبش پرواخته ماده فرخ شهب

دلاور پیر اغان و در زدن و بستن و کشتن و افکندن سپاه آن روسیاه دست از قبضه
 اینج و سنان باز ناکشیدند چون محمد از سراسر همه بدر رفته بود هنگام شام صرف زمام بمقر و مقام
 کرده سه هزار نفر متجاوز از افغانکیان محمد که فرصت فراریافته در فراز کوه حکم خطر از جنگ گریز
 میکردند تمامی دستگیر و دلاوران و از گریوه هستی بمطوره نیستی روان گشتند و جمیع اسباب
 و مایه عرف آن فتنه جو و لشکر یانش بمعرض کسب درآمد و از بهائیکان طلماسب قلیخان سردار
 رابا فوجی بتعاقب او مأمور ساختند اما او از راه جیلد وری با چند تن از اعوان خود را بکوه کشید
 شب همه جا بخلاف جاده از راه با شط مستی اسب تاز و وارد شیراز شده زنان خود را برشته
 از راه بهرم عازم لار گشته سردار نیز روز بعد وارد شیراز و چون محمد سابقا احوال و انتقال خود
 را با جباخانه و آذوقه وافر و قلع شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را بمحافظت آنجا گذاشته بود
 مستحظین از باب استیذان در آمده قلع را تسلیم و قاسم یک و احمد سلطان را که بان امر متقیه
 متقیه داشتند عرض ساخته بملازمت سلطان مکرر شدند سردار یک روز بان نظار جمیعت سپاه
 و باز بتعاقب او بایکله از آن کرین کوسن غم رازین کرده روانه شد لیکن محمد بعد از ورود بجالی را
 یحیی خان بلوچ را بر سر استمالت نزد ابالی آنجا فرستاده که تو اقلع یحیی را باز قلع و اگر قلع مجبور
 محمد را به پیام مشیرو تفنگ از اعانت قلعه کیان مایوس نمود محمد ناچار بجانب کر میشت شتافته مقار
 آن سردار که تا خطه لار صبط زمام ایلغار نگرفته بود وارد شده گرفتاران را روانه دارالبوار
 ساخت و ریات نصرت طراز بعد از شکست محمد منزل بمنزل عازم شیراز و در بیت و ششم شعبان
 وارد شهر وارد و وی همایون نیز که از راه مهر فرجدا گشته بود در ششم ماه صیام بموگب الا
 پیوسته خبر فرار محمد سمیت کر میسر بعض خدیو کرد و ن سیر رسید امر همایون بغرفه و قمر و
 شد که طلماسب خان سردار عی کر نصرت شعار را در قضا و بهرم گذاشته خود بجای پاری عازم
 درگاه همان پناه شود سردار نیز در بیستم ماه وارد دوابا و امر علیه و سفارشات بهیته ارشاد و
 مأمور شد که باستعداد کامل رفته از روی اعتماد فرصت تنبیه محمد و دفع شیخ احمد دینی و باقی

اعراب کرمیر و قلع متداع ایشان پردازد و نیز در شیراز عرصه از جانب سردار جوهره رسید
 مشعر بر این که سرکشان و مشایخ اعراب که در قلعه کعبی سکنی داشتند با فارس آل کثیر طالبان
 و متعهد خدمت گشته اند مقرر شد که مشایخ مذکور را با اولاد فارس کوچانیده از راه خرم آباد و
 استراباد ساخته خود با عا کر منصوره از راه شولستان وارد اصفهان شود در آن اوان شاهر
 رضا قلی میرزا که بروفق فرمان از خراسان مامور بحضور شده بود و اردو شیراز و تقبیل بساط
 کرد و در قنطاط افس سرافراز گشت در میان وقایع سال فرحنده فال
 او در عیال ۱۱۰۰ در چهاردهم شوال در بهنگامی که خطه دلاکشی شیراز مقربو کبک نظر
 طراز بود خسرو فلک اورنگ یعنی مهر مینو چهر با یوان حمل خرامید و بر تخت جم پهر بر آمد
 گو که سلطان بھار بفرم چھانگیری بهضت نمود طفل غنچه از شیمه کلین قدم بر عرصه ظهور گذاشته
 در مہدستان ازستان دایه ابر بھاری شیر نوشتن نوشید و برید صبا نرگس شھدار این
 فرود چشم روشنی گفت فساد پیشه کان دی که رخنه گریان بود و ندیکم فرمان قضا از بند بستی قلع
 گشتند و خاقان کبیتی ستان قوای بھیمی بھرم دغستان لاله و شقایق یکبار سبک خضر صبا و شها
 راجولان داده و قلع شهاخی قلع شافخه را که آرامگاه جنود قطا دل شبا بود بهجوم جنود خود
 مسخر ساخت و لشکر بھمن از عرصه ملک چمن بر انداخت جشن نوروزی ترتیب یافته بر یک
 سران سپاه و امیران لشکر بخداع زر تارسی آراسته میکرو از شغله لباس و خشان باز بر بفت
 آفتاب بھروش و سمر شدند چون از جانب احمد پاشای والی بغداد که بوعده دو ماه بر می
 و بیقه صلح از دولت عثمانی استمال کرده بودند خبر صحیح و جواب صحیح نیاید و بوضع چو
 که ولیامی اندولت بسبب اخبار انقلاب فارس در امضای مصلح و استقرار سنور بدفع
 الوقت بیکذرانند لھذا قبض و بسط مھام خورستان و بنادر فارس و کرمان بطماستبی
 خان سردار موکول و اتام محمد و شیخ احمد را با و محول و میرزا محمد تقی شیرازی را که آنرا با شتیفا
 فارس سرافرازی داشت بنیابت آنولایت سر بلند دی داده و خاطر از انتظام امور کن جمیع

کرده در چهاردهم ذی قعدة به غزم استزاع مالکی که در تصرف رومیته و روسیه میباشد و
 نصرت طراز از خطه شیراز بجانب اصفهان استنزی یافت و در منزل اسپاس من محال نزد
 خواست چاب از خراسان وارد و بجزیه اش ولادت نوباوه بهارستان دولت و جلال
 شایخ میرزای خلف از جنت شایزاده رضاقلی میرزا را رسانید که یوم الاحد پانزدهم شوال مطابق
 عید الله بعد از انقضای شش ساعت و کسری از بطن مطهر محذره سرادق سلطنت فاطمه سلطان یکم
 بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین قدم بعرضه وجود گذاشته از وزیدن نسیم بخت شمیم اثر
 روح پرور کلهای رنگارنگ نشاط و شکوفههای شکفتگی در حدائق دلها شکفته گشت و موی
 این تاریخ در حین وصول این نوید دلپذیر در حضور اقدس استقبال حال فرخنده مال آن غصن و حسنه
 اقبال را بقرآن مجید تعال منوره این آیه آمد که وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ
 وَلِنُعَلِّمَهُ مِمَّا تَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
 و حسب الامر بهایون بسب طایفه مبارکه مامور شد و از منزل مزبور در محال بخت و سرور نصرت
 کرده در میت و بچشم ذی القعدة اصفهان را متفرک کعبه جهان کثا ساختند و اهل اصفهان
 بکرمی بسکامه نشاط پر دختند میدان نقش جهان و رسته بازار آن خطه ارم نشان را از
 دروازه خواجهالی طوطی بچراغان و آذین بندی بساط کله و زری کشیدند و ابل نغمه و ارباب طب
 فوج فوج در هر جا مشغول را مشکری و رونق شکن بازار زهره و مشتری گردیدند و در جهان
 عبد الکرم افندی قاضی عسکر روم که در محاربه عثمان پاشای عسکر دستگیر و نفس پاشا
 مزبور مصوب او ارسال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانی بانامه اخلاص امیر بزم
 سفارت بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف داشت رخصت تقبیل بساط مقدس
 یافته چون مضمون نامه وزیر مشعر برین بود که عبد الله پاشای کوپراوغلی از دربار قیصری بستر
 مأمور و بصلح و جنک ماذون و در دیار بکر توقف دارد معتمدی نیز از انطوف نزد پاشا
 مزبور رفته اموری را که مقرون بمصلحت دولتن باشد طی نماید هر چند که غیر ملایم پذیرد

لایح بود که غرض اولیای دولتی عثمانی تاخیر دفع الوقت است که شاید رای جهانگش را این
 قصد منحرف ساخته بهمانه اظهار دوستی شکستهای کار خود را درست نمایند تا چون آنجناب
 میخواست که ابواب این مطلب بمفتاح کار سازی منقوح شده بدون تضییع نفوس و سفک
 و مایه مدعا بحصول پیوند برای اتمام حجت احدی را باتفاق افندی از راه بغداد نزد عبد اللہ پاشا
 روانه و پیغام دادند که مقصود ما ولایات آنظر از سرت اگر تصرف دادند فحشا و آلا متها
 و مهمان پذیر باشند که ما خود اثار الدلتهم بملاقات ایشان رسیده بنای کار را میگذاریم و چون
 قبل ازین که اعیان دولت روسیه کیلانات را بموجب اشاره آنطرف خالی کرد و سپرده
 در باب تحلیله باد کوبه و در بند ما استرداد قلعہ ایروان استمهال کرده بودند در صفهان کناس
 معتبری از جانب پادشاه و الاجاه روس سفارت نامور و وارد دربار معلی و مقرر شد که
 همه جا در موکب همایون باشد در میان حرکت موکب همایون از صفهان
 بجانب شیروان و وصول خبر حرکتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ و
 وقایع عرض راه بعد از انتظام امور صفهان در دوازدهم محرم سنه ۱۲۷۰ لوامی غایت
 از راه همایون بجانب مقصد افراشته و عرض راه خبر رسید که طما سب قلخان سردار بعد از خست
 از درگاه جهان پناه به تنخیر قلعہ خج و قلعہ عوض که ساکن اعراب بند بود و پرداخته بعد از انجام
 کار ایشان بمحاصره قلعہ باغ مشغول شده چون قلعہ کشک متعلق بشیخ احمد مدنی و موسی ابیه
 رأس رئیس مخالفان دنی بود و جمعیت کامل از اعراب میعانی و افغان و درگزینی داشت محمد بلوچ
 که دران اوان در قلعہ دشمنی میبود از و دوسر داراگاه کشته بغیر استعانت از شیخ احمد عام
 کشک شده در یکفرسخی آن با جمعیت خود که عالتش پانصد میرسید رایت قرار فراخت سردار
 از نیمگی خبردار گشته جمعی بمحاصره قلعہ باغ و کوشمال انطایفه باغی تعیین نموده خود با فوجی بر سر
 ایلغار جمعی از اعوان اور قریل و گرفتار ساخته محمد با معدودی بسبت سوحل فرار کرد و
 چون شیخ احمد از مبادی حال همیشه نشاء خست لال امور سوحل و بنادر و مفاصل کلیه از و صد در

سردار بشیر قلعہ او عازم گشت و در اندک روزی سیبہ بر قلعہ مشرف گشته شیخ احمد با تمام قلعہ
 کیان دستگیر و جمع قلاع و ساکنان جماعت که در بناد میسود بتصرف جنود مسعود درآمده
 سردار فرمان والا فوجی که آشیانه فساد بود ویران و اهل قلعہ را کوچانیده از راه
 کرمان روانه خراسان و احمد فرزند را با چند نفر از رؤسای شرابدار و سپهر قدار فرستاد
 که در روز و روز دیگر دوی مسعود لذت سیاست چشیدند و سر بگریبان نیتی کشیدند اما محمد
 بعد از فرار از حوالی قلعہ شک که راه چاره را سد و دیانت بجانب سواحل شتافته و در انجا
 بکشتی نشسته بجزیره قیس که سکن اعراب بھولہ است که نجات شیخ علاء و دل رشت بھولہ که کوچ
 در بندر مخیدان گرفتار غازیان شدہ بود محمد را بار فقامی او سیر کنند تقدیر و دست آور نجات
 گرفتاران خود ساخته در ازای نجات بنوارش و احسان حصول مطلب ہر مند گشت و
 محمد را بروفق فرمان مقب و روانہ اصفہان ساختند چون بکر حضرت ظل اللہی از تفصیلات او
 اغراض عین فرمودند و منظور نظر عنایت و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند در اول
 کہ غنیمت بغداد و از این باب کہ کویہ تعیین کردہ روانہ میساختند در الاقا پوکنان
 او را ایک شمرده فرمودند کہ اگر این دفعہ مصدر خیانت و شور بختی شوی چشمہای تو نمک سیر
 این اوجاق خواہد شد و اینرا نکشت قبول بر دیده نہادہ مخص شد و دین وقت کہ این فساد
 فاحش از و بطور پیوست بعد از روز و دو با اصفہان باشارہ ہمایون در ہانجا کہ این دفعہ
 و عیب بعمل آمدہ بود چشمہای او را عیونہ لکنا ظلمین از حد قہ بر آورده چون از حق حسان
 مولای خود چشم پوشیدہ بود جزای عمل را بچشم خود معاینہ دید و بفواصلہ دو سہ روز
 بکوری قدم براہ عدم گذاشت و در سیزدہم ماہ صفر موکب ہمایون از ہمدان حرکت و چون
 متفر شدہ بود کہ عاشور خان پاپا لو کہ در آن اوان حاکم ارومی بود سہ ہزار خانوار افرازد
 را کوچانیدہ در صایق قلعہ کہ محل عبور موکب منصورست حاضر نماید تا رایہ بروفق فرمان
 عمل کردہ را بایت جہانکشا از راہ سنندج وارد آملکان و خانوار ہمای منہ کور را تدارک دید

روانه خراسان ساختند و از آنجا عازم مرغنه و مغان گشته چون معتمدان احمد پاشا سی و
 بغداد که با فرامین قیصری برای تخلیه ولایات رفته بودند پاشایان بحکم مخالفت ایشان را جواب
 داده در تبریز معطل ساخته بودند در ورود موکب و الایمه خوی افشان بحالت سعادت تسبیل
 عقبه حواصین مطاف و رخصت انصراف یافتند و بیکماتشان قرقلو سر داردار المرز را با جمعی از
 خوانین و حکام نامور به تبریز و حکام فشار و مقدم و کیرانیر نامور بددم ساختند که هر یک با
 جمیعت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقق خبر صلح و جنگ و ترمیم صدور امر مجدد
 باشند و چون جمعی از طولانی که در حدود استار در جاهای سخت و پیشه های پردخت مسکن
 داشتند از راه زبونی سخت در اوامر خاقان فیروزه تخت کوه مخالفت بطور میسر نایند آمدند
 حکام استار و اردبیل و کیدانات با جمیعت آن نواحی از جزایر چان جلوی ظفر شیر و تپه بیه
 ایشان انجیر گشته آنگره را که در بیغوهای خجل و کرویهای کوه بخش و اخفا اختیار کرده بود
 بروجه بلوغ کوشمال دادند و در نوزدهم ربیع الاول خنجر اردبیل مقرر کوکب جلیل گردید در
 بیان کیفیت تسخیر شیروان و غارت متوق و تبیه لکرنه و اغشتان
 و فرار سرخامی بعد از ورود موکب جهانکث بار و بیل تانار و چایار از جانب الله
 پاشای سرعکروار و وعرضه رسانید مشعر بر اینکه تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشته
 بعد از دو سال ایچی معتبری بدر بار عثمانی فرستاده ولایات را طلب نمایند تا اولیک
 آن دولت در برابر قرال فرنگ بی نزاع و جنگ وضع منت کرده ولایات را بپارند و از
 خارج بوضوح پیوست که فرستاده انظراف را تا رسیدن جواب جد نظر کرده و سایر پاشایان
 هم بنحویکه سبق ذکر یافت بفرامین قیصری اقبالی کرده فرستادگان احمد پاشا را راه گفتگو
 ندادند و بدستاری چابک دستان می کنند و خرم این گفتگو با در کنگره دماغ بلند سرعکرو
 پاشایان و دیگرهای کیریت و تلای سخت بنیان قلوب ایشان هجوم جنود نصایح رخنه پذیر
 در خیر تسخیر چون از جمله پاشایان مملوک که فرمان مسنون بخط شریف باسم ایشان موافق قایلان

دولت عثمانی اصداریافته بود سرخای خان لکری بود که در آن اوان از دولت عثمانی ولایت شیروان
 و داغستان را در حوزه اقتدار داشت موسی خان حاکم استارابووجب حکم چایون آن فرمان را
 مصحوب آدم خود برای سرخای فرستاد و سرخای حامل فرمان آگشته جواب لاطایل که برد
 حوصله اش افزون بود بموسی خان نوشته در آنجا درج کرده بود که مملکت شیروان را بنصب
 شمشیر شیران لکریه تسخیر کرده ایم احمد بغدادی و غیره را و آنچه خداست که ازین مقوله امور دم
 در وادی اظهار میطلب قدم زنند که نداشت کوشمال آن زیاده سر مغرور را پیشنها و ضمیمه انور
 و فتح شیروان را کلید فتح الباب قلاع دیگر ساخته در بیت و پنجم ربیع الاولی ورود موکب چایون
 بخمار رود که واقع گشته سرخای از آوازه توجه آمد ریای خوشخوار و لطافت جهان آشوب آن بحر
 و خار که رو بدار شیروان کرده بود درخت بقلل جبال و اغتنامات کشیده و در بیت پنجم
 مغرور را بنچه لوای جهانکشا پر تو وصول بر ساحت قلعه شماخی انداخته محمد قلیخان سعد لوجا
 اردبیل بایالت آن مملکت سر بلند می یافت و چون بعرض رسید که جمعی از لکریه و اشارد در
 محل موسوم بیلغی که در سه منزلی شماخی واقع و اصعب اضع است سلسله جمعیت را انقطاع
 داده در کین فسادند فوجی از سپاه نصرت پناه را بناخت ایشان تعین نموده پانصد سرور
 و اسیر بسیاری از ایشان بدست آمد بانیان عفو خطا پوش شعیار می بطلاق اسیران فرمان داد
 بیکلر بکی شیروان آنها را بدستوری خدیو فلک سیر بر بصا جان و صل ساخت و چون بعد
 از گرفتاری محمد و شیخ احمد و انجام امور فارس امری که صادر شده بود که طما سب قلیخان سردار
 فارس با بعضی از خوانین بچا پاری وارد و در بار سپهر اقتدار کرد و مشا را بهم در شماخی شرف
 آستان بوسی اندوختند و در خلال آن احوال خبر رسید که سرخای خان با فوجی کثیر از لکریه در
 قبله جمعیت کرده لوای فساد اعتداداده پس شهریار کشور کیرنه و آغزو و پاشا بنزاده قرصتی
 میزد از قلعه شماخی گذاشته چون متوجه که در پانزده منزلی شماخی واقع و مستقامی و غنای آن
 در آن اوان سکن و مقام سرخای و کریمگاه آن مغرور خود را می بود بنا بر ای همینکه او را بچا

اضطراب اندازند تسخیر و تدبیر آن مکان را و همه همت ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با
 توپخانه جلو و دوازده هزار نفر از بهادران رزم از ماجریده و ستبای اینک متوق کرده و کمان
 قلیخان را مورکش که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز باد دوازده هزار نفر از لشکر نصرت
 اثر بغیر تمسبه سرخای متوجه قبله و بعد از انجام آن امر مقید به عادت موکب والا و اذن مجدد
 نمائیده از راه فارس و استان روانه هرات گشته بدستور سابق سرداری قندهار و سپهسالار
 آن ناحیه را مخصوص خویش داند و یکمتری قریک من اعمال و دشمنان خبر رسید که سرخای در
 دیوه باشد که مابین قلع و شماخی واقعست با سردار جنگ کرده شکست فاحش یافته روان
 متوق است تفصیل این احوال آنکه سرخای بعد از واقعه شماخی جمیعت خود را از لکزیه و غیره
 منعقد ساخته و از قبله و در آنجا نیز لکزیه جار و مله را جمع و از علی پاشا و الی کجبه و اسحق پاشا
 و الی قلیس استمداد نموده اسحق پاشا بنا بر مخالفت والی زادهای کرجستان از اعانت پهلوان
 کرده اما علی پاشا و دود خود را با مصطفی پاشا و تونز پاشا و فخر علی سلطان تمار و شهنشاه از
 رومیه و تمار بمعاونت سرخای ارسال داشته همه همت هرات کس در معکیر سرخای فرهم
 آمده سردار نیز بروفق امر همایون در روز مقرر از شماخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت
 جمعی از تفکیکیان خود را در مکان موسوم بدیوه باتن که از یکمست بکوه و از یکمست به پیشه اتصال
 دارد بسر راه جنود منصور تقییس نموده پشت ایشان را بوجود فوجی دیگر مستظهار داده از
 اینطرف پیش از آن سپاه سردار جمیعت اول ایشان بر خورده چون میان جنگ بود از آنجا
 خصم خبر داشتند تبصیر اینکه قرات غلام سرخای است که بمقابله پیش آمده و لیکن با ایشان تسخیر
 و او نیز بر داخته ایشان را مغلوب و منتهزم بفوجی که در پشت انگلیوه لوای قرار گرفته بود
 در آنوقت لکزیه را منطون آنکه حضرت ظل اللهی است که مابین حرارت بروقت ایشان رسیده
 عنان شکیبائی از دست داده روی برافستند و از بهر همت انگلیوه قلب لشکر سرخای و ماساها
 بهم برآمده ملک قرارشان از هم سبخت و جمعی شیراز ایشان عرض تیغ بیدر تیغ گشته رومیه همت

آنچه و سرخای با معدودی بجانب غازی متوق کرخت و تمامی اردو و اسباب ایشان آنجا
 و کسب دلیران ظفر نصیب گشت و از آنجا غازیان قلعو چاهم را که احدائی سرخای و مکان
 بس معمور بود دهنب و غارت کرده و آتش زده توده خاکستر ساختند خدیو مهران بر وصول
 اینخبر جمعی اسیران فرستاده سرخای چون از غریت موکب بهایون سمت قنوق
 مطلع بوده بعد از شکست هیچ جاضبط عنان قرار نکرده مرکب کریر را تیرنگ ساخته و همان شب
 از راه میان کوه گذشته بود که دلیران سنگام صبح وارد آن مکان گشته جمعی از لکزیه و تاناییه
 که از راه وحشت طریق فرار را کم کرده بسمت قنوق افتاده از نشیب و فراز آنراه دور و دراز به
 نماندنی قدم فرسای چیرانی بودند و چارک منصور گشته کردن سیدتن بنیر خشم شیر و حلقه کشید
 خصم افکن در آمد سنگامی که سلطان بلند اختر مهر از خاکست سپهر آهنگ نزول کرد موکب و الا
 وارد آن مکان گشته بعد از لحظه درنگ با فوجی از بهادران نیزه گذار و جزایر چیان خو خوار و بیجا
 سرخای گسند کوه پیکر دریا نور درایتز رفتار و در عرض راه بسیاری از آن جماعت را که اقلان
 و خیزان طی سافت میکروند قرین هلاک و اسار ساختند و تمامی المخی و اغنامی که در کوهستانها
 سر راه بود بتصرف لشکریان در آمد القصه در عرض ده روز پانزده منزل صعب المسالك و کوهستانها
 سخت را با تو خجانه طی کرده در اکثر منازل توب و آلات عراده بدوش پیادگان از قلل جبال
 ثقیل نقل و تحویل میشد و برین نهج وارد قریه خسک یکمتری قنوق گشته روز دیگر جواد با درفتار
 زترین ستام بجانب قنوق آغاز خرام کرده در عرض راه عریفیه سرخای شهر برهستد عافی
 تقصیر و صدور مشوران و تاخیر حرکت موکب نصرت توانان رسید چون در دار الضرب طبع بها
 تقاروی اندود حرف او قابل سکه قبول نبود حکم و الا صا در شد که در صورتی در پناه غفو و حجاب
 خاوری بود که جید سیامی پیشگاه حضور شوی و الا راه این سیل پر آشوب را بخار و خس نیگونی چیل شوا
 بت و با فسون و افسانه از دم این فوج از در مهابت انعی سنان نتوان رست اما سرخای با
 تمامی لکزیه و غستان تجید جمیعت نموده در کنار رودخانه کیهرخ متوق سپیده بته پل را که مخبر

در آن بود شسته مهباسی دفاع و جدال شد آن رودخانه است از میان دره بس عمیق جاری
 که آئینه موج روی آبش چهره های پشت ماهی است و از تفتن قعرش کار خواص اندیشه در تپایی
 بعد از زمانی که شعله و از شلیک زنبورک و تفنگ از طرفین سنگ نامه جنگ را گرم کرد غنی خان
 حاکم ابدالی با طایفه موبر عبور گشتند و بسی بسیار راهی باریکتر از قرکان دیده نور پیدا کرده چون
 نور بصیر طرقت العینی از دو دو خانه گذشتند سرخای و لکتره را از ملاحظه انجبال زمام قرار گرفت
 رفته روی بر تافتند و کوبه ظفر قرین متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده تا رسیدن لنگران
 گروه ایشان خود را بکوه رسانیده هر چند که جمعی نبوه از ایشان خانه زین را خالی کرده رخت بدیا
 عدم کشیدند لیکن سرخای که فرشته بود با معدودی کوچ و کلفت خود را سبامی جریه از قنوق پیر
 دیار او و چرخس آواره شد پس اندر یابی لشکر پر شور و شتر در خانه و سرا و ساحت و فضائی
 موج زن و قصور و بیوت عالی را اساس افکن گشته بکج کاوی خنجر سعی و لبیدان زمین انوار
 هر راز نهفته و ستر بسته که در درون پنهان داشت آشکار کرد و خزینه و دینیه و کهنه
 سرخای و ابالی انجارا آنچه در ظاهر و باطن موجود بود در بسته بر طبق عرض گذاشت و خاضع
 خان و ولد عادل کرامی خان شحال که بزرگ داغستان بود در آن سرزمین شرف اند و تقبیل
 عتبه سعادت قرین گشته منصب عال شحال و خسلع فاخره سربلندی یافت و متعهد
 و مستدعی عفو تقصیر ابالی آن سرزمین گردید چون جنود بهمن دمی پابرجا و وصول و درنگنا
 جبال و طرق مانع عبور و نزول بود و کار سرخای نیز قابل آن نبود که خود را معطل او سازند
 بعد از یک هفته که مال آنوادی اندوخته و بنیاد اعدای بر انداخته شد جمعی از لکتره را که در
 اسار گرفتار بودند کورا و انا تا بشحال بخشیده و رقم عفو بر سریده تا مایل متوق کشیده
 صرف زمام کردند و بعد از ورود بمنزل آختی پاره داغستان معلوم شد که لکتره انجا سر طغان
 پیش آورده پل رودخانه سمور را که معبر کوبه منصور است شکسته قله کوه را استقیاق کرده
 موب و الا آنر و در آن سمت رود فرو آمده جمع کردن چوب و سباب پل فرمان داده تا و

غروب پیل در کمال استواری بران بسته افواج منصوره را فوج فوج مأمور عبور ساختند هنگامیکه
 مهر زرین لواء از رو نیل فلک گذشت ریات جهانک نیز با سپاه انجم کو کعبه عبور و در وانه کوه
 نزول نموده روز دیگر به هنگام صبح که آفتاب جهان آرا از پشت کوه افق تنبع برکشید بعزم
 استغناق انگروه و صعود درجات آملوه فلک شکوه بر فراز کوه زرین قرار گرفته جمعی را بهم زدند
 کوه بموضع که زنان و نسوان انطایفه تاختن داشتند روانه ساختند آن جماعت ریائی تخیل
 از جا برداشته آغاز کردند آنحضرت با جمعی از دلاوران بتعاقب فرایان پرداخته و آنروز
 از بام تاشام طی پست و بلند آنوادی بهولناک کرده بسیاری از انطایفه را از شتاب جبال
 بمغاک هلاک افکنده جمعی کثیرا سیر کردند تتمه لکنیزه اطفال شیر خواره و بچ شش ساله را از فرط وحشت
 در میان درها و آبها انداخته نیم جانی برای خود غنیمت شمرده خویش را بقصد قاف نجات کشیدند
 زمانی که خسر و شیر سوار خورشید ازین قله بلند رخت بسری منزل غرب کشید و کوشور کیر غم
 آسایش از باره کوه میریزد منزل کزید و چون بسبب کوهستان آمدن اردوی جانوران
 آن راه لغد داشت امر و الا بهد و ریوست که بنه و آغروق از راه مشکینه و شاه داغی البرز
 روانه قبله شود و روز دیگر آنحضرت از راه چاهم متوجه قبله گشتند و از راهی بود غیر مسلوک که سرخا
 در بعضی مواضع کمر کوه را از سنگ و خشت و صار و ج برآورده احداث پلای کرده که پیاده یکیک
 در کمال دیرت و خطر از آن میکزشت و سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آنرا است آنحضرت
 با ملزمان رکاب تمام آملوه را پیاده طی کرده بهسم دستی ناخن جمت کره از رشته سردرم آنرا
 پرچج خوسم کسوده در شانزدهم جمادی الاول محل موسوم بقوتقاشین من اعمال قبله را بحراست
 قدم قبله گاه اهم ساختند و بعد از سه روز بقیه لشکر فیروز که از شاه داغی می آمد بار دوی بزرگ
 بنه و آغروق که در شانجی میبود ملحق و بروفق فرمان بموگب فیروزی نشان پیوستند و چون
 طما سب قلیخان که سرداری قندار اختصاص داشت بعد از شکست سرخای بخو مقرر از شج
 عازم هرات شده بود غنی خان حاکم ابدالی را نیز با فوجی از ابدالی روانه ساختند که در حوالی نوروز در

بطحا سقلی خان ملحق شود و در نزل مریور عریضه از محمود میرزای ولد نظر علی خان والی سابق
 و علی میرزای برادرزاده او بقوایم سپرد کرد و نرسید شکر اینکه در چینی که سرخای سبب
 جنگ قبله از پاشایان کجبه و تقطیس استعانت کرده بود اسحق پاشای والی تقطیس با جمعی از
 عسکر عثمانی حرکت کرده بامداد سرخای می آمده والی زادهای مریور با فوجی از کرچه جمعیت و
 عرض راه کاخ بر سر ایشان ریخته پانصد نفر از رومیه قتل و اسیر و سلک جمعیت آنجا
 تفرقه پذیر گشته پاشا فرصت خود سازی نیافته قلعه تقطیس فرار سپید والی زادگان در آنجا
 این خدمت بخدای مهر شعاع و انواع نوازش و اصطناع بهره مندی یافتند بعد از هفت روز از
 قبله بفرم تحریک لواء غایت افروختند در بیان حرکت موکب والا از شیروان
 بصوب قلعه کجبه چون از انظام امور شیروان و تنبیه لکزیه و غستان فراغ حاصل
 شد در بیت و چهارم جمادی الاولی اعلام ظفر فرجام بصوب قلعه کجبه بفرستاد که شورش نمی شود بام
 والا در محاذات ارس جسر تنین ترتیب یافته کوکبه غر و تکین با افواج ظفر قرین عبور و رو چنان
 شنبه ششم جمادی آخری از سمت کلیسا کندهی کجبه قیاب بارگاه عز و جاه بذروه مهر و ماه افرشته
 شد علی پاشا که در آن اوان از دولت عثمانی بایالت کجبه منصوب و با فتح کرای سلطان تان
 و جمعی از رومیه و تاتاریه بمحافظت قلعه مامور بود و شهر را خالی نموده بنار ابرختن و تکه دار
 گذاشت خدیو سکن در مقام کمیت چهر توان حیره لکام را بجانب قلعه سبک خرام ساخته بکا
 سیه و اطراف قلعه را بدیده دید دیده روز دیگر از جانب جنوب از میان میدان شهر که پاشا
 حصار تخمینا صد و بیست گز فاصله بود طرح سیه بندی ریخته جزایر چنان خون کشام را دسته
 بسته بر سر سیه تعیین و از طرف دیگر مورچه ها معین و مقرر گشته هر فوج بمتمنی بر سر کرده بمکا
 اختصاص یافت و جمعی از جزایر چنان قادر اند از منارهای مسجد خارج قلعه را که مشرف بقلعه و
 نیرس آن حصن تنین واقع بود و حواله گاه ساخته در سر منار با آغاز کمانداری نموده نخت
 توپچیان رومیه منارهای مریور را در فکله آتشبار و آتش دستی مهارت در عرض سه روز

با سطح برهنه سوار کردند پس توپچیان انعطیف منارهای میان قلعه را که رویه سرکوب شده
 ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار و در اندک روزی رایت سرفرازی آنها را نگون ساخت
 برات حیات بالا نشینان آن بزم خاری را حواله فایض ارواح کردند و آن فوارهای آیین
 که در جویبار خوشخواری سر بر فلک کشیده بود از جوش صاعقه باری شکستند و اندک بعد از آن
 حوایلهای بلند سپهر پیوند که مارل منزله نوازل سماوی بود در خارج شهر از چوبهای قوی بر
 داده شبهای پستی تسعه کشیده سرکوب قلعه کیان میساختند اما همینکه آن قلعه های چوبین فاسد
 علم کردند از بروج قلعه اساس بر بلند می آنها را بصدقه توب کران سنگ از پای در آورده چنان پای
 عظیم را نمونه عظیم میساختند و در پیش خنجرهای گردون توان مرتب گشته از دهان خنجر و جسم
 آیات و امطره ناگهانی حصار را بر قلعه کیان فرات میشد و فرمان پذیران کوکب میشد و در
 وسیله کوشیده از طرفین بکندن نقب داد و فرهادی میدادند و سه دفعه از جانب سیدیه داران
 نقب بیای حصار رسیده آتش زدند و خاک بنیاد و حصار و جمعی از استحفظان بباد فرات و
 یکدفعه برفت نقب بنقبهای مختلف بنا گشته نقابان رومیه نهانخانه کجی پی برده باطل نمودند
 اما از شش نقب دیگر که سه هزار و پانصد تن بار و دیوار رفتند بود غافل شدند حوالی حرکت استحفظان
 ثابت و سیار سرفرازی این قلعه بلند با فروختن مشعل نوحه بیاض صبح کرم کار بودند و الا حکم والا
 یکنقب را آتش داده از اطراف قلعه ولوله و یورش و بر کاخ فیروز کون فلک زلزله و شورش و آشفته
 قلعه کیان را تصور اینکه همان یک نقب بود که نایره شترانش شکستند پذیرفت از خوف یورش سرباز
 و حصار از دحام و هجوم عام کرده همینکه فرازان تسعه استوار مقام استقرار مردان کاگردید شرافت
 از آن آتش جانسوز بنقبهای دیگر در گرفته از انجاد و در نهاده قلعه افتاده احمیه حیات نقصه در آن
 حارسان بروج با کوب عمر ولد علی پاشای والی کچه اختراق یافت از آن طرف سیزده رومیه دو دفعه
 نقب بیای سیدیه آورده کجی را سیدیه داران مطلع شده باطل کردند نقب دیگر غده دل را شکست
 از آتش درون خانمان سوزستی سی چیل تن از بخار چنان سیدیه دار گردید و چند دفعه بنقبهای

یکدیگر رسیده در همان تنگنای نقب با کار و چرخ و پلایچه دست بگیران شدند و یکدیگر را
 عصر در وقتیکه مستحفظان در پشت سینه مشغول حراست بودند رویتیه با خمپاره های دستی
 آخته غفله از قلعه بیرون دویده و خمپاره ها را آتش داده بجانب سینه داران انداخته با تیر و
 سنگ و تنگ و تفنگ هجوم آورده اهل سینه را تا مستحفظان میدان دو انداخته ازین طرف سپردار
 اگر او دلیران جملات بسپار دباغیهای کشیده برویده و در آنوقت جمعی از خاک و خون کشیده
 تنه را از سینه دور کردند چون شعله را تاج بخش کشور گیر هر روز بر سر سینه پای توجه رنجه کرده
 بکار بر یک کار گذار و فرمانی را بر سر سینه اهل قلعه یعنی ایاقبه در آنوقت بحدی نایره توب و تفنگ
 مشغول ساختند که اگر خرم خدیو او را لغرم دستی از دور بر شعله آن اخگر پر شور و شرمیداشت
 خرم عمر بسیاری از راهروان طریق جان سپاری بآن آتش جانور و میکفت و دو دفعه جان
 افتاده که در وقتی که سرور کرد و در فضا زبانه شست سینه روی توجه آورده بهمدستی اقبال پادشاه
 بدست کار پیمان پوشیار میدادند کلوله توب سرخی پراکنده مغر و خون انشخص بر سر و صورت
 و لباس آنحضرت پاشید که در همانجا تاجیه جامه کردند و یکدیگر را در مسجد بیرون قلعه که آنحضرت از سینه
 بروزها با آنجا می آمده آسایش میکردند کلوله خمپاره از قلعه بمیان سجا افتاده یک نفر از غلامان
 از پای در آورد و بهین هیچ مدتی نیران جنگ التهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری در زد و
 نمیشد و اکثری از رویتیه و اهل قلعه را بکلوله توب و تفنگ و خمپاره اسامیستی فرد ریخت از
 جمله قوچلی پاشا حاکم کرکاش بود که در صدارت ضرب کلوله توب از پای درآمد و یکدیگر و اهل پاشا
 بود که بآتش نقب سوخته پدر را کباب کرد از اینطرف نیز علیخان بیگ کوچی باشی که در سینه بود
 بکلوله خمپاره قلعه کیان راه فیمایش گرفت و مانع از رمضان اوقات شبانه روزی ضرب بیرون
 سینه کشته خندق قلعه را بچوبهای ضخیم و سنگهای عظیم انباشته سینه را از خندق گذرانیده پاشی
 حاجی رسانیدند چون بسبب کثرت برف و باران توپ برای سینه شلاشی شده توده خاک شد
 دست از بردن سینه باز داشته رنگ تدبیر دیگر آب ریخته برین هیچ که سمت این شوق و خوبت

که آب میگرفتند سیدی می نزدیک داده آب بستند و دیوار شیر حاجی با حصار و بروج آن
 ایندهام یافته نصف قلعه را آب فرو گرفت و اینیه و عمارات در روی آب نمونه خانه جناب شد
 محصورین با ستظهار امداد عبد الله پاشا کوپراوغلی که در آن او ان سیر عسکری منصوب آوازه
 آمدنش روز بروز می آمد پشت بدیوار امید واری داده دست از دامن قلعه داری بر داشتند
 و درین چند ماه آنچه لازمه کوشش و تهیه بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمده از آنجا که کلید گشایش
 امور در دست کار فرمای قضا و مفتاح ابواب مقاصد در کف تقدیر اینز دیهیم است تسخیر
 صورت تسیر نیافت چون یورش بچگاه راه و رسم خدیو کشورش نبوده فوجی از دیوان خان
 و عساکر بهرام انتقام را بفرستاد که چند نفر از جوانین که رام و رؤسای انجم هشتم با طرف قلعه
 و انحصار استوار در کمال شدت محصور ساخته جمعی اینر بسرداری طغی خان بغایری روی
 تعلیس فرمودند که باتفاق تا وادان و اناوران کرجیه مشغول محاصره قلعه تعلیس باشند چون تسخیر
 مبروره بزرور سرچشمه اقبال بیروال خسرو داد کرد رسال بعد میسر میگردد و مجاری حالات اندیشه
 انشا الله العزیز در ضمن وقایع آنسال کاشته قلم صدق تعال خواهد شد سائلو علیکم صلیه
 ذی کوا و از تاج قوت اقبال اینکه در ایام محاصره آنچه چون اردوی بهایون در تیررس توپ
 واقع شده بود سیدی در برابر خمیه خسروانی کشیدند که تیر مراد توپچیان بسک می آمده با
 از اتفاقات در خمیه حرم محترم روزی دیبتر آسایش نشسته بودند غم دیوان سزای بهایون کرد
 بهینکه از جابر خواسته را می شدند بتویر که در ایام محاصره هرات اتفاق افتاد فی الفور از قلعه
 توبی انداختند که کلوله در پهلوی سند مبارک بزرین آمد و چنان آفتی بنکبانی حفظ آبی از آ
 بهمال گذشت در میان تنبیه سرکشان لکرنیه جار و مله و باقی تصادفات
 امور ایام توقف بکجه در چینی که ریات جاه و جلال در خارج کجه توقف داشت
 جمعی از رؤسای لکرنیه جار و مله وارد دربار شوکت دار گشته بمنت روز تعهد کردند که جمعی
 برسم لیاق در رکاب خورشید شراق حاضر سازند چون در آن موقعه اشری از وعده بطور سزید

جمعی از خوانین و حکام سپاه نصرت پناه را که در حدود آغداش مستعد و منتظر فرمان بودند به
 الطایفه تعیین کرده فوجی از معکیر و فروری اثر بجای آوردن ایشان نامزد و جمعی از کرجیه کاخت پیر
 کرد کی علی میرزا ولد امام قلیخان از آن سمت رودخانه کربابین امر مأمور گشتند و مأمورین بعد
 از انقضا و جمعیت متوجه مکان انجماعت گشته الطایفه نیز از طلاع و مساکن خود رخت تحسین نقله گوی
 که مهین فرزند البرز بلکه البرز پرورده دامان نقشش بود کشیده مانند کوه مکر بغیر جنگ بسته است
 بخیره سری کشوند و علی الفیصله با سواره و پیاده خود بمعکیر لشکر فرسیر و از هجوم آورنده اردو
 انجم ختم را آماج گاه کلاه که تفنگ ساختند اما خود را نشانه تیر ملامت کرده جمعی کشته را ایشان
 بمعرض تلف درآمده روی برافتند و بتفناق خود شتافتند پس سرگردان یکصد پنج
 تن از الطایفه که در دست داشتند از بایمی درآورده بکند و کوب و برفت و روبه آن ناحیه
 پرداختند و تمامی قری و مساکن ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان را عرضه نهب
 و خسار و ذکور و اناث الطایفه را که فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسار ساختند
 موسم زمستان رسیده و خیل سرا که ز مهریز اگر میسر شده به سبیلای امکان رخت نزول کشید
 راه آن نیز منحصر یک ممر بود که آنرا لکریه بدرختهای عظیم و چوبهای قوی سد و دغوده آب بنمودند
 هر چند که اینچنیند آئینه صیقلی گشته بود اما یورش صورت امکان نمی نمود که مذاکره و الاغلا
 بر گشته جمعی هم از رؤسای آن گروه که در اردوی نصرت پشروه بودند بسلسله حبس و قتل گرفتار
 آمده انجام کار ایشان حواله بوقت دیگر گردید و نیز بعضی رسید که جمعی از طوایف بختیاری
 که مأمور بخراسان بودند از عرض راه فرار در کوستانات بختیاری اظهار سرکشی و تمکب کردند
 از موقف اعلی باباخان چاوشلو بکلر یکی فیلی تبسبیه الطایفه خیره سر مأمور گشته و محفل موسم
 بنزد در قلعه گوی که تفناق انجماعت بود پیاده از اطراف کوه یورش برده بعد از کشتن و کوش
 بسیار الطایفه مغلوب و جمعی از ایشان در رودخانه آن ناحیه غرق و برخی هم بیاتره شمشیر
 صاعقه بار و لیسر آن حریق گشته و تتمه با عیال و اطفال دستگیر شده با شاره و الا و اتام

سرکردگان بالوارسکنه خلیل آباد کوچیده روانه خراسان و در حدود جام پهلوشین ایلیت
 گردیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان را با فوجی به تنبیه بلوچ و ترک نامور ساخته بودند بانها
 عرایض حکام مزبور معروض عتبه علیا شد که بسای مردی بخت چیره دست قاضی سرکشان آن ناحیه
 قرین خدلان و هوان و جمعی را بهلای تنبع کهج براه راست عدم روان ساختند و قلعه دیزک را
 مستخر نمودند در بیان وقایع توشقان قبل مطابق ۱۱۴۷ سنه و انعقاد مصالحه
 بارو سیه و استرداد قلعه بادکوبه و در بند بنای خداید تمیثل و مانند
 چون وقت آن شد که دارالمرزبانین و قلعههای شکوفه و ریاحین که در تصرف لشکر کجانه
 بود بهجوم سپاه ابراداری و قلعته کشائی نسیم بهاری کشوده کشته از دریا بارقوه ناسیه آفتم
 بجای بار عروق اشجار آید و بنی الاصفهین که غارتگر کلهامی ایض و احمر کلش است راه دیار ناکا
 پیماید سلطان سیارگان روز سه شنبه میت و پنجم شوال ۱۱۴۸ سنه علم افراخته محل کشته باب الاقوا
 لاله و کل را که کشایش در بند نقل و تحویل او بود بایتم از جوش ریاح بر روی باغ و بنا
 کشاد و منطقه کوس نوروزی و غلغله فتح و فیروزیه مژده بخت و عالم افروزی بدو فروزید
 در داد و مجلس خسروانی که گلزار بهار استعاره آب و رنگ از آن گلشن رنگین و باغ ارم الکتاب
 تربت از آن حدیقه خدایین میگرفته و دغستان لاله و شقایق داغ رشک از آن بر دل چست
 و سرخامی گل سرخ از جلالت صفای آن قفای ناخن خاری بخارید و نبشته از غیرت کبود کشته در
 بونه حسرت میکشد اخت مشحون با نواغ خواسته و برودش رؤسا و سران سپاه از انواب کلکان
 و خلایع زرتاری کونا کون آراسته کشته بهارستانی دیگر در نظر آمد و بعد از انقضای جشن نوروز
 نوبت آرایش گلزار پر رنگ و بوی دولت اید پیوند رسیده در آنروز فیروز تخت استفتاح قلع
 گیری باسترداد ولایت در بند و بادکوبه کردند مفصل این مجمل آنکه سابقا سمت ذکر یافت که کج
 ایلمچی که از جانب پادشاه روس بسفارت در اصفهان بهره یاب تقبیل عتبه علیا شد از
 مترزمان رکاب همایون میسرود چون بعد از تسخیر قلعه شاهی خیال انترجاع قلعه در بند و غیره که در نظر

روسیه بود از ضمیر نور میکشت ایلمچی فرور از غنیمت خاطر اقدس آگاهی یافته در باب انجام آن
 امر سه ماهه استمهال و بدولت روسیه بیان تحقیقت حال کرد پادشاه خورشید کلاه نیز چون
 دانست که ایهال و تعلل او را سودی و عاقبت کار را به سودی نیست در باب تحلیله ولایات نیز آن
 فرستاده کناس ابدان ولایات با ذون ساخت نهاد و آنروز سمیت اندوز عقد مصالحه فیما بین
 دولتین بوقوع پیوست ازین طرف قرین الشرف حکام ولایات در بند و باد کوبه و سالیان تعیین
 روانه و مقرر کردند که اسرانی که در تصرف روسیه باشد جمیعاً باز یافت و ولایات را ناقصه سولا
 که راس اتحاد ممالک جانیین است تصرف کرده سرداران روسیه را بدون فرامحت روانه روس
 نمایند و مأمورین بنجو مقرر فرمان پذیر گشته ولایات را بجزه ضبط در آورند و بعد از طی مرحله این دعا
 چون اصل بنای شهر و قلعه شاخی در جای نامناسب اتفاق افتاده دست تسلط بشکریک کوب
 حصار آن نمیتوانست شد بهمت و الا به تغییر امکان تعلق یافته بوقوف و بلدی دیده و ران چنان
 نظر در چهار فرسخی محل موسوم به آقو که مابین رود کر و شهر قدیم واقع و بحسب مکان استیاری
 معین و مقرر گشته بدستور و الالبانیان بهارت پیشه و بهنرسان در دست اندیشه با تمام آن بست
 خیر فرجام دست استمام پازیده در اندک روزی کسکه آن جهنم تین را بهدوش قلعه ذات البروج
 چرخ برین ساختند و سکنه و اهلای قدیم را کوچانیده در آن مکان تربت نشان مکن و آن قلعه را دارال
 حکام شیروان قرار دادند و نیز از اخبار بخت پرور اینکه ایلباس و الی خوارزم حسین و کیلیموت را
 بانه هزار نفر از ترکان بتاخت حدود خراسان فرستاده و آنجا حاکمیت و وفود گشته کرد و بی بجا
 بانه و فوجی بسمت الاداغ و سملقان که مکن اگر و جمشکر است رفته و حینی که انطاغیه شغل گوناگون
 و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه با جمیعت کامل سبوقت ایشان رسیده جمعی کثیر را غرضه
 شمشیر ساخته در ازای اینجندیت بنوازشات بدیوانه اختصاص یافتند و در بیان حرکت
 موکب و الا بجانب فارس بغیر محارب بنو عبداللہ پاشای سرعسکر و قتل رسید
 سرعسکر در خارج قلعه ابروان چون مدتی بود که عبداللہ پاشای سرعسکر در مابانولج

سرگردگان بالوار سکنه خلیل آباد کوچیده روانه خراسان و در حدود جام پهلوشین ایلیت
 گردیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان را با فوجی به تنبیه بلوچ دیرک نامور ساخته بودند با نه
 عرائض حکام مزبور معروض عتبه علیا شد که بیامی مردی بخت چیره دست قالی سرشان آن ناحیه
 قرین خدلان و دهوان و جمعی ابدلای تنبع که براه راست عدم روان ساختند و قلعه دیرک را
 مستحرم نمودند در میان وقایع توشقان مثل مطابق سنه و اتفاقا مصالحه
 بارو سیه و استرداد قلعه بادکوبه و در بند تباید خداوند بمیشل و مانند
 چون وقت آن شد که دارالمرزبانین و قلعههای شکوفه و ریاحین که در تصرف لشکر یگانه
 بود هجوم سپاه ابرآذاری و قلعه کشائی نسیم بهاری کشوده شته از دیار بارقوه نامیه آید
 بجوبار عروق اشجار آید و بنی الاصفهین که غارتگرهای امیض و احمر کلشن است راه دیار ناکا
 پیامد سلطان سیارگان روز سه شنبه میت و پنجم شوال سنه علم افراخته حمل کشته باب الانوار
 لاله و کل را که کشایش در بند نقل و تحویل او بود با بهتر از حیث ریاچ بر روی باغ و نبات
 کشت و مطنطنه کوس نوروزی و غلغله فتح و فیروز می مژده بخت و عالم افروزی بدو روزی
 در داد و مجلس خسروانی که کلزار بهار استعاره آب و رنگ از آن گلشن رنگین و باغ ارم الکنت
 تربت از آن حدیفه خلدین میکرده و داغستان لاله و شقایق داغ رشک از آن بردل خیمه
 و سرخای کل سرخ از خجالت صفای آن قفای ناخن جاریخارید و نبشته از غیرت کبود کشته در
 توتیه حسرت میکداخت مشحون با نواغ خواسته و برودش رؤسا و سران سپاه از انواب کلان
 و ضلع زرمار می کونا کون آراسته کشته بهارستانی دیگر در نظر آمد و بعد از انقضای جشن نوروز
 نوبت آرایش کلزار پر رنگ و بوی دولت ابد پیوند رسیده در آن روز فیروز خجسته استفتاح
 گیری با سرداد ولایت در بند و بادکوبه کردند مفصل این مجمل آنکه سابقا سمت ذکر یافت که کل
 ایلیچی که از جانب پادشاه روس بسفارت در اصفهان بهره یاب تقبیل عتبه علیا شد و از
 ملزمان رکاب همایون میسر بود چون بعد از تسخیر قلعه شماخی خیال التزاع قلعه در بند و غیره که در تصرف

روسیه بود از ضمیر انور میکندشت ایلمچی فریور از غرمت خاطر اقدس آگاهی یافته در باب انجام آن
 امر سه ماهه استمهال و بدولت روسیه بیان تحقیقت حال کرد و پادشاه عورشید کلاه نیز چون
 دانست که اینحال و تعلل او را سودی و عاقبت کار را بهبودی نیست در باب تجلیه ولایات و نیز آن
 فرستاده کناس ابدان ولایات با ذون ساخت نهاد و آنروز سمیت اندوز عقد مصالحه فیما بین
 دولتین بوقوع پیوست ازین طرف قرین الشرف حکام بولایات در بند و باد کوبه و سالیان تعیین و
 روانه و مقرر کردند که اسرانی که در تصرف روسیه باشد جمیعاً باز یافت و ولایات را تا قلعه سولای
 که راس الحده ممالک جانیین است تصرف کرده سرداران روسیه را بدولت فرامجت روانه روس
 نمایند و مأمورین بنحو مقرر فرمان پذیر گشته ولایات را بخوره ضبط در آورند و بعد از طی مرحله این عمل
 چون اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده دست تسلط لشکر بیگانه کوب
 حصار آن میتوانست شد بهمت و الایه تغییر مکان تعلق یافته بوقوف و بلدی دیده و ران تصاب
 نظر در چهار فرسخی محل موسوم به آق سو که مابین رود کر و شهر تدم واقع و بحسب مکان امتیاز بی
 معین و مقرر گشته بدستور و الابنایان مهارت پیشه و هند سان درست اندیشه با تمام آن بست
 خیر فرجام دست استقام بازیده در اندک روزی کنسکره آن جهنمین را بهدوش قلعه ذات البروج
 چرخ برین ساختند و سکنه و اهالی قدیم را کوچانیده در آنکان زیست نشان مسکن و اقلعه را دارا
 حکام شیروان قرار دادند و نیز از اخبار بخت پرور اینکه ایلباس و الی خوارزم حسین و کیلی موت را
 بانه هزار نفر از ترکان بناخت حدود خراسان فرستاده و آنجماعت دو فرقه گشته که در پی بوجو
 بانه و فوجی بسمت الاداغ و سملقان که سکن اگراد و جشکر است رفته در حینی که آنطایفه مشغول گوناگون
 و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه با جمیعت کامل سبوقت ایشان رسیده جمعی کثیر را غرض
 شمشیر ساخته در ازای این خدمت بنوازشات خود یوانه اختصاص یافتند و در بیان حرکت
 سوکوب و الایجان ب قارص بغرم محاربه عبداللہ پاشای سرعسکر و قنبل سید
 سرعسکر در خارج قلعه ایروان چون مدتی بود که عبداللہ پاشای سرعسکر روم با افواج

قضا بهجوم آن مرز و بوم از وان قیصر آمده هر خدا و اوزه آمدش بیل کوهری مساعفت
 میداد اما کوه پابر جای از نهضت موکش گرانجانی بجا ریت میگرد بعد از نور و زسلطانی که
 ایام محاصره کجبه امتداد یافت و سرعک سر از کیر میان غمبول بر نیارده فوجی را اولاباخت توام
 قارص تعیین نمودند که شاید ساسله جذبان عرق حیت سرعک گشته از قارص متوجه کجبه شود
 عسکر تجاہل پرداخته از معارضه اعراض کرد پس غریت تو جبهه بآمنت در خاطر والا نصیم یا جمیع
 از دیلران کیوان مهابت و نیره گذاران مرغ صلابت را بسر کردی چند نفر از خوانین به تسدی طرق
 و ضبط ضابطه محاصره کجبه مأمور ساخت و فوجی را هم مقرر داشتند که رفته در آغوش توقف کرد
 هرگاه لکریه جار و تله یاد غمستان که همیشه در کین میدان خالی انداخته فساد می نمایند با یکدیگر یکی
 شیروان و حکام آن ناحیه تنبیه ایشان پردازند و کروی را نیز برای محافظت و صیانت ایروان
 بجانب نخجوان تعیین فرمودند بعد از انساق این امور و انتظام کارهای نزدیک و دور در روز جمعه
 ذی الحجه طرف عصر از حوالی کجبه بخارار دوی همایون در جوش و اندریای لشکر بیکران در خروشل
 در منزل الاکورس محال شمس الدینلو بعضی اقدس رسید که تیمور پاشای ملی حاکم وان باشد ازین
 عسکر روم و اگرادوان روانه قفقاس است خدیو جهان پرور با ستاع این مژده بخت اثر با فوجی از دلا
 رزم آزمایان هم اینک شاید سر راهی بر آن خیره سر گریز یا گیرد عازم قفقاس شده وارد دوی همایون را مقرر
 داشته که کوچ کوچ بر کوچ رفته در قلع لوری با مقاومت کشته مشظرا نصرف موکب والا باشند بفر
 و در ایالت جهات است فرخی قفقاس معلوم شد که تیمور پاشا برای محصورین فی خیره پیبرده است کار
 انجام داده و مراجعت کرده آنحضرت فرمودند که از میان کوه مشهور بقا یعولی از زیر غصه بر سر قلع
 قازانچائی که در نوامی قارص واقع و محل توقف جمعی از رومیله است رفته آنطایفه را تنبیه نمایند با و
 اینکه در آن زمان یکدانه قباب در درجات تور کرم کوتا ز می بود میان کوهها و درها بعدی بالا
 برف بود که کوه از دشت و جاده از راه شیخ نصیافت آنحضرت پیا دکان را در آن کوهستان بید
 برف مأمور ساخته و شبانه روز آن فوج فیروز قدم فرسای سعی گشته سپاه کینه خواه دی که در آن

و ادوی بولناک کوه کوه بر روی هم مترکم بودند یا مال نمودند که شاید سرشته رجبور بدست جنود
 افتد میسر نشد و چند مرکب با مومن نور دراز و ورق آس با دبان فی قوایم نیز کرده بآذریای سبک را
 انداختند چنان غرق شد که تخته پاره از استخوان بندی پیکر هیچیک بخار نیامد پس عطف عثمان کرده
 در قلعه لوری بار دوی هایلون پیوستند و از آنجا غرمت خمیر مقدس را مصحوب یکی از کز قبا را
 رویه بعمر کز نوشته و از آن توجبه موبک منصور بآن سمت آگاهی داده باد و از ده هزار نفر از عساکر
 نامدار و یک مازان عرصه گیر و دار عازم مقصد گشته در غره ماه محرم ساله یکفرسخی قارص را متحرک
 انجم حشم ساختند سحرگاهان که زد چسرخ مکوب زر زین کوس کوس رحلت شب آوای
 نامی و غیره کزنای غلغله و چسرخ برین انداخت و اعلام ظفر اثر و ریات از دها پیکر سبقت به پاک
 و قبه افلاک افراخت بضابطه و آئینی که میبایست و فروشگویی که میبایست در برابر قلعه تسویه
 کرده بر چم اعلام زر نگار کشودند چون سر عکری پیش از وقت با اعلام خدیو مهر افسر از نهضت کوکبه
 واقف گشته حصار قلعه داری امان عافیت ساخته و با استحکام درون و برون شهر پر خسته
 خود در قلعه توقف و عسکر رومی را که شمار آن فوج بشمار یکصد و بیست هزار رسید با تیمور پاشا
 ملی بخارج حصار فرستاده بود که از روی حزم پشت بدیوار رزم نمایند تا عصر لغبتنه رزم سازان
 و شور اکینزی جان بازان سعی و تلاش شد که شاید آنظایفه از حصار بند قلعه دور و بهم آورد لشکر
 کردند مفید نیفتاد چون وسعت قلعه قارص توقف آن عسکر پر شور و شرب را بر نمیتافت جمعی از ایشان
 در فراز ملی رفیع که مشرف بقلعه بود نصب خيام قرار و اطراف آنرا بمطریق خندق استوار کرده بودند
 لابد توجنه جلور با هر هایلون بجای قلعه کشیده بقلب معکری و فی ایشان بستند و بعد از آتش افشان
 آن از دهای ثعبان دمان نوبت کار ز چشم تیغهای افعی پیکر سبده سواران و پیادگان با
 و سنان صاعقه بار بر آنظایفه حمله و کشته بخش تهاجم ایشان رومیه روی بر تافته فوجی دیگر
 همان خارج قارص بجانب وان و ارزن الروم شتافته تتمه خود را بقلعه کشیده بار تخت کشودند
 شب سیاه خیمه طلسم شک فام ظلمت را از برای آسایش طناب در کشید خدیو فیروز روز عطف

عنان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده سه روز دیگر آن مکان را متفرکوه کرد و بی احتشام و تامل
 قاصد را پامال هم نمود و طسفر فرجام ساختند و مکتوب مشتاقانه حضرت معز عسکر نوشته مصحوب یکی از
 گرفتاران رومیه فرستاده او را بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کردند جوانی نیامده معلوم شد که بنا
 کارش بر نغافل است چون قلعه کج و تقلیس محصور سپاه منصور و همت و الایم حاصره قلعه بروان
 مقصود بود صرف زمام توجه بجانب ابروان کردند که شاید معز عسکر بر ستمداد یکی از حصارهای مخصوصه
 جلوه گردان ظهور شود کوچ بر کوچ جنب او چو کلیسایا با فراخ قفسه بارگاه پهلوشین اوج مهر و
 ساختند و بعد از چند روز بکفر سخی ابروان نزول کوکبه جلال فرمودند حسین پاشای والی ابروان
 بقلعه داری پرداخته و فوجی از دلیران رزم ساز بموجب حکم سرور کردن فراز قلعه بایزید اموض
 تاخت و تار ساخته عثمان آقایی حاکم آن مکان را دستگیر و با سر و زنده بسیار بیایه تخت کرد و ن ظهیر
 رسانید عبداللہ پاشای عسکر از کار عسکر سابق تجربه اندوز نداشتن میفاداید اجزاء الفکر
 عیسی البکسر انصراف موکب نصرت اثر را بر ضعف حال دلیران و سنجح حادثه در بلاد ایران
 محمول داشته مجدداً جمعیت آن لشکر شکسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام که موقوف ثبت دفتر
 رومیه و تقیر محمد آقایی ذخیره حی که در محاربه بدست آمد میفادینار سواره و پیاده هزار پیاده و سوار
 عازم ابروان شد و بعد از عبور عسکر و دم از آریه چائی این نوید دلپسند و شوره بهجت پیوند معرفت
 خدیو ارجمند گشته برای سبکباری غازیان بنه و آغزوق را با اردوی هایلون روانه کوکبه و بیکر ساخته
 موکب والا که عدتش پانزده هزار میشد بقصد استقبال حرکت کرده معز عسکر که با هزاران کوکبه و سوار
 آمد و در محل موسوم بیاغادر و من اجمال ابروان گشته چون دست از دامن خرم کشیده نمیداشت آن
 شب با آن گروه انبوه در دامن کوه مشرو و آده کوکبه و الانیز شپه را که در دو فرسخی آنکوه در جنب
 انخی گندی ابروان واقع بدین العکس میدان مستطیع بود برای نزول اختیار نموده عسکر که طایر
 رنگش در بهوای خیال معارضه از تشیانه عارض میسرید بخا صید بروت و در قلعه قاف بلند بود
 قرار گرفته آتش هریک از شیرکاران اصدف قرآک و دوسید می اگر قرار کند لونی بیکی تصور میکرد

آنحضرت ظل الهی که کوه پابر جای جهان بلی و سنگ کشتی دریای دلی بود آمدن ایشان دلیل آمد کار و انعطاف
 حضرت کرد کار دانسته بادل قوی و حوصله شکر غم ثابت و همت شرف انصاف شب نظام نور
 پر دخت منتظر صبح فیروزی بودند آنشب در عالم واقعه دیدند که جانور مهیب که بکاویش و
 پلنگ شباهت دارد در میان خمیه رشیدی که مخصوص آنحضرت در منازل زده میشد رو با
 حضرت کرده خدیو شیر صولت نیربا و جمله و کشته قهای کردن او را گرفتند آن جانور هم شروع
 بتلاش کرده او را محکم کشیده برانورد و در آن پایهای جانور قایم بود آنحضرت با و در آنجای
 لشکر که در آنجا حاضر بودند با دشاره کردند بنور از ایشان اعانتی بطور رسیده بود که
 آنحضرت بقوت بازوی شیر افکن او را از پای در آورند و صبحگاهان سمران و سرخیان سپاه را
 احضار کرده اولاً جام کوش و ساغر نوش ایشان را از باده لب تلخ این بیان ساختند که دشمن
 سرست می غرور و باده جمعیتش پر زور است که پیش و نشسته و دوطرف اردو نیز قلعیدار و
 ورنجی چائی پیوسته اگر قوری در غم و قصوری در رزم واقع شود راه نجات از همه جهت بسته
 خواهد بود و بعد از آن خواب شبانه را بیان کرده دلیران را بمژده حمله فکری دلاری و فستخ و
 امیدواری دادند مقارن آن رویه از قلعه برآمده از پشت سر اردوی همایون گنار
 زنجی چائی را فرو گرفته که هرگاه کوبه و الا از بالای تپه بمقابله پردازد ایشان معبر نصرت اثر
 آورند و اردوی سرعک نیز از پیش رو آغاز کوچ نموده همین که با کوبه و از دحام برآه افتادند
 بلند اقبال که با فواج خونخوار مکل و آراسته مهبیای کین در کین ایستاده بودند از فراز تپه مانند
 از عده باری خروشان و چون پیل کوه ساری جوشان آبسنگ شیب کرده رو به لشکر رویت
 آوردند سرعک روم تو بخانه خود را دو دسته کرده یکدسته را بجانب یار و دسته دیگر را بر سر
 تلی که در فضای میدان واقع بود قرار داده و خود در پناه تل ایستاده از دوطرف این خروشان
 جنگ یعنی توب و تفنگ را صاعقه بار ساخت شهباز کشور کینه نیز با فوجی از جزایریان بهر هم
 بر سر تو بخانه بالای تل که سرعک آن پناه خود ساخته بود یورش برد و جمعی را نیز بر سر تو بخانه جانب

نامور ساخته قول بهایون را بر سر قلب شکر و میده در حرکت آورده تو بجانهای جلور بر ایشان
 نخت جزایر چنان بهرام کین به پشت گرمی اقبال ظفر قرین متهاجم گشته تو بجان روی تل انصر
 کردند و بنیان پایداری قلب سرعک نیز از صدمات تو بهای کران در هم شکسته رو بودی از هم
 آوردند که مازان جلا دت آئین و نیزه که از ان ظفر قرین که در طح و کین مهبیای کین بودند با شاک
 سرور روی زمین از یسار و یمن بتعاقب سواران پرداخته فوجی نیز پیش روی پیادگان در
 آمده آن صیدهای بدم افتاده راجر که وادرا حاطه کرده بسرفشانی دست یازیدند کار بجائی رسید
 که یکنفر چریک ده تن سیکه چری پیل تن رازنده پیش انداخته می آورد سواران لشکر ناگه آریه جانی عقب
 ایشان شتافته در آن روز پنجاه هزار متجاوز از آن گروه غرضه تیغ هلاک و اسیر خرم فزاک شدند و عبدالله
 پاشای سرعکر را رستم نام فراچو روی مغاوری غمان گیر گشته می آورد و جمعی وراثت خا که عادت
 او باش پناه است باد در آن و بختند پاشای ناتوان هجوم کشش ایشان از اسب و غلطیده سرکشش
 بسنگ آمده نیم جان گشت فراچو رو چون صید خور را نیم سهل دید و از دج کرده سرش را بنظر رسانید
 و چون طالعش در محافظت آن بزرگ ناسازگاری کرده بود بنوارش کامل سرفرازی نیافت و ساء
 مصطفی پاشای والی دیار بکر که بمصاهرت سلطان محمود خان پادشاه دیجاء روم اختصاص
 داشت جلیل یکیش متخراسانی او را از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه
 وفات یافت که لغش او را بار دوی ظفر قرین آوردند و ده دوازده هزار نفر دیگر از پاشایان و میران
 بهمین پنج سر بر سر این تیزه را می گذاشتند و تمامی تو بجان و خزانه و احوال و اطفال و خیام و دو آب و
 آلات و اسباب سرعکر و لشکریانش فزون از حیطه حساب بعضی کتاب درآمد و این فتح روز
 یکشنبه بیست و ششم شهر محرم سنه ۱۰۷۱ اتفاق افتاد اما تیمور پاشای ملی در آغاز اشتعال آتش جنگ با
 اگرادوان سبقت بهریت جسته از جانب اوچ کلیسیای و فوجی از لاهن کبری و اشترک غانم فرار
 شدند از مسینه دها در دره حوالی اشترک سر راه برایشان گرفته ارامنه از پیش رو بچوب و سنگ و
 دیوان از قفا تیر و تفنگ اسب سستی ایشان را رم داده سه چهار هزار از ایشان را نیم جان بان دره

بی پایان انداخته مرد و مرکب بچاه سار عدم شناختند آنگاه صل دور و ز برای ضبط و تقییم
 و اعطای جوایز و عطایای در آن مکان پیروزی نشان بکشت و آن مکان را بهرام دینیه موسوم و نقش
 سر عکرا بسرا و ملحق ساخته مصحوب محمد آقایی ذخیره چی بقارص و نقش سار و مصطفی پاشا داماد را
 بقلعه ایروان روان کردند و جمیع گرفتاران رویتیه را خرجی داده و بدرقه سپهره نموده روان
 او طمان فرمودند و چند نفر از گرفتاران رویتیه را برای نقل این سرگذشت بجانب گنج و قلعید و ایروان
 فرستادند پس به معانی فتح و ظفر و همگانی نمایند اینزد و او را کوکبه فیروزی اثر بجانب یسار ایروان
 بهضت یافته تپه تخماق خان امیر کوکب نصرت پزوه و بشوکت آسمان فرسا کوه البرز شکوه خستند
 و با باخان چاوشلو یکبارگی قیامی را که بعد از واقعه فتح بموجب امر و الا بار دوی معلی پیوسته بودند
 هزار نفر از بهادران رزم کسرتی محاصره قلعه ایروان نامور و مقرب فرمودند و در آن مکان شاهزاده رضا
 قلی میرزا که با حرم محترم از ارض قدس مأیور بدرگاه معلی شده بود وارد و بشرف تقبیل با طاق
 فایز شد در بیان تسخیر قلاع گنج و قلعید و ایروان و مجمل و قلاع آن اوان چون
 مشیت اینزد و او را که بست و کشتاد حصن حصین جهان و بسط هم نام قلعه متین چهار ارکان
 در دست قدرت اوست بحصول امری تعلق گیرد و نوحی و طلب کلید دار الملک مطلب
 می آید و رخنه های کشوده از شش جهت بسته گشته درهای بسته از هر باب کسایش میساید و مصداق
 اینمقال مقدمات قلاع فرجور است که درین چند سال نهال پابرجای طایفه رویتیه در آن بلوغ
 ریشه تصرف دوانیده بحدی شاخ و برگ سرکشی افراشته بود که بکشا کشتن آمد و رفت ایلیان و هر
 حرف و صوت سفر بهیچ وجه از یاد نمی آمد و درین چند وقت نیز که این همه از سرکشان رویتیه
 بسایمردی جلالت سردرپای قلعید اشتند دست از قلعه داری برنداشتند درینوقت که خبر قضیه
 سر عکرا بچهره رسید اولاً علی پاشا و الی انجا میرزا پاشایی را با چند نفر از رؤسای اوجاق بدرگاه ایروان
 رواق فرستاده طالب امان گشت این سؤل در حضرت ظل اللمی موقع قبول یافته عبدالباقی
 خان زکمه را به همراهی ایشان با فرمان مان روانه ساخته بعد از وصول فرستادگان فرجور پاشا شاهی را

در هند هم صفر قلعه را تحلیه و بموجب اشاره اقدس باتوجه و جمیع اسرای ایرانی تسلیم نموده
 مستدعی شد که با فتح کرمانی والی زاده تاناکام دل از تسلیم عقبه علیا دریافت و بعد از حصول سربلندی
 بجانب مقصد شتاب مقرر شد که پاشا و فتح کرمانی سلطان با اتفاق عبدالباقی خان روانه دربار
 سپهر بنیان و جمعی از غازیان نیز در میانه قلعه را سالماً از آریه چانی که ابتدای سنوار گشته بود
 سعادت نمایند پاشا و فتح کرمانی سلطان بعد از ادراک سعادت کورنش تسلیم و شرفیاب
 و لشکرهای لایق گذرانیده بنوازشات خاص و اختصاص یافت علی پاشا متعاقب
 خود را از راه قارص و فتح کرمانی سلطان تاناکام که ولایتش دارالملک قرم بود از راه قفلیس طریق
 مقصد پیموده بعد از تحلیه کعبه استخری پاشای والی قفلیس از باب استیذان در آمده او نیز بهین
 هیچ مورد امان گشته در بیت و دوم ربع الاول قلعه را خالی و کلید قلعه را با اسرای ایران و گز
 و توبخانه و قورخانه تصرف سرداران بیطرف داده خود را در میانه قلعه عازم خسته گردید احسین
 پاشای والی ایروان در سپردن قلعه ایروان چهل روزه استمهال کرد چون این تعهد از پاشا
 محمول بغذریتش لهذا فیصله را بعهده نامورین نموده در دوم ربع الثانی از بیلاق تحاق خان
 بجانب قارص لوای کشور گشائی افروختند و در دهم ماه مزبور جانب غربی قارص که معبر از
 الروم است محکم دوی کیهان پویی گشته تیمور پاشای حاکم دان که از سواد پراشوب جنگ ایروان
 بسای مردمی سعی نیرو گستی کرده و سرعایت بد بر برده در قارص میبود با حاکم قارص و پاشایان
 داری پرداختند و از کنار آریه چانی الی ارزن الروم تمامی اهنیه و قری و مزارع و توابع آنمزد
 بوم عرضه غارت شده چون بعد از مقدمه قتل سرکره ثانی اعیان دولت عثمانی احمد پاشای والی
 بغداد را که تهمت تقصیر منسوب ساخته از ایالت بغداد مغرول کرده بودند بر سر کبری منصوب و
 و صلح مآذون ساخته و نیز در آن اوقات در ارزن الروم توقف داشت عریضه فرستاده متعهد
 انجام این امر شده و پاشایان و ابالی قارص و ارزن الروم عریضه ضراعت آمیند بار بار علی فرستاده
 تعهد کردند که کار ایروان بصورت دهند مشروط بر اینکه خدیو بهمال فتح غرمت اندیا کرده پیرامون

و اضر ایشان کرد چون بهت انصاف گزین آنحضرت که از عذر تمت طبع خلا جز بر خاقان نجف
 سخن با حضرت قیصری در بر دستان رویه داشت نه بار غمی عاجزه وزیر دستان سلطنت
 ایشان اندر فتنه نقیب الاشرف و قاضی ارزن الروم نیز پا چند نفر از رؤسای اوجاق و اروق
 و با اتفاق علما و معتبرین آنجا کامیاب تقبیل آستان سپهرشان و با فرمان امان روانه ایردوان
 حسین باشا اگر چه رفتن ایشان واقعی نگذاشت اما چون قلعه دار می اسودندند بدان غشور عاطفت
 و احسان را حجت نجات خود ساخته شروع بتخلیه قلعه کرده در پانزدهم جمادی الاول آن حسن سپهر
 با تو بخانه و اسرا بکجا ششکان این دولت ابد پیوند سپرده خود با اتباع و مستحقان قلعه روانه دیار
 روم گردید و حکم و الا بغر فدا پیوست که با باخان بیکریکی لرستان و سرگردانی که مأمور محاصره
 قلعه بودند آمده در مجلس الدینلو توقف و منتظر صد و ر امر مجدد باشند و از وقایع آن ایام هیکه جمعی از
 لکرها در غستان راهبوس فساد انجیری سر از کربان ضمیر بدر کرده و با اشتراک اتفاق و رزیده
 قلعه قریب را محصور ساخته بودند خا صفا لاد خان شخال از اطراف و حاکم در بند این سمت بموضع
 ایشان شتافته سیصد سوار زنده از ایشان بدست آورده بقیه التیف اه زیمت پیش گرفتند
 و شخال و جمعی که مصد خدمت شده بودند بنوازش و انعام سربندی یافتند و هم در آن اوقات
 که شخال آمده در در بند میسبود اوسمی او را با فوجی از لکرها بر سر قلعه ترخو که مسکن شخال است
 آمده با اتباع شخال مجادله کرده اوسمی مرور با جمعی بجز قتل در آمده تتمه بدیار فرار شتافتند و از
 مؤیدات اقبال انیکه بند سلطان مرو که بنا بر صلحت ملکی در بد و طغیان سیل آشوب تانایه و شورش
 مرو بموجب حکم و الا انهدام یافته بود بعد از آن چند دفعه بستان آن بند امر فرمودند آبی بروی کار
 نیامد ظمیر الدوله ابراهیم خان که مأمور به بستان آن بند گشته بود بند را بسته و آب را بقلعه جاری
 ساخته تشنه گامان مزارع و باستان آن سر زمین از ورود آن رود سیرابی و کامیابی اندوختند
 نیز کناسل بلخی و سن نهجی که سبق ذکر یافت در اصفهان شرف اندوز خدمت اقدس گشته بودند
 همایون میسبود و چینی که ریات نصرت آیات از سیدایق ایروان عاجز قاصرین شد و از انصاف

داده میرزا کافی نصیری خلفا را بسفارت تعیین و یک رنجبر قیل و بعضی دیبا با برافت اور وانه فرمود
 در میان حرکت موکب همایون از قارص بجانب تغلیس و در بند و انتظام
 مهمان گرجستان بعد از استرداد قلعجات ثلث چون انتظام امور گرجستان بشهر
 خاطر اقدس بود در مسجد جمادی الاولی از قارص عطف عنان بجانب تغلیس کرده مقرر
 داشتند که سرداران تغلیس با ظهور میرزا و یصدش از ناودان و ارناداران کار تیل
 کاخت برای بنای کار گرجستان روانه در بار فلک بنیان شوند و امورین در عرض اه ادراک
 خاکبوسی استان عروج جاه نموده هر چند ظهور میرزا بتفویض و الیکری اولی و احق بود و ملکیت
 داری الیق اما چون علی میرزا از قوه گرجیه بشرف اسلام تسعد و برادرش محمد میرزا در جنگ
 عثمان پاشای سرعک بقتل رسیده بود و الیکری کار تیل را بعلاوه کاخت بعلی میرزا غایت و او
 بخطاب خانی سرفراز و با جمعی روانه ساخته مقرر فرمودند که ظهور میرزا با ناودان از ملزمان بکار
 بوده در ظل جناح همای عاطفت خسروانه بسر برند و در دوشی تغلیس از مکان بر تیلی ظهور میرزا
 را مخص ساختند که رفته کوچ خود را از کاخت به تغلیس بیاورد ظهور میرزا که توقع و الیکری
 با سم خود داشت و در مقدمات احق پاشا خدمت کرده صاحب شیر و بدیر بود انجمنی از قوه
 بفعل نیامده مایوس بود بار و ساری گرجیه توطیه کرده بدون اینکه وارد تغلیس شود بخانه خود شتافت
 و جمعی از ناودان نیز از همان منسل فرار و کوچهای خود را برگرفته بسمت قزاقان و روس و چرس
 که اکنه شعب السالک است بدر رفتند و یو بهمال بعد از ورود بمنزل غالموق سپاه نصیر شاه
 را فوج فوج ساخته هر قوه را بسمتی برای منع و استمالت طوایف گرجیه تعین و در بیت و نهام راه بود
 ششوی خیر آفتاب بپرتو وصول بجانب تغلیس افکند و از انجماعت جمعی که در مقام طاعت بودند
 امان گشته سرشان معرض مؤاخذه درآمد و شش هزار خانوار ایشان را کوچانیده روانه حجاز
 ساختند و بیت روز تغلیس مقرر کوکبه نصرت قرین گشته از انجا بغرم نسبه والی قدیم رایت
 بجانب در بند افروختند پس ایندها انکه در جینی که عبداللہ پاشا کور پری و علی از دولت عثمانیه

بسر عسکری منصوب و عازم حدود دین گردید فرمان دستان قیصری بنفاد اقران یافته بود که خان قسیم
 سلک جمیعت از قرقه تا تاریه منعقد ساخته از راه سولان و دربند متوجه ایران شود و خدیونی
 بهال بعد از استماع این خبر علی قلیخان سناریو لیلو یکگزیک شیروان بدبا حاکم و قشون استرآباد
 و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت بدر بند مأمور ساختند که اگر از خان قدیم اثری ظاهر شود و
 در آن نواحی مشغول خود داری بوده معارضه و جنگ رو بر رو موقوف داشته و هر صد طلوع
 طلوع نیز اقبال بیروال و متطوع اشعه ماچیه را یات ظفر شتمان باشد و تعلیس معروض شده والا
 شد که خان مزبور با عی کر غیر محصور بود و سولاق که سنور مملکت ایران در و سلاست وارد گردید آما
 پادشاه سکن در جاه روم بعد از آنکه مطلع میگردد که ولایات خواهی بخوای از تصرف اندوخت
 بیرون رفت و این دفعه نوبت حواشی روم خواهد بود علی پاشای الی کچه را که از خدمت اقدس فسخ
 در بار عثمانی رفته بود بوکالت اندولت علیه روانه ساخت که با اطلاع سر عسکر حدود روم
 قدیم بر آمد و لتین استقرار دهد و فرمانی هم بخان قدیم بخط شریف نوشته صحوب اسلامکری سلطان
 برادر زاده خان مزبور که در دربار قیصری میبود بجا پاری فرستاده اعلام داشتند که چون
 حال در میان این دو دولت بنا می صلح است آمدن خود را بجانب ایران موقوف دارد اسلامکری
 سلطان در عرض راه سر عسکر را ملاقات و سر عسکر نیز معتمدی ارفیق او ساخته با عرضیه خدایان
 بدرگاه معتمدی روانه کرده کیفیت حال و مقدمه آمدن علی پاشا را از دربار قیصری بطلب صلح
 معروض شده جلال ساخت سلطان و فرستاده سر عسکر در تعلیس شرف اندوز تقبیل درگاه
 سپهر منظر گشته سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلی حضرت پادشاه و الایاه روم از خدمت چالون
 رخصت طلب شد و چون صدور این جبارت از خان قدیم آتش افروز مزاج مقدس گشته بود مانع
 رفتن سلطان مزبور شده فرمودند که همیشه باب شمشیر آتش فتنه را فرو نشانیده ایم و خصمان شور انگیز را
 از سرک آبی که در میان ساخته اند شربت فنا چشانیده ایم برای کشتن خان قدیم شفاعت فرمان قیصری
 در کار نیست و این حکم را چون تقویم پارینه عتبار نه پس سلطان مزبور را روانه کنجه و عبدالباقی خان

از کجایه را مأمور ساختند که در قلعیس توقف کرده علی پاشا را که برای مصالحه از دولت عثمانیه می آید بکجه
 برده منتظر فرمان مجده باشد و رایات جهانکشا روز شنبه نوزدهم جمادی الاخری از قلعیس حرکت
 و از راه جاردوله عازم مقصد شد بعد از عبور از آب قایمق چون بکجیه جاردوله را نیز کوشال درگاه
 بود اردوی همایون را در حوالی آب گذاشته عازم تنبیه آنجاخت شدند و ایشان پیش از وقت
 مساکن خود را خالی کرده برهنه از کوه البرز که در رفعت و صغوت مشهور عالم است ستفاق نموده
 با شاره و الاغ و گاو و خراپچیان از اطراف کوه پیوریش پرداخته بالکوه فلک شکوه صعود
 باتش افروزی نایره خراپ و تفکات قله زمهریری جبل را گره مار نموده یکست ستفاق را در
 کردند لکریه چون آفوج بی امان را با خود دست و گریبان و بر خلاف عادت بلارا از زمین صاعد
 آسمان دیدند بشوایخ و زوایای جبال متفرق گشتند و خود را بجانب آوار کشیدند و جمعی کثیر
 از ایشان قتیبل و اسیر و بیوتات و منازل ایشان احراق شده از آنجا عازم اردوی نصرت
 شعار و از راه شکی وارس ره نورد وادی ایلمار گشتند بعد از ورود و موکب همایون بشماخی
 رسید که خان قدیم که بخارج در بند رسیده بود آوازه توحه موکب جلال را شنیده عنان غم
 بر تافته و دو منزل را یکی کرده و بجانب قدیم شتافته لهند حکم و الانفاذ پیوست که اسلامک
 سلطان که در کجیه توقف دارد از بهمان راه معاودت و فرمان قیصری را برده بامسای آمد و
 و الا بسپارد و چون خان منبور بعد از ورود بحوالی در بند ایلمار نامی از شمال زاد بای سیاتوا
 بشماخی دغستان منصوب و ایالت شیروان البسرخای و حکومت در بند را با احمد خان اوقبی
 و دو هزار و پانصد تومان باشمشیر و ترکش و کورک و طوغ با و داده سرخای نیرو خود را با
 نفر لکری همایون خان مذکور تعیین و بعضی از اشرار انطاغیه هم عرصه را خالی دیده با خان هم از وفای
 زده بودند هر چند که ابتدای زمستان و جبال دغستان با تمام برف فرو گرفته عبور از معابر آن بانی
 مقدور نبود اما حضرت خل اللهی که پست و بلند جهان امانند آفتاب تابان در نظر انور کیسان پیش
 بعزم بلند و بیست ارجمند متعبد بسختی راه داشتند داشتند کشته تنبیه انطاغیه کم فرصت پیش نهاد

اقدس ساخته از راه آلتی آنجا روانه و بعد از ورود بمنزل دره کندی فرمان همایون بفرستاد
 مقرون شد که سردار دغستان از دربند آمده در منزل دره من اعمال طبرسران بکشت و مشغول جمع
 غلات باشد و بنه و آغزوق را در موکب شانه زده رضا قلی میرزا از راه شایران روانه و خود
 با فوجی از لشکر نصرت اثر اولاً عازم تنبیه شرار بدوق و خالوق گشته شش هزار نفر از فوج منصوبه
 نیز به سمت دوقوز پاره و آلتی پاره و اختی پاره تعیین و جمعی اسم مامور ساختند که در سمت قبر سر راه
 بر فراریان ببنند و بعد از آنکه لوازم قتل و هت و تنبیه و تادیب درباره آنطایفه بعمل آید
 عنان کرده در منزل کلبارفته بار دومی ظهر قرین میوستند و در پنج رجب سمت شمالی قلعه
 در بند مضرب خیام سپهر پیوند گشته چون بعضی رسید که ایلدار شتمحال جدید او سبی و سرخا
 در محل فزانش سلسله جمعیت را منتظم ساخته اراده دارند که سرخا صفولا دخان شتمحال را
 اندازد ایات جهانکث از دربند شبکیه کرده وارد مجالس که خانمچه ولد او سبی در اینجا توقف داشت
 گشته خانمچه نیز بالکلیه سر دره مجالس را فرو گرفته آغا رستین و جمعی از ایشان قبیله واکیر گشته
 تتمه راه کریمش گرفتند و تمامی آنحال با مال و ذخایر وافر تصرف لشکر فیروزی مظاہر درآمد
 روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بهین پنج قیل و هت و اسیر و احراق قریه محال لکزیه می شد
 نا وارد قریه کیدن که متعلق بنخا صفولا دخان شتمحال بود که دیدند لیکن سرخا می و او سبی ایلدار
 را از وصول کوکبه منصور آگاه گشته هر یک سرخویش گرفته به سمتی فرار کردند و خاصفولا دخا
 با اتباع خود در کیدن بموکب همایون ملحق و بشرف چیه سانی آستان غروشان سران
 گشته از اینجا اعلام طرفه جامه قانی بغیر تنبیه سرخا می بجانب قنوق اینتر یافته در سینه شتم
 بدوراق سه فرسخی قنوق وارد و سرخا می را جمعیت موفور فرار هم آورده و قلل جبال را سنگر
 کرده دره را که معجز چویش دریا خروش بود فرو گرفته بعقیده خود سر راه بران سیل بلاست خلو
 به حال تفکیک میان را از چهار طرف مامور میوش ساخته اولاً دسته افغان فرار کوه را از دست لکریه
 گرفته آتش جنگ تیر و احداث شور و ستیج کردند هنوز فوج دیگر از دانه کوه در کار صعود بودند که لکریه

تاب مقاومت نیافته فراری و یکم تا زان کزین در یکس کین تعاقب پرد خست تیغ تیز ابرایشان
 جاری ساخته سرزنده بسیار بدست آمد چون باعث بارشکی وقت وضیق معبر عبور عسکر فیروز
 و آرتزان از ان تنگنای میسر نبود جز ای چپان زحل شمال را بصیانت قلل جمال مأمور دهان
 مکان را محفل نزول کوکبه منصوره نمودند و در ان اثنای ایلدار از لکزنه دشتان و آواز جیغ
 منقده ساخته از سمت دیگر مجاورت سرخای می آمد چون از شکست سرخای واقف نبود جزیر چپان
 سرکوه را لکزنه سرخای تصور کرد و در کمال طینان آمدنی شد بعد از آنکه کاشف بعجل آمده خود را باطل
 دست و کریبان یافت ناچار آغا زرد و خور کرده باندک کروفری راه یاران خویش پیش گرفته
 و جمعی که بر شان سربار دوش بود گردن بریز تیغ نهاده سبکبار بیدار عدم شتابند و فرود دیگر لوکا
 جهانش بجانب قشوق شقه فزار نهضت شده که مقارن آن رؤسا و معتبرین قشوق وارد اردوی
 همایون و طالب امان کشته بغرض ساینده که سرخای کوچ خود را مدتی پیش ازین بجانب آوار
 خود نیز با اولاد بعد از منقده شکست بسمت آوار و چرخس گریخته و مانند کان خود از سال گذشته
 آزاد کرده عفو و سنده احسان خدیو جویهایم چون فرار سرخای بسیر حقیقین پیوست و اهل قشوق
 نیز در سال پیش مورد امان ساخته بودند که بکار ایشان پرداخته بفرستید به احمد خان او همی
 عنان بجانب قلعه قریش فرمودند و چون در وقت توجه موکب همایون بجانب غازی قشوق قاضی
 آق قوشه و امانی آنجا در سر راه از در استیمن در آمده بعد از گذشتن کوکبه منصوره در مقام قضا
 در آمده جمعی را حقیقه با عانت سرخای فرستاده بودند این معنی مروجه چنسان بایره غضب آگهی گشته
 جمعی بر تنبیه قاضی و جماعت قوشه مأمور و قاضی با جمیعت خود و رعد و جلال در آمده شکست
 فاحش یافته و مقهور و قاضی اهل قوشه غارت زده و ماسور شدند و دیگر قاضی بعد از خوشی
 ماضی شمشیر دامت را آویز کرده بندگی ساخته وارد اردو محلی گشته با تماس اسرای قوشه
 که در تصرف سپاه بود با نطایفه روگردان پس حوالی قلعه قریش ضرب سراقات جلال گشته
 او همی حیل و در دختر خود را بشتان دولت و چند نفر از معتبرین ابد بار محلی فرستاده مستعدی

بخشایش و متعبد استمال حکم و فرمایش گردیده که هذا تقصیر و لغو مقرون گشته بنا بر اینکه اگر رحمت
 دو قوزپاره نیز هزار اسب بعنوان پیشکش و خانواری های معتبر برسم کرده و ده پمچین کن چنان
 طبرسران هم خانواری های قریش را بمحصلان این امر سپرده متقبل خدمت و انقیاد گشته بودند و
 امور و اغستان بهر جهت صورت انجام یافته بود و خاصه فولادخان شتمخال و باقی سران و اغستان
 را که بموکب و الاپیوسته بودند بنوازشات شایسته بهره مند ساخته رخصت انصرف داده
 خانواری های دغستان و طبرسران اما مورد بر بند و اشتب غرم را از راه شیروان بجانب صحرا
 دلاکشی مخان منعطف ساختند و در میان ورود موکب مسعود بمخان و طرح
 بنامی سلطنت در آن موضع میمنت نشان داد و سنکامیکه سران و ستان
 نیز بهت نشان ایران باستیلای خزان حوادث رو بافسرده می گذاشته از هر طرف سرکشی و
 شاخ مانند شجر سر برافراخت و هجوم بمنزله یکانه ریاحین پرینک و بوی گلستان او در میان
 گرفته باغبان بی اندیشه وستان پیرای فضیلت پیشه از پیرایش باغ بنوای زغن و زراع و طغفر
 کلاغ مشغول گشت اگر چه خدیو کردن فراز که سرتاج سلطنت صوری فرو دمی آورد و پیشنهاد داد
 آن بود که بعد از استرداد ولایات مقصوبه این باغ را بآن باغبان ارزانی دارد و ملک ایران
 با قلاع مفتوحه در بسته بصاحب ملک سپارد و خود در کلات و اسپورد که مسکن بالوف است بخت
 اورنگ انزو نشسته پادشاهی عالم معنی پردازد در این وان که بقوت سرنوشت نماید آلهی و نیروی مایه
 سعی و غیرت این خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست آمده بنور اقبال بجای
 فال ایرانیان از زیر بار کران این تنک در آورد و دست سرزنش و توبیخ اغیار را بشمشیر بران غرملند
 از سر این فتنه ملامت کش کوتاه گردید برای کنکاش آن امر خطیر چون حوصله و سنگنده هیچیک از بلدان
 توقف موکب کرد و بسطت ابرمیت یافت جو لکای معان که عرصه دلپذیر و در و نور آب و علف
 وسعت صحرا و زینت مکان بی نظیر بود بقشلا مشی مقرر گشته فرامین مطاعه جمیع ممالک محروسه
 صد و ویافت که حکام و رؤسا و قضات و علما و اشراف و اعیان هر ولایت در پارتو دهم جدی

صحرائی مغان در پائیه سر بر فلک میسر بقور تمانی حاضر شوند و نیز حکم بهایون بنفاد مقرون شد که یزد
 بجبر جواد در میکانی که رود کرا و ارسن بهم می پیوندد دوازده هزار رواق و منظر و مسرای نریت پر
 از چوب و فی برای خاصان و رؤسای لشکر با نضام حمامات ذلکشا و مساجد روح بخشا و
 رباطات با صفا و میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب داده و عمارات عالیه نیز شتمل بر حرم
 سرا و میوات که شایسته چنان خدیو کیوان ایوان باشد برای نزول آنحضرت با چوب و ستون
 باین قبیل میستون برافرازند درینوقت که از تنبیه سرکشان و انتظام امور دغستان فراغت روی
 داده عطف غمان فرمودند بعد از ورود و کجس قلعه سی با معدودی از خواص از اردوی همایون
 افتاده شش منزل صعب السالكات در یک شبانه روز طی کرده و اردو قلعه آقشوشده از آنجا در شب
 نهم شهر فرخنده فرجام میام صحرائی مغان بر امقراریات جهانکشا ساختند و علی پاشای والی موصل
 که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده به همراهی عبدالباقی خان که در کجبه توقف میداشت متفران
 آن وارد گشته شرف جبهه سائی آستان سپهر بنیان دریافت و اما مورین ولایات بهم آغاز آمدن
 کرده هر روزه فوج فوج سرسره ساری از قبیل سده آسمان اوج بر اوج آسمان میسوند و در
 مینعاد مقرر جمیعت کل انطالیفه که عدت ایشان بصده هزار میرسید در درگاه سپهر شتابه نظم
 انعقاد پذیرفت پس آنطالیفه را تماماً بدرگاه جهان پناه خضار و بوساطت مقتدران مکنون خاطر
 اقدس را با ایشان اظهار کرده فرمودند که شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاه و پادشاهان
 و ایشان در عهد و سریر موجودند ایشان را یا هر کس را که براننده افسر سروری دانند بر یا
 سلطنت بر دارند اما آنچه حق کوشش بود درین چند سال بجا آوریم و ولایات ایشان را با اسرار
 ایشان از دست افغان و اروسی و رومی خلاص کردیم اما حالیا مصلحت وقت در آن می بینم که گشتم رخت
 بیخانه و خوش نشینم بعد از ابلان این پیام کسی انجماعت دست بردارم و ابرام زده عرض کردند که
 تا بیخانه می نام و نشان خواهد بود و سرا و قدم پیر مغان خواهد بود و ابرام زده پاشای قس آنحضرت
 که با شمشیر آتشنا خاک ایران از دشمنان پیاپی رخته و برق تیغ صاعقه بارکش در زمین تلای علانده هرگاه دشمنان

از خاک ایران برگیرد و مایده از خاک درگاه او برنیکیرم بعد از استان پرمغان سرچرا کشیم
 دولت دین سر او گشایش دین دست آنحضرت فرمودند که ما را بهیوس تاج و افسر و بهوی
 سرور در سرنیت این نوع سخنان را موقوف دارند که منافعی رضای خاطر و دور اندیشه باطن
 ظاهر است تا یکماه که زبان این مطلب در کشاکش سرچرخه گفتگو میبوده چون مبالغه از حد گذشت
 حضرت ظل اللهی فرمودند که از زمان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که چهار خلیفه بعد از
 یکدیگر متکفل امر خلافت شده اند که هند و روم و ترکستان یکی بخلاف ایشان قایلند و در ایران
 هم سابقا همین مذہب رایج و متداول بود و خاقانی کیمی ستان شاه اسمعیل صفوی در مبادی
 حال بنا بر صلاح دولت خود این مذہب را متروک و مذہب تشیع را شایع و مسلوک داشته بعد از
 آن سب و رخص را که فعل یهوده و مایه مفاسد است در السنه و اقواء عوام و اوباش دایر و جا
 کرده شر شرارت پتحماق و در سفر فی برانخت و خاک ایران را بخون فتنه و فساد آسینت و اما
 که این فعل مذموم انتشار داشته باشد این مقصده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هرگاه اهل
 ایران بسلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند باید این ملت را که مخالف مذہب است
 کرام و ارفع عظام نواب بنمایون با ست تارک و مذہب اهل سنت و جماعت سالک شوند
 چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود و ممدوح اعم و طریق اهل ایران بمذہب آنحضرت
 آشناست و او را سر مذہب خود ساخته و رفوعات مقلد طریقه و اجتهد آنحضرت باشند ایشان
 نیز متفق الا را این حکم را بسمع اذعان اصفا داشته کل جعفری این مذہب حنیف را آرایش رستا
 روزگار ساختند و وثیقه برای توکید و استقرار این مطلب مرقوم و بهر پاک اعتقاد می مخموم
 ساخته بقرآن عامه سپردند آنحضرت نیز مسئول ایشان را پذیرای قبول و کلتش آرزوی ایشان
 بار و رمیوه حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه آسمان بجاه روم خادم حرمین شریفین است
 اینفهد که طایفه شما عمل آمده من هم بحضرت پادشاه ایچی فرستاده بشرط قبول پنج مطلب است
 مصالحه میکند ارم که رفع اختلاف صوری و مضموی از میان آنت محذیه کشته من بعد رسم لغت

مابین روم و ایران مسلوک باشد اول چون شما از عقاید سالفه کول و طریق اهل سنت و تعلیم
 جعفر صادق که از ائمه حق است اختیار و قبول کرده اید قضایه و علما و اقدیان روم ادعای
 صحت آن کرده آنرا خاص مذاهب شما رند و بیم چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام
 بائمه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه این مذاهب نیز دیگرکن با ایشان شریک بوده باین جهت
 نماز بگذارند سیوم اینکه بر ساله از اطراف ایران امیر حاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصرو شام
 در کمال اغزاز و احترام حاج ایران را بکعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه با امیر حاج ایران
 نیز بیستور امیر حاج مصرو شام مسلوک مسلوک شود و چهارم اینکه اسرای دو دولت نزد یکدیگر نبوده
 باشد مطلق العنان و آزاده بود و بیع و شری بر ایشان روا نباشد پنجم آنکه وکیل از دو تن در
 پای تخت یکدیگر نبوده امور محکمتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند اهل ایران نیز در ازای این
 مواهب خاص سزین عبودیت را بنقش جبین کلرزان ریاحین شکر گذاری ساخته بدعای بیغیا
 دولت بیزوال پرداختند در انجمن سازی و محفل آرائی و شرح جلوس منبت
 مانوس خدیو عالم و نشر و رایج و قایم آن اوان چو فرستیده عنبر قلم و حمره
 کردانی دوات مشکین هم ساتی یکبار ز رخ پرده گرفت کار چرخ
 خلوتیان باز در گرفت با غنسی که خاطر حاسته کرده بود عیسی می خدا بفرستاد و گرفت
 رصدندان و قیقه یاب و اختر شناسان بطلمیوس انساب روز پنجشنبه بیت و چهارم شول مظا
 توشقان بیل مسئله که دوازده روز بنور و ز فیروز مانده بود برای جلوس بهایون معین کشته کارکنان
 قوای نباتی در صحن چمن سبز و قدام سبزه کسرتوه رنگین قبا یان ریاحین دوش بدوش در بر کمر
 صف آرا گشتند و گردن منسازان اشجار از غنچه و از هار تاج و طومار بر سر گذاشتند و در لباس
 مشجر بخته و در در حاشیه مجلس کلر از رانوز رانوز نوشتند بزرگان چنار دستهای نیاز بر کمر زد
 در پیشگاه چمن مهبای کور نش گشتند و یسا و لان سرو آواکت دست ببندگی بر سر پا ایستاد
 همیشه کشکان کلهای همیشه بهار برب جویبار صف کشیدند و جارجان بلند آواز عرصه صبور بوی

و ششپا از بار خویش بروش گرفتند و یکایان بید مجنون بجمله قوزقی شلاله دار و قبای کوتاه
 شاخ سر و برآرستند سقاییان ابر آذاری تبر دستی بنوا حین را نازه و تر ساختند و فراشان
 باد بهاری ساحت گلزار را بر آب سکر و حی از خار و خش دی پرداختند پس فراشان با فروشان
 با فراشتن بارگاه انجم اقامه و محرمه طناب و آراستن بزم فلک شکوه خورشید قباب دست و پا
 کار نمائی از آستین بر آورده اورنگ کوه بر نگار شهر یار جهان را در صدر انجم بهدوش فرقدان ساختند
 سران سپاه و عظمای بارگاه و خدمت گذاران جان سپار و حجاب و خدمت پیشکان در باریت
 بار یافته مانند انجم هاله بدر آن دایره گشتند در آن روز فیروز بعد از انقضای هشت ساعت و بیست
 طالع بشش در بهار سد خدیو کردند و قار فرق فرقد را با فسر کوه بر نگار آراسته با فریدونی
 و شکوه سلیمانی قدم بر فراخت فیروز تخت جهان بینی گذاشته زبان حال را با انتقال کویا فسر نمودند
 نوبت پس افتاد بگویند که دوران پیکار ایشی از نو بکنند سنجیم را غیر تو نیست از قارخانه و ولو
 مبارکباد از کوس و کوز که شادایانه برخاست و فتنه بانی که در ایران برخاسته بود فروشت
 بهمستی تاید آهی دست و بازوی قدرت گشود و دست آشوب زمانه را بر پشت بست نه افسر
 سلطان گنج بیدار شد از طرف چمن به مقدمش یارب مبارکباد بر سر و سمن به خوش بجای خوشتن بود
 این شست خسروی تانیشند هر کسی کنون بجای خوشتن روس منابر و جوه دنا برین نام
 و القاب کرامی آن خسرو داد گزین و قریافت و الوار آفتاب جهانداریش بر در دیوار شبنان
 معموره جهان تافت و سیزاقوام الدین محمد قزوینی الحبی فیما وقع تاریخ جلوس یافته و بعضی
 از نکته سنجان لاخیر فیما وقع خواندند و تاریخ قوامی را سکه دارا ضرب کرده بر روی دیگر آن السلطان
 نادر نقش کردند و چون غریزی بیک داد خواه اند خود من اعمال بلخ که از افشاریه آنجا بود در بند
 حال بارض اقدس آمده و از مستظلال لوا می جهان کشتا گردیده بود و بعلمه دان افشار حاکم اند خود
 حکم و الانافذ شده بود که در عالم الی کوچ و ایل و رار وانه ازض اقدس نزد علیمه دان خان از قبول این
 حرکت سباز زده این معنی بطبع بهایون کران آمده تنبیه و نصب العین ضمیر انور گشت در نیوقت

آغاز بهار سنبلستان دولت برومند و پشکام پیرلس باغ و کلزار سلطنت و الا از شوکت
 سرکشان فساد پیوند بود و زمام قض و بسط امور خراسان را بر سر پنجه اقتدار شاهزاده رضای
 میرزا تفویض و اختیار مهمات آن سرکار را بطما سب قلخان جلایر که از معتقدان آیند و لیت
 بنیان عینایت و با فوجی از جنود ظفر نمود روانه و مقرر فرمودند که در ارض اقدس تنبیه استعداد
 احتشاد کرده از راه بادغیس و مار و چاق بغیر تمسبیه علیمردان متوجه اند خود شود و سپهسالار
 و اختیار کل ممالک آذربایجان را بطمیرالدوله بر سر سیم خان برادر والا که رعایت و مقرر شدند
 که تمامی بیکریکیان و حکام آذربایجان از حد قیدان کوه الی آریه چائی و سنه سالی و غنستان
 و کرستان تابع امروزی او باشند و ایالت هرات بتغییری پیر محمد خان بیباخان چاوشلو محکمت
 و میرزا محمد تقی شیرازی بایالت فارس و مهدی بیک خراسانی یوزباشی زنبوری بایالت سیروان فایز بخش
 خانی و امیرالاسرائی سرافرازی یافتند پس علی پاشای والی موصل که بطلب صلح آمده بود مشغول
 عموطف خاقانی کشته رخت انصاف از زانی داشتند عبدالباقی خان زبکنه را که امرای معتبر
 بود و سفارت تعیین و با اتفاق میرزا ابوالقاسم کاشانی صدر و ملا علی اکبر ملا باشی بانامه بهایون
 و یک زنجیر فیصل و هدایای نفیسه روانه و بار غمانی و خبر صلح و منبت مانوس بهایون با صلح
 ماجرا با علحضرت شاه شکر جاه روم اعلام و انجام امر صالحه را متعلق بشرط خمسند کوره فرود
 و ایلمچی نیز برای تبلیغ ایخچه بجا پاری نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده رضای علی میرزا
 ابراهیم خان را مرض و روانه مقرر حکمرانی ساختند و حکمی حکام و قضات و اشراف ممالک
 هر که شرف تقبیل شده و الا یا قبه بودند بخلاص و انعامات فایض شده رخت انصاف یافتند
 در بهار آرائی قلم خسته رقم با نهار از هار و ریاحین و وقایع عجیب
 لوی شیل مطابق سال سعادت اشتمال ساله در باره جهان
 از بخت فیروز طراوت یافت چون ایام نوروز بهار دلگشت از کامرانی پند طافرو
 چون روز جوانی پخش و کردون سیر نیز عظم تبار پنج روز سه شنبه هفتم ذی القعدة بعد از

انقضای هفت ساعت و پنجاه و هفت دقیقه از حوت بخگاه حمل خرامیده بر اورنگ جهان را
 نشست و کلهای نوروزی بتأثیر قوه نامیه بشا طبرخواست طغنه کوس نوروزی و دیده
 جهان فروزی و آوازه فتح و فیروزی بر فلک اشیر پوست حکم پایون مجلس حسد وانی را
 کشته قوایم سیر فلک میر شکوه طلعت خدیو ثریا منزلت سیر سپهرین سود صنادید بگو
 و اعظم امرا و سیران سپاه و مقربان بارگاه و طبقات خلایق مانند کلهای بهاری سرور
 با ثواب رنگارنگ و خلایع زرین آراسته چون غنچه چیب و بغل از زینارهای سرخ و سفید
 آن انجمن بر زر ساختند و بعد از انقضای مجلس که هنگام شگفتن کلهای اردی بهشت بود
 والا و آرایشگری بوستان نزهت بنیان سلطنت علیا بود یمیناً استفتاح کار فرشته
 سخن بدبیر فتح و تخییر قلعه قندهار فرموده افغانه را که بلدیت و استحضار داشتند احضار
 مکنون خاطر اقدس را اظهار کیفیت منازل آب و آذوقه و معابر راه استفسار و رؤسا
 لشکر را مأمور به تمهید و تدارک آن سفر خیر آثار ساختند و چند روز که از اشغال جهانبانی فراغ
 روی نمود بارگاه فلک عباسی لطیفی را که نقش بدیع طبع میمنت قرین بود بهمدوش خیمه زر
 نگار فلک ساختند آسمانی دیگر بر روی زمین افراختند و خرج عظمی که حاوی این نیلگون
 قباب بود محوی آن خیمه که کتان طناب ساختند و در صد بندها اختر شناس از نقد و فلک
 اطلس در شبهه حیرت انداختند چند روز هر روز بهرم سپهر بسط تجرّع افداح راجع
 ریحانی پر دختند و در سرمای مغان رفته است و آب زده نشسته پیر و صلائی شیخ
 شاب زده و صیوگشان همه در بند کیش شکفته ولی ز چتر کله خیر بر حجاب زده و شعاع جام
 و قدح نور ماه پوشیده و غدار بیچکان راه آفتاب زده و صحای مغان چون سربل مغان
 نشاه خیر گشت و طبع جوانان چون دم سیر میخانه نشاط انگیز و در دوم ماه ذی حجه آنسال خند
 فال ریات نصرت اشمال بعزم تخییر دار القمار قندهار از جولگاه مغان و راهبتر از آمده از راه
 کرم رود و بیشتر و دوار در پیل که بو فور آب و علف شهرت داشت روانه قزوین و فرما

همایون بغرنقاذ قرین شده که ظمیر الدوله ابراهیم خان در منزل قراچین که از محال کرم رود است
 با سپاه آذربایجان بموکب فیروزی شان ملحق شود و بعد از ورود کوبه مسعود بقراچین
 ظمیر الدوله نیز سعادت اندوز خدمت کشته چون طایفه فرون از قیاس لباس که متعلق نجاک
 روم است مصدر بعضی حرکات زشت اساس شده بودند فوجی از حکام کرام و سپاه انجم
 اقسام را بسر کردی نصر الله نیز با جناب ظمیر الدوله از راه ساوخلای مکرری بسم تبای تباخت شجاعت
 ما سوراخته ما مورین در عرض دوشبانه روز چهل فرسخ راه را طی کرده وارد مسکن آنجاست
 کشته هزار خانوار الطایفه را که فرصت فرار نیافته بودند تاخت بلیغ کرده بر احدی ابقا نگذاشته
 ایشان در موضع مشورتش من اعمال مکرری سرکوه را ستفاقت کرده و دست برترش جلاد
 زده و بنیای مدافعه کشتند لیران نصرت قرین از اطراف کوه یورش برده ستفاقت ایشان
 که مکان بس صعب بود نباید یزدانی در محال آسانی بخیطه تصرف در آورده هزار نفر متجاوز از ایشان
 باد و نفرسد کرده عرض شمشیر کشته شده خود را بقلل جبال کشیده فرار کردند و موکب را
 با فتح و ظفر گرفته و ابراهیم خان با عا کر آذربایجان روانه تبریز و شاهزاده باقشون رگما
 در روز درود کوبه همایون بقرون بار دوی ظفر قرین پیوست و از اخبار سرت افزا که
 در خلال این احوال معروض شده سپهر عثمانی شافع بحرین بود و تبیین این مقال آنکه در حین
 محقق خان بیکلیسکی فارس که در جولگاه معان از درگاه عالم مطاف رخصت انصاف حاصل
 میکرد حضرت ظل اللهی در باب استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال بود که در تصرف شیخ جبار
 هوله بود بلفظ مبارک تاکیدت بلیغه فرمودند محمد تقی خان بعد از ورود بشیر از فوجی ارقشون فارس
 بغرم شیر بحرین بقلعه مبارکه نادره فرستاده خود نیز در شرف حرکت برآمد چون تسل از ورود
 بیکلیسکی مشارالیه شیخ جبار عازم کعبه معظمه کشته و قلعه را بنایب خود سپرده بود و نایب بعد از
 مجادلات متواتره طاقت قلعه داری را از خود سلب یافته فرار و بیکلیسکی قلعه را تصرف کرده
 کلمه تسلعه را بدرگاه معالی ارسال داشت و در از این معنی بخلاء خاص غرضت حاصل یافت و الا

بحرین غمیمه باقی دلایات او کردید و نیز در آشنای آنحال عریضه از جانب دلاور بایمنی شعر بر خط
ندامت و استدعای عفو و تقصیر بپایه سیر کرد و سیر رسیده توضیح اینمقال آنکه ثار الیه از
قدیم الایام با ایل بایمنی در محال چاچاق من اعمال زمین داور سکنی داشت و در ایام استیلای
افاغنه بنا بر زیاد سیری سر با طاعت ایشان فرو نیاورده خود داری میکرد تا اینکه بعد از ورود
سوکب و الابهرات بخوکیه مذکور شد مومی الیه در منزل ناکه با جمعی بسک طفر اثر پیوسته بکوتای
و شافلان سفر از گشت و بعد از تسخیر برات که رؤسای اکثر ایماقیه بنا بر ضابطه ملکی با سوکبکنای
برات شدند در باره او نیز همین فرمان جریان یافت و بنا بر استیضه رائی گذاشته طها سب قلخان
و پیر محمد خان بیکری مدتی با او جدا عمل کرده چون دانستند که بناحق کافر نعمتی سیر زیاد سیری
خار و تواند بسیاری اقبال پایدار او را کوشمال ندیند پاره ادب نمیکند دارد و او را با شصت نفر
از کسان او گرفته محبوس کردند و ولدان دلاور که در او به و شافلان میبودند بجز دستار این
خبر که ج و بنه او را با ایل و تباع خود بر گرفته بسمت غرختان فرار کردند و حسینی سوکب و ال
مشتول محاصره بغداد بود دلاور را بیکم و الابد رکاه معسلی و ایل او را که هزار خانوار بیشتر در دست
بودند بخوشان روانه ساختند بعد از ورود ثار الیه سوکب بهایون بر ملا خطه تحقیقی که در آن
سفر برات بر کاست خطاب داشت او را مورد بخشایش و مشول نوازش ساخته تشریف خاص
اسب محمل باین میراق طلا با و عنایت کرده رخصت مراجعت دادند و مشا را الیه شمع شد که در آن
این موبت بعد از ورود برات کس فرستاده کوچ خود و اولاد خود را آورده در برات سکنی زدند
که از خط جبین و نقش تسویلات در و نش معلوم و خوانان بود لیکن برای اینکه بر خطا پیرسانان
عالم صورت که از گنه معانی بخیزد حالت آن تیره درون روشن گشته وقوع آن نوع سلوک را عمل
بر نقص مروت نسازند او را روانه برات ساخته پس در او و بیکری یکی متعرفه نمودند که آنچه از
مال او و ایل او بمعرض تلف در آمده باشد و کرده او را با تمامی ایل او که در برات و خوشان
میباشند مقرر سازند که روانه غرختان شده مشا را الیهما بموجب فرمان عمل کرده دلاور نیز بمقتضا

با ایل و اعوان کوچیده روانه غرستان شدند و آنجا دست از تسخیر جزایر و سر از کرمان
 خود سربل برآورده تخت با فوجی بر سر آورده نایب او را با شصت همفاد نفر استخفین آنجا علی الغله
 بقفل رسانید و آن او را سردار امور بفارس گشته بود حاکم هرات با فوجی از غازیان متعاقب
 او پرداخته دلاور از غرستان به سمت کوهستانات بلخ کرخت حاکم هرات حاصل ضعیف و عفا
 آنطایفه را بمعرض ضعیف در آورده مراجعت نمود دلاور باز خود بمکان خود نموده مقارن آن
 سردار نیز از تمام امور فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات و جمعی را با و نفر سرکرد
 روانه ساختنمود که با حاکم ساخر بمحافظت آن ناحیه پرداختند دلاور مجتهدا بر سر ساخر رفته در
 کمین فرصت نشست آمد و نفر سر کرده با حاکم مزبور بی باکانه از قلعه برآمده چینی که دست ایشان
 از دست قلعه کیخت دلاور را ب از کمین گاه بیرون تاخته هراته نفر سر کرده را با جمعی از استخفیان
 از شمشیر گذرانید و از آنجا بجانب غرستان رفت سردار نیز متعاقب او پرداخته دلاور را
 ثبات بند کرده به سمت بلوچ و هزاره کرخت سردار چون تعاقب او را سودی ندید برگشته
 احشامات غرستان را که همیشه بسر کشی کردن عصیان می فرخواستند کوشالی بلخ داده از آنجا
 بجانب مینمه و چکنوی بلخ رفته آنحال را غارت و هزار خانوار را رسکته آنجا را کوچانیده روانه هرات
 ساخت بعد از آن که دلاور بطرف بلوچ و هزاره کرخت افغانه قدم با رعایت او آمده
 در محل موسوم بهر جنکل که در پشت فرسخی زمین داور واقع سکنا دادند چون با حسین علیجه در
 موافقت میزد حسین ترویج دختر او را پیش نهاد خود ساخته دلاور نیز بطریق مبادله قبول این معامله
 حسین از بخواب بر آشفته جمعی را با خت او تعیین نمود و چون روی توقف ندید باز فرار کرده به
 غرستان آمد در آنجا شاهزاده رضا قلی میرزا را شفیع کنایان ساخته عرصه اعتذار میزید نگاه
 معنی فرستاد بنا بر اینکه ریاست جهانگشاهان را مقرر بود کار او حواله بوقت دیگر گشته جوانی از قفقاز
 اعلی اصداریافت در بیان توجه فرازنده لوای شهر یاری بجانب کوهستان
 بخت یاری بر سنمائی نایب حضرت باری تا بقا کیفیت احوال طایفه می

نداشتند کلاک و قایع کار شده که بعد از تهیهات مکرر محال جام و لشکر کنای آن جماعت مقرر گردید
 مجدداً جمعی از جسته که ریخته های آنطایفه که در زوایای جبال و مکان خنجر متواری بودند جمعیتی
 ساخته از ملازمان رکابی ایشان نیز جمعی بر و را یام با ایشان پیوسته علی مرادی نام میبوندند قایم
 راه روسیاهی پیش آنک طریق کمرای ایشان کرد و نخست از دربار معلی جمعی به تنبیه ایشان
 مأمور گشته در محال رز از آن جماعت مغلوب شدند و ثانیاً بابا خان چاوشلو با جمعی از خوانین جنگ
 اینغ ایشان نامزد گشته با ایشان محاربه و غالب آمده علی مرادی با معدودی سالک طریق
 گردید بعد از آنکه بابا خان حسب الامر مطاع مأمور بدربار سپهر ارتفاع شد علی باز فرصت جسته
 سلک جمعیتی ترتیب داده در سمت کوهستان دست بزدی و افساد برکشاد و بعد از آن سلطان
 ولی یک ایوردی و نجفعلی یک شهابشیران با فوجی با اتفاق حاکم شوشتر و یاب کوه کیلویه
 و الا عازم کوشمال ایشان گشته در پای کوه مشهور بالم نزول و چون بسرحد وضوح میرسد که
 علی قلعه کوه را که سر بر سپهر برین میزد سقناق خویش ساخته و در آنجا تاختن پر داخته قشون شوشتر
 و کوه کیلویه در پای کوه توقف و سلطان ولی یک و نجفعلی یک سپاهی با یکی آنک فراگرد
 کرده بعد از آنکه آن سه کلان صعب را بقدم سختی طی کرده به نیمه راه رسیدند آنطایفه جمعی از جا
 قلعه و فوجی از کوه ایشان گرفته انداختن تفنگ و غلط اندین سنگ مشغول گشته و هر دو سر کرده را
 با جمعی از غازیان مقتول ساخته قبیله سپاه که در پای کوه بودند سر خود گرفته روانه ولایت خوشند
 چون در آن اوان موکب جهانش مشغول تخییر قلعه ایروان بود دفع ایشان را بدفع الوقت انداختند
 درینوقت که کوه بهایون از قزوین حرکت کرده وارد محال جاپلق و بر و رو گردید علی مرادی شتر
 روی بودی نامرادی گذشته با جمیعت خود که نصابش چهار خنجر از غول دیو افکن بلیتن میرسد
 در محل موسوم بلیروک که اصعب آنکه بختیاریت سقناق کرده تاختن گزید پس سمت و الا عازم
 آن سر کشکان بادیه ضلالت گشته فوجی از غازیان رکاب با قشون فیلی وارد لان و همان
 از جانب ولایاتی که متصل کوهستان فیلی است و جمعی از خنجر چیان کوه نور در با سپاه شوشتر و کوه

شهبان از طرف دشت کردگان و بنات تازه و فتره عظیم از افواج قاهره را از صد مارت و کروی
 انبوه با عساکر کوه کیلویه از سمت کوه کیلویه و جمعی کثیر از راه اصفهان بجانب نیراجمختیار می آمدند
 و مقصد داشتند که هر فوجی از سمت خود زوایای جبال و بیخولهای کوه را بسایمی حلی در نورند و دست
 گیرند و شتر را اگر شتران آساید در میان سنگ باشند بر آوند و به و آغز و قریب اتفاق شانه زده
 انصار اند میرزا در منزل چرپاس بروردند و گذشته خود بسعادت و ظفر در شتم ریح الشافی و شاد
 از منزل مزبور غارزم کوهستان گشتند و بهانروز بخالی کوهی که جمعی از انظاره سنگر ساخته پستی قرار
 استوار کرده بودند و از گذشته جمعی از اگراد و افغانه را بدفع ایشان مأمور ساخته انظاره بستان
 مکان مغرور شده و بمذاق پیش آمده مغلوب و مقهور شدند و شب در آن موضع بسنگر لیروک که قلعه و
 ستفناق اصلی ایشان بود مشافهه از آنجا جمعیت خود را برگرفته از آب لیروک که بدین قول جریان
 دارد عبور کرده پل را شکستند و چون جمعی از لشکر منصور مأمور بودند که از راه نیراجسم از انطرف
 رودخانه آمده بضبط پل پروازند مأمورین اگر چه در وقتیکه خزان انظاره از آب گذشته بودند
 ایشان رسیدند اما از مجادله پرداخته شدند و نفر از آن گروه را بمحض قتل و اسیر آوردند و روز دیگر
 کوه مسعود وارد سپیل گشته فرمان پدیران با اشاره و الا با سخن بل پرداخته عبور فرماز کوه
 غار پناه را تفرقه و یک منصور ساخته و در آنجا عساکر فروزی قرین افشعب ساخته و دسته دسته
 بختجوی احوال انظاره بقل جبال آسمان مثال تغییر فرمودند و مأمورین جمعی از ایشان را در کوشه و
 و کربوه و مغاک بنجاک هلاک افکنده بقدر سه هزار خانوار بقید اسارت گرفتار نمودند و از آن مکان
 محل موسوم بدار در امتوجه گشته فوجی را بکوه مالی آنجا کاشته از آنجا بگذرگاه ثلاث روی توجه
 آوردند و از آن مکان فوجی با قشون الوار بجبال سمت زند و میوند واحد و در رستان مأمور ساخته
 باز عطف عنان بجانب کوه سالم فرموده بستان منزل وارد محل گردیدند و با نظام ضابطه مانع
 آن حدود پرداخته بنوار مطلع با چهره ایت خورشید انوار ساخته از آنجا بدو منزل وارد و لکن
 گشتن از مؤیدات اقبال حسن اتفاق حکیمادی در سمت کورکش که بالکافی سیلی پیوسته است

دروغ که گوی پنهان کشته چندین از نهضای او بطلب آب بهر سو قطره زن و عرق زیر شتاب بوده
 که بیای آنکوه گذار و جمعی از غازیان که نشسته کام جستجوی او بودند دو چار کشته او را با کوچ و عیال
 و جمعی دیگر گرفته بخدمت اقدس آوردند پس فرمان فرمان بقطع دست و پا و کندن چشم او صاعقه
 کشته دور و در صحرائی سستی بیدست و پا دست و پا میزد تا جان بقالبض ارواح سپرد و
 قلیلی از ایشان که در زوایای کوه ازین خطا کاری سر بر سر نک میزدند بالتماس و استدعای
 رؤسای بختیاری که در رکاب همایون تعلقه قلاعه جان سپاری بودند مورد عفو و بخشش
 دارا احتشام و بدستور سایر طوائف خود را مورد بکسائی جام گشتند و بهمه جهت یکماه کوهستان
 آسمان پیوند بختیاری میراث شهب خورشید خرام خدیو کرد و دل سیر کرد و از آنجا وارد
 سرچشمه زنده رود و بار دوی مسعود پرگشته رایت نصرت آیات را بجانب اصفهان نهضت
 داده در نهم جهادی الاخری خاک اصفهان را بتاثر مقدم اقدس سر نه دیده مهر و ماه کردند و چون
 و تدبیر سرکشان بلوچستان نیز مطلع نظر انور میبود پس محمد خان بیکر یکی سابق برات و اسلحان بیکری
 سابق قلیس را بسرداری بلوچستان تعیین و با توخانه و استعداد کامل روانه ساختند و در بیستم
 ماه رجب از اصفهان از راه ابرقوه و کرمان و بیابان کرک لومکی بستی ستانی بجانب قندهار فرستادند
 و در حوالی سیستان مراد سلطان استاجلو که بعد از بسبب سانحه قتل مهد خان بیکر یکی شیرخان
 مقید بدربار فلک اقدار آورده که بیاسار سید فقصیل این اجمال انیکه در چینی که بود
 همایون از کوهستان بختیاری منصرف و وارد سرچشمه کرد و بعد بعضی رسید که مهد بخان برای
 بعضی امور بجانب در بندر فتنه مراد سلطان استاجلو که در آن اوان بکومت آنولایت سرور از
 داشت بنا بر سابقه تقاری که فیما بین او و مهد بخان بوده امر بنمایه را دست آورده و ساخته مردم
 آنولایت را که بسبب مجاورت لکزیه بهرزه درائی و با و پیمانی معتاد بودند در جزو تحریک شورش
 کرده مهد بخان را بقتل رسانیده اند و در این از ابالی در بند دامن زل آتش غضب خدیو فرزند
 کشته سردار بیک قرقلو توپچی باشی جلونی ظفر پیشرو ابالیالت شیردان تعیین و با فوجی از بجزایر چنان

بهرام کین روانه و حکومت در بند را نیز بنحیف سلطان قراچورلو غنایت و مقرضه نمودند که سیزده
 مرتبه بخت را بدست آورده تا دیب و کوشمال کامل داده بنحیف سلطان را بشکمن سازد و در اصفهان
 چند نفر از رؤسای در بند دارد در کاخ معنی و معروض شده و الا ساز خنند که بعد از آنکه پنهان عمر
 عهد بخان در دست اهلای در بند پرگشته بود آنان که ساقی این بنم و مجلس را می قصه و غم بودند
 از سستی غفلت بر شیار گشته دانسته بودند که عاقبت کاسه بر سر ایشان خواهد شکست و احتساب نشسته
 باز خواست خدیو جهان دست مراد ایشان ابرقفا خواهد بست فرار کرده با احمد خان اوسمی قیطاق
 توسل جست بعضی هم گریخته بارک قلعه در بند متحصن گشته جمعی از اهل در بند که دیرین امر سرار ز رفاقت ایشان
 پیچیده بودند ایشان را از ارک بنارین متسلطه عدم روانه و مراد سلطان این که بر پایه فتنه بود گرفتار
 در بند دارند فرمان بهایون خطاب با و سمنی فرمود از موقف اعلی غرصد و ریافت که جمعی را که با و توسل
 جست اند مقید ساخته نزد سردار بیک روانه نمایند اوسمی بر وفق فرمان عمل کرده و سردار بیک ایشان را
 با بقیه اشرا که کوچ کرده شهرستان فساد بودند بر سر بازار سیاست از پای در آورده اجساد ایشان
 طعمه کلاب ساخت و جمعی را که شایسته سیاست نبودند بحکم والا کو جانیده در قلعه جدید شیروان
 فرستاد و طایفه صور عبور را از شیروان بجای آنطایفه آورده در قلعه در بند سکنا و بنحیف سلطان
 در امر حکومت تمکن داده مراد سلطان را مقید بدربار سپهر در فرستاد که تا رالیه در روز و روز
 بتیغ تیر سر بر آستان تسلیم گذاشت و بعد از ورود کوکبه گیتی ستان بیستان حرم مخرم و بنه و اغروق
 اردوی بهایون اسیر کرد یکی امام وردی بیک قرقلو که در آن اوقات بشغل نظارت سیوات سرور
 داشت با جمعی از تفنگچیان رکاب ظفر انتساب در بیستان گذاشته در دوم ماه شوال فیروزیه و قبل
 از بیستان رایت افرازلوای بهایون فال گشته از راه دلچاک و دلارام روانه و در سی و هفتم ماه فروردین
 خارج قلعه کرشک را مضرب خیام سپهر احتشام ساختند فاغنه آن مکان از در قلعه داری برآمده تو
 چیان فرنگی نژاد آتش دست با شاره بهایون تو بهای کوه توان را از تو بخانه های و الا با طرا
 قلعه کشیده رعد آوا و صاعقه را ساخته زلزله در بیستان قرار بروج و صهارند خستند قلعه کیان ازیم

جان بردن تنیم آن آویخته قلعه را سپردند و از آنجا کلبعلی خان افشار ولد بابا علی یک اسب داری
 هزار جات و زمین داور سرفراز و با فوجی متخیر قلعه زمیندار را مأمور جمعی از لشکریان را به تنجیر
 قلعه بست تعین و با تو بنجانه و استعداد تمام روانه و در بیت و یکم ماه فروردین کوکبه منصور از آب
 هیرمند عبور نموده چون بسبب موسم رستان صحرا با خالی از علف و یکی غلات را حسین شش از
 وقت بقلعه کشیده و همه را آتش زده و تلف کرده بود و آنرا از کرشاک عازم شاه مقصود گشتند
 که دو آب اهل اردو رفته از هزار جات غله حمل و نقل معسکری و زری اثر نماید باین تقریر حسین
 نیز جلو کر میدان جدات کرد و دوازده روز آن مکان متفرک کوکبه غرضشان گشته از آنجا کناره غنچه
 محاذی فرار بابا ولی مضرب خیاام دلیران غصه ملی گردید در آتش حسین با فوجی کرین شبنک جلالت
 بغرم شبنخون زین کرده از گذرگاه آب تبردستی سیل بهاری بر سر اردوی ظفر شکار آمده و در
 معسکری و زری اثر شورش هجوم در انداخت طایفه داران خنجر گذار که مانند شرکان از عین بیداری
 در اطراف اردو نیره و سنان بر کف خود بر صف پیوسته و بسان دیده انجم و آخر طره یعنی از
 کجبهانی نظریه بسته بودند بایشان در آویخته جمعی از آنجا که هلاک افتادند و بقیه غایب و خاسر بجا
 قند بار فرار کردند اگر چه آن شب در حوالی اردوی کیهان پوی های و هوئی بلند اما صبحگاهان که
 پنجه خورشید پرده از روی کار برداشت معلوم شد که حسین پوده و بقصد شبنخون آمده پس بایات
 آیات از آن مکان در اشتهار آمده چون آن خرسال بود و آنها طغیان داشت سرور بلند اختر بطلب مجرب
 کرد و نخرام را در نتیجه سعی شناسا و ساخته بر آسمانی حدس و فراست از برابر قلعه کوکران دوزخ می
 گذرید کرده آن لشکر انجم حساب بانه و اسباب سالما از آب گذشته از جنب کوه لکی که یکجانب قلعه
 بر فراز آن واقع است آغار عبور کرده اگر چه تو بقلعه بتیب لشکر نصرت اثر میرسد اما خدیو ثریا خا
 رعد و برق تو بهار اصدای ذباب انگاشته بدون اینکه چینی و چین صفوف فوج خوشخوار و یانچی
 در آن بحر جهان آشوب و خا رید اشود در گال شکوت و وقار گذشته در منت شرقی قلعه با فرشتن
 بارگاه غروشان پایه زمین آبرسمان ساینده و در میان و قایع میلان بیل مطابق

سال ۱۴۹ هجری شب چشمة نور دهم ذی القعدة احرام بعد از انقضای نجا
 و بخت دقیقه داور خاور مقام شرفی آفتاب اعنی قباب عالم تاب بر تخت زمره شاه فلک
 قرار گرفته جنود قوای بسیجی محاصره دار القراجین و احاطه قلعه کلشن پرداخت و ازین و ساء
 بهمن و دی را نوبت بست رسیده افواج سبکروح نسیم فرودین فاتح قلات غنچه قبیول
 شکوفا کشته عرصه جهان از هجوم لاله و ریاحین شهر صفا ساخت به حکم خدیو زمین داور
 مجلس خلدائین بر احمی شن نوروزی در کمال فروغ و فیروز ی نرین یاقته آن نریم مینو مشال
 از طبقهای زر سرخ و سفید کلزار مشون بلاله عباسی کشته سران و سرکردگان لشکر از جامه خانه
 سرشار بخلقههای گرانمایه آراسته پیکر شدند و روز دیگر فتحینان فشان را که بچرخشی باشی کری
 لشکر فیروزی اثر سرفرازی داشت با فوجی از چاکسواران جنگجویان خات مامور ساخته
 شب سوم اسیری از قلعه فرار و جز آورد که حسین از رفتن غازیان بجانب قلات خبردار گشته
 هنگام شب سیدال با چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان بتعاقب ایشان روان کرده چو
 بهمال فی الفور بای فلک فرسار با حلقه چشم رکاب آشنا ساخته سوار و با جمعی از دلیران
 کینه خواه عازم ایمنار گشته از شهر صفا عبور و از اتفاقات اسوارانکه فتحی خان تاخت کامل کرد
 بی پاسبان و قزول و نگهبان و چند اول در دامنه کوهی بار نزول گشوده سیدال نیز شتاب
 دارد چون غازیان از اندیشه ظرم عاری و خواب غفلت را بر ایشان طاری دیده بود بقتضای
 علی الغفله بر ایشان تاند و نظم جمعیت ایشان را از هم اندازد در کمین کین بخود سازی پرداخت
 متعارف آن طلیعه رایت ظفر آیت آشکار گشته افغانه آهنگ فرار کردند و دلیران متعاقب ایشان
 مراکب خاک نور آتشین هم را بادرقار و بسیاری از آن گروه را عرضت تیغ آبدار ساخته جمعی از آنها
 بدامنه کوه متفرق و بقیه با سیدال خود را بقلات رسانیده تاختن اختیار نمودند خدیو نامدار
 مظفر و کامکار عطف عنان بقرا قد کرده اسیر فرور را که این خبر آورده بود موسوم بر رسول خدا
 آمال و را بریز نفوذ حصول فرمودند و در ششم ذی الحجه احرام از مکان فرور بخیر یک لوی منصرف

در مکان موسوم بسرخ شیر که بالفعل بنا در آباد است تار دارد و در و ان غزو شان ابراج
آسمان افروختند و در آن مکان نزبت نشان معماری زلی زترین و مهندسی طبع سعادت قرین
قلعه وسیع مشتمل بر عمارات رفیع و بازار و چار سو آب انبار و حمامات و در با طاق و منا
و قهوه خانه طرح انکند آب تور نوک را که در لطافت ابروی کوثر و تسنیم برده بآن جاری
ساختند و بنایان چابک دست که از اطراف ممالک محروسه در محکم ظفر از جمع آمده بودند
و بازوی استقامت بازیده آغاز کار کردند و در اندک روزی قلعه فرور در کمال ثبات و استحکام
صورت اتمام و به بنیه و عمارات آن بر وضع و نشین بهمت انجام یافته شهر معمور خلد مثال که بود
آن طغیه بر غره بیضای شهر شوال میزد و بعرضه ظهور آمده مانند ماه نو بجونی طاق و انکشت سما
آفاق کشت و بنا در آباد موسوم کردید و در شب سید هم ماه فرور اشرف سلطان غلجه که در عهد
سلطان سلف حکومت غلجه به پدران او اختصاص داشت از قلعه فرار و جبهه های و بار سپهر آ
کشته منظور نظر عنایت شد و متعاقب آن معروض شده والا کشت که فوجی از غلجه به غم و تب
بکهار از غدا بر آمده اند جمع از دلیران بدفع ایشان نافر دسته طومار حیات بسیاری از ایشان
را بر زال سیف آبدار آب مالیدند چون چند روزه میدانی بایشان داده شد که شاید قدم
جرات از قلعه بیرون گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر سرازیر بآن جنول دریا ورده سپردار
مناات حصار بخود داری پرداختند پس بهمت والا بمحاصره قلعه قندهار مقصور گشته و از طرف
آن قلعه سپهر مانند بفاصله ربع فرسخ قلعات محکم که دایره محیط آنها شش بهفت فرسخ بیشتر بود
به قلعه فوجی مأمور و در هر قدم برجی استوار احداث کرده و به برجی جمعی تفکیکی بحراست نمود
کشت و ثانی الحال چون پیادگان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی از میان برجها میکشیدند
باین هر برج و دو برج دیگر بنا که اشته راه را با لکیم بر قلعه کیان سد و ساختند و هر یک از ایشان
که تحصیل غله و دانه مانند سر بر می آوردند مستحفظان بروج ایشان را بدش شیر چون خوشه اربا
در می آوردند و در سیر دهم ماه محرم شمس العریضه از جانب سرگردگان که مأمور به تیغیر قلعه است بود

رسید که توب و خمپاره بقلعه بسته افغانه آنجا از درستیسان درآمده قلعه را سپرده اند و
 اعلی حاکم برای ضبط قلعه تعیین و حکم والا بفرزاد قرین کشته لشکر فیزی اثر افغانه قلعه را گرفت
 وارد و در بار سپهر اقتدار شوند چون در حبس که متعاقب سیدال ارجب شهر صفا عبور کوکبه
 منصور واقع میشد تو بخانه همراه بنود بکار آن پیرداخته بعد از رجعت فوجی با تو بخانه و استعلا
 بتسلیم شهر صفا معین گشته در چهارم ماه مذکور معروض افغان عتبه علیا شد که مامورین آنجا نیز
 توبه های گوه توان و خمپاره های آتش افشان را بر برق خرمن جان قلعه کیان ساخته و عرض گیر و
 قلعه را مستحضر و افغانه آنجا را اسیر و فرمان بر ساخته اند جمعی از دلیران بصیانت قلعه مذکوره و
 بقیه لشکر بالنظر مأمور شدند و در آخر ماه مزبور صرم مخم و بنه و آغزوق که در ماه شوال از توب
 نصرت اشمال جدا مانده چندی در سیستان و از آنجا آمده در فراه توقف میداشتند حکم والا
 وارد و دومی حمله شدند چون سیدال که قبل ازین از فدا بار آمده از صدقه دلیران ظفر شافرا
 و بقاتل تحسن خستیار کرده بود با محمد ولد حسین و جمعی از رؤسای افغان در قلات میبودند و
 از بهادران عرصه و غار البکر گردی امام ویر می یک قرقلو ناظر بیوات به تسخیر قلعه مزبور
 ساخته امام و دوی یک بعد از چند روز یورش برده برجی را که در سمت شرقی قلعه بود تصرف
 و افغانه در آن حصن جنبه مدت دو ماه بخود داری پرداختند چون دیدند که سیلاب موز زمان
 کوه البرز شکوه قرار دلیران را از جا دمی آورد از باب ستمسان درآمده قلعه را تسلیم نمودند امام
 ویر می یک با اشاره آفند جمعی از نفسکیان را بجا نطف قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین را با سیدال
 و رؤسای افغان که در قلعه میبودند بار دومی حمله فرستاد چون سیدال نهجی که در تلو صادر است
 احوال اصفهان و هرات ذکر یافت موفد پیشه منکامه طلب بود با اشاره والا دیده که بچیل و
 از صدقه برآورده بصیانت حال ولد حسین از روی عزاز پر دختند و در بیان احوال
 بلوچستان و مال کار سرداران و سرکردگان سبق ذکر یافت که از اصفهان
 پیر محمد خان و سلس خان را بسرداری بلوچستان تعیین و با تو بخانه و استعداد موفور به سیله شرخان

مأمور ساختند بعد از آنکه ساخت قندهار مقرراره وی عثروقت دار کردید محمد علی بیگ ساریلو
 نایب ایشک آقاسی باشی را در بنام ذی الحجه با جمعی تنبیه طایفه شیرخان بلوچ و بلوچیه شورابک که
 در تمام شورانگیزی بودند تعیین نموده مأمورین بدو فرسخی شورابک رسیده طایفه بلوچ از نور
 لشکر مطلع جمیعت کرده با عساکر فیزی مآثر آغارستیز و آویر و نه قصد نفر ایشان عرضه شستیز
 کشته استرو اشتربا بحیطه ضبط و کیب درآمد و بعد از استیصال آن طایفه عازم تنبیه طایفه
 شیرخان که ما بین جاکلی و لشکی سکنی دارند کشته ایلغار و طرف صبح بر سر ایشان ریخته فوجی از ایشان
 باشیرخان سر کرده آنجماعت این تیغ گذرانیده و تمامی ساکن و اماکن ایشان را بمعرض نهب و اسیر
 آوردند و حکم والا بفرهنا دیوست که محمد علی بیگ با مأمورین فتنه در جالبق و خاران بپردازان
 بلوچ ملحق و بعد از انجام کار عازم شورابک و بشیر قلیجات آن لوحی پردازند در سیم ماه محرم سنه
 امیر محبت خان و امیر امتیاز ولدان عبداللہ خان که حقیقتا خلاص و درزیهای او نسبت باین
 ابدیوند سابقا نکاشته کلک اجمال شد که وارد دربار سپهبدار و بجلاخ واسب و شمشیر و نواز شش
 و دیگر قرین افتخار کشته مجدد امیر محبت خان بر تنه ایالت بلوچستان سزوازی یافت و حکومت
 بمحارب سلطان بانی که بقدرت و خدمت انصافی داشت عنایت کشته و با جمعی از غازیان
 مأمور گردید که بمحافظت قلعه و ضبط غلات قوشچ پردازد و دو سه هزار نفر از قوه کاکری و زرنی
 جمیعت کرده آمد قلعہ قوشچ را محصور و ازین طرف نیز فوجی بمعاونت محارب سلطان و دفع اشترار
 مأمور کشته جماعت اشترار فرار پیوندند اگر چه سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شذیلین
 که قلعہ جالبق را که بممانت حصار استنهار داشت یورش برده بخوره تصرف در آورند اما چون
 محمد خان که سردار بزرگ بود مرد کم عقل زیاده سرو بنا سازی و ستیزه رانی محرم بود بمجنس حاج سلطان
 جدا کشته و بر سر خاران نرفته غازیان ابدشت و کوه برده بهر مالک خیل انداخت و جمعی از لشکریان را
 از تشکی و بی آذوقه کی تلف و دو باب و اسباب ایشان را بر طرف ساخته لهندا تحلی خان چرخ میاشی و
 محمد علی بیگ قرقلو ایشک آقاسی باشی بحکم والا بچاپار ز قهر محمد علی کردن ده سرور با قشونهای فرجوره

بدر بار علی آوردند در ذکر تسخیر ولایت بلخ و وصول عمر بن خویان
 از غره بلخ سابقاً صورت تحریر پذیرفت که شاهزاده کامکار رضاقلی میرزا
 از موقف اعلیٰ مسوره تنبیه علی مردان حاکم اند خود که در دادن کوچ غریز قلی بیک داغوا
 باقی افتاریه انجا از باب امتناع در آمده بود کردید بعد از آنکه ساحت قندهار مقرر الویه نصرت
 شعار شد شاهزاده نیز در خراسان تدارک نوجوانه و استعداد و سرانجام احتشاد کرده از راه
 بادغیس متوجه اند خود گشت چون ولایت اند خود که معظم ممالک بلخ بود بسکنای ایل افشار خصل
 داشت بور و کوکبه مسعود شاهزاده بدو سینه فنی افشاریه انجا علیمردان حاکم خود را دست و نیز
 اعتماد ساخته با استقبال موکب شاهزاده پرداخته کلیه قلعه سپردند و سخته شاران نیز چون
 طایفه جلایر بودند در عالم اعلیٰ از باب اطاعت در آمده رسم انقیاد بجای آوردند شاهزاده بعد از
 انتظام امور آمد و ولایت علیمردان را با چند نفر از رؤسای انطایفه روانه در بار فلک بدر
 و خود متوجه آنجه شده اباالی انجانی نیز شرط خدمت بتقدیم رسانیدند و در غره بیع الاول نه کوخ
 با فوجی از نفس کچیان در شش فرسخی بلخ گذاشته و خود در سینه فرسخی نرول صبح روز سیم که
 حاوری علم بر طارم چهارم زد با کوکبه و هشام و استعداد تمام رایت توجع بجانب بلخ افروخته
 طلیعه سید ابوالحسن والی بلخ نیز در یک فرسخی شهر در میان باغات ظاهر گشته چون جمعیت از
 موفور و نهرهای عمیق در سراه مانع عبور شاهزاده کامکار افواج منصوره را دست فرشته پیاده
 در میان آن نهرهای شکسته و باغات تراکم بستند و او نیز مشغول ساخت مخالفین می بر یافته بیلا
 بروج و حصار بر آمده مدافعه پرداختند دلیران سپر جلالت بر رو کشیده بتعاقب ایشان قدم بر
 فراز حصار گذاشته دست و تنغ خشم فکمی بازیده بسیاری را از نزدیکه را از شهر بدستی دور و دور
 را تصرف کردند ابوالحسن و رؤسای بلخیه بارک شخص جسته بخود داری پرو خستند از سطر نیز
 فرمان پذیران حکم شاهزاده توبه های قلعه کوب و چهار بار بارک بسته سه شعبه روز خفته فک
 بنیان حصار و آتش فروز خورشات و قرار سکنه میب بودند تا اینکه قلعه کیان ابا لکلیه سلب

و توان کشته و باب استیمان کشوده والی و تمامی سادات و قضات و اکار و اهالی از روی اغتیار
 جبهه سامی در بارش هزاره و الا تبار کشته قرین غفو و نجشایش و یکی سران و سرکردگان او بکشته
 و طوایف بلخ و توابع نیز فوج فوج بمو کب عالی پیوسته مشمول نوازش گردیدند و جمعی از خوانین که
 بعد از شکست والی پیاپی اول و تاخت سفنا قها مامور کشته بودند اکثر محال را نهی اسیران و
 شادمان و قلعه مار و مور را بخیطه تسخیر در آورده و اهالی قندز نیز که در بیت و پنجره سخی بلخ و قهستان
 حدود بخشان از انتشار آوازه غلبه و قهر سپاه ظفر دستگاه در صدد انقیاد در آمده آنوالا
 ضمیمه ممالک محروسه گردید و روز بیستم ربیع الثانی آن سال خجسته مال چاپار از جانب شاهزاده
 کامکار و اردو و جفر استخ بلخ را معروض عاکفان سده جلال ساخت اگر چه شاهزاده خزان و خلایع
 و اسبابی که چنان سرکار عظیم القدر را لایق و سزا باشد همراه داشت لیکن در ازای این فتح نمایان
 و و الف و چهل هزار نادر می که با صمطلاح متعارف دوازده هزار تومان باشد با سیصد و شصت
 و چند اسب محکم با زین و یراق طلا نذر شاهزاده عالی لوا می ارسال داشتند که فراخور حدت
 از سران و سرکردگان سپاه عطا نماید اما در باب عبور از آب آمویا مر می از مکن فرمان صادر
 مقرر گردید که اوضاع بلخ را انتظام و آذوقه و افرسرا انجام کرده و تدارکات بلیغ بعمل آورده و چون
 را عرض نماید شاهزاده بمنتظار جواب پیرداخته و بلخ را فی الجمله انتظامی داده از آب آمویا کشته
 از راه قرشی عازم بخارا گشت از آنطرف نیز ابو نعیم خان پادشاه بخارا از ایلبارس خان والی
 خوارزم استمداد و چهل و پنجاه نفر از اوزبیکه و ایلات ترکستان را در سلسله جمعیت انعقاد داده
 و بحال استعداد و اردو قرشی گردید هر چند که تعداد جمعیت کمر نصرت از زیاده از دوازده هزار بود
 لیکن نفوی الشیبل یخچر معین الکاسک شاهزاده عدت خصم را در برابر انفوج نصرت شمال
 فوج غراب در جنب شهباز تیر خکال دانسته و متهورانه بکوشش پیرداخته پادشاه بخارا
 مغلوب و جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته و در قلعه قرشی متحصن شد و لشکر خوارزم نیز بدولت
 رزم سبب نبریت عزیمت نمود و پیش شاهزاده بغیرم تخیر شلادک که در نزدیکی قرشی واقع و در سر راه پنا

نصرت پناه بود رایت نهضت افراخته از چهار جانب طرح یورش انداخته بقهر و غلبه قسطنطنیه
 شده اهل آنجا را عرضه مشیر و آنسر زمین را بخیطه تسخیر در آورد لیکن بابا خان چاوشلو که از رؤسا
 لشکر بود در انشای یورش بضرر کلمه و دایع هستی نمود و از اتفاقات و عیسان او ان که از کما
 قرشی فراغت روی داده بود شخصی از اشقیای فتنه جوی اوزبک از جوی روان جان دست
 طمع شسته خود را غفلت داده خواه رسانیده او را بر خیم کار دانیای در آورده حاضران نیز فی الفور
 در آن وجه او را در بهمانجا پاره پاره و تیغ خونخوار از دیار ستی واره کردند و چون پنج بعرض مولای
 داد خواه یعنی خدیو دادگر رسید فرمانهای یونان شاه افراسیاب جاه بخارا و بزرگان کرستان
 غرض دور یافت مشعر بر اینکه چون آن سلطنت آب سلیل سلسله چکنیخان و دوحه خاندان ترکمان
 است مقرر شد که شاهزاده بکار بخارا نیز داند از آنجا که در عالم الی ممکن او بر اوزبک سلطنت مورد
 منظور نظر قدس می باشد چند نفر از رؤسای آندیار را برای بنای کار و استقرار امور آن مملکت
 روانه دربار سپهر اقدار نماید و نیز حکم بیا یونان شاهزاده مرقوم شد که منشور عاطفت را برای شاه
 والا جاه ارسال داشته و خود معاودت ببلخ نموده با تنظیم و اتساق امور آن مملکت پردازد
 و هرگاه توران راه فرمان با قدم آستان می رود فوالمرد و الا بتائید الی از دست خود قضایا
 کوشمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم بیا یونان را فی الحال برای شاه والا جاه ارسال و ترک
 محاصره قرشی کرده از رود آموی عبور و ساحت بلخ را متفرکوبه منصور ساخت اما حقیقت حال
 زمیندارانیکه قبل ازین مرقوم کلک و فایع نگار شد که در چین ورود کوبه مسعود سردار می بین
 داور و نیز ارجات بکلی علی خان کوسه احمد لوعنایکشته بالتونجانه و استعداد تمام در روانه شدند
 و مشارالیه مدت نه ماه محاصره آن قلعه پرداخت و کاری ساخت در آخر کار یک دفعه بنای یورش
 گذاشته بعضی از فاغنه نفاق اندیش را که در معکر او بودند نزد خویش طلب داشته با ایشان عهد
 و معهود نموده بودند که رفته فاغنه را که ستفط بروج بودند با خود بجهت استان سازند که چین
 یورش بروج و دروازه را تصرف دهند آنجا محتاجت باین بجهانه رفتند و قلعه کیان اخیر در همگی را

وقت معهود آماده کار ساخته بعد از آنکه غازیان در شب معین بغرم قلعه کیری دامن جلادت
 بر میان زده و سپهر بیابکی بر رو کشیده با قدام تهور بجانب قلعه دویدند و هر یک خود
 هدف چندین کلوله جان سوز دیده تدبیر را مخالف تقدیر یافتند و جمعی از قشون و حر یک
 لکتره فراه از انحرکت پهن کام قنبل رسیده گنداسر دار را در ازای این نقص و قصور غرم محزون و
 معطل طلب فرموده چوب تادیبی که در فرجش حکم چوب چینی داشت بر او جاری ساختند و دیوان
 قلی بیگ اقرار علمدار باشی را با اتفاق یار بیگ سلطان توچی باشی بان خدمت نامزد و با
 اسباب نقب و کند کوب و آلات یورش روانه کرده مامورین از روی جد و جهد بکنند نقب
 و بردن سیبه پرداخته در دهم شوال آن سال حجبسته مال نذاخان افغان که از جانب حسین بک
 زمیندار و منصوب بودند ای مان بکوش غازیان رسانیده و لد خود را بغرم پشیمان بیایه سر فلک
 بنیان فرستاده و قلعه را تسلیم سرگردگان نموده بموجب حکم همایون با افغانه که مستحفظ آن
 حصار بودند با اتفاق یار بیگ سلطان بدرگاه مسلمی شافت و از جان و مال بخشش یافت و چون
 قندهار چند سال بود که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری میکوشیدند بکثرت آذوقه و عتد
 خود و مسانت مکان مستظرف کشته پست بدیوار طینان داده در پناه حصار قلعه داری تحسین
 داشتند تا مدت ده ماه امتداد یافت در نهم شوال غرمت یورش در خاطر اقدس تقسیم یافته و الا جمعی از
 سربازان معارک جلادت بتخییر برجهای خارجی قلعه که در حیطه تصرف میبود مامور گشت یکیک
 بحوزه ضبط و تصرف در آوردند و از انجمله برج عظیمی که در فراز تپه رنصیع واقع و قوی از افغانه با
 چند توبه مستحفظ آن برج بودند آنرا نیز بتایید الهی مستحضر کرده تمامی مستحفظان را زنده بدست آورد
 و بعد از آن بتخییر برج سنگین پرداختند و آن برج در جانب شمالی قلعه در سمت چهل نینه در قلعه کو
 بسیار بلندی و اقصی که بقلعه قندهار شراف دارد دلیران بکرم همایون دامن جلادت بر میان زده
 بیایم مردمی غرم بلند آن برج را با چهار ده برج دیگر که از برج فلک افزون و در فراز آن کوه سپهر
 نمون طغنه زن سپرخ نیلگون بود و سیصد نفر از افغانه قادر اندر بحفاظت آنها اقدام داشته

یورش برده تصرف و بکنند اقدار بر شرفات تسخیر آن قرار گرفتند و فاعله بروج تمامی بجز قوس و
 و اسر در آمدند و خمپاره های ثعبان در بان و توبه های کوه توان که کلوئه بر یک بوزن نهشت
 من بود از چنان باهی صعب که پیاده را عبور از آن را بسهولت ممکن نبود و بحر ثقیل بالا کشیده بر
 قلعه کیان و برج دده که جانب غربی قلعه را میباید بستند و اتحق عقل محال اندیش ازین امر
 در وادی حیرانی و تشنگی سرگردانست و هر کس از راه تنگ فضای پر سح و حجم آن کوه پیشتر
 آسمان توأم را برای لعین دیده باشد یقین خواهد داشت که بالا بردن توبه های کوه مانند از چنان
 مکانی که غتقای فلک سیرو هم از تصرف قاف قلعه اش پیرمینه منوط بنفاذ امر پادشاهی
 چنین حکمی البته ثانی حکم الهی خواهد بود القصد از برج سنگین توب و خمپاره را بر حال قلعه کیان مظهر
 فخری و قوه ها الثالث و الرابع است که هر یک سیولانی برج دده را از صورت جسمی انداختند
 و بعد از آنکه بسیار قرار برج نزلزل پذیرفت چون جماعت بختیاری که باستحفاظ انشب اقام
 داشتند مکرر داد طلب و مستدعی اذن یورش بودند از طایفه مزبوره و اگر ادعای شکر و انفال
 ابدالی از هر کدام میصد نفر در شب پنجشنبه و دویتم دی القعه با مریایون میهای کارگشته
 بر سنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند چون فاعله پیش از وقت مطلع گشته متیامی دفاع
 بودند قریب دویست نفر از داد طلبان مقتول و مجروح گشته عروج بر شرفات قصر مقصود میسر گردید
 پس دوباره بغرم یورش متکمم گشتند و ذکر وقایع یونت یل مطابق سال سعا
 اشتمال شده است که میکه شهرستانیان سیاه و سفید لیالی و ایام شهر ذی قعدة الحرام
 ماه طالع از غره بلخ سیوست نوروز کامرانی در رسید یعنی در شب جمعه بلخ ماه مزبور بعد از انقضا
 شش ساعت و کسری داور زیرین فرس مهر برسم شیخون غرم دار القار جهان کرده بر برج حمل آمد
 و افواج سبک و صبا و شمال بواج لوائی دلا و جری القاب صنبور و رایت افرازی بسیار
 چهره دست چهار میهای یورش گشته بجانب دار الملک کلشن روی آوردند نیلوفر باصوالت و تر
 قدم بر فراز گنبد شاه بلند گذاشت و زینق بر سر چهار برج چهار چمن سیدق نقش چیم بر افراشت

افغان غراب و کلانغ بنغمه سمری و غنایب تبدیل یافت و طوطیان شکر خا که از شور انجیری و
 بلخ مذاق بودند در قند بار شیرین بیانی شکافتان شدند و افواج زراع و مرغ که در عرصه چین کن
 لرقه بودند بیاد وطن مانند فاخته کو کو زمان کشتند و در جمعه که چتر کیتیستان آفتاب هند طلعت را
 مسخر و در اختلافه جهان این نور وجود خود منور ساخته جنود هندی انجم و کواکب از مدارات بر
 راه تواری گزیدند فلک محروسه بهار نور و زرقعه ظفر بر روی جهانیان کشاده گشت و از
 دیوان قضا صوبه بهار و بلاد سنبل و حصار فیروزه سبزه و قلعه چناره گلشن بجا گیرش بست
 مقرر گردید فراتان با فروشان با فرشتن بارگاه سلطانی و نصب اورنگ جهان بانی پایه
 بر آسمان افروختند و مجلس آیین محفل ارم نگار در کمال فروزیت بنظیم و ترتیب بزم نور و زی
 ر و سای لشکر و کبریای عسکر و آفرای نامدار و عظمای کامکار از جاذبه کیمت سرشار مانند زین
 انجم و اختر و نورانی لباسان ثوابت و سیار بخلقه نامی طلا باف و البسه رتاری برودش آری
 در حواشی آن محفل منو شال فراخور تبه و شان نشسته و ایستادگان طبقهای اشرافی چون
 چرخ شمشین نشان بزم مینت برین ساختند و بعد از غنچه کئی باغ و کلزار نوبت قلعه کش
 اقبال ابد ماکشته در همان روز فیروز تبه اسباب یورش پر خستند و چون طایفه بختری
 اول و بده و او طلب گشته کاری نساخته بودند باز ایشان را باین امر مامور گشته چهار هزار نفر از دلیران
 خوشنوار و سه هزاران عرصه گیر و در انتخاب کرده در شب دوم و سوم و چهارم همراه برده در اطراف
 قلعه در پیغولهای سنگ و زوایای کوه و خفایای حصار در کین گذشتند و خود نیز آن شب در ج
 برج چهل نینه در پناه کوه در جانی که نظر قلعه کیان مستور بود با انتظار صبح فیروز که غیرت روز
 نور و زور شک شب وصل جهوشان دل افروز بود توقف فرمودند و روز بعد که دوم ماه فرورد
 باشد در اول ظهر که اعدای عصر دولت بیروال را دم پس بود نماز ظهر را ادا و استعانت از
 یهتاکر ده تخت از جانب برج دده سورن انداخته شورش یورش در افکند چون سیه گشت
 بطایفه بختری تعلق داشت اگر چه راجت یاری کرده قدم بر فرار نکرده مقصود گذاشته برج را تصرف

و از آنجا بجانب برج مشهور چهار برج هجوم آورده شده تا مستحقان آنجا بخود سپرد خستند بپشت
 را و از آنجا افرختند افغانه سه مرتبه بیات مجموعی بجانب چهار برج متهاجم گشته لازم حیره
 بتقدیم رسانیدند اما چون فوج از جزایر چیان و قنکیچان آتش دم و سپرداران خنجر گذارم نمود
 برسم کومک بدلیران قلعه گیر رسیدند هر دفعه آن طایفه از چیره دستی جنود قاهره سرکوب یعنی
 یافته رو میستافتند بهادران نصرت قسری نیز که در کین بودند از اطراف قلعه زور آورده بپا
 مرد می تلاش از نردبانهای که تریب یافته بود بجهت قلعه صعود و خروج و ضبط دروازه
 و بروج کرده قلعه را بخیطه تسخیر در آوردند حسین چون راه چاره را بسته و دست بدیر را شکسته دید
 قلبی از افغانه فرصت جست بعضی از زمان خود را بر گرفت بقتول که در جانب جنوبی قلعه فرار کرده و
 بود در کج و قبیله آنطایفه دگور و انا ما غرضه شمشیر و اسیر کند تقدیر گشتند پس با اشاره و الا توها
 را که در بالای کوه در بروج و حصار قلعه بود بقتول بسته از آن آوازهای رعد خروش اندام
 اساس دولت و قصور قصر شوکت او را با و اخبار و از خواب کران غفلتش خوابی بیدار کرد
 روز دیگر که شمس چنان خورشید ارشتان لیل از زیر پرده عجباب در آمدن نام خواهر بزرگ
 خود را که عاقله او بود با چند نفر سرگردگان علجه برسم تنوات که با اصطلاح افغان عبارت از جیل
 باشد بجزرت اقدس فرستاده فرمان امان از توقف عفو و احسان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد
 با ولدان محمود و اقوام و اتباع خود و تمامی رؤسای افغانه آن شور و نجات را باج تارک افتاد
 سرمایه اطمینان و استقامت ساخته در بارگاه زرین قبابی که در خارج دروازه بابا ولی مخصوص
 نشین آنحضرت بذروه عیوق افراشته بودند بشرف پای بوس سربلند و بنوید جان بخش و محبت بهره
 منگشت و بهمت بجز خاصیت و الا نظر قبول بال و غنایم قلعه کیان که از تعداد اندیشه محاسبان
 بیرون بودند نیکند همه کی آنها را بدلیران جان سپار غنایت و حسین با اولاد و اقربا و بنی اعمام و
 که مالک بودند روانه ماندند و سکنای ایشان را در آن ولایت مقرر ساختند و چون ذوالفقار
 ابدالی را با احمد خان برادرش که سابقا از هرات فرار کرده آمده بود حسین کرفته در قندهار محبوس

در روز فتح قلعه ایشان نیز از محبس نجات و بدارالامان عنایت ظلی الهی توسل جستند و گاه
 سکران خاقانی ایشان را نیز مأمور بماندگان و از مالیات دیوانی وجه معیشت بقدر کفاف در
 وجه هر یک معین فرمودند و طایفه غلجه مشتمل بر دو گروه میباشند یک گروه موسوم به توچی و یک
 بحسین و قرقه دیگر توچی و منسوب باشرف سلطان بودند چون اشرف بهی که سبق ذکر یافت در
 احرار کوی سعادت سبقت جست در بدو ورود و در کوب و الا بقدر ما شرف اندوز خدمت کامکار
 شده بود حکومت ایل توچی بعلاوه قلات با و تفویض و تسلطه قندهار را که سمت غربی آن شهر از کوه
 لکی واقع و فی الحقیقه در نحوست اساس و تثلیث بنا که رخسار دیار و امصار بود بحکم والا ویران و با
 خاک تیره یکسان ساخت و بهمان نادرباد را در ادار الملک و مقر حکومت حکام ساختند و چون عمر کرد
 بودند که من بعد از اهل اسلام احدی را که قمار قید سازند امر والا بفک رقاب تمامی سرای
 قلعه و ایصال آنها بصاحبان اصداریافت و ایالت آن ولایت را بعد الفنی خان جاکم ابدالی که لیس
 طریق اخلاص و رزنی و خدمت سکالی بود مرحمت و بجز شک و شبست و زمیندار نیز از رؤسای
 ابدالی حکام تعیین و جمعی از جوانان کار آمد غلجه را سان دیده انتخاب و ملازم رکاب ساخته نادرباد
 توابع را بکنایه ایل ابدالی که در نیشابور و باقی محال خراسان توطن داشتند اختصاص داده و مقرر داشتند
 که ابدالی کوچیده آمده در آن مکان توقف و غلجه بهی بجای ایشان رفته در نیشابور کسبی نمایند و آن
 جماعت را در بیت و چهارم ماه فروردین از غنایب گذرانیده روانه مکان مقرر ساختند
 در بیان ورود ایلچیان پادشاه سکندر جاه روم با اتفاق سفر
 آن دولت ابدی پیوند پدر با مصلحتی سابقا سمت تحریر پذیرفت که بعد از وقوع
 شورای کسبی صحرای مغان عبدالباقی خان زنکته با اتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر
 ملا باشی از دربار آسمان قدیر به سمرای علی پاشا سفارت روانه دولت عثمانیه شده بودند و از نظر
 قرین اشرف پادشاه سکندر دستگاه روم لوازم اغراض و خمر نسبت بایشان معی و بسند
 و مصطفی پاشا می املی موصول که از وزیر می مستبر اند و ملت بود با اتفاق عبد الله افندی صدر آنجا

و خلیل افندی قاضی اورنه با ایچی کرسی تعیین و معیت سفرای ایندولت از راه بغداد وارد اصفهان
 گشته ارست کرمان نامور بدر بار فلک داشتند در نوزدهم محرم ^{هشتاد و سه} که پنجاه روز از نوزدهم گذشته
 بود سفرای دولتمین وارد آمد و بغداد و بعد از دو روز باریافته پیشگاه حضور افتش گشته اسبان کوه
 تازی نژاد مکمل بساخت مکمل و بدایمی نفیسه که پادشاه و الایجاه روم تنبیت جلوس مایون ^{مصحف}
 پاشا فرستاده بود از نظر انور گذشته و تبلیغ پیغامات لسانی و سفارشات زبانی گشته با عطا
 کورک ثور و اسب باریق طلسم سرسازمی حاصل نموده زیاده بر معمول سلف شمول
 عاطفت و احسان شدند چون در نامه پادشاه و الایجاه روم در باب سرزمینی حضرت امام جعفر
 اذغان صریح نموده در خصوص اختصاص کنی از ارکان مسجد الحرام ^{امام} این نسیب متمسک بگذر گشته اعلام
 نموده بودند که هر کنی از ارکان اربعه از سوابق از منبه یکی از نامه مذکور اربعه مخصوص است تغییر آن
 مؤدی بمفاسد میکرد و رفتن امیر حاج ایران از راه شام متضمن وقوع فتنه است و خواهش کرده
 بودند که عذر و ماده اولی مستحق قبول گشته مقرر گردد که امیر حاج ایران از راه نجف شرف برسان
 حجاج را بکعبه مقصود رساند حضرت ظل اللهی رفتن امیر حاج ایران را از راه نجف شرف پذیرفتند و
 که محافظین بغداد آن راه را آباد و مایحتاج حاج را هر ساله حاضر و آماده سازند و ایچی با آفندیان عظام
 مورد اغراض و اگر ارام ساخته بواسطت بندکان درگاه این امور را بایشان گفتگو و بوجه شرعیه ^{امام}
 دلائل برابراین کرده از نقد جنس و فواخر اسباب اضافه بر آنچه بوالف زبان با ایچیان روم عطا
 میشد بایشان مرحمت و چون مقدمه تعیین نسیب و تعیین کنی که از دولت عثمانیه بمعاذیر شرعیه
 و محاذیر ملکیه محمول و موقوف شده بود در کن عظیم بنیان مصالح بود لهذا برای مذاکره آنها علیمردان
 خان بیکر بکی را بحاجت تعیین و رفیق مصطفی پاشا و آفندیان ساخته در غره ماه صحت نهضت
 ارزانی در وانه دربار شوکت مدار عثمانی فرمودند در ذکر بواعث توجه موکب منصور
 بجانب هندوستان و فتح و تسخیر غزنین و کابل قبل ازین بهیجی که نکارش
 یافت علیمردان خان شالورار وانه هندوستان و بخت پادشاه و الایجاه اعلام فرموده بودند که چون

تشبیه فاعله قند بار مطمح نظر است بناطرح صوبه کابل و آن نواحی مقرر گردید که سدر راه فرار اشرار
 نمایند پادشاه نیز در جواب نوشته بود که در خصوص بصوبه داران پاکد و جزایره و فوج ارسال کرد
 که در سدر راه منع مفسدین قند بار نمایند بعد از مراجعت علمردان خان برای تجدید یادآوری محمد
 علیخان قول کر آقاسی ولد اصلا خان را که عمده امرای ایران بسفارت مأمور و پادشاه و الاجاه
 همان جواب سابق را اعاده و مذکور ساخته بودند و در اوایل کار قند بار که افغانه آن دیار سمت کابل
 اتناز فرار کرده بودند فوجی از غازیان برای تسدید راه و تشبیه آفغانه بجانب قلات و غزنین نامرگشتند
 اما ناکیدات بعمل آمد که نظریه دوستی قدیم که فیما بین هند و ایران تحقق دارد از حد مملکت تجاوز نکرده
 جمعیت را از دست انداز جنود قس محفوظ و مراعات حال رعایا و اهالی آن دولت ابد پیوند را مرغی ملط
 دارند سرکردگان شکر منصور منزل گانک چهار فرسخی قلات را تا مستقیمی کوهستان آن جای خسته و انجا
 باولنک مراغه چپاول انداخته قرب هزار نفر از افغانه علیجه را که در آن نواحی بودند معروض تیغ بلاکست
 و مال و اسیر بسیار از ایشان بدست آورده تتمه سببت غزنین و کابل فرامی نمایند و در خلال اینج
 معلوم میگردد که از دولت علیه کورگانیه کسی سدر راه مأمور و مانع عبور و مرور آن فوج مقهور نیست چون غازیان
 بنا بر اینکه مآذون نبودند که از مقام مقرر قدم فراتر گذارند در انجا مکت و چکوچی را بعرض عاکفان عبثه
 و الا را ساینند بعد از وصول اینخبر محمد خان ترکمان را بر رسم سفارت برای استفسار علت خلف عده
 تعیین و در یازدهم محرم سال قبل برسم چایاری از راه سندروانه دیار هند فرمودند و ضمناً اشارتی
 در باب ولایت کابل و غزنین بکار رفت اما امری که بعد و پیوست که زیاده از چهل روز در آن ولایت
 مکت نکرده زود جواب و خبر بخانان بحر و بر و چند یوسف کشور رسانند محمد خان دارد هند و ابلا
 نامه همایون کرده پادشاه و الاجاه از جواب تجاوب و از مرض خاصه الچی تغافل نموده در اجرت
 انصاف ندو چون یک سال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد در اوایل محرم سال بعد از فتح قند بار
 فرمان مژ که خطاب بمحمد خان غرض صدور یافت که بوصول حکم اشرف مرض است برگشته هر بخو
 که از دولت علیه کورگانیه صادر شده باشد بعضی رساند و حکم همایون را بصحوبه نفر جلودار بجا پاری

از راه بند روانه ساخته پس غنیمت حرکت بسمت کوهستانات غزنین و کابل در خاطر افتد
 تصمیم یافته در غره ماه صفر که ایلیان روم را مرخص و روانه آمد و بوم فرمودند پرچم الوافه
 طراز بجانب غزنین استوار یافته از چشمه مخمور که حد مملکت ایران و هند است عبور و منزل
 قربانغ شش فرسخی غزنین را متفرکوه منصور ساخته از انجا شاهزاده نصرت لوانصر الله میرزا را به
 نسبیه افغانه غور بند و بامیان مامور فرمودند با فرخان نامی که حاکم غزنین بود از غلظت آمده آمدند
 موکب همایون مغلوب وحشت کشته فرار و قضاات و علما و رؤسای غزنین بیلدی قافله لایق
 عجز و نیاز بایشک شاهی لایق روی امید داری بدر بار عاجزانه نواز آورده شمول غیایات خدیو
 کردند و ستر از شدند کوه و الا از منزل قربانغ رایت توجه بجانب غزنین افروخته و دست و دیم
 ماه ماهچه اعلام جهانکشا را که آفتاب اقتباس نور از آن میگرد و ضیاء بخش ساحت ملک غزنین
 ساختند و درین حرکت موکب نصرت شعار از قندهار فوجی از افواج ظفر قرین تیر بنیه همراه
 رای گندی و رای زنجی و باقی هزار جات که در تقدیم خدمات دیوانی سالک طریقی نافرمانی شده
 بودند مامور کشته غازیان تمامی ساکن و اوطان ایشان ایا مال سهم ستور و ساری از رجا
 را مقتول و نسوان را ماسور ساخته این مرتب را بعضی و الارسانند حکم محکم بفرصد و ریوست که
 اسرار مطلق العنان ساخته فوجی از آنجماعت را برای ملازمت بر کاب نصرت انتساب حاضر گما
 و پنجید افغانه و هزار جات کوهستان غزنین هر یک که بسکشی کردن افروخته و بیرومی بازوی شکست
 قاهره از پامی در آمده و هر یک که پایجا و انقیاد کنند سر سر از غنوخدیو بنده نواز شد
 و از انجا لوامی توجه بجانب دارالملک کابل افروخته آغزه و اهل کابل در دو منزل طریقی سهیم
 پیموده و دراک تقبیل عتبه سعادت پرور و بتشیر یفات فاخره پیرایه شرف در بر کرده و خست
 انصرف یافتند بعد از مراجعت ایشان جمعی از افغانه و سپاهیان کابل از جاده انقیاد و کمول و شهر
 خان و رحیم داد خان کوتوالان تسلعه در پناه حصار نادانی در آمده به تسلعه داری پرداختند و در
 شنبه بیوم ربیع الاول که پیشخانه کسان موکب همایون پیشخانه و الا را بجوای تسلعه رسانیدند جمعی از قلع

کیان از دستیز نامی جلالت بیرون گذاشته آغاز معارضه کردند طالعان میخانه چون مانوس بختک
 بنو و مذبحال ایشان پیرد خستند و نصب سردقات کردند شکوه و وضع احتمال اردوی بختک را
 را در اولنک نیمه شرقی سمت شرقی شهر نموده کوبه جهانکشان نیز روز بعد وارد آنکال گشته روضه
 پنج ماهه مزبور بعزم سیر سواد شطراک بجانب کوه سیاه سنگ آهنگ و انظار به باز بهای روز
 پیش باز دحام تمام از قلع برآمده مبادرت بختک و شروع بانداختن توب و تفنگ کردند این
 معنی مهینج ماده غضب خافانی گشته جمعی را که در آنوقت در رکاب اقدس حاضر بودند به تبسبه
 انجماعت اشاره فرمودند مامورین بجانب انجماعت اسب را بختک و با شمشیرهای خسته بایشان زدند
 تا پامی قلع سراقانی کردند و همان روز غریمت بخدیو مفت کشور بتخیر قلعه کمرسته اطراف شهر را
 محصور و منصور ساختند و از یکطرف بختک میایون توبهای قلع کوب را بر فراز کوه کشیده برج
 مشهور بقهابین که هم پرواز شیطانی و هم آشیان عقاب زرین چنگ چرخ و ایر است هدف توپها
 برق آتا نمودند و از یکجانب بر مطیع پاره را بر حال قلعه کیان صاعقه بار نموده زلزله و در میان
 ثبات برج و حصار و اساس قلعه کیان انداختند چند روز ابل قلعه مانند موی آتش دیده میان
 شعله شور و شر بر خویش جمیده چون تاب و توان را از خود مصلوب دیدند روز دوشنبه دوازدهم
 ماه به سربازی کاروان عجز و ناتوانی وارد دیار سپهر میانی گردیده بزبان نادانی با دایمی آتش بختک
 بمافعل الشفها امتنا اعتراف بقصور ما فرمائی کرده قلع را سپردند پیشکشهای لایق از پیشگاه نظر
 که زانیدند و خزانه و جباخانه و فیلیخانه پادشاهی که در ارک فلک مثالی بود بضبط سرکار خاصه تعلق
 پذیرفت پس چهل روز در کابل مضرب خیام عا که بختک گشته همت کشور کشائی با تقیایم و
 انضباط مهام کابل و توابع پر دختند و شانزده نصر الله میز که سابقا از منزل قربانغ تبسبه
 سرشان خجاک و بامیان و غور بند مامور گشته بود متمرکزین را تبسبه و قلعجات ایشان تصرف
 انجماعت را بخوزه اطاعت در آورده در بیت و چهارم ماه سنکورا را راه چهار یک کاشف اندوز
 تقبیل باطخدیو کامکار گشت متعارن آن عرافین سده خان بوساطت قاصد ملخوط اندوز

مقاصد مضمون آنکه از دولت کورکانه اورانه جواب میدهند و نه رخصت ایاب آمدن احدی
از سیالان دیوان بچاپاری تعیین و نامه همایون به پادشاه و الایه سکارش یافت مشعر بر
اینمضمون که قبل ازین علمبرداران خان و بعد از او محمد علیخان بسفارت روانه دربار سپهر اقدار
شد در خصوص سدر راه فرار اشرار بان شاه و الایه اشعار و از جانب آنحضرت نیز تعهد المطلب
آمده بود بنا بر وعده آن پادشاه دیجاء که کعبه عروجه و اردو قندهار گشته بعد از آنکه خلف عهد
ظاهر شد ایلمچی دیگر برای تجدید امر ندانیده روانه ساختیم کمال متجاوز شد که اورا نگه داشته و بجای آن
نیرداخته اند اولاد دران باب وعده کردند و ثانیاً خلف وعده بعمل آوردن و بعد از آن ایلمچی را بفرستادن
قانون سلف بجهت اشن و جواب مکتوب همایون در عقده تعویق گذاشتن بهمانا ناشی از مخالفت
یکانجی و منافعی آناردوستی و یکانجی خواهد بود و بعد از نسخ و تسخیرت بهار چون مهن و قصوری که
از افغانیه بایران صد و ریافته بود زیاده بر آن بر مالک هندوستان واقع شده مظنون آن
که بسته تنبیه انضایفه مرضی طبع افسانیه می باشد و این دولت را بهر خواه یکدیگر میدیم
متوجه تنبیه انجماعت گشتیم مردم غزنین از باب آداب در آمده مشمول نوازشات گشتند اما مالی کابل
قطع نظر از آنکه بایست و رود ریایات نصرت آیات را معتمد شمرده در عالم اتحاد دین الدلوتین
لوازم خدمت گذاری و اعانت پردازند در سعادت بر روی خویش بسته با افغانیه اتفاق و صلح
مراسم نفاق کردند چون بختک منافی طریقه ادب و پاسداری حرمت موبک ظفر کوکب بود و از
یکانجی که بین الحظیرین تحقق داشت در مقام تادیب انضایفه در ایم ثانی الحال که هر همتائی قاید
نیاز روی امید بدر بار معدلت طرازا آوردند ایشان بنا بر خاطر آن پادشاه دیجاء مورد عفو و
شمول احسان ساخته مقرنس نمودیم که احدی متعرض حال و مال ایشان نکرد و ما را از مبادی حال
الآن سوائی تنبیه افغانیه منظوری نبود و باز بهمان دوستیه منظور نظر می باشد و چاهامر بود
را با چند نفر از اعیان دارالملک کابل در بیت و ششم ماه فروردین شاه جهان آباد ساختند که
بوساطت نامه همایون فال و کابلیان بزبان مقال حقیقت حال امیر محمد شاه سلیمان خصال

بعد از ورود کابلیان بجلال آباد حاکم آن مملکت ایشان را مانع و پیشاور راجع ساخته سیاول را که بجای
 میرفت و لدیر عباس نام افغان در عرض راه بقتل رسانید و چون غله و محصولات آن ولایت کفایت
 باحوال سپاه نصرت پناه نمیکرد لهذا فوجی از افواج منصوره را بمحافظت قلعه و ارک نامور ساخته
 در دوازدهم ربیع الثانی بهمراهی نایبزدانی عازم کوهستانات چهار یک کار و بخرد و صافی
 که موضع حاصل خیز و مکان معمور بر آب و علف و مسکن طایفه افغان بودند شد که هم کوشمال سرکشان
 آن ناحیه بمسل آید و بهم توسعه در غله و ذخیره بهم رسد افاغنه آنست بقل جبال تحصیل دلیران
 رزم آزان با حکم والا کوه نور و دشت پیاکشته سقناق و ساکن ایشان را بسایمردی جلادت لکدو
 و سرکشان را مقهور و منکوب ساخته اناطایفه بعد از آنکه خود را گرفتار مهالکت بکیران صدمات آن
 فوج و سقناقات خویش را مستغرق لطات اندر یامی چنین موج دیدند بکودی جو دخیو بکود که قرارگاه
 لشکر امان کشتی شکستگان طوفان حوادث بود توسل جسته بخمار عافیت و ساحل منبت پیوستند
 و یکی سرگردان و رؤسای اناطایفه با سعد الله و ملا محمد و لد میاجیو و اقوام او بدرگاه معنی
 شناختند و خدمت رکاب آهسته آهسته کوش غلامی اولاد خود ساخته جمعی را بتقریب بندگی این سرکشان
 بشا همراه آزادی رسانیدند و بدست و دوروز در آن مکان پایه سیر بر نیو چهر مرکوب بزم بر
 همدوش ایوان ماه و محله کشته در بیستم جمادی الاولی لوای توجیه بجانب کندمک که در خوبی آب و هوا
 و وفور زربت و صفای طعمه بر سرستان جنت میزد و فرخنده افاغنه آن سرزمین نیز جمعیت کرده
 در قلعه کوه با استحکام اساس خود داری پرداختند و لیکن نصرت نشان بامراقین بر سر سقناق
 ایشان عازم شده اناطایفه چون دشت و کوه را در زیر پای بکیران تهور غازیان یکسان دیدند طایفه
 امان کشته رؤسای ایشان دارد در بار فلک مدار ذیشان و مشمول عفو خدیو چهران شدند
 و افواج بجموع که نامور تیر بنیه بر رجات بودند خدمات مرجوعه را انجام و جمعی از اولاد اناطایفه را
 در سلک غلامان انتظام داده در بیست و ششم ماه مزبور وارد دربار غر و جاگه شدند و از آن مکان
 جمعی بنصب طایفه جلال آباد و تادیب و لد میر عباس افغان که مرکب قتل سیاول دیوان شده بودند

گشته حاکم حلال آباد که مانع رفتن کلبیان شده بود فرار و باقی اهالی آن دیار طریق اطاعت پیموده روز
 پنجشنبه سیم چهارمی الاخری بقدم استقبال پیش آمده تسلیم را تصدیق دادند و چون ولایت سرعباس
 پیش از وقت درواز کوه احداث سفیناها می نموده و جمعیت عظیم از مردان کار و دیوان کار را
 فراهم آورده اساس آنها را بلوازم اسباب خود داری استحکام داده بود غازیان دسته دسته
 بسفیناهای و پیوسته آن بناهای قوی اساس بدستاری سرچینه شوکت قاهره درهم شکسته و
 در حال ایشان اغرضه تیغ بملاک و زنان ایشان با همیشه و نسوان و دمی عباس سیر قراک ساخته
 بهرگاه محلی آوردند و بعد از ضبط و ربط امور آن نواحی بهار سفلی را که پنجاه و پنج حلال آباد
 است چمن آرائی قدوم فردین اثر رشک بهار و هر گل زمینی از آنوادی اینب کوشه دستا
 روز کارناختند و در بیان ورود شاهزاده رضافلی میرزا و مترن کجا
 سفلی و سران سراسری با فسر نیابت و دارائی ممالک ایران چون
 این اوقات که ریات نصرت آیات عازم هندوستان و سفر بعد المسافت پیش نهاد بهت
 خاقان کیستی ستان بود خیال نصب تعیین یکی از فرزندان سمرزانه کامکار و شاهزاده کال را
 نامدار بداری و فرمان روائی ممالک ایران از خاطر اقدس میگذشت که از کابل امیرهایون بعز
 نفاذ پیوست که رضافلی میرزا که کبر و ارادت او در آن اوقات بر سر حکمرانی بلخ ممکن داشت
 ولایت بلخ را بدرخان افشار بیگلربیگی هرات و حسن خان بیات حاکم تپا بوسپرده و قوچی از
 غازیان بمحافظت آنجا گذاشته و ضابطه آن مملکت را مضبوط ساخته از راه ضحاک بامیان
 وارد اردوی نصرت نشان شود و چون بعد از وصول خبر فتح بلخ که هنوز موکب هایون ازادر
 آباد توقف داشتند شاهزاده امروالا ناقد شده بود که در ایامیکه افواج ظفر شعار از کار رزم و
 پیکار بیگار باشند متوقفند گشته امور آن ناحیه را مشتمل ساخته مضبوط نماید شاهزاده برو قیام
 رایت او از توجه بانولایت گشته یوسف نام قاتل غان که آنزمان در مقام مخالفت اقامت داشت
 با سایر سرکشان آن ناحیه تاب توقف نیاورده ساک طریق نزلت شده شاهزاده آنولایت را

خالی از اصداد و عاری از فتنه و فساد و در حوزه اقتدار و استبداد در آمد در انامی آخال امرهایون
 بشا بنزاده و ملکشسته چگونگی را معروض توایم سپهر سپهبدار و مجدداً حکم مبارک با حضاراً و غرضاً
 یافت شایسته راه نور و طسیرین امثال فرمان گشته بعد از ورود به کابل بنه و اغروق و در کابل
 گذاشته در بیت و چهارم رجب وارد خدمت خود و کامکار گشت روز دیگر حضرت ظل الهی ملاحظه
 عا کر بلخ که در موکب شایسته آمده بودند پیرداخته تا چند روز آنجماعت برسم سان از نظر قضا
 سان گذشتند و چون سبب بسیاری از ایشان در سفر بلخ بعضی سقط داده بود و یکی اسبها
 نازی تزد و اسلحه غایت و نیابت و دارائی ایران و خستیار غزل و نصب بیکر سکیان و فرمان
 دهان را بشا بنزاده کامکار تقویض و در روز جمعه شعبان بعد از ظهر دست مبارک تارک و و
 نصر الله میرزا از بنیاد افسر سلطنتی داده مقرر فرمودند که در عهد شایسته کی حقیقه را بست چیده
 بعد از آن پادشاهی یک از اولاد حکیم قضا تعلق گیر و حقیقه بدستور ملوک بطرف راست بزنند و
 یکشنبه سیوم ماه رمضان میرزا را مرض و باقر شوکت و شان روانه ایران ساختند روز دیگر
 جهانش بجانب جلال آباد حرکت یافته در دهم ماه از جلال آباد گذشته بجانب شرقی و بفاصله نیمه
 قباب بارگاه غرجه و بروج مهر و ماه فرشته شد و در آنجا دوازده هزار تن از یلان پیل افکن برسم
 منقلای مقرر گردید که دو مترل بیشتر رایت او را شوکت و فر باشند و شش هزار تن نیز به پیشخانه
 کشی موکب همایون اختصاص یافتند در میان توجه موکب و الا بهر هم نسبیه
 ناصر خان و شخیر شیاور چون از دولت علیه کورکانه صوبه داری کابل و پیشا و
 ناصر خان میبود بعد از انتخاب غزنین و کابل که آنممالک از حوزه تصرف کورکانه بدر رفت ناصر خان
 در حد و پیشا و رسلک جمعیت را منسلک ساخته مشغول خود داری شد و در حین که اعیان کابل
 همایون عازم شاهجهان باد شدند مشور غنایت از توقف اقبال در باب روانه کردن ایشان
 باسم ناصر خان غرض و دریافت شد بود ناصر خان ملاحظه پاس حقوق آمد دولت ابد پیوند راه امثال
 بر فرمان همایون بسته در حضرت سلطنت کورکانی بمرور وجه بنیانی و امن تحریک بکن کردن آتش جنگ

پرداخته بعلاوه اینمغنی نیست هزار نفر از باغچه خیر و پشاور را در ناحیه جمرو و اجتماع داده بجا
 در بند خیر اشتغال ورزید روز دوازدهم که منزل موسوم بر یکاب مضرب خیام و سادات کیم
 او با دمجده طناب کشت بنه و اغروق را در موبک نصر الله میرزا در آن مکان گذاشته خود طرف عصر
 از راه شهر رسته چوبه که کوه بسیار بلند و راه بس صعب و دشوار بود با فوجی از غازیان جبار و دیگران
 نیزه گذارست بامی و جریده بفرقه منبیه ناصر خان ایلغار و صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته
 سی فرسخ راه را طی کرده از بیرامه بسر وقت آنجا عت رسیدند ناصر خان از آمدن طلعه بهایون
 خبردار گشته پهنه جنگ برخواست و صفوف لشکر آراست پیش از آن سپاه جلور نیز بر قله ایشان
 ریخته در طرفه یعنی ملک جمعیت ایشان را پرکنده ساخته جمیع کیشی غرضه شیر و ناصر خان هم
 از رؤسای هندیه زنده و دستگیر شدند و بقیه راه فرار پیش گرفته تمامی اردو و اسباب و اسلحه
 و لشکرانشان بخوزه ضابطه دلیران انتقال یافت و بعد از سه روز که آنکان متحرک و کوبه میروز بودند و
 اغروق نیز بموبک و الاپیوسته و متوجه پشاور شدند و آن مملکت دلکش و عرضته تر بهت بود
 از پرتو ماهیچه الویه ظفر رشک باله قمر گردید و ساخته ملال افراد پشاور معروض سمع داور دارا
 گردید آنکه چون جماعت لکزیه جار و مله که در البرز کوه سکنی دارند بنا بر این که ساکن ایشان شامل
 کوستان و جنگل بر درخت و راههای بسیار سخت با ستظار جا و مکان بعضی اوقات از
 درنا فرمانی بیرون می آمدند ظمیر الدوله ابراهیم خان پهلدار از بایجان حکم و الا اعازتم بنیه
 کشته اولاشقعه سیف درخشان غازیان سایه پرداز هستی ابل ستفناق و ساکن ایشان از حکم
 شور و شر دلیران احراق کشته مغلوب شدند ثانی الحال جمعی از ایشان که فرار کوه را کید کا کین
 قرارگاه تفکیکیان گزین ساخته بودند از اطراف آغا جنگ و وسعکه رزم را بدلیران کار از جنگ
 کرده ابراهیم خان حکم قضا بدف کلوه تفک شد پس وین و قصوری ازین قضیه پر شور و بیجا
 غم ملوکانه راه نداده امیر اصفان خان قرقلور با یالت آذربایجان وصفی خان بغایری را که در
 اگرستان بود بدست داری از بایجان تعین و روانه و مقروضه بودند که با عساکر آنست بهادر

بنادیب اظالیفه و محافظت آن نواحی پرداخته مستطرا انصرف موبک مسعود باشند و در
 پانزدهم ماه فرخنده فرجام صیام پرچم نصرت انجام بجانب شاه جهان آباد استرا یافته امرای
 بقصد و مقرون شد که رود آنک را جستن بسته افواج قاهره چند روز فوج مانده خیل
 نجوم از رود مجرّه از ان جسر کما نشان شان گذشته گوئیم منصور نیز متعاقب عبور کرد اگر چه تا
 حال معلوم نزد یک و دور گشته که در هیچ موسم از رود خانه های پنجاب بدون سفینه و شتی
 عبور نیست باشد آن کسی را که تاید آهی یار و مدد کار باشد بر کج ریکسان و کار سخت و صعب بود
 آسان می باشد بر اینهمانی اقبال خسروی در هر یک از این رودخانه که نمونه بحر ذخار و شعبه
 دریای خوشوار بود معبر و گذر پیاده سواره و دواب با بار و اسباب از آب گذشته و شش
 هزار کس از سپاه لاهور در آن طرف آب وزیر آباد بسر کردی قلندر خان قتلعه کاه میرا امن قنات
 ساخته رایت خود داری افراخته بودند قراولان موبک همایون بمداغه ایشان پرداخته در اساک
 قرار آن شت خاشاک کار سیل بی مان کرده گوئیم والا متعاقب از آب گذشته در آن سمت رود
 نصب سز دقات سپهر نمود نمودن مقدار آن فوجی کشیر از جنو و هندیه بسر کردی زمیندارا دینه کر
 سلسله جمعیت را انعقاد داده با مدد زکریا خان ناظم صوبه لاهوری آمدند در ملک پوشش گوی
 لاهور مشهور و دیده قراولان گشته فیما بین کار بستیرو آویر انجامیده ایشان نیز بسیاران گذشته بودند
 که بعد و می که با قضا می قضا از قلع دهم کنند لیران ربانی جسته و بعد از ورود موبک همایون کالی
 لاهور که باغ شعله ماه مقرر گوئیم غرو جا که دید زکریا خان چون معارضه خود را با فوج منصور آریل
 معارضه خلعت با نور دید کفایت خان و کیل مهتات خود را طلبان بدر بار غروشان فرستاد
 خود نیز روز دیگر بجهت سائی آستان فلک سیمان فایر گشته بیت لک زر و چند بخیل کوه پیکر
 با انفالین و دیوایمی دیگر بر سپه شیکش از پیشگاه حضور نور گذرانیده لوازم خدمت و انقباد
 تقدیم رسانیده خلایق فخره خسروانی و اسب تازی شراد با ساخت و زیرین ترین و کمر خیز و شیر
 مضرع با و غایت و نوازشات دیگر در باره او مسندول و ایالت لاهور بدستور با و تحویل موبک

کشته فخرالدوله خان ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر از حکومت او کنازه کردند وادی اطاعت بود
 و همیشه و سیاهان در راه پور توقف داشت باز با یالت آن ملک سرفراز ساخته روانه آن ولایت
 و اما صرخان صوبه دار را که آنجا که گرفتاران و در رکاب نصرت اقران میبود و مجدداً بصوبه داری
 کابل و پشاور سرسبز و فوجی را تعیین نمودند که بحفاظت معبر و ضبط کشیتما می چجاب پرداخت
 مترو دین را روانه اردوی ظفر قرین نمایند و در میان وقوع جنگ سلطانی قیام
 علیه حضرت خدیو کیتیستان و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان
 و کیفیت تسخیر شاه جهان آباد و وقایع آن ایام بحجت بنیاد و بعد
 آنکه دارالسلطنه لاهور بحدیقه تسخیر درآمد بعضی ایستادگان پایه سیر کردن نظیر رسید که حضرت
 محمد شاه پادشاه و الاجاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم قندهار
 موکب نصرت پناه است شرحی نکارش یافته مشتمل بر این مضمون که چون ثواب همایون با تریکامی و
 آنحضرت نیز از دو حصار کانیه و سلیل سلسله کور کانیه و سواهی دوستی امری مرکز خاطر نبوده بنا
 بر آنکه از افغانه نسبت به هندوستان بیشتر از ایران بی اعتدالی واقع شده بود و مضمون خاطر آنکه
 البته بمیه آنطایفه مرغوب طبع انسانی اند و ملت خواهد بود باین عقیده ایچیان فرستادیم و در
 باب سدره فرار از لطایفه اظهار نمودیم منتها کشیتما باز ایچیی دیگر یا دآوری کرده همان جواب شنیدیم
 و ثانی الحال که خلاف آن ظاهر شد محمد خان را روانه کردیم حال و اکمل داشته بجا بیروختند و قرار
 که معلوم میشود جمعی در سرزمین آن دولت ریشه تصرف فرورده پادشاه و الاجاه بر این امور مکلف
 می سازند و الا آنحضرت را بمقتضای بزرگی ازین گونه و اوضاع مضایقه خواهد بود اعیان آن دولت
 در اراده خود را سخاوت بوده جمیع خود را درست نمایند و آن الاجاه نیز از خزانه و لشکر تقویت و ا
 ایشان کرده در استعداد ایشان کوشند انشاء الله تعالی بعد از آنکه خود آزمائی کرده خوب ضرب و ا
 جنود مسعود را در بایند آنچه از معرکه راه سلامت پیش گیرند باز اگر عفو می درباره ایشان بعمل آید
 خویش و التماس آنحضرت خواهد بود و بعد از روانه کردن آن نوشته موکب همان کشار و جمعیست ششم

شوال از لاهور به هفت و از رودخانه های ژرف عبور و روز دوشنبه هفتم ذی القعدة وارد گند
شدند و در آنجا بسر حد تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد نامی و دو هزار زنجیر سیل جنگی و
سه هزار عراده توپ از در دهان برق آسنگ و اسباب و اثاثه زرم و آلات جنگ وارد محل
موسوم بکرنال میت و پنجاه نفر شاه جهان آباد گشته و چون رودخانه فیض که علیم دوان خان آنرا
جهان آباد جاری ساخته در جنب کرنال روان و اطراف دیگر شش بجای کل پیوسته است آن
مکان حصن حصین و قورغان متین تزیین داده توپخانه ها را محط اردوی خود ساخته بغرم نظام
توقف دارد و بدو پیر سال شش هزار نفر از سپاه غن آشام را بقراولی تعیین فرمودند که تا حوالی
اردوی محمد شاه دستبرد می زده و تحقیق احوال او نموده چگونگی را بفرماندها و بعد از روان
ساختن ایشان موکب ایشان روز سه شنبه هشتم آماه از سرسبز حرکت و وارد منبرل پنج
سرای دوازده گرونی و چهارشنبه نهم وارد قصبه انباله گشت گروهی که تا کرنال سی کرده مست
داشت گشته حرم محترم و بنه و آغوش را بسر کردی فتح علی خان افشار چچی باشی و جمعی از سرکردگان
در آنجا گذاشته روز پنجشنبه دهم از انباله حرکت و پانزده گروه را طای کرده شاه آباد را محل نزول
اردوی ظفر بیگان ساختند و قراولان در همان شب پنجشنبه بجای اردوی محمد شاه رسیده
موافق کیش سپاه بگری در کوشه کمان کین زده کرده به هم دلیری در سر توپخانه و جمعی اقبال و
چند نفر ازنده دستگیر کرده بسرای عظیم آباد بهشت گروهی تنهانی سر بر گشته توقف و جمع
یازدهم دو ساعت از شب گذشته چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران را بخنور و الا آوردند که
تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آمد پس مقتدی را روانه بسرای عظیم آباد و قراولان اعلام فرمودند که
همان سرای توقف و جمعی از یک تازان جلادت نشان در آنحوالی از روی خرم و ثبات غرم بقراولی
پردازند و چون از سرای فرود تا کرنال شش گروه مسافت و چهار گروه آن گاهم جنگی و کل
یک راه باریک و دو گروه دیگر فی الحمله خالی از پیشه و راهش هموار بود سرکردگان شرابا شراب
دو دسته کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند که هر یک ست خود را ملاحظه

و مکان نزول و همواری زمین و کیفیت چکل و میدان جنگ استیخص داده در سمرقانی عظیم کما در جزیره
والا رساند و روز دوشنبه دوازدهم رایت جهلک از شاه آباد روانه تهمانی سروده گردید و گشتند
و روز یکشنبه سیزدهم هنگام صبح از منزل فرور لوی آسمان سانهضت یافته قول همایون شاه
زاده نصرالله میرزا نقویض و جمعی از خوانین اسایه کرین جناح های لوی همایون فال گرفتند
خود با فوجی از دلاوران یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد سمرقانی عظیم آباد شدند چون محل
فرور شتمل بر رباط عظیمی بود که بسنگ و آجر بر آورده بودند حاکم انباله و اهالی آن مکان با استحکام
قلعه و رباط مغرور گشته بسرکشی پرداخته حکم والا توب بجهنم بستمی ایشانی از بیم
طالبان امان گشته بیابوس همایون سر بلند شدند و در آنجا سرگردان فراول باد و فقر شتران
بر وفق فرمان حاضر گشته مجدداً هر یک سرورنده که از اردوی محمد شاه بدست آورده بودند
افس رسانیدند و از گرفتاران بزبانی لوازم استیجاب بعمل آمده بودند پیوست که محمد شاه از دست
برد قراولان باید امن جنس گرنال کشیده همان مکان که جامی حکمی است مأمور یافت رستم
شیر با شترانها نیز که ملاحظه سمت شرقی و غربی اردوی او کرده بودند بعض رسانیدند که هر دو طرف
میشه است و زمین مسطح که شایسته نزول کوکبه نصرت آهنگ و قابل میدان جنگ باشد نیست
چون راهی که باروی محمد شاه میرفت منتهی بحک صعب میشد و مرضی طبع افس نبود آنحضرت اراده
کردند که سمت شرقی اردوی او متوجه گشته در طرف پانی پت که مابین گرنال و شاه جهان آباد
واقعست در میدان وسیع و عرصه همواری دوشنبه روز نصاب کوکبه فیروز و رفع ریایات عالم آورد
نموده اگر محمد شاه بمقابله آید بجنگ پردازد والا از همان راه ریایات توجه سمت شاه جهان آباد و از آن
موکب همایون در روز دوشنبه چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل فرور حرکت و از رود خایض
گذشته در دو فرسنگی اردوی محمد شاه مکان هموار مستطی دیده خيام فلک هشتم را در آن مکان
افراشته خود با چند نفر از دلاوران طسفر فرجام تا نزدیک معکر محمد شاه جایی که علمها و بیر قضا
و توجاه ایشان نمودار بود با دپسای جهان نورد را صبارت ساخته و لشکر و لشکرها را

نظر تحقیق انداخته بمقدور دولت بارگشته هنگام شام بعرض رسید که برهان الملک سعادت خان صوبه
 دار چند مملکت و معظم امرای هندوستان بود باسی هزار نفر قشون و توپخانه و استعداد تمام بغیر
 اندام و مجر شاه و اردو پانی بیت شده فی الفور جمعی از سپاه ظفر شاه بمقابل او مامور شدند اگر چه همه
 جا بفاصله نیم فرسخ کامیش طرف اردوی مجر شاه جولانگاه سپاه نصرت کیش بود که از لشکر
 و کمان سر و زنده گرفته می آوردند اما باز فوجی را بهمان شب بر سر محرک و فرستادند صبح روز شنبه
 پانزدهم از منزل حرکت و چون رودخانه فیض که شاه جهان آباد جاریست تا دریای جمون
 فرسخ و نیم فاصله دارد کوکبه جهانبخشی آغاز به حرکت کرد و قشون نصرت بمون رسیده قول قرار داد
 شاهزاده نصرت میرزا را تعین فرمودند که از جانب شمالی دریای جمون تا حوالی کرنال آمده و
 فرار افراز دشریار کشور گیر مابین رودخانه فیض و جمون را مسیر گیران کردند و نظیر ساخته باجمعی
 برای ملاحظه جای یورت و موضع جنگ عازم اردوی مجر شاه شدند در عرض راه قراولانی
 که شب بر سر راه برهان الملک سعادت خان مامور شده بودند وارد و جگر آوردند که سعادت
 خان در نیم شب از سیرایه خود را بار اردوی مجر شاه رسانید و قراولان بعقب او رسیده بسیار
 از کسان و اسباب او را اسیر و غارت نموده اند پس آنحضرت نیز از محاذات معرکه مجر شاه گذشته
 سمت شرقی اردوی او را بفاصله یک فرسخ که میدان مسطح بود برای نزول خیمه تیار و برفوق ام قشون
 نصرت میرزا با قول بهایون ملحق و در آن موضع نصب لوازمی قرار کردند در اثنای آن حال سعادت خان
 میشود که پیش از آن جنود منصور رسیده او را تاراج کرده اند و حوصله غیرتش بمنغی را برین تافت از راه غروب
 آماده جنگ گشته خان دوران و سپهسالار هندوستان با و اصلی خان سردار قشون خاص
 و جمعی از خوانین عده با عانت او از جا برآمده قشونهای خود را دسته دسته کرده باتوپخانههای سنگین
 و احتشام رنگین آن جنگ میدان جنگ نمودند بمعنی محرم عرق حقیقت مجر شاه گشته او نیز با نظام الملک
 که صاحب هفت صوبه ممالک دکن و امرای عظم اند دولت بود و قمرالدین خان وزیر الممالک و قاضی
 خوانین و صوبه داران و جمعی از اشراف و فیضان مست و باشر و توپخانه و اسباب آتشخانه بنیم

فرسخی میدان جنگ بیرون آمده تا بقورخانه خود پشت به پشت تسویه صفوف و ترتیب ارباب
سیوف کردند از دو حام و جمیعت ایشان بحدی بود که از نیم فرسخی که میدان جنگ بود تا
ایشان پشت به پشت صف بسته و پهنی طول سپاه آنکوه نیز نیم فرسخ بنظمی آمدند و کشور
فیروزی که آرزو می نمودن فی الفور جمعی را بصیانت اردوی همایون مقرر و
برآراسته دروغ و مغر ساخته برآشوب کردند و ن خرام سوار و قول همایون مستقر صحرای نصر
میرزا و جمعی از خوانین بدارگشته تو بهای کوه توان را که میدان جنگ محل آن تعاین برین
نخست در تحت لوای شاهزاده و االتبار کردند و رایت آیت **يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ كُنُوا لِلَّهِ**
وَالْغَاثِ وَالْغَلَبَةِ قَوِّمًا در عرصه رزمگاه افراشته و خود با افواج نصرت قرین و مبارزان عرصه کین و تو بجا جنگ
میدان نبرد و عازم معرکه رزم و آورد گشتند سه زبس تعدادش بیکران بود سرانگشت گویا
خون چکان بود و برون رفت از هجوم صف کشیده و قره بر سر نردن از جنگ دیده شد از
آتش مرد سپاهی تا غبار خرمس کاه و ماهی فلک چند لکه دامن کشید و سرانجم بونک نیزه دید
غیر و حرم روئین و لوله جرسخ ششمین انداخت و پرچم ریات کلکون پرند ساخت و پھر اشفاق کون
ساخت تخت چرخیان طرفین مانند چرخ فتند و شور انجیری پرداخت مبارزان جبار و
بهادران خود بخوار دست با استعمال آلات حرب کشوند سرای دلیران مانند گوی در خیم کا
قوایم سبان غلطان شد و رؤس سرکشان مانند جباب در دریای خون سکر کردن بهر قبیله
که سوار داشت تفنگ میشد چاک سوارسی را از مرکب هستی پیاده می ساخت و هزار دها توئی که
دهان آتش شان میکشاد بر بانه شرر برق بستی خشک و تر میکرد و القصه از ابتدای ظهور
انقضای چهار سح ساعت نایره حرب و آتش طعن و ضرب اشتعال و سیف نمان دلیران
بر پشت فی و حشم افکنی اشتغال داشت و از زمانه ناکر حاکمیه و صف حال میکرد و
زمین از گرو و فرسوده و سپاه تفسیر **إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا** میگفت صغیر صدای
فَأَنبَعَتْ شِبْكَاتٌ ثَائِبَةٌ در کوش جان می افت و برق سنا جانستان صورت یگانه

الذوق يخطف ابصارهم ودر دیده و دل جلوه میدهد که آن تفکات مرکب است و تفکر و جملها
 منجوماً للشیطان زبان حال او میشود و زبان تیغ مسلحاً بالسوق والاعتناق
 بر زبان قاطع باد و میرساند لراقصه شدافروخته آتش زرم و کین و نیز خون کشت کاکبون
 سرای زمین و گرفته ز گرد سپهر و ماه و فضا می چسبان کشته چون شب سیاه و ز نوک سناها
 خاراکد زده شده چشمه چشمه زره سر بر سر غلطیدن کشتگان در صاف شده پشته پرشته چون
 کوه قاف و نیز بسیاری کشته و خسته و در آن عرصه خالی بند جای باقیها اینکه سعادت از لشکر بایزید
 روی بر یافته بیکباره بجانب انهرام شتافتند بر بان الملک و شاهر محمد خان برادرزاده او که در
 هروج فیل قرار داشتند بجهان نحر با قوا و اتباع خود زنده کفر قار و خان دوران که سپهسالار و
 مدار ایله سلطنت هندوستان بود و زخمی گشته سپه او با مظفر خان برادرش مقتول و میاها مشو
 خان و لد دیگرش بقیه اسار در آمده خودش نیز و ز دیگر بعلت آن زخم که کار گرفتاده بود در کشت
 و اصلی خان سردار قشون خاص پادشاهی با شهیدان خان افغان و یادگار خان و میر حسن خان و کوه
 اشرف خان و عثمبار خان و عاقل بکجان و علی احمد خان که از امرای معتبر بودند با قرب صد نفر از
 خوانین و عظامی دیگر و سی هزار تن از لشکریان ایشان عرصه شمشیر بر آبگون گشته و جمعی شیرزنده
 بسلسله کرفاری پیوستند و محتر شاه با نظام الملک و قمرالدین خان وزیر عظم چون قریب بار دی
 خود تسویه صفوف و اعلا و اعلام صولت نموده بودند بمعکیر خویش بازگشته دست بر ذیل شکن
 و خراین سی و قمر و فیلان کوه پیکر و توپخانههای پادشاهی و امرای که بعرضه جنگ آمده بودند با
 غنایم بسیار و اسباب و اثاثه فزون از شمار بحیثه تصرف در آمده تا عصر تنگ عرصه میدان از
 وجود سپاه هند خالی و با حساد کشتگان مشغول گردید بعد از وقوع این فتح نمایان چون محتر شاه
 اطراف غورنگان خود را بمورچل و خندق و توپخانه استحکام داده بود و خسر و کرب و دل شکوه سپاه
 انجم کرده را اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصره اردوی او مأمور ساخته شد و راه فرار
 هندیه پرداختند چون کار محمد شاه با ضطرار انجامید نوشته که از لاهور بان پادشاه و بجا بنگا

یافته بود که چون فیما بین حضرتین نسبت ترکمانی اتحاد و سلسله جنتی تحقق دارد بعد از جنگ و خود آرا
 هرگاه عفو می در باره اعیان آن دولت بعمل آید باز با تمکین آنجناب خواهد بود همان نوشته را
 و شفعه تشفع و وسیله اعتذار ساخته روزی سوم خلع سلطنت از خود کرده و افسر سروری از
 سر بر گرفته با خوانین و امرایا استظهار تمام وارد درگاه سپهر خشام گردید و در چینی که پادشاه
 دیماه عازم دارالامان حضور افتد بود بمراعات نسبت ایلی که فیما بین حضرتین تحقق داشت از جا
 ظل الهی شاهزاده نصرانده میرزا تا خارج اردوی بهایون باستقبال آن پادشاه فرخنده ضامن
 شافیه هنگام ورود به پیشگاه مسعود آنحضرت نیز نایرون خیمه مبارک راه و رسم اعزاز پیموده از
 آنجا که دستگیری در چنین مقامی شایسته آنین سروریت دست آنحضرت را از روی مطلق
 گرفته در سندهایون بنشین خویشتن ساختند و در حقیقت کلیه فتح کل ممالک هندوستان
 تصرف دولت نادریه درآمد و محشر شاه چاشت آنروز در خیمه مقدس همان آنحضرت بوده اگر
 که از جانب چنان میزبان در خویشتن همان بود بعمل آمده باز محشر شاه بعد از ظهر بمسک خود حجت
 اگر و اما افواج منصوره بهمان پنج دست از ضابطه محاصره باز نداشتند محشر شاه روزیانی با امر
 که داشت از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی ظفر شعار و بملا خطی پاسداری حرمت آنخاندان
 و الا تبار خیمه شین پادشاه و الا جاه و سر پرده حرم محترم و در حوالی معکرت نصرت اثر قرار یافته علی
 خان که از افاضه علم مراد بود با جمعی مأمور گردید که همه جار بمزای رکاب آن پادشاه و الا جاه نموده باشند
 و بلوازم جهان داری و شرایط خدمتگذاری پردازند و از آنجا رو به خیمه غره دی الحجه رایت جهانبی
 بجانب دہلی که بشاه جهان آباد استنهار دارد نهضت کرده روز چهارشنبه به مقیم ماه باغ شعله ماه
 متفرک کوبه غره و جاه کشته روز دیگر در آنجا توقف و حضرت محشر شاه برای تدارک لوازم مهمانی فرستاد
 بیشتر روانه شهر گردید و در جمعه نهم از باغ فربور سواره و غازیان از ابتدای باغ تادرب دوسترا
 خاص پادشاهی پان بسته پاندا زبای قیمتی از زر بفتها می کران بها و قمشته نفیسه از سر کار
 پادشاهی انداختند و قلعه را که از استحکامات طبع پادشاه معدلت بنیان شاه جهان و دارا خاندان

سلاطین و ادائین هندوستان بود متفرک و کینه دولت ساخته محمد شاه را نیز در میان سمان تسلیم
 داده و در روز و روز و سوکب اقدس خانبه محمد شاه سفره افتادگی در بزم ضیافت گسترده
 خدیو جهاندار بعد از انقضای مجلس بلجونی آنحضرت پرداخته فرمودند که موافق عهده یکروز اول قرار
 سلطنت هندوستان باریختاب پادشاه تعلق دارد و آنچه شرط اعلام در رسم و داد است به
 مقتضای ربط ترکمانی در باره دولت کورکانی بعمل خواهد آمد محمد شاه مراسم تکریم و تعظیم تسلیم
 تقدیم رسانیده بشکرانه این عاطفت که تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافت تمامی جواهر و خزان
 و اثاثه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت موجود بود مفصل معین
 عرض در آورده برسم نیاز ساز و ایثار کرد و چند که بهمت کان خاصیت بحر نوال خدیو بهمال
 نظر اعتنا بران کنوز و خزاین که جمیع مخازن سلاطین روی زمین با عسری از اعشار آن برابری
 نمیکرد و نینکنده دامان نیاز مندی از آنها در چید اما بنا بر سبب انوای پادشاه و الا جاه نمیه
 این مسئول نقش پذیر قبول گشته معتمدان این بضبط خزان و بیوات تعیین فرمودند و در
 ذکر و قایع قوی میل مطابق سال فرخنده مال سال هجری
 چون افواج حکمت روی شتا و سپاه سرد مهر زستان سا که با دیپایان عرصه جهانند
 بهولاری اسفندار اسفندار سپه قدان ریاض که در دارالخلافه کلار بر طرف جویبار بار نزول گشته
 بودند دست یافته شاخ و شانه اشجار را به شجره در هم شکستند و رونودا و باشن بهمن از محلات
 خیابان چین دست تظاول افزوده سینه کلان بر خیمهای کاری چاک چاک و کلان چون قبایل چین
 از لباس بار و برک عریان و هلاک ساخته از حب غنچه همیان زرد در آورند شب شنبه دهمی
 آنجکه که عید نوروز و صبحی مقارن افتاده بود و خسرو زریں انسر مهر بقصد دفع قتل شتا
 از خلوتسرای حوت بسرای خاص محل خرامیده نوحه استکان قوی بازوی قوای بیعی نوا کرد
 صبا و شمال را بهب آن شهر غار بحر یعنی دیماه نمرمان داده ثابت قدمان اشجار پیرای
 از غنچه و سه برکه محمود بر گرفتند و صاحب کلان لاله و کل از تاب غیرت چهره برافروخت از

از جامی جسته و تیغ بندان در خان از شاخهای تیز تیره و سنان برداشته میان تینه خستیده
 قوی و سنان چنار بکوشمال فوج پر خاستجوی رنستان ساز و برگ خویش کردند و پلان صفا
 شوکت کاستان و دلاوران صندوبر لوای کلکون پرند در عرصه گلشن افراخته بپارسوی بازار
 فصول روی آوردند و خار و گیاه که جنود سلطان دمی بودند از غلبه و هجوم لشکر بهار جنت
 زده بر جامی خویش خشک ماندند حریف رنستان چنار آب آتشی که خود افروخته در گرفت
 یعنی کلههای آتشی دود از نهاد سرور وئی زمانه در آورد و روزه شنبه طرف عصر خدیو حضرت
 محمد شاه را بقدر و مسمیت آفتاب رشک بیت الشرف آفتاب ساختند و شام آن روز در
 دورنک فتنه عجب ریخت و نقش طوفان بر بخت تفصیل این اجمال آنکه در شب یکشنبه
 یازدهم بدون اینکه از جانب محمد شاه اشاره یا از طرف معارف تخریجی واقع شود دوله قلعه
 و قلعه آشوب بلند گشته جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش کرده بعضی از
 جند منصور که در اصل شهر نزول نموده بودند در آن یخته در مرسم دست درازی کوتاهی نکردند
 و چند نفر از کمر ایرانی را بتیغ نافرمانی و خجرا دانی ذبح می کردند بانی ساخته خولیشان را حای شب
 عید و خضاب دست امید نموده سپهر دلیری را بهمان گشتی رنگین کردند و از آنجا بپای تهور
 بر سر فیلی نایب شاهی رفته فیلان را متصرف گشتند حکم الاصاد رشده که جمعی از دلیران و
 دروب محلات مانند خیل نجوم که پاسبان محلات مدارات فلکند تا صبح کابان دیده اجوا
 بسته بسیار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان یا از منج خود داری بیرون آید
 تا فردا بدینچه مقرر کرد و عمل نمایند و تمام طلوع آفتاب که قهرمان قهر آلود صبح هر از دل بدر کرد
 بقصد انتقام تیغ از نیام بر کشید و خدیو خورشید از سر کین سرور را لباس سرج سفید
 آراسته با چهره برافروخته و عارض بناک بر پشت خشک فلک برآمد خسر و بهمال با بهشت
 خشکین و صورت همکین سوار یکیران جهان پیرا و خجرا داریان نینه دار و بهرام صولتان
 کیوان آثاره که بدر رکاب هلال آساکه مسجد میان بازار را بقدر و مسمیت سجد و خاص و عام

ساختند و در آن مکان بعد از تحقیق این که حرکات دو شینه از کدام محله و چه جماعت صادر شده
 دلبران را فوج فوج به سبیه آنگروه تعیین و امر بقتل عام آن محلات فرمودند شور و محشر و آشوب
 اکثر در میان شهر پیدا آمد فی الفور در و دیوار عمارات رفیع نقش و عمارت ها سا فلها گرفت
 و مساکن اصحابان صفت خانه زنبور پذیرفت بناهای دکنش برور شاه شراب نادانی عوامست
 خراب افتاده ذکور و اناث سلسله ها مانند زو ماده ریخته شیون در گرفتند سرهای که طغیه بر قصه
 جنت میزد بصد می کشید کاوسی پلان تصور یافت حوضهائی که از چشمه سار لطافت کوثر آب میخورد
 فواره جوش غل غل شد و بازار جواهریان و صرافان و راسته بازار و دکانین تجار و ارباب کنت
 و تمامی اسواق شهر بخیطه یغما درآمد حاجت آنگروه یا غی چنار آسایش خود سوختند و از این
 دیوانگی مانند شاخ بید مجنون آویخته و ارسیاست گشتند و بشهره این شرارت دودار دودما
 برآمد و سوز و آه دلهای فروخت چون شعله وجود خشک و ترس بر فلک کشید آلت حاصل از
 دروازه اجمیر لی در مسجد جامع و چند محله دیگر صغیرا و کبیرا غرضه شمشیر شدند از هنگام طلوع
 نیز عظم تازمان غروب زبانه این شعله پر شور و شر برانامه میرید و در کند و کوب و رفت و آمد
 و قتل و دزدی و اسرو سبی تقصیری نشد هنگام شام که نصف آن معموره لکه کوب جنود قهر و تش
 جمل عوام برق خرمین زندگانی می نزارتن از خورد و بزرگ شهر شده بود الهامی ایجاد نظام ستمیان
 و پادشاه و الایجاه بوساطت نظام الملک و قمر الدین جان در صدد شفاعت برآمده التماس
 آتش جهان سوز غضب پادشاهی بر لال عفو بخشش فرو نشست و فرمان داری قنوت راه
 بر یغماگران لشکر شور و شربت و اسیرانی که در تصرف لشکریان بود تمامی استرداد و ابدای می ایشان
 تسلیم شد گویا زمانه بدفع کند چشمه دار سر او مساکن آن طایفه سپند سوخت و چون در شب شورش
 سید ناز خان و اما و قمر الدین خان و شاه نواز خان که از عاظم میند بودند بر سر فیلیان نهفته
 مرکب قتل فیلیان پاشی و بردن فیلیان شده در خارج حصار شهر در جائی منتخباته بودند عظیم
 خان و فولاد خان که از اعیان دولت کورکانه بودند بکجه و الای امور بکفرقتن ایشان گشته موی الیها

را چهار صد و نه قده بار دولت حاضر کردند که بهیچک عرض تیغ ایستادند و از وقایع
 اینکه مخدیره سر کرده کور کاینه را بجهت شاهزاده نصر الله میرزا خطبه کرده تهیه اسباب سودا
 بزم سرور پخت کنار رود و جمیع محاذی ایوان دیوان خاص را بهر شب چرخان مطلع صندل
 بار و نایک نهفته ایام و لبی علی عشرت را رشک روز نوروز و غیرت شب قدر ساخته هر روز
 کوه پیکر و کا و نایک نظر و شیران اثر در جهات وارنه های صاحب صلابت بچنگ انداختن
 بر در یکشنبه میت و پنجم ماه فروردین شاهزاده بیدن شاه و الاجاه رفت بعد از انقضای مجلس ملوق
 آداب و آئین ان سلسله علیه خسان هر وارید در فرین بجوهر شاهزاده زیور قامت شاهزاده
 و الا تبار ساخته چنانچه الماس نیز کلف و نه زنجیر فیل و چرخ اسباب با ساخت مرصع برای
 سواری شاهزاده به پیشگاه جلوسه دوش و دوشه میت و ششم ماه فروردین بقارنه سعید
 شد اتحاد حاصل در عرض چند روز که ضابطان خراین دیوانات از انجام شغل مقرر فارغ شدند
 حاصل بحر و کان و ظرف زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع بجوهر سیمین و اجناس نفیسه
 بقلم ضبط درآمد که محاسبان اوام و دفتر نویس انهم از حصه و اخصای آن عاجز آمدند از
 انجمه تحت طلا و وی بود که کنوز کیکاسی و خزانه دقیانوسی روزگای جواهر شاهزاده آن قیمتی
 و در ایام سلاطین با بقیه بستان دو کرد و جواهر که با اصطلاح اهل هند هر کردی صد هزار
 لک و هر لک عبارت از صد هزار روپیه است صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لای غلطان و
 الماسهای رخسان که اظیان در خزانه بهیچک از بلوک سلف و سلاطین عهد وجود داشته
 بخزن دولت نادریه منتقل شد و امراء و خواین دولت و اعیان دارا خلایف و رایان خود را می
 صوبه داران ممالک آرای نیز کرد و با و لکها از نقود و جواهر و مرصع آلات و نفایس اسباب
 پیشکش و هدیه بارگاه حضور یافتند و بعد از فوت سعادت خان محصل بصوبه رود و لکنه و فرشته
 یک کرد و زر که با اصطلاح ایران پند هزار تومان باشد با فیلان کوه توان و اسباب بکران
 از صوبه فرور که متعلق سعادت خان بود بخزان عامه رسانیده و در ایام توقف از خراین سلطنت و

و پیشکش امرای صوبه داران دور و نزدیک بساوی پانزده کز در بزرگاریا یون انتقال یافت
 و از جواب و تحسین و اسباب کار بجات و امانه سلطنت تقداری خلیفه که فزون از حوصله تحریر و
 شایسته سرکار چنان پادشاهی نظیر کردون سیر باشد بزرگ پادشاه و الا جاه اندیشندان
 و سیده ابواب مشت بر روی بیوات عامه کور کاینه کشوند و بظلماء و روسا و تکریمه
 خدمت شده بودند العانات شایان غایت و بعموم غازیان و ملازمان فخرتیرین ساد
 موجب که از دیوان داشتند و بخدمت کاران اردوی بمایون نیز بقدر نفیشت رتبه و
 رویه برسم انعام محبت گردید از خواص و عوام اردوی سپهرا حشام و خور و بزرگ سواکب نصرت
 فرجام هر کس فرخورد رتبه و حال از خزینه جود و کجینه احسان خدیو بهمال ادراک خطی خلیل و در پست
 نصیبی نموده جیب و دامان مال را از زر و سیم حوصله مال ساخت و ارقام محبت انجام کلی
 ولایات ایران مقرر صد و ریافته مال و جوبات سه ساله ایران عموماً بتحقیق مقرر گشت و در روز شنبه
 ماه صفر بهکلی امرار و خوانین دولت کور کاینه خلاصه و شمشیر و کار در مقصع و اسبان نیک
 غنایت و مجلس خروانی آراسته محمد شاه را اغلب و بدست مبارک تارک اورا با فسر سلطنت
 سر بلند و بتفقدات خاص بهره مند ساخته و شمشیر مقصع زیب میان او فرود و برودش او را
 بجوهر کران بها چنانچه معناد سلاطین هند است زینت دادند و تاج و تکیه پادشاهی هند و ستاره
 کماکان بختش تشریف کردند محمد شاه بعد از آنکه سربا فسر وری آراست استند عا کرد که چون
 بالطف جناب نادری دوباره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فیر و بخت تمام
 ممالک آنطرف آب آنک از دریای هند از حد قبت و کشمیر تا حافی که آب دریای ملنگور دریا
 محیط اتصال سیاید بعلاده ولایات تنه و بنا در و قلجیات تابعه برسم پیشکش ضبط و بمال
 محروسه شاهی انضمام یابد چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی آب آنک از قبیل غزنین و کابل
 داخل ممالک خراسان شمرده میشود آنحضرت نیز قبول و ضمیه سلم و قدرت فرمودند و در بهمان
 مجلس سکی امرار و اعیان کور کاینه را بخدمت گذاری و رضا جوئی خاطر تقدیس و الا جاه ترغیب و تکریم

شاهوار نصایح شفقانه که بکار ملک و دولت آید و رسم سلطنت را شاید آویزه گوش پند
 بنوش پادشاه و اعیان آن دولت ساخته مقرر داشتند که در سرای بوستان هندوستان به
 نازکی کلههای محمدی فریبن محمد شاه را کل دستار طاعت نموده مسکه و خطبه را که تا آن زمان
 ممالک هند بنام نامی شان شاهیه جاری بود باز باسم سامی محمد شاه رایج سازند و احکام مطاع
 شعر خدمت و انقیاد آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و راجهای الکاف از موقوف اعدا
 غرض صدور ارسال یافته محمد شاه را بر اورنگ دارائی نگین داده و جمعی از بزروران و ارباب
 صنعت هندوستان را بکلازمت رکاب بهایون مقرر ساختند در روز یکشنبه هفتم ماه
 صفر با شمع و ظفر از شاه جهان آباد رایت مراجعت افراخته باغ شعله ماه را متفرق و سیر غریز
 جاه فرمودند و بهیچ جهت پنجاه و هفت روز توقف ریات جهانگش در شاه جهان آباد اتفاق افتاد
 و بعد از وصول کوکبه بهایون بسرهند را بهر منحرف ساخته همه جار و دغانهای پنجاب و لنگ را
 جبرسته از دامنه کوهستان که نسبت بسایر لکه سیلاقت داشت شوجیه مقصد و بدین چشم
 ماه صفر کنار رودخانه جناب مشهور بوزیر آباد مضرب خیام سپهر بنیاد گشته بعد از آنکه لکھنؤ
 از آب گذشت چون موسم برسات و شدت طغیان آب بود حوصله جبر لطامات آن بحر زرف را
 برنتافته کینخت و بحکم و الاکشیته از اطراف جمع و افواج قاهره باکشتی و کیمبرور آغاز عبور کرد
 چهل روز موکب فیروز در آن طرف آب رود بانظار که ششتر جنود مسعود لنگر توقف انداخته
 و در هفتم ماه ربیع الثانی بنا خدائی لطف خدائی خود نیر کشتی نشسته از آب گذشتند با و
 اینکه همه جا عبور موکب انجم شکوه از دامنه کوه واقع میشد باز گرمی هوا بحدی اشتداد داشت
 که از شدت آن مرغ نفس از طیران باز میماند و جوشن آبن در بر دلبران تنور قفیده میشد زیرا
 خان صوبه دار لاهور و ملتان تا سر رود جناب در رکاب فیروزی انساب بلوار زمخت
 پرداخت از آنجا رخصت انصرف یافت و چون شهنشاه و خاطر اقدس آن بود که بعد از فتح و
 سنجهندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم که منبع فتنه و آشوب خراسان بود پیر دانا

لهذا از شاه جهان آباد بخارهای ماهر و کشتی سازهای صاحب وقوف روانه بلخ و مقرر فرمود
 که گشتیهای فلک منظر ساحل رود آموی مرتب و مهیا سازند تا رایت جهانگشای واردا آمد و شود
 ابو الفیض خان پادشاه بخارا از شنیدن این خبر در بحر تحسین غوطه ور گشته بتقریب انتخاب رجا
 موکب بهایون حاجی بوقاشی نام معتمد خود را بر رسم سفارت با عریضه اخلاص نشان
 بدربار غزوتان روان ساخت و فرستاده او در بیستم جمادی الاخری وارد پشگاه
 سپهر نمون و شهرمان بهایون در جواب او بتفاد مقرر و گشته احدی از ملازمان دربار را
 با اورسینق ساخته نزد پادشاه مقرر روانه و اعلام فرمودند که چون آنسلطنت آب
 خانواده قالی و نقاشی و دودمان چنگیز خانیت ممکن و خیریت مملکت منظور نظر اقدس
 توجه جانب ترستان مقصود و ضمیر مقدس میباشد هرگاه با عاظم توران بقدم فرمان بری
 پیش آیند فیها والا آنچه در مشیت الهی گذاشته باشد از قوه لفعیل خواهد آمد و بعد از ورود
 حسن آباد من اعمال آنک مکنون خاطر در یاد خایران بود که برای ایصال خیرتخ بند و ستان
 و انصرف موکب کیستی ستان المچی روانه ممالک روم و روس نمود و در عالم قرب جوار از جوار
 نفیسه آنولایت رصد بخت پادشاهان دیشان فرستند مقدار آن چار و عریضه خدای
 آثار از جانب احمد پاشای الی بغداد مشعر و وفات علیمردان خان فیلی المچی روم در بیست و هفتم
 رفقای او در صدور حکم مجد و بنظر واقفان درگاه فلک حماس سید احمد حاجی خان چنگیز
 چرخچاشی را بسفارت روم و سردار بیک قرقلو توپچی باشی جلوسرت پیشرو را بممالک روس
 تعین و سامی دوازده هزار تومان که بحساب این زمان دوالف و چهل هزار نامی باشد
 جواهر و مرصع آلات با چهارده بنجیر فیصل برسم تحفه و ارمان بجهت اعلحضرت پادشاه بکنند
 جاه روم و معادل آن برای پادشاه خورشید کلاه روس ارسال و در بیستم جمادی الاخری
 عازم مقصد گشتند و نیز از اخبار بخت آثار آنیکه در او آخر همان ماه عریضه شاهزاده رضاقلی
 بنظر انور پیوست که ایلبارس خان و الخوارزم از حرکت موکب و الایجان بند و ستان آگاهی

و میدان را خالی تصور کرده جمیعت موفور از اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم فراهم آورده بعزم تمام
 سرحدات خراسان وارد طرین و دجینی که شانزده از خدمت افسر مرض گشته عازم
 مقصدش بود در هرات ایچراستینده با فوجی از غازیان بعزم مقابله او وارد حرس و ایلبارسین از
 طرین به پنجرهخی سرخس آمده بود قراولان طرفین یکدیگر برخورد و دوش از لشکریان اینطرف و یک
 اوزبکیه شده از قرار تقریر گرفتاران و رود موکب شانزده بسرخس معلوم ایلبارس گشته دیگر با جمعی
 پیش گذاشته سمت ایبورد روانه و قلعه موسومۀ قاحلان را که مابین آن و ایبورد واقع است محصور
 و بطرح یورش و افکندن شورش اساس قلعه محکم بنا را گرفتار تیر و شورش ساخته اگر چه اهل آن
 در قلعه داری میکوشیدند اما بهما نوقت داروغه آن محل در شهر ایبورد بوده برای خبر گیری حال قلعه
 با جمعی غریب سمت قلعه نموده از اتفاقات در آنای کبیر و در جمیعت داروغه بنظر ایلبارس در
 آمده بتصور اینکه موکب شانزده است که بسروقت او رسیده بر فرق دولتش عبارت ارباب
 می افتاد سرسیمه ترک قلعه گیری کرده مانند بخت خود برگشته بخوارزم رفت و جمعی کشته از اوزبکیه
 که بآن نواحی دست تطاول کشوده فرصت نیافته بودند که جمیعت خود محقق شوند در گوشه و کنار
 عرضۀ شمشیر آبدار گشته پس رایات چهارم بجانب مقصد اعلا یافته بحکم بهایون رود اگس که
 بسته خود مسعود ظفر منو و فوج فوج آغاز عبور و مرور کردند چون کوستانات آن ناحیه بسکنای
 افغانۀ یوسف زائی اختصاص داشت و آنطایفه جمیعت موفور و عدت غیر محصور و در عهد و
 همیشه مصدر انواع فتن و شر و رویارشان سلف از تبیه ایشان معترف بقصور بودند را جمعی
 آراتنا و بآنجمع دیوسرشت و حتی خضال که در حوزه ممالک محروسه دشتند تعلق با قلعه
 قاهره را کرده مساکن ایشان و جبال آسمان آن تعیین نموده اکثر آنطایفه پابست
 پادشاه عمل و کردند و حاکمان هر کشان بهم غش تیغ اجل گشته بقیه رؤسا و سرخیلان ایشان پا
 براه انقیاد گذاشتند و فوجی عظیم از آن طایفه بکازارت رکاب ظفر آفتاب اتیان یافته موکب
 بهایون از راه پیشاور و خیبر و جلال آباد در غره ماه مبارک رمضان وارد دارالملک کابل و در

تمامی سرکردگان و سرخیلان فاعنه آنولایت شرف اندوز جبهه سائی آستان و مورد عتیا
 بیگردان گشتند و بهر جهت از ولایات سمت غربی آنک که بدولت علیله نادریه اختصاص داشت
 چهل هزار از طوایف افغان پشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایلات کوه نشین در شک
 ملازمت انعقاد داده روانه هرات و کس تعیین نموده که در آنجا مشغول سرانجام ضرورت
 و ما یحتاج و استعداد آنجماعت باشد تا رایات نصرت آیات وارد هرات شود و پیش روز
 کابل مغرب سرودفات خلافت گشته با تنظیم امور آن نواحی پرداختند و جواهرخانه و خزان
 وزواید اسباب سرکار خاصه و احمال اردو و بیابان بافیلخانه و توپخانه های بزرگ روانه هرات
 ساختند صوبه داری کابل و پشاور حکامان درباره ناصر خان برقرار و او را با جمعی از خویشان
 و عساکر طفره شمار ما مور با تنظیم و اتساق مهمام اندیاز ساخته عازم سمت سند شدند و در میان
 حرکت موکب همایون بجانب سند و گرفتار خدایار خان عباسی
 و وقایع آن سمت ^{خداوند تعالی} میسازند در ایام توقف موکب همایون ^{کابل} آذربایجان
 و همچنین در نادر آباد که ططنه جهاکیری و دبدبه کیستی ستانی آنحضرت در اطراف آفاق اشتباه
 داشت همیشه عراض بدر بار مغلی فرستاده و ماز دولت خواهی میزد و در این اوان که هندو
 مسخر گشته ممالک سند بعلاوه بعضی ولایات باید دولت روز افزون مستقل شایست که
 شک کفران را از دامن باطن فرو ریخته روی عقیدت بقبله جهان آورد اما از غلبه خوف و هراس
 بهجوم تشویش و وسوسه خیالات مست اساس نخط راه داده از جبهه سائی گریاس هر
 حماس سرباز زد چون محال سند از ولایات کر میر و تبار کی ضمیمه ممالک خدیو کشور گشتیم
 زمستان نیز آغاز سرد روی نموده فصل اقتضای سفر کر میر کرد غیرت آنست پیشنهاد خطیر
 شده فرمان همایون بنهاد اقران یافت که محمد تقی خان بیکلر بیک فارسی تشون فارس و کرمان
 کوه کیلویه و بنادر و حکام باین که متبای سفر مسقط بودند از راه خشکی و توپخانه و زواید تشون
 با غرات و کشتیهایی دیوانی از روی دریا وارد سند و تهرتها شود پس آیات جهالت از جبهه سائی

مبارک رمضان از کمال حرکت و با تو بخانه جلو از راه بنکش و دیر جات روانه شدند و در بنکش
 وکیل و وزیر از برای ضبط داخل مالیات صوبه ناصرخان و گرفتن ملازم و ملاحظه سازان قشون
 او تعیین و با اتفاق ناصرخان روانه پشاور فرمودند و همه جامو کب سهایون کوچ بر کوچ بر رسم
 استعمال راه نور طریق مقصد کشته و ضیقتهای آنست شمل بر چکل و کوهستانات صعب بود
 بغایت آهی و زور بازوی بهمت شاهشاهی تو بخانه را در کمال سهولت از آن موضع گذرانیده
 در نیم ماه شوال وارد دیره اسمعیل خان گشته اگر چه اسمعیل خان اول و نه قلعہ داری پرداخت اما
 چون ثبات و قرار خود را در برابر خدیو فریدون اقتدار از قبیل معامله شست خس با التهاب ناپ
 اهلای آن سرزمین را مانند گیاه علفه داس تیغ آتشبار یافت بار و سامی دیره بدایره اطاعت
 هر چند که در کنار دریای آنک که غریت سمت سند مقصود ضمیمه جاکت پوشش بنفکشتی را
 بنا بر ملاحظه از مفاصل شکافته حمل فیضان کوه توان کرده همراه آورده بودند که در چمن ضرورت
 بیکدیگر اتصال دهند اما چون دیره اسمعیل خان نزدیک بدریای آنک بود کشتیهایی بسیار
 جمع و سفایین سراسری را نیز بهم پیوسته تو بخانه سهایون و عمله و مستحفظان تو بخانه را با کشتیا
 از روی و زیار وانه و از منزل منور لوامی جها کشتار بجانب دیره غازیخان نهضت داده دریا را بر سر
 مذکور دیره منور را هرگز دایره دولت خند غازیخان و سرکشان آذینار و کینار بدبار فلک اقتدار آورد
 تمامی قلیجات آن نواحی و عرض اه که از سابق زبان سرکشی مقام و در مقام خود سری و استبداد بودند مقصد
 قلاوه انقیاد کشته مورد غوغا و امان و اسمعیل خان غازیخان بر یک ستور سابق برینداری میرتاج خود فایز شده
 مشمول عاطفت و احسان شدند از آنجا که خدیو بهمال را از مبادی حال شیمه کریم آن بود که
 سالکان طریق ضلالت را اولاً بمنهج اطاعت دلالت نموده بعد از اتمام حجت بتنبیه او پیردارند
 او را از شامت سرکشی آگاه سازند فرمانی خطاب بخدیو یار خان صادر گشت که در برابر خود را
 بدر و رعایا را گرفتار و در طر مشور و شرناخته حکم مبارک را تعویذ بازوی نیاز مندی و بهیکل کرنا
 ایند واری و سر بلند می ساخته بدرگاه محلی شتابد در چهار دهم ذی القعدة محل موسوم رکنا

میسر اوقات سلطنت گشته چون در اینجا بعرض رسید که آن آیه نجات در کوش خدایا را از مفاد و تائید
 نصیحتی خبر داده و باغواهی تسویلات نفسانی بسبب تبحرات و بند رسورت روی فرار نهاده و بنیم
 او مقصود گشتند و بنه و آغز و ق را با شاهزاده نصر الله در لارکانه گذاشتند و خود با فوجی از غایان
 جریده و سبای در شب شنبه میت و یکم ماه فروردین تعاقب او نهضت و بکشتیها از دریای
 عبور کرده بایلغا می پوداختند با وصف اینکه آنطرف دریای سند تمام خزیره و بیشه و صنوبر
 طریقیش خار راه یک اندیشه بود در هفت روز بایلغا را منسافت بعیده را طی کرده وارد شدند
 پور و در اینجا عریضه و شیکش از جانب خدایا برادر بار علی آمده بوضوح پیوست که ریش درو
 او اصلاح پذیر نیست و عمر کوت محلی را که در دشت بی آب و آذوقه واقع و بجهانت مشهور و قبی
 از آب و آبادانی دور است تصور اینکه موکب جهانکث از و رو و پیمان سزین عاجز خواهد بود از
 راه دیگر که آبادی داشت بمکان فرور رفت آقلعه را پناه عاقبت خود ساخته و چون پناه شریف
 ماه سپاه منصور را برداشتن آب و آذوقه امر کرده بهنگام صبح بیلدی لطف آبی از شط
 پور روانه و آنروز و آنشب ایلغار و روز یکشنبه نهم سه ساعت از روز گذشته بحالی عمر کوت
 رسیدند با وصف اینکه خدایا مدتی بود که رخت نیریت بقلعہ مذکور کشیده تمامی جواهر و ذخایر
 و خزان خود را در چاهای بسیار عمیق که طناب و هم به تهر آن شکل رسید مدفون ساخته و تمیای
 بود و حالت منتظره برای او باقی نبود چون همیشه سپه پیچ تا بیدرت قدیر فغان دولت را
 گرفتار کند تقدیر ساخته خواهی خواهی بدست میداد خدایا را قلعہ مذکور تیریه حیرت و محبت گشته
 بعد از آنکه گردنوب فلک کو کبه غبار دیده مرادش گشته استنباط و ورودایت عتاب پیکر نمود
 مانده مرغ لکنده و طایر پرکنده از نفس تسلمه بر گوشه بام فراخته آغاز پرفانی نموده که شایه
 اوج دشمن شکاری که پشیمانان لشکر جلالت اثر بودند در خارج قلعہ با و رسیدند او مانند صعو
 پرشته بال تیر را بسته دید خود را بقلعہ رسانید و بعد از لمحہ بغیر از اینکه از صدمه چنک شایه چو
 آشیان خفص جناح کز زده راه نجاتی برای خود کمان نکرده با سرن تسلمه و انطالیفه دست بر او
 استیلا

زده بپایوس اقدس سرفرازی جست و تمام خزاین و سیم و زر و شدات لالی و گوهر که در زوایا
 زمین پنهان داشت بچینه ضبط درآمده بهرجهت یک کروز و تجا و بر تحویل کنجوران کنوز عامه تقاضا
 یافت پس بکب همایون روز پنجم ذی القعدة از عمر کوت عطف عثمان کرده خدایار خان بزم
 حسن و صحرای رکاب نصرت انساب نامور گشته در شانزدهم ماه فروردین بتایید خدای یگانه بافتح
 و میند وزی وارد لارکانه شدند در بیان وقایع پیچیده و مطابق **تاریخ**
بجری نبوی سلطان زیرین نیز غلام روز جمعه بیت و یکم ذی القعدة **تاریخ**
 مرتجع نشین تختگاه حل گشته غلب باغی که از خدا با و چمن باند مرغ آشیان گم کرده سرگردان بوی
 حرام میبود باز هزار نواصیت کامرانی در اطراف باغ بلند آوازه ساخت و فاخته را که در حشر
 دار الملک کلشن کوکوزان میکشت بطوق بندگی سر و گردن آزادگی برافراخت رسول سیم بهار بای
 سیم شکبار از جانب دارای فریدون فروردین بار و وصول پامی تخت گلزار گشوده و سلطان
 یا قوت افسر کل بر تخت زمره دام کلین تکیه زده بزم خرمی و شکفته طبعی بروی جگر گوشگان کلشن
 و ملک دینار غنچه قلعه خود را بروی لشکر رعیع گشوده از خورده فشان فی استقبال مال و خرج کردید و حیات
 گلزار از رستن کلهای عتباسی بندر عباسی شد و توران بین چمن ترکشازی جنود قوای نامیه مضطر
 قزلباش کل در آمد خوارزمیان دی که غارتگران صحن چمن و بیجانان دار الملک کلشن بودند سربازان
 کشیدند و او زبکان تنک چشم شکوفه و از بار بجا گیری کوشیدند کاههای نافروانی فرما بزرگ
 اختیار کردند و اترک صحرائین را چنین دسته دسته روی اطاعت بدر بار سلطان بهار آوردند
 چون از ابتدای کار که مشعل عالم فروز ایندولت نادره از پرتو انوار تائید الهی روشن و بر حیات
 حال جهانیان ضیا افکن گشته طریقه مضیت آنجناب آمنت که بر یک از گردن فراران که باین دولت
 خداداد سربسزگی بر آورده عاقبت بزور بازوی اقبال شایسته ای از پاد آمدن ایشان باز این
 مروت و تسکیری کرده بر صدر کامیابی جامیدهند درینوقت که خدایار خدایک و اسیر سلسله تقیر
 شد غافلت خسروانه که در کام خشی دوست و دشمن بر سر بجهانه است با او از در اعانت درآمده

بحکم فوت ولایات سند و تهنه‌ها را به قسم نفیام داده تهنه‌ها را با بعضی از محال سند بخواب
 مرحمت و او را بشاه قلیخان مخاطب و سرافراز ساختند و یکست سند را که به بلوچستان اهدا
 داشت بخت خان حاکم بلوچستان عنایت و شکار پور را با بعضی از مواضع سند که در جانب علیا
 واقع شده بخوانین داد و پوتره تفویض و قاضی‌شان را بخلاف نوارش و اصطناع آرستند
 چون حیات الله خان ولد زکریا خان باظم صوبه لاهور و ملتان در سفر شاه جهان آباد ملتان
 رکاب اقدس و بنیات والد خود بصوبه داری ملتان نایزور و آن ملتان کشته بود درین
 اوقات بموجب امر میایون محمد و در لارکانه بخدمت والا پیوسته در سفر عمر کوت نیز در لارکانه
 پیوده و در حسنی که موکب والا از لارکانه عازم عمر کوت میشد فرمان میایون با حضور زکریا خان
 اصدرا یافته درین اوان که انصاف کوکبه والا از عمر کوت اتفاق افتاد زکریا خان بموجب حکم
 شرف اندوز ملتیم علیه سعادت شمول و مطالب و مسئول ایشان در حضرت خسروی بفرزخاج
 موصول گشته در باب خدمت و انقیاد حضرت محمد شاه بایشان تاکیدات نموده و سفارش
 بلیغه و حیات الله خان که استدعای غلامی نموده بود مخاطب شاه نواز خان گردیده و حضرت
 یافتند و در آن مکان عریضه از طرف محمد تقی خان بیکلر سکی فارس رسید که آمدن بسمت سند صوبه
 قیسر نپذیرفته و اردکچ و مکران و در آنجا ملک دینار حاکم آن محل در مقام قلع کشی برآمده و متارایه
 را بر سر قلعه اوتقین نموده بر او تسلط و او را بقلعه اطاعت در آورده بنا بر حسب بیاط از آن قبای
 موسم دریا خرابات را از راه دریایه بندر عباسی برگردانیده خود در کچ و مکران توقف دارد حکم والا
 شد که چون کار سند بروجه تمام و احوال فیصل یافتن قشون امراض و باستعمال وارد رکاب سپهر
 شود و چند روز نظم و همت آنسرزمین و انجام امور الفرضه سپهرترین پیر و خند هر چند که کامران
 میوه کامرس جهان بانی که کلیه باغ کامرانی عرصه جهان در دست باغبان اقدار ایشان است بچ
 از لذت اندوزی میوه‌های نیکارنگ مستلذات جسمانی و سیربتا نسبی شتهیات نفسانی فارغ
 نیستند اما دو چیز بیشتر از سایر چیزها مطلوب و مرغوب طبع این خدیو کامکار میباشند از جنس نعم که خربوزه است

که بآن رغبت تمام دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد مکرر از کار نیز هرات که فایز آن بر همه مرتبت
 بفایز بسیار بلاد است خبر بوزره بغداد می آوردند و در اوانی که ریایات عالیات در ممالک هندوستان
 میبود از بلخ و هرات و مرو این قافله صلاوت در راه و مطایای کوه پیکر کرانبار خبر بزمای نفس آن
 بوم و برگشته چاشنی بخش ذائقه دور و نزدیک بندگان درگاه میگردید و دیگر اسب خوبست
 پیوسته مرضی را بضرر یا ضت کش طبع همایون میباشد و چون این معنی مفهوم آشنای و یگانه و معلوم
 دوست و دشمن گشته فرماندهان اطراف اسبان تازی نژاد را پیشتر مکاروان شیکشهای
 ساخته باین وسیله بختش راه تقرب می پویند و باستان خاقان سجده کا بهش توسل میجویند
 و در ایام توقف موکب و الادرسند فرستاده پادشاه و الاجاه محمد شاه با تحف و هدایای مزخرف
 وارد درگاه جهان پناه گشته چون شاهزاده رضا قلی میرزا نیز در خلال آنحال اسبان ممتاز و اول
 بلخ نو با و خبر بوزره را از بلخ بر سپه شیکش اتفاق خدمت خدیو گردن فرار نموده بود چند سراسب کوه
 توان باد و بستی شتر خبر بوزره بلخ بجهت سرکار پادشاه و الاجاه هندوستان ارسال و فرستاد
 آن دولت را معزز ساخته رخصت انصراف دادند و در میان انصراف موکب
 همایون بجانب ایران و غریت سمت بخارا و ترکستان و تنجیر آنمملکت
 نزمیت بنیان بعد از انجام کار بند و فرائع از نظم مهمات سند میان بهت تنجیر
 ممالک توران بسته فرایین قصه آئین بنفاد پیوست که از جمیع ممالک محروسه اسب و اسباب و اسلحه
 و لباس آنچه میسر شود بجهت نمایان نصرت نشان و تدارک سفر ترکستان در هرات حاضر نمایند و
 چون شاهزاده رضا قلی میرزا بنیابت سلطنت ایران فایز بود در آن اوان بموجب امر اقدس در طهران
 که وسط معموره است توقف داشت که همایام قشلاق را در آنجا بنهایت رسانده و همهم ملکی را
 پذیرای انجام کرده اند مقرر شد که شاهزاده با قشونهای خود در هرات بموکب و الاپیوسته و شاربک
 اکامکار برای ملاقات از ارض اقدس همراه بیاورد در سینه دهم محرم ۱۰۸۷ مطابق سحری شل اعلام جهان
 اکث بفرست و کامرانی و شکوه سلطانی از لارکان آسمان ساکنه از راه سیسود و اور و ر و شال

و قوشچ من اعمال بلوچستان عازم ناد آباد و روز پنجشنبه بهفتم ماه صفر چمن خوبی را که در یکفرسخی ناد
آباد واقعست ضرب خیام غروشان ساختند و ایام سفر یکمشت اثر بهندوستان از تاراج عجز
صفر شد که روز حرکت از ناد آباد است تا روز ورو با پنجاد و سال هفت روز و مدت حرکت
از شاه جهان آباد تا ورو و بنا در آباد یک سال کامل اتفاق افتاد و چون پنجی که سبق ذکر یافت در
حین توجیه ریات نصرت آیات بجانب هندوستان در پشاور و خضرطیان لکهنه جارت و کوه
موجودم ابراهیم خان بعرض اقدس رسید از آنوقت غم انتقام و تنبیه انظایف مکرور خاطر تقدیر
میبود بعد از ورو و دموکب والا بنا در آباد غنی خان ابدالی یکگز یکی ناد آباد را از سفر کرستان
معاف و مقرر فرمودند که در ابتدای میزان با قشون ابدالی از ناد آباد مرخص و روانه شیروان
و در موسم زمستان که کوه البرز را برف فرو گرفته که راه فرار بر آنظایف سد و دیگردد و تنبیه
ایشان پردازند و همچنین فتحعلی خان کوسه احمد لوی افشار چرخچی باشی و محمد علیخان قرقلو سردار از پانجا
را با جمعی از خوانین و حکام و پانزده هزار نفر از لشکر نصرت اثر حراسان باین امر نامزد و حکام
کرستان و آذربایجان را نیز بمرافقت و همراهی ایشان مأمور ساختند پس در دوازدهم صفر
دموکب مظفر از ناد آباد ریات افروز ظهر گذشته روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد دهرات و جوهکا
که درستان یکفرسخی شهر مظفرالویه کیتیستان گردید چون بیست غل ملکی تاخیری در ورو دشت
زاده رضا قلی میرزا در موعد مظفر بوقوع پیوست حکم والا نافذ شد که شایر دکان نامدار شایر میرزا
و اما مقلی میرزا با علی قلیخان ولد اکبر ابراهیم خان که بایالت ارض اقدس سرفروزی داشت مقید
بور و درضا قلی میرزا ناکشته زودتر وارد دهرات شوند و درضا قلی میرزا از راه زور آباد و دوقرا
باد غنیمت دموکب بهمایون ملحق گردد و شایر دکان نیز با علی قلی خان در سیدیم ماه وارد دهرات
خدایوارچند و شرف تقبیل با طمقده سربلند گشتند چون تخت طاووسی که در ایام سلطان
سالفه هندوستان صورت اتمام و بعد از تسخیر شاه جهان آباد بجوایر خانه بهمایون انتقال یافته
بود بهمت بلند شاهنشاهی که اورنگ نه پایه فلک است ترین پایه درجات شان خود میباید

شده در بنفتم جمادی الاولی موضع مشهور بقو شخانه کفر سخی بلخ مضرب سزافات اقبال کشته چون
 عزیزی بیک دادخواه سبق اخلاص خدمت در این دولت داشت و در شولوک با خلاص کیش
 نقد جان را باخته بود که نمایان محمد قوش سخی برادر او بوالیکری بلخ سربلند و بخطاب خانی بهره مند
 کشته حکومت اند خود بکد سلطان ولد دادخواه عنایت کردید و حکام و عمال بولایات تابعین
 و در دوازدهم ماه فروردین بلخ و عمارانی که از متحیات طبع زرین شاهزاده نامدار بودند لشکر
 برده چون بقا نیز ارو صد فرو کشتی که هر یک دو سکه نیرازن بار بر می داشت سردار بلخ با مرها یون
 ترتیب داده در روی آب آمویه آماده کرده بود و مقرر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده توخا
 و لایز نقل کشتیها نموده اندریای آتش را با غله و ذخایر سجد و قیاس از روی آب روان خشن
 و ریات نصرت آیات در بنفتم ماه فروردین حرکت کرده عازم کلیم و کشته با نیز از روی آب
 بمعبر کلیم رسیده فوجی از غازیان بکشتیها از آب عبور نموده مامور شد که همه جا از آن
 آب محاذی اردوی همایون راه نورد وادی مقصد باشند و در بیت و بنفتم ماه نرول
 گو که همه یون منزل کوکی که بمعبر خارا است اتفاق افتاده در آنجا و لایز کیمنی تا لایق که در زمان سابق
 و در آن دان عمده امرای توران بود با حاکم حصار و حکام قرشی و کشی و اکثر رؤسای آن طرف آمویه
 وارد اردوی محلی و بشرف آستان بوسی فایز و متقبل خدمت گردیده بجلالغ فاخره و نوار شاک
 اختصاص یافته و از منزل مذکور رضاقلی میرزا با هشت هزار نفر کفر و زری اثر را تعین فرمود که همه
 منتقلای همه جاد و منزل پیشتر رفته در چار جو توقف نمایند تا موکب همایون وارد شود و علی بن
 را نیز بسمت شرقی آمویه مامور ساخته مقرر داشتند که همه جا از محاذات معکری شاهزاده مرحله
 پیما کشته از ایلات و ابالی آنست که هر کس در مقام املی و اطاعت باشد صیانت و تهمیدین را بکشته
 بعد از عبور علیقلی خان از آب جمعی ایلات کردن بقلا ده انقیاد نخواهد فوجی که از جاده صواب
 منحرف و عازم فرار شد بمعرض قتل و هرب در آمده آن فوج منصور با اسیر و غنایم موفور و
 اردوی محلی کشته و رضاقلی میرزا که بسمت چار جو مامور بود چون آن ناحیه پیش از وقت بسمت چار جو

و بخارا کو چیده رفته بودند صید از آن طایفه و بدام آن شیرکاران معسکرت نهاده در نیامده
 در چهارشنبه هشتم ماه جمادی الاخر چاره جو تفرار دوی کیهان پوی شده بکرم و الادیر حضرت
 جیشترین برآب آموی مرتب و افواج قاهره آغاز مجبور کرده فوجی بجافط چهار جو وصیت
 سرجس و جمع و ضبط محصولات آن نواحی مامور شدند و در چهاردهم آن ماه آنحضرت با علان
 و خاصان بکشتیهائی که از بخاران میبردند و ایران شتمل بر ششمین و عمارات در کمال صنعت و
 مهارت ساخته و مخصوص رکوب مقدس معماری و طراحی پرداخته بودند سوار گشته از آب عبور
 و حکیم بنی التالیق که وزیر و مدارالیه سلطنت توران بود با جمعی از نقباء و اعیان بخارا در آرزو
 وارد دربار غر و شرف و بتلیم غنیمت علیا مشرف و بخلع فاحره و نواریات خدیوانه بهره
 گشته یک روز آنجا مکت و روز دیگر حکیم را با رفقا مخصوص ساخته که ابوالفیض خان استظهر
 باشفاق شایستهی ساخته بدربار معلی آورد و موبک بهایون از راه فراکول کوچ کوچ عازم بخارا
 و یکشنبه نوزدهم ماه چهار فرسخی بخارا مضرب سراقات جلال گردیده چون ابوالفیض خان قوت
 معارضه را از خود سلب و سپاه ترکمانیه و اوزبکیه را که در آنوقت از قضی ممالک خود فرار هم
 آورده بود و در جنب چیره دستی شوکت شایستهی مغلوب یافت جز انقیاد چاره ندیده با حکیم
 التالیق و تمامی خواجها زادگان و نقباء و اشراف و قضات و امرا و اعیان خود به جمعیت تمام از باب
 اطاعت و خدمت پذیری در آمده روی امید بدرگاه سپهر خشام آورده بیکفرسخی اردو معلی
 نزول و در روز دوشنبه بیستم طرف عصر از آن کورنش یافته بتقیل عتبه علیه فایز و نگین و افسر
 سلطنت را سپرده چون از خاندان چنکی سرود و دمان ترکمانیه بود و در صحت جلوس در مجلس مینو
 مشال یافته بصیقل نقیضات خدیوانه زبک زوای تفرقه و تشویش خاطر او گردیدند و بعد از مجمع
 رؤسا و نقباء با ریافتگان پیشگاه حضور اقدس و جبهه ساری آستان گردونشان مقدس گشته
 رخصت انصاف یافته بخیمه و منری که بخته خان و اتباع او مرتب گشته بود معاودت کردند و در چهار
 شنبه بیست و دویم ماه موبک غر و جاه از آنسرل کوچ کرده نیمفرسخی بخارا میخیم ششم وارد دوی ششم

ابو الفیض خان بخلع خاص و بالا پوش طلا باف و کمر خمر مرصع و اسب تازی نژاد با ساخت وین
 طلا سربلند و امر او اعیان او نیز بعطای خاص و خلعت و شمشیر و انعامات شایسته بهره مند گشتند و
 در ایام توقف موبک جهانگشای ابو الفیض خان آنچه لازمه خدمت و فرمانبری بود بتقدیم رسانید
 جمع کثیر از ایالات ترکمانیه و افزیکیه بخارا و سایر ممالک توران را سواره و مسلح آورده از نظر
 که زانیده هر طایفه با سرکردگان خود در سبک ملازمان رکاب نصرت انتساب انتظام یافتند
 و امر و الانامند شد که ایشانرا پیشتر از توجه ریایات نصرت آیات همایون برده بخراسان رسانند
 و چند نفر دیگر از بیکریکیان عظام و خوانین را با فوجی روانه سمرقند فرمودند که از ترکمانیه آن
 نواحی جمعی را بملازمت رکاب اقدس اختصاص داده از راه چارچروانه خراسان شوند و احد
 قدرت نشد که کردن از سلسله انقیاد بیرون کشد و بهمه جهت نهر از نفر از ترکمانیه و افزیکیه
 بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از کامیابان خدمت رکاب و شرف اندوزان ملازمت
 میمنت نصیب گشته بسمت خراسان مأمور شدند و در پاتر و هم رجب بتازگی برودش ابو الفیض
 خان بخلعت آفتاب طلعت زینت استیاز و همت بار و فرق دولتش با فسر کو به نکار زبونی افتخار
 یافته اختیار ممالک سمت شمالی رود آموییه و ماوراءالنهر با و محبت و چارچروانی محال جنوبی بمو
 ضیمه ممالک محروسه فرمودند که بدستور ملج و ولایات تابعه آن بدولت علییه نادره متعلق باشد و
 سلاطین سابقه توران اباعن جد خطاب خانی مخصوص بودند از فرط مکرمیت تا رک نام ابو الفیض خان
 با فسر خطاب شاهی سربلند ساخته و حکام تمامی ولایات ترکستان تعین و جمعی که از روی انقیاد
 بدرگاه سپهر بنیاد آمده تعهد خدمات شده بودند باز بدستباری بخایت و کین حکومت مکرر داد
 چون علیقلی خان که بشرف برادرزادگی آنحضرت سربلندی می افراشت در آن سفر از سعادت اندوزان
 خدمت والا در خاطر اقدس خطور کرد که دره از صدف دودمان خانی در سبک از دلج او در ایام
 خان این معنی را مایه مهابت دانسته بقاعده و قانون سلطنت از راه و رسم ترکمانی دو شیرو
 مقصود و نیتان حصول پیوست و دختر و کیش که در حلقه عفاف بود بخدمت حرم حرم حضرت سرور

عصمت مقرر گردیده در سفر خوارزم آن محدوده خاندان جنگی خانی در سلک پردکیان حرم
 انتظام داشت و چون معروض شده خلافت شده بود که در حدود کابل بعضی از افغانه آنجا
 قدم از جا ده صواب بیرون گذاشته اند طما سقینان جبال را بر آنکه چاکر قدیم آنجا آمده این دولت ابد
 پیوند بود پس در اری قین و زمام خستیا رمالک سمت شمالی آب انک از حد تهته ها وسند و شای
 الی قبت که از هندوستان وضع و بایند ولت خدا و منتقل گشته بود با و تفویض و جمعی از بیکریک
 و حکام و فوجی از غازیان بهرام انتقام را با او مامور ساخته روانه فرمودند که از راه حصار رفته
 قشون ترکمانیه و اوزبکیه حصار و قبادیان را که هر یک از سرکردگان آنطایفه متعهد انجام
 شده بودند ملازم کرده روانه خراسان و از آنجا عازم مقصد گشته به بنیه سرشان آن نواحی پرداخت
 و بصوبه داران کابل و سند و حکام آن ولایت فرامین مطاعه صادر شد که دستور سابق مشغول
 خود مشغول بوده تابع امر و نهی سردار باشند و مقرر شد که زکریا خان صوبه دار لاهور و ملتان از نظر
 آب انک و سردار فرور از این طرف با هم رسم اعانت و طریق مراقت مسلک داشته آنچه متضمن
 دولتین باشد بعمل آورند و در میان توتجه موکب اوتس سمت خوارزم و تخیز
 اندیا ر بقوت بازوی عزم چون در ازمنه سالفه سادات خراسان اکثر اوقات
 دست فرسود و تطاول و پامال تصاول جنود اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم شده آولایت خراب
 کرده انکروه و قصد قصاص از انجاعت مکنوز ضمیمه خدیو دارا شکوه میبود و خصوصا در این
 که ایلمبارس الی آنجا در غیبت موکب همایون سراز کربان زیاده سری بر آورده بغرم دست از
 قدم بحد و خراسان گذاشته بود و بت والا نهت بدخیز و مدیر ملک کمال تعلق داشت
 انتظام ترکستان در شانزدهم حجب موکب فیروزی حسب از ظاهر بخارا کوچ کرده منزل منزل
 عازم خوارزم و بعد از ورود بخواجه شمس سی که تاسر حیدر و ازده فرسخ مسافت داشت بانهای
 مستحقان خبر با مع علیه رسید که تمامی ترکمانیه خوارزم بسر کردی محمد علی و شایع با اوزبکیه آنجا
 اتفاق کرده با جمیعت و استعداد تمام واروشش فرسخی چارچوشده اند خدیو بلند اختر و شیدن این

بنه و اغروق را با مورساختند که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند و خود با فوجی منصور سنگام
سواره و راه نورد وادی ایلغار گشته یک ساعت از روز گذشته از جسر عبور و آنروز با انتظار
گذشتن افواج قاهره در ناحیه چارچو توقف و روز دیگر که پنجمین بیت و یکم ماه فروردی است بغیر
تنبیه اجتماع اعلامی لوامی خورشید ضیا کرده بعد از ظهر آنروز که علامت کرد و سیاهی
لشکر و جمعیت خوارزم معلوم فراوان گشته خبر رسانیدند مقرر شد که غازیان شرابشرا که مقدّمه
ابحش معسکر نصرت اثر و پیشرو لشکر فتح و ظفر بودند با اجتماع در آنوقت ایشان از روی صرفه و جزم
بدستبازی مشغول سازند تا آنحضرت بسر وقت ایشان رسیده دستبازی آنکروه را بسر بازی
انجام دس خدیو بهمال از قول همایون جدا گشته با فوجی از یک تازان کزین و جانبازان ظفر قزین به
مقابله کاروانی که عرصه تهور شدند یکسیدان اسب فاصله مانده بود که حصار شبات و قرار انظار یافته اند
دیوار شکسته که بهلوی لطمه سیل از پادشاه بزرور صدقه توجه آن سیل بی زحمت شکست یافته روی بر تپه
دلیران جسته را بتابند آلهی و فرمان شاهنشاهی متعاقب ایشان پرداخته جمعی از ایشان را تلف شیر
تا بناک خس و خار زندگانی در گرفت و فوجی را حلقه کنند دلیران هم آغوشی در گرفت و سرور زده یا
به پیشگاه عرض پیوست بعد از آنکه تیغ نیز دلیران آلفایه گرفت و کشتن از سر و اگر در روز دیگر در همان
که تا چارچو شش رفت فرسخ مسافت داشت برای ملاحظه سر و آخر به توقف در ورسیم عطف
غمان کرده و اردار و وی همایون گشتند و چون رضا قلی میرزا شوق دیدن نصرالدین میرزا
برادر کامکار خود که از هندوستان آمده در سیرات توقف داشت غالب و ملاقات او را طالب بود
لذا از محصل شته با علی قلیخان روانه مشهد مقدس و رایات جهانکث با انتظار عبور لقیه افواج منصور
و بنه و اغروق را که در عقب مانده بود چو روز دیگر در آنکمان توقف و هزار و صد فرونگشتی که قبل
ازین حکم والا برای سفر خوارزم ترتیب یافته بود بتو بخانه همایون و غلّه و ذخیره از حدافرون که
خواراک دشمن و دوست بود مشحون گشته از روی آب آمویه روانه حد و خوارزم و کوبه والا
رو به پنجشنبه بیت و ششم ماه با دید به خسروی از کنار آمویه کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید و در سیر دهم

شعبان موضع مشهور دیوه بونی که ابتدا معموره خوارزم است مغرب خیام دولت گشته چنان
ایلبارس والی خوارزم پیش از وقت تمامی اورنجیه و ترکمانیه دشت خوارزم و ارال را جمع و در
قلعه نزاراسب که تا دیوه بونی سه فرسخ مسافت داشت مستعد جنگ و همیای قتل گشته بود
و دو روز در دیوه بونی مکث واقع شد که شاید ایلبارس از قلعه پابصره معرکه گذارد و سربازان
دیوه بونی را غورغان ساخته و کشته ها و ذخایر زاید را با اعزق در آتش کذاشته و روزهای
بجانب نزاراسب نهضت و میفرستی قلعه را متفرار دوی رزمی فرمودند معلوم شد که والی امروزی
جلادت پس کشیده و سر قلعه کشی پیش آورده چون قلعه مذکور شمل رخاک زیر محکم و حصار
محکم بود و آب آمویه اطراف آنرا احاطه داشت و یورش بخین قلعه متین از رویه خرم دور می
آمد و دیو گشور کربکا قلعه نبرد خسته روز دیگر لوازمی جهالت را بجانب خیمه که تحت کاه
ولایت خوارزم و وسط معموره مملکت بود نهضت دادند که شاید بمعنی سلسله جانبان حرکت
ایلبارس کرد و بعد از آنکه کوکبه معبودی کنترل حرکت کرد ایلبارس نیز از نزاراسب آمده از کنار آمویه
عازم آن سمت شد هر چند که از ستمای خوف از کنار آمویه دور نداشتند جرأت بمقابله نمیکرد اما
طایفه موت و مکه و باقی ترکمانیه کنولایت که از کم خردی زیاده سری متعاد بودند بغرم دستبازی می
جرات پیش گذاشتند آنحضرت نیز بمنینه و میره و قلب و قول را بهمان ترتیبی که داشتند از قوا
بازنداشته خود بعبادت با فوجی از جان سپاران جلادت پیشه و شیرت کاران درست آید
سر راه بر آنجماعت گرفته سربازی از آنها را گرفتند و قبیله اطایفه از ضرب دست و بازوی لیران
کردن منس از سر خود را بر گرفته بایلبارس پیوستند ایلبارس از همانجا بلا مکث و درنگ خود را قلعه
خانقاه که از قلاع حمه خوارزم و ما بین نزاراسب و خیمه واقعست رسانیده لشکر خود را در
خارج قلعه نمود و آورده نصب خیام اقامت کرد و موکب همایون آنروز در همان جنک کاه
مکث و روز دیگر صبح بر قلعه خانقاه حرکت کرده سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جلو
اشتب ترکمانه و لیران گشته ایلبارس نیز با تفکیکی زیاده از حد و جمیع اورنجیه و ترکمانیه و تونجانه دشت

ناچار از درستی و آویز در آمده غازیان موکب ظفرشان با شاره اقدس جلوزی جمعیت آنکرو و هک
 آنکیر کشته بعنایت باری و اقبال بیروال جهان داری الطایفه را پریش برداشته جمعی از ایشان را
 بنده شمشیر نیز روانه دیار فنا کردند و بقیه آنجماعت که در حال ایشان تاخیری نبود داخل قلعه گشته
 از همان راه فرار و قشون نصرت نمون ایشان را تعاقب نموده جمعی را نیز در آشنای کریم و غصه
 تیغ هلاک و سرور زنده بسیار با سر کرده آنجماعت آویز نیزه و بسته خم قراک ساختند و
 منور با اوزبکیه قلعه مختص گردید بسیار دکان رکاب بهایون از چار طرف بیورش با مسرت و قی
 تمامی خیام و توپخانه و اموال و غنایم اوزبکیه جمعی از سپاه و رعیت ایشان را که در شیر حاج
 و خارج آن خیمه نشین توقف بودند بدست آورده شیر حاجی را تصرف کردند پس حوالهای آسمان رفعت
 ترتیب یافته توپهای رعد آوازی از در دهان و جنپارهای سار ویر آتش نشان راسته شبانه
 روز برق خرم صبر و توان و خانان سوز حال قلعه کیان ساختند و تقابان چاکدست از چند
 جانب شکافتن زمین و خندق پر دشتند دیوار قلعه بضرر و تب قلعه کوب ویران و نقبها با
 برج و حصار دست و گیرسان کشته غازیان جلالت ترین و دلیران بهرام کین متهای بیورش
 گردیدند باقی قلعه چون خود را از شش جهت در ورطه هلا دیدند با اکثری اوزبکیه از باب استیصال
 در آمده در بیت و چهارم ماه وارد درگاه جهان پناه و ایلمبارسن با وصف نیکه گشتی خود را تنبا
 و روز دولت راسیه میدید باز با اعوان خود بر حالت ضلالت باقی و درآمدن عقل میورید
 روز دیگر با شاره اقدس رفته او را بار و ساسی اوزبکیه که با و اتفاق داشتند خواهی خواهی از
 قلعه بر آورده در موقف معدلت حاضر ساختند هر چند که محبت شاهنشاهی اقتضای عفو
 انعام کن کرده اجرای تیغ سیاست را بر دشمن زبون روانید شدند اما در چین توقف موکب بایون
 در بنحار شاه ابو الفیض خان شاه افرسیاب جاه توران حکم و الا چند تن از معتبرین از نزد ولی
 مذکور فرستاده او را براه ایلی و اطاعت دعوت و در چین غنیمت موکب اقدس بجانب خوارزم
 از چار جو و دلفزار خواجهکان آنجا برای تمام حجت نزد والی منور رفته بودند و موی ایلمبارسکی را عرض شمشیر

بیس باکی ساخته بود که انداخته میان شاهنشاهی حکم عدل و در خوشنویسی برآنده و او را با بیت نقر از روی
 اشترار که در جمیع مواد مسکامه آرامی فساد بود و بسیار رسانیدند و والی کیری بطاهر خان نواده
 ولی محمد خان چنگیزی که با سلاطین توران بنی عم و از خدمتکاران این دولت ابد توام بود و عنایت
 اتالیقان و ایاتقان موافق معمول بآن مملکت تعین فرمودند و از سلوک نیکه بار جوقه حکم نهی تسلیم
 میان اردو منتشر گشته و فوجی از رجاله و سایر الناس از دوی همیایون خود سربجانب قلعه
 شتافته آهنگ تاراج خانقاه کردند این مراتب معلوم شدی جهان آرا گشته سی نفر را در دست کشیدند
 بهایونیکم و الاکر و دزد و چون سابق برین ایلمبارسن فراق و ارال کس فرستاده استمداد کرده ابوالمظفر
 خان والی فراق با فوجی از فرقیسه و اوزبکیه ارال بقلمه خیره که دارالملک و ولایت خوارزم
 باشد و اردو گشته چون مال را بدین منوال دیده بود و عریضه اخلاص امیر شغری طاعت و انقیاد
 مصحوب چند تن از مغیرین بدرگاه معالی روانه و بعد از ارسال عریضه و آدم فرصت جست و توسل
 بجانب فراق همینزد این خبر که بسبع اقدیس سید ریات جهان کشا بجانب خیره نهضت یافته چون
 قلعه فربورستان مشهور و در آن قلعه اوزبکیه را ذخیره و جمعیت موفور بود و اوزبکیه انجامش از
 وقت تردستی کرده اطراف قلعه را آب بسته با عقدا و خود راه غازیان جلادت پرور که از دریا
 آتش روان تر و از آب تند تر از صحرای میگردیدند و در کرده بود که اندک ابواب مخالفت کشودند
 پس خارج قلعه مضرب خیام سپهر احتشام گشته اطراف قلعه محصور و مقرر شد که هر باختر کرده
 آب را از کناره قلعه بصحرای جاری سازند تا مورین با انجام این امر دامن تحت برزده در عرض سه روز
 اطراف قلعه را مانند کام مرهم قلعه کیان خشک ساختند و حوالهای کرد و در شکوه انجام یافته روز
 چهارم کلوله توب و خمپاره را از چهار سمت بقلمه فرو ریختند و دوازده قلعه کیان برانگیختند
 چون انضای فیه خود را بجای آب در بحر آتش غوطه ور دیدند مسکام عصر طالبان و با کلیه قلعه و آدم
 درگاه سپهر بنیان و مور و غنمو و حسان گشتند و حضرت ظل الهی چهار نیز از فرآور بکیه کار می جوئان
 اعتباری قلاع غنمه خوارزم را سان دیده انتخاب ملازم رکاب نصرت انساب ساخته نجران

مأمور و مختاران شدید از کمر جلال تعین و تمامی اسرار که در عهد سلف از ولایت خراسان برده بود
 ذکر و امانا جمع کرده بهر یک از خویشان و اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند و بچندین باب تقایا
 جمعی از طایفه روسیه گرفتار قید اسار و بر بیکه شده بودند ایشان را نیز تخلص و باز در راه حل
 کرده روانه مقصد ساختند و عدد اسرای خراسان بهمه چته دوازده هزار نفر متجاوز شد که از آن
 جمله چهار هزار نفر انهار دقلعه خیره میس بودند باریک و دو باب بخت ایشان سرانجام و جیره و ماکول در
 وجه ایشان معین ایشان را روانه خراسان ساخته در قلعه که در چهار فرسخی سیور در موضع سونم
 چشمه خلیجان که معماری همت بلند و سرکاری نیت از چمند آنحضرت احداث شده بود سکنا
 قلعه مزبور را بنحوی آباد موسوم کردند و چند روز با انتظار امور خوارزم و انجام مهام آنولایت
 پرداختند چون گذشتن لشکر زیاده نزد والی باعث تحمیل کینه و اهلالی میشد که اندر رؤس
 خوارزم خود متعهد تقدم خدمات آنولایت و متقبل ادای لوازم املی و اطاعت کشته خدیو بهما
 نیز والی را با معدودی در آن مملکت گذاشته در هفدهم ماه مبارک صیام از خیره صرفزار ماضی
 فرجام کرده در چهارم شوال وارد چارچوش شدند و بعد از ورود الویه منصور پکار جو حکیم ابالیق که
 مشراییه و محمدالدوله شاه ابوالفیض خان بود از جانبش و الاجاه فربور با عرضیه و شکش و
 و شرف اند و تقبیل عتبه علیه شاهی و بعنایت خدیوانه مباحی کشته رخصت انصراف یافت
 و از آنجاریت جهان کشا بجانب مرو نهضت نموده در مرو بنیاز محمد خان والی بلخ با حاکم اند خود
 اکابر و اعیان آنحد و حسب الاشاره افسن چین سایی نیاز و در باب ضبط و ربط امور ملکی
 و اوامر علیه و ارشادات بهینه از موقف والا الهاکشته مرضی گردیدند و موکب فیروز انساب را
 کلات و میاب و کوبکاب که مکن قدیمی آنحضرت است متوجه مشهد مقدس و بعد از ورود
 بکلات هر چند سابقا بحکم جمایون عمارات عالی و آهسته رفیع در اینجا ترقیب یافته بود و متجاوز طح
 بازار و چار سو و حمام و مسجد و رباط در آن مکان ریخته حکم معالی یافتند که کارکنان در تمام آنها
 سخی همبیل نظور رسانند و از آنجا بیکریکی و عمان بنحیه آباد تعین و برای هر یک از سکنه آنجا که

بیشتر اسرای حیوه بودند سر رشته معیت معین و امور آن ولایت را منتظم فرموده از راه عشرت
 آباد و جوشان وارد رادکان و چند روزی بسیرت سراسر آن مکان پرداخته در اوایل شهر شوال
 وارد ارض اقدس و شرف اندوز طواف آستان مقدس گشتند چون بعد از فتح هندوستان
 قنیل مرصع میا که در قبه مینائی سپهر بر قنایل طلای ماه و مهر طغی میزد و همچنین بعد از فتح
 فصل طلای کوه بر آگین مرصع بجا بر تن تریب یافته نذر روضه رضیه رضویه کشته بود و وضع هر
 در مکان موضوعی فرمودند و از وقایع ایام توقف اینکه قبل از ورود کوه و الا فرستاده از جانب
 پادشاه و الاجاه هندوستان با اخلاص نامه و تحف و هدایا و چند برنج فیل در ارض اقدس کوه
 داشت بعد از چند روز بار یافته پیشگاه حضور و هدایا را از نظر اقدس گذرانیده نوشته نقوش
 پرکرات و محال متعلقه بصوبه تهنها و مصارف صوبه کابل را که در سمت جنوبی و شرقی دریائی
 واقع و موافق عهدنامه بین الدولتین که پادشاه و الاجاه هند تعلق داشت رسانیده تعیین
 این مقال آنکه بعضی از پرکرات واقعه در سمت شرقی دریائی اکمل در ازمنه ساله بمصارف و آخر آجا
 کابل مقرر بود در حین که ولایات طرفین برودانک فیما بین دولتین مجبور و معین می شد پرکرات
 مزبور چون در سمت شرقی اکمل و در صوبه لاهور واقع بود سه سال باین دولت روز افزون حواله
 شد که باز بدولت علیه کورکانیه متعلق باشد و همچنین بعضی پرکرات آن طرف آب متعلق بصوبه
 تهنها و سند می بود و حاضر خان ناظم صوبه کابل در حین انصراف موکب همایون از هندوستان
 عرض و استدعا نمود که پرکرات متعلق بمصارف کابل بطریق بود و استمرار بدولت علیه تا
 قرار گیر و مسئول او در حضرت شاهنشاهی موقع قبول نیافته این سخن با نهائی محمدان بعضی حضرت
 پادشاه و الاجاه محمد شاه رسیده بود از آنجا که آنحضرت تقاوه دودمان بزرگی و حق شناس
 بودند در ازای حقوق غنایائی که از آنحضرت شاهنشاهی بدولت ابدی پوند کورکانیه بعمل آمده
 اینغنی را مغتنم دانسته برای مزید التیام بصوبه داران لاهور و تهنها و سند فرامین نوشته مقرر
 داشته بودند که پرکرات مزبور را که صد و بیست هزار تومان تجاوز مالیات و داخل آنها می باشد از

ممالک هندوستان وضع و بعلاوه تهرتاوسند و غیره دخل حومه قدرت شاهنشاهی عظمیه
 حوزه مملکت ظل اللهی دانند و پجنین از جانب قمرالدین خان وزیر عظمی و امیری هندوستان جو
 داران لاهور و ملتان پیشکشهای شایان بدر بار فلکشان آمده فرستادگان ایشان بنوارشا
 خدیوانه سرافراز و رخصت انصاف حاصل کردند و نیز از جانب طهماسب قیخان سردار کابل
 که مامور بکفرتن تقیه قشون توران بود عنایت ملحوظ نظر و اتفاق عتبه جلال کردید که در بجهت قان
 سکنه گولاب اولاً بهمانه اطاعت را تکلیف باب تزییر ساخته از در حیل در آمده بودند سردار
 خیالات باطله ایشان بی پرده آنجا عت را تنبیه بلیغ و جمعی را عرضت تیغ بیدریغ ساخته ملاز
 رکابی صدر انصافیه را نظم العقاد داده روانه رکاب و خود از راه ملتان روانه کابل کرد
 و بر بیان نهضت ریات کیتیستان از ارض اقدس بسمت دغستان
 چون سبب قضیه مرحوم ابراهیم خان تنبیه لکزیه جار و مله دغستان منظور نظر آفتاب
 بود بجهت که سمت کاشیافت از نادار با دغنی خان ابدالی بیکلی یکی آنجا را با افانغه ابدالی مامور تنبیه
 لکزیه جار و مله ساختند در این اوقات نیز که از تسخیر خوارزم فراغت روی داده فوجی کشیدند
 و خوانین نامزد گشتند که قبل از کوکبه بهایون روانه شیروان و در بند گشته با فروختن بایره کیر
 رسکامه کار را گرم سازند تا موکب والا وارد شود و لشکر از بجهت توران و خوارزم پیش از
 توجه موکب کیتی کش بحکم والا فوج فوج همراهی اندر یامی نیستین موج روانه کسنت شدند و دلو
 ارض فیض قرین مقرر کوکبه غر و گلگین گشته بعد از انجام بزم عیش و نظم جیش اختیار امور ممالک
 خراسان بشا نهاده نصر الله میرزا تقی و پس و در چهارشنبه بیت و ششم دیتجه هنگام غروب
 ماهچه ریات جهانکث از ارض اقدس طلوع نموده چون بسبب عبور و مرور سپاه نصرت پناه
 و از بجهت تورانی و خوارزمی غلات راه نیشابور و سبزوار بمصرف رسید و از اتفاقات آن سال
 غلات در اکثر ولایات شیوع داشت و غله در ولایت سر راه کمیاب بود الویه ملک فرس از راه جنوب
 و استرآباد و مازندران عازم مقصد گشت و در دوم ماه محرم شمس المنزل علیا با دغستان

الویه غروشان گردید و در بیان قایم تخا قومی میل مطابق ۲۷ شنبه
 شنبه سیموم محرم بعد از انقضای سه ساعت که خازنان کجینه تقدیر حکم مالک الملک قید
 برای مجلس تجویل خسرو گردون سیر و مهر سر ز سرخ و سفید انجم و آخر را بر طبقه های سیما فلک
 چیدند و فراتان قضا از نمایش به یاجین و از بهار با طکله وزی در صدر ایوان کشیدند سلطان
 سیارکان مرید نشین او زنگ حاکم کشته ریشش بر آذاری بجوش تردستی اسباب تجمل کل را
 پامال سیل طراوت ساخت و جراح نیم بهاری خراش کلبرک وجود تحت نشین زعفران
 چمن یعنی لاله را که از بدق زاله دریا فقه بود التیم داده خدیو نو بهار بغرم انتظام
 لاله و شقایق مرکب صحرانوار صبار از برک شکوفه زین کرد و دریا ح رسمی غبار اندوده
 دی را که در دلها نموده کوه البرز کشته بود و زایل نمود جشن نور و زمی مرتب کشته شمعال سرو بهی
 که بزرگ دختستان چمن بود و بیکرگی قد بر افراشت و سرخای کل سرخ خار خار از خاطر فرشت
 و او سی سیاه اندرون لاله را فساد می که در دل بود کل کرد و دومی طنز شعار ماند گو کوبه سلطان
 بچار خیمه برد اسن دشت و کو بهار زده عازم مقصد شدند و بعد از ورود و سلطان انقلاب
 فراج همواره یافته شروع و بیارش و آنچه در چشم بسته بود و آواز تراوش کرده فقدان ذخیره و
 علق نیز علاوه علت باران و ناسازی هوا کشته چون سبزه و علف پا از دام صحن کشیده فراج
 برای جتو و سلیمانی از خانه موردانه و امم یکروزه شهرک کرایلی که پنج شش مترل بود و ده دوازده
 روز طی و چاکامی بسیاری از فرط کرسنجی از رفتار باز مانده پی شد و بسیاری از اسباب
 اردو در صحن عبور از آنها بیا و وفارفت از آنجا که هر شدت را رجائی قرین و بهر خرافه را بهاری در
 استین می باشد بعد از ورود و شهرک کرایلی که امم صحرانوار و اسن کلچین لب سبز سبزه و ریاضین بود
 اردو می بهایون را افافه حاصل و ایام عس و نقب زایل کشته هر روزه خدیو مفت اقلیم بنامی کشت
 بیکفرخ و نیم گذاشته بتانی طی مسافت کرده چند روزی در جانب شمالی رود کرکان سمت دشت
 نصب خیمام ظفر اقسام کشت تا دواب از کار فرست بحال آید و در آن مکان غرضه خوانین و سرکردگان

که ناموزن و جار و تله بودند بنظر افسوس سید مشعر بر اینکه سپهر اقبال و بازوی قوی سپهر و سخت
 بیرونی و خدیو بیرونی و اقبال را کوشش و بلوغ داده و ابواب و دمار و پلاک بر روی ایشان کشاده
 و توضیح این مقال آنکه لکزیه جار و تله به قلب و هتور معروف و نفاذ و انگریزی موصوف و شمس
 ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته و آنکوه از جبال مشهوره جهان و در بلندی و رفعت
 کوب چرخ گردان است و خوانین و سرکرده کان بعد از آنکه از موقوفه علی مرض گشته بودند در آن
 و کج و وار و دکانار و رودخانه فایق شدند و آنطایفه سه موضع را که موسوم بحجار و جاج و آغنی بر شا
 استحکام داده هر یک سر راه بر غازیان گرفته بچنگ پرداختند در سنگر اول که جار بود غازیان
 زور آور گشتند و جمعی از آنطایفه ناچار به جوار فنا گشتند سمت شرقی کوه در تصرف لکزیه بود و آنطایفه
 تاب مقاومت نیاورده جار را خالی و بجاج رفته بنا بر پرخاش گذاشتند بعد از چند روز که در
 جاج محاربات عظیم جنگهای متوالی بوقوع پیوسته جمعی از ایشان بقتل رسیده خود را بنگر
 سیوم که در سر از کوه واقع و اصعب مواضع بود کشیده مشغول جنگ شدند و آنکامیاب گشت
 و شمل بر پیشه و درخت که در قله کوه اتفاق افتاده و بیکراه انحصار دارد که مشهورست بدینکه غنی
 اگر پیاده کرم رو خورشید بر فرازش آهنگ صعود کند ازین قدم سارزد و اگر یک سیرنج سیر
 ماه بر قله اش آغاز بالاروی کند خود را از درجه اعتبار اندازد و دلاوران ابدالی و او طلب گشته است
 کردند که پیش جنگ که خطر تر باشد سنگام و فور طرح جنگ افکنده تا شام از طرفین جمعی بعضی
 قتل درآمد و شبانند دعای سحاب که آهنگ عالم بالا کند پیامر دمی جلدات آغاز صعود کرده
 هر چند لکزیه بعلطان سنک و انداختن تفنگ بملافه پرداختند و دیران روی بار پس نکرده
 پامی حرات پیش گذاشتند اگر چه صد تن از ابدال بیان مقتول و زخمی گردیده اما بتایید آبی سنگر
 تصرف و چون از سمت شمالی کوه را مسدود و طریق فرار ایشان بسته شده بود جمعی از آنطایفه
 از غلبه بر سر سرسینه از کوه پریده بنگال گشتی افتادند و بقیه ایشان سیر و دستگیر گردیدند که معجز
 از ایشان که از میان بدر رفتند و تمامی با کن و مساکن آنطایفه از صدیه جنود مسعود علیه السلام

کشته اثری از آبادانی در آن نواحی باقی نمانده در اثر ای این شتخ نمایان دولت هزار روپیه
 بصیغه انعام و خلعت بها بسر کردگان و غازیان بنیاد و فرمان عاطفت مشتمل بر نوید
 x x و عطایای مجید از موقف اعلا خطاب بسر کردگان غرض و دریافت و بفاصله دوسه روز
 عریضه مجدد از سر کردگان فرور رسید که بالکریه جار و تله مجادله و بر انطایفه مسلط و ایشان را
 ناگه از آب سمور و محمل موسوم بقصور لعاقب و جمعی از ایشان را از شمشیر کز رانیده عیال
 اطفال ایشان بقید اسار در آورده عرصه جار و تله را که سکنای انطایفه بود با الکیه از
 انطایفه پرداخته اند اما درین مراجعت بکرم قضا رف و دسه و صاعقه روی داده قریب بدست
 نفر از غازیان در میان برف تلف شده اند پس موبک جهاکث از کنار کرکان حرکت و از خارج
 استر ابا و عبور کرده وارد اشرف و سه روز آن مکان دلیز جهط غر و شرف گرفته از آنجا از راه
 سواد کوه غارم مقصد گشتند و از سوانح حیرت افزا اینکه چون ولایات مازندران تمام جنگل دیشه
 و زمان سلاطین بلف جنگل را تراشیده خیابان احداث کرده اند که شارع مختصر جهان خیابان
 اعلی حضرت شاهنشاهی در اوانی که جنگ و کارزار نبیند و با حرم مطی منازل فرموده جمعی از خواجه
 سریان و غلامان و همیشه کشیکان بقورچی کرمی سپردا خند آزاره را بطریق معهود طی کرده در محال
 سوار کوه از پل سفید گذشته مابین زیر آب و به چال نزدیک قلعه اولاد که از مواضع قدیم در
 شاهنامه نیز مذکور است روز یکشنبه میت هوشتم صفر که مقابله شمس و مریخ واقع و شست روز قبل از
 آن قرآن مجید اتفاق افتاده بود و در وسایهی سیه کشته بخت در پشت درخت و یکس کین نشسته
 درین عبور ذات اقدس شاهنشاهی هدف کلوه تفنگ ساخته از جامی که تخمینا میت قدم فاصله
 داشت تفنگ را کشد داده از آنجا که حفظ الهی در همه جا حافظ و کجهمان وجود خدیو بهما
 میباشد کلوه رد گشته زیر بازوی راست را بقدر یک انگشت خراشیده بر پشت دست چپ
 و از آنجا بر کردل اسب آمده اسب بسر عطیده رضا قلی میرزا در آن روز در سوار جمعی همراه بود
 سریان و غلامان و قورچی و همیشه کشیکان رکاب را اخبار و ایشان سر سیمه و سیاه بر کوه و کمر

و بشه و چکل سواره و پیاده که حرم بجوگشته تا خبردار گشتن فدیوان یکاب آند غایبه خود را بمیان
 چکل و بشه زده بدر رفت چون آنرا در دهنه کوه و چکل بسیار بنوه بود اثری بنظر نرسید
 آنجا که مرتبی و کار فرمای این کارخانه خداوند یگانه است تا حال مکر از اینگونه سهام حوادث از
 شست تیر انداز قضا گشت و یافته سپرداری الطاف این روی از آنحضرت رد گشته و مصرعینیم
 بیا یا بهواداری فانوس حمایت سبحانی غباری بدمین شمع جهان فرو ز ذات مقدس نشانه
 یزید و ن لیطیفو انوار الله باقوا هم و الله مبین ثم توفیر القصبه بعد از ورود بطهران
 رضافتی میرزا بغرم پیدایشی از یکاب اقدس مخصر مأمور بتوقف در طهران گشته مالیات طهران
 با خراجات سرکار شاهزاده مقرر گردید پس موکب همایون در واسطه سریع الاول وارد قزوین
 بعد از پانزده روز از راه قزاقیه داغ و بردوغ وارد قسبه و از آنجا از راه شاهان باغی متوجه مقصد شدند
 در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردهگان طوایف لخریه که در شومخ جبال البرز ساکن صعب المسالک
 و غمناک ماوی داشتند بشرف پامی بوس سرفراز گشتند و در صد و اطاعت و فرمان بر می
 آمده هر یک بسراجم ملازم و یورغمه مال رصد خود پرداختند و در غره جمادی الاخری عازم
 قفقاز که منتهای داغستان بود مقرر موکب همایون گردید و از قضا بامی ساخته که در آنجا
 بعضی خدیو و الاکه رسید مقدمه انقلاب خوارزم و قتل طاهر خان و الی آنجا بود و کیفیت
 واقعه انکه سابقا درین توقف رایات جهاکش و خوارزم جمعی از اشرار و بچیت و طایفه
 که در سمت شمالی خوارزم متصل بقرق می نشیند از صدمات جوش ظفر شعار فرار اختیار
 نموده بودند درین اوقات نور علی ولد ابوالخیر خان والی قزاق با آنطایفه اتفاق کرده آمده
 قسبه خیره را محصور و بعد از چند روز قسبه تسلط و طاهر خان را با بعضی از رؤسا که دم از هوا
 خواهی ایندو مان نزد مقتول و مقتله داده و الیکرمی گشته بعد از استماع نصیر الله میرزا که
 سرکردهگان و افواج قاهره خراسان به نیل شمر از خوارزم و شتر داد و تحویل ملک مأمور و محمد علی خان
 و حاجی سیف الدین خان بیات را از دربار محلی صاحب خیمات سیوات سرکار شاهزاده

دستور اهل مفصل که قانون کسورث فی سلاطین آفاق میتوانست بود بایشان داده روانه تحریر
فرمودند که بتیته و مدارک آن سفر پرداخته در روز نوروز ایت یل در رکاب شاهزاده اجمند
غازم سفر خوارزم شوند و موکب همایون یچماه در غازی قنوق مکث و خاصه فولادخان شحال و
سرخای خان قنوق و احمدخان اوسمی قراقیطاق با جمیع عطا و اباالی داغستان وارد و در
مغله و شرف اندوز تقبیل عتبه علیاکشته بهره یاب غنایات شاهنشاهی و بجلاخ فاخره و عطا
اسب بازرنج اسباب طلا مباحی گشتند و در ابتدای ماه رجب بفرقه تنبیه سرکشان اوار که مسکن
ایشان در تنبیه های داغستان است و بجد و چرخس اتصال داشت گردیدند و بصورت راه و سختی
اماکن آنجا متنبه بکلیست که بپای مردمی شهب قلم طی وادی توصیف آن تواند شد در تمام سفر بفرقه
که از ابتدا تا انتها دوازده روز راه است قطعه زمین مسطح نمیداشد و راهی که دو نفر سیاه و پهلوی هم
تواند رفت بصعوبت پیدا میشد و قطع نظر از آن بحدی بیلاقیت دارد که در تابستان قلل جبال
آن بیچگاه از برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان آن باغستان اکثرا بیکلاف مساوات میزند
پانزده روز دیگر در آن نواحی تنبیه سرکشان و اشرا بر دختند و از سوانخ اتفاقیه است که جمعی از خزانه
چیان را بتنبیه فرقه از لکرتیه مامور ساخته بودند چون خراج چیان را نالیدی مدتی راه بود در مقام بنا
باین کوه پربرف آغاز جنگ کرده جمعی از فریقین فریق فی الجمله و فریق فی السعیه بعضی بکشت
در آمد چون موسم غنچه و فصل خریف بود و نزول برف و باران و شدت سرما مانع شد که تنبیه طایفه
بر وجهی بعمل آید لهذا از آن منزل حرکت و عطف غسان فرمودند سرخانی نیز با کوچ و بنه خود از قنوق حرکت
و در موکب همایون روانه و رند گردید چون احمدخان اوسمی در صحن توجه موکب همایون بجانب
او از قنوق با جمعی از غازیان مامور بکوچانیدن خانه واری و ملازم لکرتیه قراقیطاق ساخته روانه
فرموده بودند اما همایون صادر شد که غازیان ماموره نیز حرکت کرده در دیند موکب همایون ملحق
گردند در عرض راه در حوالی چپ غنچه من اعمال داغستان بعضی سید که در حینیکه غازیان از قراقیطاق
که پیشه و جنگل انبوه بود حرکت کرده بودند فوجی از اشرا لکرتیه قراقیطاق تخریب اوسمی از میان

جنگل و کرویوه کوه شروع بشکست تفنگ غازیان در تنگنای جنگل چون خود را جمع نمیدانستند
 بهم برآمده بعضی از اسباب و دواب ایشان بتصرف لکیره در آمد جمع هم بقبل رسیدند و در
 اینجور وجه بنیان آتش غضب و ازین بن نایره سخط شافشا هی کشته غرم جهانک تصیم یافت که
 در حد و در بند و دغستان توقف و مادام که اثر از آتش زمین را تنبیه و مطیع و متقاعدان زند
 لوامی توجه بسمتی دیگر سیر از ندیش احکام همایون غرض و ریافته مصلان تعین شد که از حد تعلیس
 تبسیر و خلخال و اردیل از خالصه جات دیوانی و غیره علیه جهت سیورسات غازیان عراوه
 و دواب حمل و نقل اردوی محلی مینموده باشند و ریات نصرت آیات دینجهم ماه شعبان و در
 دیند و روز چهارم آغزوق اردوی محلی را گذاشته با فوجی متوجه محال قرقیطاق کشته از دیند
 تا حد ولایت شحال همه جا با فاصله د و فرسخ و سه فرسخ قلجیات محکم ترتیب و جمعی با آنجا تعین میروند
 که تمامی آنحال در تصرف غازیان بوده در هر جا اثری از لکیره بطور رسد در تنبیه ایشان گو
 و در دهم رمضان المبارک مراجعت و سمت دشت کافر می ست فرسخی در بند را که جای پراک و غلب
 بود برای شلاق اختیار و حرم محرم و بنه و آغزوق را با بقیه اردو در دیند احضار و مقرض نمود
 که هر یک از رؤسا و غازیان خانه و سرا از خوب و فی ترتیب داده به تیه اسباب زیستان
 پیر از نداز مویات اقبال که در او ان توقف موبک جاه و جلال رومی داد هیکه سابقا کجا
 یافته بود که در جنگل مازندران تفنگی بجانب اقدس انداخته بودند چون چند نفر از جماعت نایمنی که
 در همان اوقات فرار کرده بودند منطقه میرفت کس برای دستگیر ساختن آن جماعت تعین فراریان
 مریور را در حد و دابه و شاقلان گرفتند بخضور اقدس آوردند معلوم شد که بنیکدم نام غلام دلا
 نایمنی با غلوی آقا میرزای ولد دلا و مصدر این حرکت شده بود آقا میرزا و رازامی صدور اینجاست
 بمعرض سیاست در آمده چون با بنیکدم آفرار حاجتی شده بود او را از هر چشم کور کردند و نیز
 در آن اوقات آدم از نزد محمد شاه پادشاه و الا جاه هندوستان با تحف و هدایا حتم فتح توران
 و خوارزم وارد و بنایات خاقانی سر بلند کشته رخت انصرا حل نمود و چون لطیف افندی و عیفا نام

از دولت علیه عثمانیه بفارست مأمور و باتفاق حاجی خان المچی روم که از دربار عثمانی رخصت انصاف
 حاصل کرده بود در ماه دمی القعه وارد درگاه محلی و نامه پادشاه و الاجاه روم را که شمس عتد
 قبول تصدیق مذہب جعفری و تفویض رکن بود رسانید جواب آنحضرت پادشاه سبائی لکن
 مرقوم شد که قبل ازین که پادشاهی ایران زمین بسلاطین ترکمان اختصاص داشت بعضی از
 روم و هند و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بوده بعد از آنکه باقتضای تقدیر سلطنت
 ایران زمین بسلسله صفویه انتقال یافت و در عهد آن سلسله المچی با توابع تبصره و ازبک
 کابل و توابع آن تبصره هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از آذربایجان تبصره دولت
 عثمانیه درآمد چنانکه بطون سیربان مشحون است و صد و سنوری بهم که فیما بین خاقان مغفور
 امیر تیمور و اجداد خلد مکین آن پادشاه سلیمان نکین قرار یافته معلوم میباشد و در مغان که پیش
 از این جلوس بر او زک سلطنت ایران واقع شد منوی و معهود ضمیمه گشت که انشاء الله تعالی
 ممالک موروثی که در تصرف سلاطین طرافت اشترع و استرداد شود سوای ممالک متصرفیه
 روم که اولاً آنحضرت را بقبول تکالیف تصدیع و بیم هرگاه صورت حصول یابد فرموده مملکت
 و چون غرض اصلی شمرشته ایلیت است البتہ در باقی مواد مضائقه نخواهد بود و مملکت و
 فیما بین جدائی نخواهد داشت و هرگاه مقرون بقبول نکرد مکنون مال را نداشتن لوحه اعلان ایم
 و در عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که امور خمس چون متضمن اصلاح حال مسکین بود و آنحضرت نیز
 خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم و احکام فیصله با آن خود در عهده امتناع ماند چون میانہ دو
 و نزدیک حرفی گفته ایم بطلب حرف خود عازم روم میباشیم امیدواریم که انشاء الله تعالی
 بعد از ورود با سسر زمین در عالم جهان نوازی از حرف قرین الشرف آن دولت اعلیٰ امور معهوده
 دریغ نکرد و چون در خلال آن احوال اوسمی نیز سر خود را با دو نفر از صبا یابی خود بر پشم گیش
 باتفاق چند نفر از که خدایان بدرگاه معسلی فرستادند و کار دغاغسان خیر قریب با تمام بود
 افسردان را مرض ساخته با جواب نامه روانه فرمودند و از حبله عطایابی خاص جناب ملک

لایزال نسبت باین خدیو بهمال آنکه در چنین موسم زمستان که برف و باران لحظه سرشته نزول را
 از دست نداده لایق قطع بتار و پودرش تمامی سفید و آبی در فضایی هوای نساجی میگردانند و از طرف
 ممالک محروسه غلات حمل آرد و می معشکی گشته جمیعی را که زیاده از حدت انجم و کوب در موبک آسمان
 شکوه و رکاب نصرت پیرو میبودند کفایت نمینمود چرخ که صحرای مغان شجوه که سابقا ذکر یافت
 شاعت سب و رخص را تقسیم و حالی اهل ایران کرده ایشان نیز عین صمیم القلب خریدار این کالای
 گرانبها شده بودند تا درین اوقات از برای مزید تاکید تجدد حکم مقرر و فرمان شد بخطاب بمجلس
 اهل ایران از حد در بندالی مستهامی کابل و پشاور با منضمون صادر گردید که بیکریکیان عظام
 و حکام کرام و سادات عالیه مقام و علما و فضلاء و کتب و ابالی شرع معین و داناتان
 مسالکت و تقنین و کلانتران و کدخدایان و رؤسا و سرکردگان و قاطبه طایفین و جمیع مملکت
 و متوطنین ممالک محروسه شاهی و مستظلال قضا و تصور دولت ابد مدت ظل الهی بکارم
 بیدریغ خاقانی و عنایات از حد افزون قآنی امیدوار بوده بدانند که چون شاه اسماعیل صفوی
 که در سال نهم صد و شش خروج کرد جمعی از عوام کمال الانعام را با خود متفق ساخته باعتبار عصبه
 نفسانی و ریاست دنیای دنی در میان اهل اسلام قبح زیاده و جر ستمی کرده بنای سب و رخص
 گذاشت و باینوسیله احداث بخصتی عظیم بین المسلمین کرده لوای اتفاق و نزاع فرشت تجدد
 کفره در مملکتان آسایش گزین شده فروج و دامی مسلمین معرض تلف درآمد کند و در شورای کبری
 صحرای مغان در حسنی که جمهورانام و کافه خاص و عام ایران از توابع بسایون ما استدعای
 قبول امر پادشاهی میکردند ایشان بکلیف فرمودیم که در صورتی مسئول ایشان بقبول خواهد شد
 که ایشان نیز از عقاید فاسده و اقوال کاسده که از بدو ظهور شاه اسماعیل در میان اهل ایران شیوع
 یافته نکول و حقیقت خلفای راشدین رضوان الله علیهم چنین است که مذہب آبا میسایون دار فرعون
 مابوده با بجان و اللسان اذعان و قبول کرده از رخص و تبرات و بولای ایشان تولا نمایند و
 برای تاکید این معنی از علما می اخبار و فضلاء دیندار که مقرر رکاب خطب شعار و پرتواند و از احوال حضور

مهر آثار بود تحقیق و استفسار فرمودیم بمکی بعرض اقدس رسانیدند که بعد از بعثت حضرت خیر المبین
 صلی الله علیه و آله لطیفین هر یک از صحابه را شین در ترویج دین مسیح بنی نفوس اموال و حجر
 از اهل و عیال و اعمام و احوال خست یار و لوم توأم لئام و طعن و تعین حاض و عام را بر خود قرار داد
 بآن جهت بشرف صحبت خاص جناب رسالت مآب اختصاص یافته پیرایه پوشش شریف نزول فرمود
 وَالسَّائِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ
 بنای خلافت با جماع صحابه کبار که اهل حل و عقد بودند بر خلیفه اول ثانی الثانی اذ همافی الغار
 صدر نشین مسند خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از آن بنص و نصب اصحاب برفار و عظم
 فترین المنبر و المحارب عمر بن الخطاب رضی الله عنه و بعد از آن بنص و نصب ذی النورین عثمان بن عفان
 رضی الله عنه و بعد از آن بحضرت اسد الله الغالب مظفر العرب علی بن ابی طالب علیه السلام
 قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم سالک طریق وفاق و معارف و
 خلاف و اتفاق بوده رسم اخوت و ایلاف مرعی و ملحوظ و حوره دین مسیح بنی از طرق شرک و
 کین مشرکین مصول و محفوظ میداشته اند و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم با اهل اسلام
 اصول عقاید متفق بوده اند اگر چه هر دو و سه و چهار و تصاریف علوم و شهرور باعث بار اختلاف علمای
 اسلام در بعضی از فروعات از قبیل ادای صوم و صلوة و حج و غیره اختلاف راه یافت لیکن
 اصول مذہب و محبت و اخلاص بخدایت رسالت الهی و اولاد و اصحاب و نقص و قصور و خلل و
 فتور راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسماعیل همین دستور تم بوده ایشان نیز بر همین حکم اقد
 و ارشاد امیر مفسر ترک آثار مبتدعه و سب و رخص نمودند بل بحجت و ولای آن چهار رکیز ان
 دین بین تثبت گردیدند و در از این معنی ماینر سر بر سروری را بجلوس مسننت مانوس اقد نشین
 داده تعهد فرمودیم که عهد و عهد را با علحضرت فلک رفعت خاقان البین و سلطان العزیزین
 خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذی القرنین پادشاه اسلام برادر و الا احتشام غنی
 سلطان مساک روم اعلام و انطلب بروفق مامول پذیرای خستام سازیم که از کمال

فرموده بتائید آلهی قریب الحصول و در شرف انجام و وصول است درینوقت که ساخت درین
 ریاست فرمودند و منقر کوبه آسمان پیوند بود و تجدد فرید التاکیب را از برای استحکام آنکار و توطین
 خاطر حقانیت مدار از علامه العلمانی ملا علی اکبر لایبانی و باقی علمای کرام که در رکاب ظفر استاجل
 و مقتدر انوار فیض مظاهر بودند در مجالس خلوت استعلام فرمودیم همان مرتب سابق را معروض
 و بهر جهت محابثه و ابهام از پیشگاه ضمیر اقدس مرتفع و ماده تشکیک و تردید منفع گردیده
 بحدیقین پیوست که همگی رخص و بدیع و اختلاف ناشی از فتنه اخیر می شاه اسمعیل بوده و الا از
 صدر آول الی بدو ظهور و همگی اهل اسلام دریناوج اصول بر یک طریقه ثابت و راسخ بوده اند
 علی هذا المقال بتائید ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس علی از توقف عرو علامه شرف
 که بخو که در مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسمعیل یکی ایشان خلفای اثنی عشرین اخیلف علی
 التحقیق میدانسته اند همان دستور هر یک جلیقه بحق دانسته از سب و فرض محترز باشد و خطبای
 کرام و نقباء عظام در رؤس منابر اسامی سامی و مناقب و محامد خلفای کرام را مذکور و جاری ساخته
 در تحریر و تفسیر نام ایشان انجیر و ترضی یاد و شاد نمایند و علامی قهقامی خلاصه الفضلاء الکرام را
 محمد علی نایب الصدرة مالک محروسه را با قطار مالک خاقانی روانه فرمودیم که مضایق کم
 بهایون را به یکی دور و نزدیک القوا ایشان نیز بسمع قبول از عان و اصفا نموده تحلف مدو
 آنرا موجب عذاب آلهی و مورد غضب انبشاهی دانند و در بیان قانع ایتیل
 مطابق سال فرخنده مال شهنشاه شهنشاه چهاردهم شهنشاه محرم الحرام تحویل
 آفتاب عالم تاب برج حمل واقع گشته او سیم بی اسم دی که نیز نیک و جنود ریاحین زنگار نک
 استیلا یافته کلکون قباایان کلزار را از لباس برک و بار عاری ساخته بود از ظهور طریقه سلطه
 بهار با لکنری برودت از دغستان کویر سار راه فرا پر پیچوده و قلندر زنی برک و نوای همن که در
 توران زمین چمن عرصه را از قریب باش آتش خوی کلهای آتش خجالی دیده لوا می سپیداد برافزاشته
 بود از هجوم کوبه قوای ربیعی و داع دیا رستی نمود و روز چهارشنبه جشن نور و زمی بفرمودند

در کمال پیروزی و عشرت اندوختی تقدیم رسید چون در نفس قدسی سیرت همایون محمرو
معبود بود که بعد از فراغ امور روم و اتاق اوضاع آنروز و بوم سلطنت ایران را یکی از ته
زادگان کرام تقدیض و خود در کلمات که مسکن قدیم همایون است بنامی کوشه نشینی که یادگار
عالم معنی عبارت از آنست بگذرانند که اندام عماران بهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه و
سخت کوش و کار گذاران صاحب بهوش تعین فرمودند که در کلمات عمارات عالیله و انبیه رفیع
که در رفعت و اعتدال بهوش ایوان سپهرین و جفت طاق مقنن و اق حرج بهیچ نیست بایست
و حمامات و دکا کین و حمامات و آب انبارهای کوثر تنسیم صفا پرور و بر که های فرم فرج سلسبیل
اصدا و از اطراف مالک محروسه شاهی نهایس اسباب و لطایف اثواب و خوشه
اقشه و ذواخره و از جنس باجیاج و بیرون چینه می که چنین سده کا عظیم القدر بهان محتج
باشد بزودی مهیا و تدارک و نقل آن بهت ساری جنت قرین و بهجت آباد خلایق که حصین
جهان و رکن کین معموره عالم امکان است نمایند و موکب نصرت اشتمال روز پنجشنبه بیستم
شهر ربیع الاول که او اسطجوزای آن سال و هوار موسم اعتدال بود و اول انبیه شهر رطبر بر
وجه بهشت ساخته از سمت دشت کافی حرکت و آنچه لازمه بود از تادیب و نهیب و سبی و حرق
اکثر و بجز این مزارع و محصول آن طایفه بعمل آمده در آیدار و تیار و از آبادی آمار باقی نگذاشتند
و از آنجا عطف عنان بجانب سایر محال و غستان کرده دلیزان سپاه در دبات و قری و شفا
و فلاح آن طایفه کار آتش در پیشه و رک در رسته و سبیل در انبیه کردند و شحال و سه رخامی در اکثر
از فرمان رکاب همایون بوده در هم خدمت تقصیر کردند اما احمد و اوسمی بنا بر صدد و رخانیست
از و در مقام وحشت و درشت بوده بجهانت قلعه و مکان و صعوبت مغارست نظیر کشته قلعه
که در بالای کوه فلک کوی واقع و اطراف آن کوه تمام میشه و درخت مشتمل بر یکراه باریک بسیار
سخت بود و مختص جنت بعد از تنبیه و اطاعت یافتن سرکشان و اکثر کوه نشین و غستان و نظام
قدمات آن نواحی و شیت امور و از منو و جبه قلعه او یکی شته سه روز دلیران پس از و ختم کن

و بهادران شیرصورت صف شکن در سران قلعه بای جلالت افشروه بمحلات شیده و صدای عظیم
 بر آن قلعه بلند و قبه سپهر مانند مستولی شده او سمنی ناچار ترک قلعه و حصار و ایل و دیار کرده
 فرار اختیار و آواره سمت اوار و قدم فرسای صحرای ادبار شده و بقیه قلعه کیان و اهلای فراق
 روی نیاز بدرگاه خدیو آفاق آورده از روی غدر خواهی چهره ساسی موکب شاهنشاهی گشتند
 و تقصیرات ایشان بعفو مقرون و مقررت که آن قلعه استوار را که از سنگ و آجر بر درخته
 بودند ویران بل کوه بهار را با خاک یکسان کردند و ساقا سمت ذکر یافت که بعد از تخریب ممالک
 خوارزم و تبسیه ایلبارس و الی سابق طایفه چینی کیری بوالیکری تعیین گشته موکب همایون عازم
 خراسان شده بود و در آیام توقف کوکبه مسعود در دو غستان بعضی اقدس رسید که اشترار
 ارال و خوارزم بمطایبت و اغوامی و ولد ابوالنجیر و الی فراق و اتفاق ارتوق ایناق بمرحله رفتند
 و پا از جاده صواب بیرون گذاشته طاهر خان و الی را مقتول و ولد ابوالنجیر را بوالیکری قبول
 کرده اند چون صدور اینجکت از اهلای خوارزم و ارال و وصف عروت و غنیائی که از جانب اوست
 شاهنشاهی در ازای خیانتهای سابقه ایشان بطور پیوست عین پاسی و کمال حق ناشناخته
 بود و نصرت میرزا که فدا الحکم ممالک خراسان بود با فوج خراسان و نوبخانه و استعداد کامل مأمور
 به تبسیه اشترار خوارزم و مقررت میبودند که بعد از نوروز عازم گشتند ارتوق ایناق با اهلای
 و روسا و سرکردگان ارال و خوارزم از توجه موکب شاهزاده خبردار و از شاه باده سرکشی کردند
 سرخسار در عقب داشت به شیر گشته از روی اضطراب و پشیمان و خایف و هراسان عازم
 خراسان شده در حدود مرو بخت شاهزاده پیوسته متدعی عفو گناه و مستعبد خدمت و بیرون
 بقیه اسلحه و ادوات فوجی ملازم جدید شدند و شاهزاده در مرو توقف و بعد از غرض و حصول امان
 و رخصت از خدمت شاه سلیمان چشمت بسبب آنچه بجزا کس از او بکجه خوارزم در رکاب نصرت
 انتساب مشغول خدمت گذاری و از روی خلاص ساک طریق سربازی و جان سپاری بود
 از دیار خلافت مایه ابرامات حقوق خدمت و ضعیف طایفه و ملاحظه پاسبان زمندی و شکست بلای

ایشان تقصیرات الطایفه باغماض مقرون و الیکبر را بطریق مسؤل آنجماعت بابوالمحمدخان و لایک
که از سایه کزینان تحت لوای نصرت مدار موکب عالمقدار شاهزاده نامدار بود عنایت و ایاد
والی مزبور را با رتوق ایناق مرحمت و ابالیق مزبور برادر خود را با جمعی از رؤسا روانه رکاب
نصرت انتساب نموده مقرفه نمودند که شاهزاده والی مزبور را مستخلص ساخته روانه و مجدداً
شیاسته برای ملازمت رکاب همایون از جوانان کارآمد ارال و خوارزم گرفته روانه درگاه معلی
و بقیه اسرار نیز مستخلص ساخته تنه خانواری تکه و بیوت آنولایت را که بفع الوقت گذرانیده
مانده اند تماماً کوچانیده و روانه خراسان نمایند و رؤسای الطایفه بر وفق مشرمان همایون
در خدمت انصار بجوارزم و شاهزاده بجانب خراسان منصرف و در بیت و دهم جادوی آن
وارد ارض سیفشان گردید و در بیان سوانح بلخ و ظهور درویش فساد ایش
در آن مملکت با دعای سلطنت و مال کار او از سوانح امور آنکه بعضی اهل
رسید که در او اسطوره شوال شخصی مجهول الحال از او یاقات اوبه شافقان در لباس درویش
وارد اند خود و از آنجا عازم بلخ گشته در آستانه مقدسه شاه مردان که نزدیک بلخ است ادعا
امامت و اظهار معجزه و کرامت کرده جمیع کشیری از ترک و تاجیک با عصمه الله قیاق و سید
غانی و اکثری از سرخسیدان اوزبک با و گردیده در اندک روزی ده و دوازده هزار نفر بر سر
خود جمع و از اطراف تمام اوزبکیه حتی نیازخان و الی اعقل خالی از روی نیاز زیارت درویش
رفته و خاک قدس ارجا رو بفرکان فشته بعد از آن رفته رفته کار درویش مزبور بالا گرفت
والی خائف شده جمعی ابر سر او فرستاده فیما بین جناب واقع و قشون اینطرف شکست یافته
وکیل بلخ با جمعی در میان مقتول و قشون اوزبک نیز دست بفساد آورده و بیرون و در
شهر هر یک از مردم خراسان را که دیدند قتل رسانیدند و والی در آنک متحسین شده بعد از آن
اینجنو بعض اقدس جمعی از غازیان بهر حال خراسان بسرداری محمد حسن خان چنگک بیکلزیکی خوشان
والله ویردی بیک و محمد قاسم بیک قتل و جمعی از خوانین برای رفع این فتنه و قبیله درویش

با تو بخانه و استعداد ما مور بیلج و مقارن آن بتاریخ یوم جمعه دوازدهم ماه ذی الحجه الحرام خبر رسید
 که در شاهی مجادله باطن در ویش وارونه مدو کرده عصمت الله فرمود که از جانب در ویش پادشاه
 ترکستان نامزد شده بود بکلوه که تفنگ زخم دار و از ملاحظه بمعنی تر ازل در احوال مریدان است
 اعتقاد راه یافته فرار و در ویش فرمود در استانه شاه مردان متحصن و عصمت الله بعد از دو روز
 بار سفر بجانب مقر بسته و خواجه لغت متولی استانه فرمود فرصت یافته با جمعی از غازیان و در ویش
 نامقید را مقید ساخته نزد والی آورده جمعی که مانند سبوی باطل در سر بودند متفرق و از اشرار
 که محرک و نابودند جمعی دستگیر شده بعضی سیاست در آمدند امر بهایون صادر که سرداران سابق
 سر رشته کار را از دست نداده بهمان ضابطه مقرر عازم مقصد و با اتفاق والی تنبیه شهر
 و جمعی از مفیدین که در جیل امر بهایه سنگار طلب کشته فتنه برانگیخته اند مشغول و آن گروه را تاب
 نمایند و چون بهیچ که سبق ذکر یافت احمد اوسمی بجانب او را واره کشته قلعجات و ساکنان و باخا
 یکسان و تمامی محال داغستان قریه تقریه و محل محل پامال ستم ستور دلیلان و دست فرسود و تطاول
 غازیان کردید شتمال و سرخامی که بزرگ داغستان بودند با جمعی از سرکشان از غاشیه کشان کاکا
 و ملزم خدمت و اطاعت کشته تمامی حکام و اعظم توپان و نقامی و چکر کس که در هیچ عهد و مطیع فرمان
 روانی نبوده اند قلاوه انقیاد و بگردن گرفتند و نیز در خلال آنحال از جانب سلطان محمود خان
 پادشاه و الاجاه روم نامه رسید شعر آنکه از قبول تصدیق تحت مذیب جعفری و دادن کین
 کعبه معظمه که مخصوص نماز اینجاعت باشد عذرخواهی نموده اظهار کرده بودند که در ازای این دو مطلب امر کرد
 از آنحضرت خواهرش شود و در سال گذشته حسینی که افندیان از دربار عثمانی برای اعتذار برین
 آمده بودند بتوسط ایشان صیج با پادشاه و الاجاه روم نوشته شد که مهتیا و مستعد باشد که بعد از
 انجام امور داغستان متوجه روم و عازم آنروز و بوم خواهیم شد و در وقت نیز در جوانی ما فرمود بهمان
 مراتب نکاسته قلم تصریح و اعلان شده پادشاه و الاجاه فرمود را از توجه مرکب جهالت اشک
 بخشد ندیس محمد علیخان قرقلور ابایالت در بند تعیین جمعی از غازیان با طاعت او امور ساخته

یوم دوشنبه پانزدهم ذی الحجه سنه ۱۰۵۸ از سمت داغستان لوای تو جه بجانب مغان افروختند و چون از
 روزی که موکب هائیون بجانب مغان حرکت کرد برخلاف آیام توقف که هوا در کمال خوشی میگشت
 برف و باران شدید شروع کرده لایق قطع از پرویزن آسمان آب بر سر ساکنان عرضه غبار می خفت و
 قطرات سحاب سرشته بر پیش را چون دست کریمان از کف نیک خفت گویا گردش آسپای سالیان
 کرد سپهر حوی محتاج چنین آتش بود و رفع خشک مغری فلک را اینگونه آب کردشی در کار از شدت
 باران اوج میل بجائی رسید که در آنهار و آبار بر حبابی از گویا آب سحابی رود که بکشان یاد میداد
 ساحت خاک عالم آب گشته لطماتش پهلوی چرخ اخضر میزد و اب و اسباب بسیاری از کثرت
 لای و کل و نزول برف و باران و شدت سرما عرضه اسقاط و اذلاف و از در بند ناگوار که در ده نزل
 بود در عرض میل روز طی گشته در آخر حوت و رود بکنار رود و کراوات در میان سواخ
 تنگ کوئیل مطابق سنه ۱۰۵۸ هجریه شب چشمنیت و چهارم محرم بعد از انقضای
 یازده ساعت و دو دقیقه که خلیفه شب لباس شکام عباسی در بر و اکلیل فقدان را در سر داشت
 سلطان بیارکان که از شدت برد در خیمه تو بر توی فلک متروی بود آقبانی شده از نجات خانه حوت
 بمربع حمل رخت کشیده صغیر سیریم اسپر نیم از جانب کشور آرای بهار در دار الملک کلزار بارگشت
 تحف و هدایای نفحات عطبار گشته فرمان بران قوای نامیه قزل و طاق کل سورمی از صحن چمن فر
 و شکر جان شکر یعنی جان شکر بر دمی هشت تنخیر مالک باغ و رانغ از جا در آمد به حاضره حصول بش
 و قلاع که سار پر و خشتند پاشایان با شان طبایع برای رفع غایله بروت که فیما بین خدیو همس گشت
 شباط و داری می کند حشمت ایا را حاصل بود و سایل صبا و شمال برانچختند و اقدریان اعلام
 سرو و صنوبر بقطع نخل خلاف و اشجار شاجره برخواستند و سادات بنبر پوش شمشاد و نارون
 و قضاة محاسن سفید شکوفه و سترن که صد نشینان ایوان بستنند در روضه فالیض الانوار کلزار
 سبیل نرمت و صفا بنامه یکرخ نداشتند و جیش بر خا شجوی کلهای سورمی شوکت و شان شتا
 که دشمن خانگی دکاشن میبود بنوک سنان شوک شکستند جیش نوروزی آرا گشته بعد از انقضای

ایام عید انجسرو و فرسخی جواد عبور و صحرای مغان اقرارگاه کوبه منصور ساخته است بوم در آن
 مکان خیم توقف افراشتند تا دو باب بحال آمده از راه هشت رود و چو چمن نهضت و از چپ
 فرسخی نیز عبور کرده عاشورخان پاپالور با یالت بهرات و سرداری آذربایجان سزافزار و شش
 نفر از لشکر فیروزی اثر را در حوزة اختیار او مقرر کرده امر نمودند که یکبار یکبار در بند و شیردان
 تقلید و ایرودان و قرا باغ و افشار هر یک با قشونهای خود و حکام باین مهیا و مستعد بوده اتفاق
 سردار در حین ضرورت با عانت یکدیگر بردارند و چون سابقا نصر الله میرزا که در ارض اقدس توفیق
 داشت مامور شده بود که با شاهزادگان گرام شاه خیز و امام قلی میرزا بغیر مباحط بوسی و
 در بار معشای شوند در بیت چهارم ربيع الاول در منزل میروان وارد و شرف اندوز ادراک
 خدمت اقدس گشتند و فرستاده پادشاه و الاجاه هندوستان نیز با تحف و هدایای گرانمایه که از نجمله
 یکباب قزل اوطاق چوب صندل بود که با اصطلاح هندو بنکله گویند و استادان ماهر در شیپ
 و تقاری آن بحال تصنیع و مهارت بکار برده بودند در موبک شاهزادگان وارد و بنوارشات
 بهره مندر دید و منزل بمنزل اعلام کیستی که آسمان بساکنه دارد چهار فرسخی سنج شد و چون از یک
 حال غایت جانب روم از راه بغداد در خاطر اقدس تقسیم یافته مقرر شده بود که توپخانه قسطنطنیه از
 راه همدان روانه کرمانشاهان گشته در زهاب که حد بغداد است مکث نمایند احمد شاه و الی بغداد
 از اراده خاطر اقدس واقف و محمد آقایی که خلای خود را با اسبان تازی نژاد و پیششهای
 بدرگاه آسمان جاه فرستاده متعهد طاعت و انقیاد در باب سپردن اصل قلعه بغداد تا انجام کار
 سرعکری که از جانب پادشاه و الاجاه روم تعیین شده است مهال کرد و خدیو جهانکشان نیز مسئول
 او را قبول و فوجی از عساکر فیروزی تا اثر را بر می صبط سامره و حله و نجف اشرف و کرمانشاه
 و حکم در ماجیه و توابع کنار دیاله و باقی نواحی و توابع بغداد تعیین قوجه خان شیخا ملوچ شکر را
 بسرداری جانب بصره سرسرازد و با یکدیگر یکی حوزة و حکام شیردان و شوش و ذوقول و اعزاز
 انتمت بنسخه بصره مامور و مقرر نموده که با غرابهای که در ساحل حوزة طیار شده از شط العفر

عجور و با انجام امر مقرر پرداخت و از همان منزل در قسم جمادی الاول نصر آمد میرزا بابائی شاهزادگان
وزواید احوال و افعال سرکار روانه همدران ساخته و فرستاده پادشاه و الاجاه هند را
نیز مشمول نوازشات خاقانی و رخصت انصاف از زنی داشته مساوی پنج لک که هر یکی با یک
این عصر پنجاه هزار تومان باشد جوهر نفیسه و مضع آلات از جوهر خانه خاص جدا و با صد و یک
فیصل کوه اندام جمعی از ارباب طرب هندی که در سلک مطربان سرکار انتظام داشتند چون
قانون سازندگی و فنون نوازندگی بطریق هند آموخته که در رقص و ریشکری ماهر ساخته بود
لهذا ایشان نیز مخص ساخته فرستادند و چون منظور نظر اقدس آن بود که قشاشی در حدود بغداد و محل آن
همایون بغیر نفاذ پیوست که غلات شهر و حرس و نقل بغداد شود پس اعلام جهات از راه شهر و قریه
چولان در مسیر آمده خالدی شاه حاکم بابان شهر و وزیر و سلیم یک بنی عم خالدی شاه با اتفاق رؤسای
الکراد وارد و در خلافت کشته بختاب خانی و ایالت انولایت سبلندی یافت و تمامی آنروز
بوم و کردستانات روم مجوزه اطاعت درآمدند و از آنجا متوجه کرکوک کشته در چهاردهم شهر
جمادی الاخری ظهر کرکوک مضرب سر دقات دولت گردید اهالی آنجا با استحکام قلعه مغرور شده
راه اطاعت بسته در مخالفت کشودند چون توپخانه های همایون که از راه کرکات بان و رباب
رفته بود بایست بار دومی محلی وارد شود بانظار و ورود توپخانه چند روز مکث و بعد از یک هفته
توپخانه بمکب همایون پیوست قلعه را از چهار طرف نشانه تیر کلوه توپ و خمپاره کرده مگرد
از بام تاشم آنش بلار بر جان قلعه کیان نازل ترله نازل مساوی ساختند عصر آنروز که
روز دوشنبه بیت و یکم ماه فروردین باشد قلعه کیان از تلف آنش جانسوز بجان آمده انتاب صد
توپهای قلعه شکن و خمپاره های بسیار افکن بشتاب و توان دستدعی امان شدند عفو خطا پوشش
از باب پوشش پذیری در آمده رؤسای ایشان را پیرایه پوش خلعت عفو بخش ساخته و فوجی را
بضبط قلعه ابریل که از قلعه های معتبر است بود تعیین فرموده آن نیز در یک روز
ضرب کلوه توپ قلعه کوب و آنش انگیزی خمپاره های خانمان سوز بقطعه تصرف درآمد

در بیان توجه موکب همایون بجانب موصل چون محمد آقا از کرکوک از
 جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مطالب معهوده و بنای مصالحه روانه اسلامبول
 شده بود منظور نظر اقدس این بود که از کرکوک تجاوز نشود و در آنجا سوار فرمائی از پادشاه و
 جاه روم که بر طبق فتوی شیخ الاسلام و اقدیان عظام صادر شده بود از خارج بنظر رسید
 بر آنکه قتل و اسیر طایفه ایران مباح و مذنب ایشان مخالف اسلام است و امنای دولت
 عثمانی آن فرمان و فتوی را مصحوب عبداللہ اقدی بموصل فرستاده حسین پاشای اعلیٰ
 نیز با جمعی از پاشایان و عساکر عثمانی بمقت حسین پاشای والی موصل با مورساخته اند یعنی
 محرک غرم ثابت گشته روز چهاردهم رجب لوای نهضت بجانب موصل فلکستاور و پورختنه
 بیست و سیوم ماه مذکور و رودخانه کرکوب چهار فرسخی موصل واقع شده قوچ پاشای حاکم کوی
 که از محافظان قتلعه بود با فوجی از سپاه روم مرکب تهور بمیدان رانده بمقابله پشازان
 موکب منصور در آن جمعی از ایشان غرض شمشیر کشته بقیه فرار و بمان عافیت تخص جتند و روز سه
 شنبه بیست و پنجم نیم فرسخی شهر مطلع طلعه شوکت و جوار فرار شریف حضرت یونس بن شتی بموضع
 سردقات اقامت گردید و آنگاه و نفر از علمای موصل از برای القای و افهام تدابیر بار
 معالی طلبند سوخته پاشایان در فرستادن ایشان تحاشی نموده بقلعه داری پرداخت پس
 حکم همایون بحاصره قتلعه نافذ گشته فرمان پذیران از دو جانب قلعہ کبکشان پیوید و رودخانه
 موصل بنه توپهای اژدها سبت و وزخ لوب و جزایریان بهر کمین جلادت حسب فوج کوی
 آغاز عبور کرده بسر انجام سباب قلعہ گیری و بردن سید و حفر نقب اشتغال ورزیدند و بعد از
 آنکه دریای آتش محیط قتلعه گردید در شب جمعه ششم شعبان سنکام سحر بشلیک توپ تفنگ و
 ستاره ریزری خمپاره های آسمان آرنک روز قیامت بر قلعه کمان آشکار گردید و بکلوه توپ
 خمپاره و دوازده جا نهد و کرد از بنیاد خاکیها بر آوردند و چند روز بر همین پنج برای حیا
 قلعہ کمان بقلعه جواله خمپاره و کلوه توپ خانه روشن میکردند و آنکه پاشایان دیدند که علم

اساس خسروی از سبیل طلب بی مثل مطلب باز نخواهد گشت جمعی از علمای اعلام و اقدیان کرام در
 اوجاق را با اسبان تازی شترادکوه پیکر و پیشکشهای لایق بدر بار سپهر رواق فرستاده
 متعقد گشتند که جمعی را بدر بار قیصری فرستاده امور معهوده را بخوبی که دلخواه اقدس اسبیلین
 صورت انجام دهند از آنجا که اطفا و شتر شتر و تسکین شعله حذر مطمح نظر انور میسر بود قبول
 این مسئول فرموده ایشان را پیرایه پوش کسوت امان و شرایط اندوز شریف عفو و طمینان
 ساختند و پاشایان سینه قاضی و مفتی موصل را با چند نفر از سنان عثمانی روانه اسلامبول نمود
 بعرض حال پرداخت مقدار آن محمد آقا که از جانب احمد پاشا بدر بار عثمانی رفته بود وارد و خبر داد
 که پادشاه اسلام پناه روم و اطلبیده به المستانه فرمود که در عالم دوستی و برادری این توقع را
 نداشته ایم که جناب نادری از حد و سنور تجاوز نمایند هرگاه تداعی ایشان انجام ندعاست در
 راس الحکومت گفتگوی مطلب نمایند امور معهوده مقرون حصول خواهد شد و اما چون تخمین مذنب توهم
 حدوث فتنه عام و موجب اختلال این دولت ابد فرجام است مجرد از لفظ خاس در گذرند و احمد
 پاشا را در امر مصالحه مازون و مختار ساخته بودند که در دوم رمضان عطف عثمان بجانب کربلا
 فرمودند و چون زیارت اماکن مقدسه مکنون ضمیر بود و بعد از ورود بقراتیه در جولکای خانقین
 اردو و غازیان را گذاشته با فوجی عازم عتبات عالیات گردیدند و در منزل شهر و آن سلطان
 پاشای که حاکم آنجا بود با محمد آقا و معتبرین و یکوا از جانب احمد پاشا پیشکشهای لایق و با عطایا
 که خیر مضع و خلع فاخره و انعامات و افره رزمین احسان گشتند و محمد آقا برای ابلغ خبر انصاف
 موکب همایون و قبول امر مصالحه از جانب احمد پاشا مجدداً روانه دربار قیصری گردید و علالت
 شاهنشاهی بعد از آنکه از زیارت مرقد متوره کاظمین علیهما السلام سعادت اندوختند بکشتن
 که احمد پاشا در کمال زینت و زیب در کنار دجله تیب داده بود و از آب عبور و ادراک زیارت مزاکیر
 الانوار اوجینفه نموده عصر منصرف بقباب شرف و روز دیگر از راه حله عازم نجف اشرف گشتند چون
 تمامی علمای ایران و افغان و بلخ و بخارا و سایر بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند و همگی بطلب

مصروف باشند به اسلام و رفع شبهه و نزاع از میان امت حضرت سید الانام بود و علما
 مشهدين شريفين و حله و توابع بغداد را نیز احضار و در آستانه مقدسه علويه و عثميه بهينه غزويه
 مجلس مذاکره و انجمن مجاوره انعقاد دادند که طرفین یکدیگر گفتگو کرده سواد منافرت را منقطع
 و جمل مغایرت و مشاجرت را منقطع سازند لهذا علمای فقیهین در آن درگاه عرش اشتباه
 مجتمع گشته بعد از مذاکره که مشرب عذب ملت محمديه را از لای شکوک و شبهات تصفيه دادند
 و شيعه مشرب کيفيت باجر ارقام حروف مرقوم و مبهمی که افاضل و حصا مختوم گشته تعلق از آن در
 خزانه مقدسه غزويه ضبط و بهر سوادى از بلدان مالک محروسه سوادى از انفاذ یافت و
 شرح و وثيقه مزبور آنست که غرض از تحریر این وثيقه و تزییر این نتيجه آن است که چون بعد
 بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله جمعین هر یک از صحابه را شدين در ترجیح
 مبين بهذل نفوس و اموال اشاعه ساعی شکوره و مجاهدات بهر وره پیرایه پوش تشریف نزول آید
 وافی براه و السَّيِّقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ کردند و بعد از رحلت
 جناب سید البر بنای خلافت باجماع صحابه کبار که اهل حل و عقد کار امت بوده اند و خليفه اول
 ثانی اثباتی اذ هبنا في الغار صد شين خلافت احمد مختارانی بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از
 بنقض و نصب اصحاب بر فاروق عظم ترین المنصب و المحراب عمر بن الخطاب رضه و بعده ثنوی
 و اتفاق بنجاب ذی النورین عثمان بن عفان رضه و بعد از و بنجاب اسد الله الغالب مظهر العجايب
 و مظهر الغرائب علی ابن ابیطالب علیه السلام قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت
 خود باج مناجح استیام و اتیلاف و معرا از شویب اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ و خورده
 ملت محمدیه را از نظر شرک و کین مصون و محفوظ میداشته اند و بعد از انقضای آمدت که خلافت
 بنی امیه و بعد از ان بنی عباس انتقال یافت ایشان نیز بهین ملت و عقیده باقی و خلافت اربعه
 بوده اند تا آنکه در سال نهصد و شش که شاه اسمعیل صفوی خروج و بر معارج سلطنت عروج کرد
 بتعلیم علمای آذربایجان و کیدان و اردبیل تزیین نقد حقیقت خلفای ذیشان و امانه قلوب عموم

از متابعت و مطاوعت ایشان نموده بعلاوه آن سبب ورفض که خامه استله اللسان آنجخت
 ذکر آن زبان صریر در کام خاموشی میکش شایع و در منابر و مساجد از اینگونه اقوال اعلان انواع
 فضایع و فضیایح کردند و بعد از شیوع این سخن اهل سنت و جماعت نیز از اطراف آن عار عادت
 و ترک مصافحات کرده قتل و هتک و سایر انفرقه را مباح دانستند بخدیجه اسلمی امت خیر الوری
 فزیک و باقی ولایات عرضیه و شری کشند و این حادثه شنیعه تا ایام خاقان مغفور شاه سلطانی
 حسین متداول و معمول میبود تا آنکه رفته رفته ترک کانیه دشت و بعد از آن افانحه قند هار و
 پنجین برومیه و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و اساس سلطنت و مملکت
 ایران کرده قطع و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانستند چون مشیت ماکت الملک لم یرل
 بامری که تعلق گیرد آن از پرده کجایان بساحت شهود و بروزی آید کند اکو کب ذات بهمال و
 نیرو وجود سعادت اشمال اعلم حضرت قدر قدرت کیلوان مهابت مریخ صلابت بلجاء السلاطین و
 مرج الخوا قیس قهرمان دودمان رفیع الشان ترک کانیه برق خرمن سوز مرکز شان جهان بتایید بخا
 تاج بخش ملوک هند و توران ظل سبحان نادر دوران خلد الله ملکه و سلطانه بخو یک در یار بخ نادری
 تفصیل حال خجسته تالش مذکور و مسطور است از مطلع ملک ایسور در آغاز طلوع و بنیاد سلطوع کرده
 طلعت زدای ساحت ایران کشته مالکی را که باقتضای انقلاب دهر تصرف غیر در آمده بود بر بزرگو
 تایید آبی و قوت سپهر خجسته اقبال ظل الهی استماع و کمر بنیان شوکت ارباب عناد و نزاع نمود تا
 آنکه در سال هزار و صد و چهل و هشت در شورای کبرای صحرائی معان که عموم و شایع و تیر فیران
 را احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند که آنجماعت هر س که خواهند سلطنت خستیار نموده
 بنائی در کار خود بگذارند اهلای ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که یادش ای و
 سلطنت را خداوند عالم آنحضرت و آنحضرت را بجا کرامت کرده اخیستاری در تغییر حکم الهی نیست و
 این سلطنت حق آنجناب است بخو یک روز اول صیانت حال و احوال ما کرده عرض و نفوس سلیمان
 را از چنگ دشمنان قوی ربائی داده اند باز در مقام محاربت ایشان باشند و ستمیدگان ایران

باید دیگری نگذارند اعلحضرت شاهنشاهی نیز فرمودند که اهلای ایران هرگاه به سلطنت ما رغبت
 و آسایش خود را طالب باشند در صورتی این مسؤل تلقی قبول و مقرون بحصول خواهد شد که آن
 مستعدی را که مخالف مذهب اسلاف کرام و آبایی عظام نواب همایون ما است تارک و تفرج
 خلافت خلفای راشدین ناسک و سالک شوند ایشان نیز از راه حمایت بدون شائبه فتن
 آلا را این حکم قدسی را بسمع اذعان اصفا نموده و شیعیه برای توکید و استقرار این مطلب نوشته
 بخزانة عامه سپردند اعلحضرت شاهنشاهی نیز در ازای این معنی المچی روانة دولت عثمانیه کرده از
 اعلحضرت سلیمان خشت باسط باسط امن و امان ناشه آیات ان الله یأمر بالعدل
 والاحسان سلطان البرین و خاقان البحرین ذی اسکندریة القینین را و در اداریت کخسره و غلام
 خدیو که درون شکوه انجم هشتم پادشاه اسلام پناه روم ایدل الله بقائه طالب پنج مطلب
 اول اینکه اهل ایران را چون از عقاید سالفه مکول و مذهب جعفری را که از مذاهب حق است قبول نموده
 قضاه و علما و افندیان کرام اذعان کرده آنرا خامس مذاهب شمارند و بیسم آنکه چون در کعبه
 ارکان اربعه مسجد الحرام با همه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه این مذاهب در رکعت ششم این
 شریک بوده بعد از ایشان اعلحضرة بامام خود نماز بگذارند سی و دوم اینکه هر ساله از طرف
 امیر حاجی تعیین شود که بطریق میر حاج مصروشام در کمال اغراز و حمت امیر حاج ایران را بکعبه
 مقصود و رسانیده در دولت عثمانیه امیر حاج ایران تالی امیر حاج مصروشام باشد چهارم
 اینکه اسرای دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده و شری برای آنان
 روان باشد پنجم اینکه وکیل از دولستین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین ابر و بخت
 فیصل میداده باشد که باین وسیله رفع اختلاف صوری و حسنوی از میان امت محمدی گشته
 من بعد بقضای انما المؤمنون اخوة رسم الفت و برادری فیما بین اهلای روم و ایران
 مسلک باشد امنای دولت ابد پیوند عثمانی چند مطلب را که عبارت از تعیین میر حاج و اطلاق
 اسرای جانبین و بودن وکیل در هر دو ولتین باشد قبول و مذهب جعفری را تصدیق کرده باشد

مواد را بجا دیر شریعه و معاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند ایچان فی شان مخصوص این مطلب
از طرفین آمد و شد کرده از آن طرف اقامه عذر و از این جانب بر این ساطعه و حج فاطمه القا و اقامه
میشد چون در عرض هفت هشت سال این مقدمات باید و شد سفر صورت انجام نیافت دین
سال خجسته فال که تنگوزیل مطابق عسله باشد کوکبه بهایون قانی و اردوی طغر قرون خانی
بعزم اینکه در خاک روم باب گفتگوی حبلی از بهوای نفسانیت آتش فتنه را منطفی و آینه
وزاع را از میان اهل اسلام منتفی گردانند از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و
قضاة کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و معاو له این امور بمو کب منصور احضار و برسم مهمانی
وارد آن سرزمین گردیدند که مطالب معهوده را با مقدمه موروئی طی نمایند درینوقت که بخت
اشرف بعثت به سوی تقبیل تراب روضه علیه غزویه فایز و شرف گردید جمعی از علمای بخت
اشرف و کر بلا می معسلی و حله و توابع بغداد را در حوزه گفتگوی حاضر ساخته مجدداً امر بهایون
نفاذ پیوست که چون در مذرب اسلام هیچگونه قصوری و فتوری واقع نیست الا فسادی که
از بد و دولت صفویه در میان امت نبویه شیوع یافته علمای کرام که دعایم اسلام را یکدیگر
مجلس مذکره و محاوره آراسته منهل ملت نبویه را که از هجوم فواج اختلافات اتم منجته لاشی و
و شبهات کشته است اصفا و نبرال حق ارشاد و بماء معین صفوت و سدا و نیره ف در ا
اطفا دیند که ما مورین بنج مقرر در درگاه عرش شتبا حضرت یعسوب الدین امام متقین
علیه السلام بطی مقامات و اظهار عقاید پرداخت حقیقت ماجرا بنجی است که در مشهد
بشهادت آنحضرت کاش میاید عقیده اسلامیه و اعیان دوام دولت قاهره مادریه و
علمای ممالک ایران اینکه بعد از رحلت حضرت سید المرسلین خلافت باجماع امت بر خلیفه اول
ابا بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از وی بنقض آنجناب و اتفاق اصحاب بر فاروق اعظم عمر بن الخطاب
رضی الله عنه بشوری و اتفاق اصحاب بر ذی النورین عثمان بن عفان رضی الله عنه و بعد از آن
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و قرا یافته بمود ای آیه وافی هدایه و الشیخ فوالا و لو ان من الالم کون

معلى و حله و توابع بغداد آنگاه امام جعفر صادق علیه السلام در آن روز در آن مجلس مقبول و
 مسلم است و از قراریکه علمای ایران عرض و تحریر کرده اند و بنزد اعیان تحقیق یافته عقاید استقامت
 اهل ایران صحیح و فرفره فرموده قابل بحقیقت خلفای کرام و از اهل اسلام و امت حضرت سید الانام
 علیه الصلوٰه و السلام میباشد و هر کس که با تفرقه اظهار عداوت دینی کند و از دین جدا
 و رسول و اکابر دین از و بری در دین دنیا محاکمه آن با سلطان عرصه و عقبی با جبار شد
 البطش و القهر خواهد بود و عقیده اقل الدعا علمای بخارا و تاج آنیکه عقاید صحیح اهل ایران
 بنحویت که علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه داخل اهل اسلام و امت حضرت سید الانام
 میباشد و هر کس که با اینجماعت دنیا اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت
 حضرت سید المرسلین بوده در دنیا باز خواست پادشاه عرصه و عقبی باشد شاه علی الاطلاق
 خواهد بود و اختلافیکه متعقدین مسطوره را در فروعات با آنکه مذاهب اربعه میباشد منافی
 و مغایر اسلام نیست و اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام و دین سرفریضین که مسلمان و استقامت
 محمدیه و برادر دینی اند بر یکدیگر حرام است و در بیان مذاهب کسب عرش
 فرسای مخف اشرف الف سلام و شرف چون قبل ازین حکم همایون
 بتدبیر کسب عرش ساسی مبارک اندکشته بود فرمان پذیران و مأمورین بر وفق مقرر
 طلاکاری قسبه همایون را که پهلوی چرخ مقرر شد در کمال زیب و فرا انجام داده همگی
 غایت کشند و همه جهته ده الف خرج کسب فلک پیونده بود از سر کار آسمیه سرتیگر
 شاه یکم و الله شاه هزار دکان کامکار نصر الله میرزا و اما معلى میرزا نیز صد هزار ناری تحویل داد
 شد که صرف عزت و کاشی کاری دیوار صحن مقدس نمایند و شمامه مرصع بجواهر نمن و مجر طلک
 کران بها وقف آستانه مقدسه ساختند و از آنجا عازم کربلای معلی گشته و در غره ماه شوال
 شرف اندوز طواف روضه ملایک مطاف و از سر کار نواب محمد علیا و شکر کبری بانوی
 حرم لری عفاف رضیه بیکم بنت خاقان شجید شاه سلطان چنین بنیت هزار ناری

مسجد جامع پشت سر مبارک تحویل کارکنان گردید و بعد از تجرورات ایات نصرت آیات از سمت
 سیتب بجانب بغداد العطا یافت و بخدا م و ارباب استحقاق اماکن ثلثه ائمه علیهم السلام
 السلام و الحاحیه و امام خفیه یک الف بصیغه نذر و جوایز از خزانه احسان عطا فرمودند و احسان
 مکرر اسبان کوه پیکر کرد و درون حرم و پیشکشهای لایق بدر بار سپهر احشام فرستاده و فرستاد
 کان او همه جا حاضر و حق خدمت و آداب تقدیم رسانیده و از طرف قرین الشرف شایسته ای
 نیز انچه حق احسان و بنده پروری و لازمه محبت و عنایت کستری بود در باره او و فرستاد
 او بطور کمال و چون سرداران جانب عربستان بصورت کمال شدت محصور و تسلیم قرونه را نیز
 تصرف کرده بودند مقرر شد که چون مصالحه شده سرداران دست از محاصره باز داشته
 روانه اردو شوند و مقرر شد که تسلاخ کرکوک و اردبیل و قرونه و باقی ولایات که بتصرف درآمده
 بود در حالی نموده بتصرف کما ششکان احمد پاشا بپسند پس موکب همایون از ظهر بغداد حرکت
 و از جبری که در حوالی نیکه بسته شده بود عبور و شصت و ان مضرب خيام عروشان ساختند
 در میان احوال سام و انقلاب شیروان بتقدیر از دستان جبری
 که موکب همایون از در بند بجانب روم توجیه میکرد محمد علی خان قزوین را بایالت دربند تعیین
 فوجی را بمابعت او مأمور و در چین و در دمنغان جدید بیک افشار سرکرده جزایر چیان را بایالت
 شیروان و خطاب خانی سرافراز ساختند و در بیت و دوم شعبان در وقتی که ساخت موصل
 مضرب قباب غزو جاه بود خبر انقلاب شیروان رسید تو ضعیف اینمقال آنکه بعد از سنج
 قضیه ابراهیم خان ظهیر الدوله که محمد علی بیک ولدش با اسم اتموسم و بایالت آذربایجان فاکر
 سام نامی مجهول الحال و مجهول النسب بمرسام جب سروری مبتلا گشته در حدود آذربایجان
 ادعای شاهزادگی و پسری خاقان مغفور شاه سلطان حسین بنود ابراهیم بنی او را قطع کرده
 مخص ساخت و او بجانب داغستان رقبه میروپا در میان لکریه میسر و محمد ولد سرخاک
 که در ایام توقف موکب منصور در داغستان سر از اطاعت باز زده در ولایت او ابریه پیغمبر

و کوه و جنگل متواری می پیچود درینوقت که لوای فلک فرسار متوجّه روم دید سام منی بریده
 که هنوز باد نخوت در مانع داشت از راه کوتاه بینی شاخص نشسته کرده جمعیتی نزد او متعقد
 در مقام تحریک اهل طبرستان و در بند درآمد از آنجا که عوام کالای انعام را از کنه امور خبر و قوفی
 خیر و شر و دفع و ضرر نمیباشد باغوا می او بعضی از شکامه طلبان آن دیار فریفته گشته نوشتجات
 با اهل شیروان از جانب ایشان آمد و شد کرده تا آنکه ایمراتب را محمد علی خان سردار در بند
 بعضی اقدس رسانیده چون قلعۀ در بند سرحدیت داشت حیدر خان نیز از موقف اعلی معا
 او مامور گشته بنا بر اینکه حالت اهل دغستان و در بند باعث با قرب جوایز مردم شیروان پیر
 کرده بود در میان شما خج و شایران چیدر خان را گرفته مجوس و بعد از چند روز مقتول و
 اموال او را غارت کردند و محمد ولد سرخای با سام شیروان آورده قلعۀ آفتور که مقر حکومت
 بود تصرف ایشان داده لوای مخالفت فرستند و اهل شیروان و طبرستان نیز طوعاً و کرهاً
 تسلطه اطاعت ایشان شدند اینجمله در بند رسید دامن بر کنش نفاق اشراری که کینه
 دیرینه از یزد و دولت والا در سینه داشتند کرده از روی دورویی کار را یکم و کرد از آنجمله
 جماعت مغانی و غیره که مأمور بجا قلعۀ قمر من اعمال در بند میبودند جمعی از افشاریه را که با
 ایشان مامور بودند گشته قلعۀ قمر را تصرف لکزیه داده با سام و محمد ملحق گشتند محمد علیخان بعد از آن
 واقعه جمعی از رؤسا و اشرار در بند را با ملازمان مغانی که مظنه فدا ایشان میرفت از مدخلکستی
 دور و جمعی را نیز که چشم از حقوق دولت پوشیده بودند کور کرده روانه مغان نمود و خود با حکام
 قلعۀ وروج در بند پرداخت و حقیقت حال را بعضی کفان سده جلال رسانید اگر چه عا
 خاں افشار سردار آذربایجان که در ایران میبود بشنیدن این خبر با جمیعتی که داشت برای یکن
 نایره شتر بجانب شیروان الیغار و با حاجی خان چشکرک بیکلر یکی کجه در کنار کر توقف و مشغول
 بستن جبر شده بود لیکن بعد از آنکه ایمراتب بعضی اقدس سید کریم خان افشار بیکلر یکی ارومی
 برای تسدیر راه فساد بجانب مغانات مامور و فوجی از غازیان اینیر معاونت عاشور خان

تعیین فرموده امیرهای یونان بخصار نصرالده میرزا که در سیاق بمردان توقف داشت غرض اصداف
 شاهزاده نیز در هیچ یک از رمضان در منزل لیلان در حسینی که موکب همایون از کرکوک عبور و
 عازم سمت بغداد بود بشرف تقبیل بساط اشرف فایز کشته فتحعلی خان قشایرچی باشی جمعی از
 نوایین و پانزده هزار نفر از غازیان رکابی را ملازم موکب شاهزاده و روانه شیروان ساختند
 شاهزاده بعد از ورود به تبریز حسب احکام همایون جمعی را بسرکردگی فتحعلی خان قشایر روانه
 که بعاشورخان ملحق شود و خود نیز متعاقب از تبریز تنوجه مقصد کردید و بعد از ورود و تحلیلی
 روز چهارم ذی القعدة سام و اشدر شیروان و لکرتیه باقیپ و تقارخانه و فوجی عظیم از لکرتیه
 و شیروانی از فراز کوهی که بالای باغ شاه است شیب آمده باراده اینکه داخل قلعه شوند مهتک
 جنک کشته فتحعلی خان و عاشورخان نیز سر راه با ایشان گرفتار جنگ در پیوست و بناید آبی سرخ
 صاعداقبال شانشاهی سیلی زن چهره تهور و عثمان تاب تون جلاوت ایشان کشته هزار نفر
 متجاوز سرورنده با علم و تقارخانه ایشان بدست آمد و محمد ولد سرخامی زخمی را و باقیه سیف
 فرار نموده و سام با بعد و دی بجانب کرجهان کرخت پس لیران بمجاصره قلعه آفتاب درخت
 در اندک روزی را قلعه را تصرف و جمعی شیراز لکرتیه را که بمحافظت قلعه اشتغال داشتند زنده
 دستگیر کردند تتمه احوال سام در بیان وقایع سال آینده مذکور میگردد و ربیان طغیان
 و عصیان تقی خان شیرازی و خاتمه کار او چون در صین توقف موکب
 جهانک در حوالی دربند کلبعلی خان کوسه احمد لور را بر داری و تقی خان را مجدداً بایالت فارس
 تعیین و روانه و چون شارالیهامدتی در انستت بسر برده کار را بیشتر مختل کرده بودند لهذا
 محمد حسین خان قزوینی امیر آخور باشی که از سفارت روس برگشته در درگاه معلی میبود بسر داری
 تعیین و بجا پاری روانه و کلبعلی خان و تقی خان ابد بار سپهر اقتدار طلب فرمودند و بعد از ورود
 محمد حسین خان بجان چون تقی خان قشونهای فارس را با خود متفق ساخته خیالات باطله
 خاطر کرده بود جمعی از سرکردگان باغواد تمهید او بر سر کلبعلی خان ریخته او را متحول ساختند و

صد گرفتن محمد حسین خان در آمدن محمد حسین خان از نیقی واقف و خایف گشته و برستی نشسته خود را
 با حل عاقبت رسانیده از آنجا بشیر از آمدن قی خان نیز با جمیعت خود وارد شیراز گشت محمد حسین خان خود را
 بیکسو کشیده حقیقت حال را عرض سده پهلوال ساخت از موکب بهایون جمعی با ناست محمد
 حسین خان و تنبیه قتی خان با موکب قتی خان بعد از آنکه چندی تعلو داری پرداخت عاقبت
 دستگیر شده و در زندان عشت طراز شیراز بسات اعمال او مورد قتل و هب و اسیر و تفر
 شد که او را اخصی و از یکچشم کور کرده بدرگاه محلی آورند و او را داد او که در اصفهان میبود قتل
 رسانند و نامورین بر طبق کسب نام عمل نموده او را مقید به پیشگاه حضور و الایرانیند
 در بیان شورش قاجاریه استر اباد و ماوین آنطایفه بسیر خجسته طالع قو
 بنیاد و نهضت موکب و الالبسمت آذربایجان ریات نصرت آیا
 در پانزدهم ذی الحجه از شهر دوان بغداد بغرض آذربایجان حرکت کرده بعد از ورود بحوالی ماسی
 دشت کربلا شایان بعضی از قدس رسید که جمعی از جهال و اعیان قاجاریه بسبب سوء سلوک محمد
 حسین خان حاکم آنجا با طایفه میوت متفق و داخل شهر استر اباد گشته و لد محمد حسین خان که از جاس
 پرنایب بود فرار و نزد بهبود خان چاوشلو سردار اکت رفته حکم محلی در باب تادیب اشهرار
 بعد از بهبود خان غرض و ریافته محمد حسین خان نیز از اردوی همایون آن امر را مورد گردید و نامشورین
 با جمیعت و استعداد بر سر استر اباد رفته و بر اهل آن ولایت مستولی و بنا بر اینکه فیما بین بعضی از قاجا
 و محمد حسین خان عداوت دیرینه متحقق داشت لواز م قتل و سفک و هب و میاکی از محمد حسین خان
 نسبت بخانه کار و میخانه بطهور رسیده آن ولایت نیز با مال دست انداز او گردید و بعد از ورود
 موکب بهایون بکرمانشاهان ابراهیم خان و لد ابراهیم خان که نسبت برادرزادگی با آنحضرت داشت
 بهسار لاری حدود کردستان و لرستان فیلی تعیین و فوجی از غازیان را با او نامور و متفرغ نمود
 که در حدود کرمانشاهان توقف و از حد کردن مالی مستهای ولایت همه جا افواج منصوره مشغول قتل
 و سیلا مشی بوده و با پاشای بغداد هم قسم قرب جوار مرغی میداشته باشند و بخوبی که آنها را کور شده

نصر الله میرزا را که در سال پیش متوجه خوارزم و ارال بود و بعد از ورود و دهر و روسا و سرکردگان
 خوارزم و ارال با اتفاق ارتوق ایناق ارالی نزد شاهزاده آمده متعهد دادن و گویا نیند جانانه
 بموت شده بودند نصر الله میرزا ابوالغازی خان ولد ایلباقر خان را بموجب امر انکس بولسکی
 تعیین و ارتوق ایناق را صاحب اختیار کار او کرده ایشان را روانه خوارزم نموده معاودت
 کردند بعد از چندی بعضی از اشرار خوارزم بایموت متفق و ارتوق ایناق را مقبول ساختند
 این مراتب بعضی رسیده علی قلیخان را پس سالاری مأمور و روانه خراسان ساختند که بزرگان
 خود را دیده در سال دیگر بغرم بنییموت متوجه خوارزم شود و از راهی دشت لوای تو جیب
 قلم و علی شکر افراشتند در میان وقایع میدان میل مطابق سال ۱۰۵۰
 هجری سلطان طارم چارم ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از روز
 جمعه پنجم ماه مزبور از منزل ماسی دشت حوت بقلم و حمل نقل کوکبه جلال کرده عسکر دویخت
 غرمت بوادیم بنیت کشید و سپاه شامی شب رو با خطاط که آشته اظهار انگار کرد و دیو
 نوهار از سر و حسن برایت نهضت افراخت و خاقان جهان آرای ربیع از راهی گذار می طلطنه
 کوس خصم فکنی و کوشکائی بلند آوا ساخت و افواج قاهره چین ساز و برگ نمایش کرده
 بغرم دفع عسکر چین برخاستند و جنود اشجار از غنچه و از بار و موج آبشار سر و بر را بغرم و جوش
 برآرد استند و در منزل کنکا و قلم و مجلس خسروانی با صد هزاران ریز و برین اتفاقا و جوش نور و
 بغرم و فیروزی انقضای یافت و چون در آن اوان احمد پاشای جمال اوغلی از دولت قیصر
 بر عسکر منسوب و در فارص میبود از جانب محمد علی نام رضجانی کرمانی که بعضی پسران
 داشت و اعیان دولت عثمانی او را شاحض اعتبار کرده بمعت عسکر می روانه کرده بودند
 نوشتجات بعضی از ولایات آذربایجان فرستاده عباراتی که زیاده بر حوصله او بود در آنجا
 درج و تقدیر لادت را بزرگانه خرج کرده بود و نوشتجات مزبور بنظر رسیده به تیغ ناده غضب
 محرک سلسله نهضت موکب همایون گشته وارد حوالی اهر شدند و در آنجا بسامع علیه رسیده عسکر

مبرور از دولت عثمانی معزول و احمد پاشای وزیر عظمی سابق بزرگتری منصوب گشته و چون
 محمد آقاجی فرستاده والی بغداد که برای انجام مصالح بدربار عثمانی رفته بود در اسلامبول توقف
 داشت باستظار وصول خبر از جانب مومی ایله مراحل مقصود بتامی طی میشد و حکم همایون خطاب
 بسرداران ایردوان صادر یافت که متعزض رعایای خود مسئور نگشته اسرانی را که از طرف روم
 بدست آمده مرخص نمایند و بزرگ قارص مرسله و با او از دربار تباط در آید و در مبرور چوب
 فرمان عمل نموده و سرکیشار الیه در جواب نوشته بود که از مقدمات صلح پیش ما خبری نیست
 و من از دولت عثمانی با موم که صنفی میرزا را برده در ایران متکین سازم بعد از آنکه جواب سرکیشار
 سده خلافت گشت اعلام شد که آمدن ایشان موجب تصدیع ایشان است همان پذیر باشند که
 غنیمت ریایات همایون بشوق ملاقات او و صنفی میرزا وارد آن خود خواهد کرد پس باین غرض
 نهضت بجانب قارص فرخته در عرض او خبر گرفتاری سام رسید تبیین این انتقال آنکه
 نهجی که در طی صادرات سال قبل مذکور شد سام بعد از واقعه شیهان که شکست یافته منهدم شد
 اراده داشته که نزد کیو امیلا خور کرچی بحال کرجستان رود و پهلوان خان مطلع شده در دره خلکلا
 سر راه بر او گرفته در بیت و چهارم ذی القعدة او را با چند تن زنده دستگیر کرده مقید تعلقه و اقلان
 فرستاده این مرتب را بعضی اقدس رسانید مقرر شد که یک چشم سام را کور کرده و او را با چند نفر کرج
 روئیه نزد احمد پاشای بزرگ قارص و آخقه بفرستند که چون صنفی میرزا نزد اوست برادران
 یکدیگر را دیدن نمایند و بعد از ورود ریایات همایون مجدود کوری کرجستان مقدمه شکست رومی و
 سده والاشد و حقیقت آن بدینمقال است که بعد از آنکه همت اولیای عثمانی بکلی محمد علی فرجانی معزول
 بصفی میرزای ثانی قرار یافت از جمله تدبیری که در کار او بکار بردند این بود که خزانه و دیار باجست احمد خان
 اوسمی و محمد ولد سرخامی و حکام او را و چکشی و کدخدای طبرستان محال در بند ارسال و تملیقا
 بیک نوشته ایشان را ترغیب بانقیاد و امداد صنفی میرزا نمودند یوسف پاشای آخقه از دولت
 عثمانیه مامور با ایصال خزانه و ابلانغ فرامین گشته بعد از ورود بحالی کوری پهلوان خان که در آن و آن

والی کاخت بود با اتفاق علیخان قلجی بیکر بیک تعلیم در مسد کین بودند یوسف پاشا از راه
احسناط پشت بکوه داده میان جنگل را ستقاق کرده اقامت و دریا و فرامین با جمعی از سیرا سه روان
دغستان نموده خوانین نینکه بلد راه و رسم سپاهگری و خرم بودند پیش از وقت فوجی را در سر راه
متمیاد داشته و نامورین فرصت عبور بآن طایفه نداده جمعی از ایشان را از تنگ گذرانیده فوجی را نیز
که قیاریقدار سراساحتہ تمامی دریا و فرامین بامست آوردند یوسف پاشا از استماع این خبر فرسود
و این وحشت کشته فرار و از غایت خوف در عرض راه چون پشت قدم از پا درآمده وفات یافت
و بعد از آنکه چگونگی بعضی قدس سید طهورت خان در ازای بن سیکو ضعیفی بوالیکری کا قتل
و از ایکلی میرزای ولدش بوالیکری کاخت سرافراز شد و چون بعد از انجام قہات سمت شیروان
امیرسایون با حضار نصرانہ میرزا صادر شدہ بود شایندہ نیز بموجب والا پیوست پس با
جہانکشا از حد و درنگھوان عازم مقصد کشته از سیلاق کوکچہ و نکر عبور و در شش فرسخی آریہ چانی
در موضع موسوم بخانقی بنہ و غروق را کذاشته روز پنجشنبہ دوازدهم جمادی الاخرہ
موجب ہمایون را بجانب قارص نہضت داده و در خارج قلعہ قارص ماہچہ ریاات نصرت
آیات را باوج سموات برافراشتند و چند دفعہ عسکر و پاشایان باز دحام تمام شیت بدیوار
رو بعرکہ جنگ آوردند ہر دفعہ جمعی از ایشان قتل و تنگی کشتہ بقیہ فراری و شغل قلعہ دار
شدند و بنہ و غروق و حرم نیز بموجب امیرسایون در دوازہم رجب وارد و دو می علی کرد
پس در اطراف قارص قلعجات و سنگر ہامی محکم ترتیب یافته جمعی از غازیان با توپخانہ بہر
تعلیق کشتہ چون احمدخان لکزی چکامی بموجب امر و فرمان پادشاہ روم بانوجی از لکزیہ بمعاد
سر عسکر بقارص آمدہ بود لکزیہ کہ کار را بدینموال دیدند شب بہیات مجموعی از قلعہ برآمدہ
کریز کردند جمعی از طلائعہ داران عسکر نصرت اثر از فرار ایشان با خبر و تعاقب مامور کشتہ جمعی
ایشان را عرضہ ہلاک ساختند و چون ایام محاصرہ استداد و احتمال احوال سر عسکر شدند
می یافت بسیاری از کسرونیہ آغاز فرار نمودند عسکر از راه ضطرار عبد الرحمن پاشا نامی را

با احمد افندی کسریه لی که در دولت کسری معدلت قیصری معزز و از معارف روم بود با چند نفر
 از سرکردگان دجاق و پیشکشهای لایق بدر بار کیوان رواق فرستاده متعهد شدند که مقصود این
 طرف را در برابر عثمانی صورت دهد بعد از آمدن در وقت مکرر که این سئول در حضرت خسروی موقع قبول
 یافت حضرت سرع کمر احمد کسریه لی را با چند نفر از رؤسا روانه در برابر عثمانی نموده چون موسم زمستان
 نزدیک و شدت سرمای قارص معلوم و توقف متعذر بود و غله و آذوقه در جانب آخسقه و خلکاک
 و نور داشتند آنرا موکب بهایون در دوم رمضان المبارک از قارص بجانب آریه چائی بفرستادند
 از آنجا متوجه آخسقه و خلکاک گشته و آن مکان دلیپیر را محل اقامت ساختند تا تمامی حاصل غلات
 آن نواحی بمصرف رسید و چون منظور آن بود که در بر دوع قشلاق واقع شود کسان ساعی نامور
 گشتند که در حوالی بر دوع در مکانی که از حیثیت آب و بهوا و علف استیاز داشت چند هزار دست خانه
 و ساری مرغوب از نی و چوب ترتیب داده و خود از راه آقچه قلعه و قراق عازم گنج و بر دوع و آبسک
 ذمی القعه و ارد مقامی که برای قشلاق اختیار شده بود گردیدند و بعد از چند روزی که در آن
 آرامی گرفت چون تنبیه لکرنه و اغستان بفضیل العین ضمیر بود با وصف اینکه درستان اشتداد
 داشت در بیت و دوم ذی القعه با فوجی از غازیان سبای بجانب اغستان توجه فرموده
 از جسر جواد عبور و همه جاد و منزل یکی ایلیغار نموده در ششم و هفتم از دربند گذشتند و غازیان را
 چهار دسته کرده چهار جانب چپاول انداخته تمامی اطالیقه را که باطمینان خاطر در آن نواح
 ساکن بودند و در و دموکب و الاراد چنان فتنه سلی باین کیفیت تصور نمیکردند تاخت و نماز
 کرده دواب و اغنام فزون از حساب بدست آوردند و بعد از آنکه سه چهار روز مشغول کسب
 تاخت و نماز اطراف بودند رؤسا و سرکردگان دغستان وارد درگاه سپهرنسیان و پیران
 خلاع عفو و احسان گشتند و روز بعد ضحی صرف زمام بجانب دربند کرده امور آنجا را زیر نظر
 داده از راه طبرستان عازم بر دوع و در پنجم محرم وارد مقرر دولت شدند و بیت روز نیز آن مکان
 سرادات غمروشان گشته چون آب و علف کم است شمالی رود گردی کمال و فور بود در بیت پنجم

مژبورنه و اغروق حرکت و از کریمور سروده و اردمجال ارسک شنه و برسان وقایع
 او و خیل مطابق شنه چون از دیار سلطان قضا اسپهبد اسپند و جنود
 شتا غرم ایران زمین چین کرده اظهار صولت بهمنی و سکر روی تتراد بر فاعلان داعیه
 روئین تنی می نمود و او فلک سریر یعنی مهر شیر بر اشتهب کرد و ن برآمده بمافعه عسکر سراما کم
 مرحله پیمائی در و ر شبته شانزدهم ماه صفر با افواج دیماهی در نقطه اعتدال ربیعی متلاقی گشته جوی
 قوامی مایه بعد از گروخته رخصه سازا ساس شوکت برود و سر عسکر دی را که لوامی جلادش در
 خفکان و سیف تهورش سلول بود حرارت غریزی فانی شده بر جای خویش سرگردید و
 یکشنبه مجلس خسروانی باشکوه سلیمانی نظم و ترتیب و قامت سران و سروران کج بلاغ زرماری
 زینت و زیب یافت و قریب سه ماه بیلاق شکی نفر خیام سپهر حشام گردید و در آخر خوزا
 از صد و شکی عطف عثمان کرده از رود کر عبور و از سمت خار چین از راه میان کوه عازم کوه
 بیلاق ایروان گشتند در عرض راه عارضه شدیدی عارض فئات هایلون گشته چنانزل را بخت
 روان طلی سر موند باز بنایت حکیم علی الاطلاق شقامی عاقل کرامت گشته فرج انداخت
 بهبودی قرین و روز دوازدهم جمادی الاخری جولکای کوه کجه ضرب خیام عزو تمکین گردید
 در بیان محاربه با یکین پاشای سر عسکر بیوم و نقل آمدن سر عسکر
 چون متواتر خبر رسید که از دولت عثمانیه یکن محمد پاشای وزیر اعظم سابق بعسکری
 مضروب و با چلیک پاشای الی بدین و ده پانزده نفر پاشایان دیگر جو حقیقت و از دحام حید
 و قرا سمت از زن الروم و فارص عبد الله پاشای حیدرچی با احمد خان ولد سبحان فریدی
 خان بیکریکی اردلان که ازین دولت و الار و مافه و برومیه پیوسته بود و جمعی دیگر از پاشا
 و افواج روئیه از راه دیار بکر و موصل بمقابله و مقابله تعیین شده هر یک از سمت مانور سجا
 ایران می آیند لهذا نصر الله میرزا را که از عراق بدرگاه سپهر رواق طلبیده بودند نیز بنسبه روئیه
 که از سمت دیار بکر و موصل می آیند تعیین و مسارعت روانه و افواج منصوره را که در حدود کرمان

درستان و گردستان مشغول میباشی بودند بمحکومت شاهزاده مامور ساختند و چون مکنون خاطر
 آمدن آن بود که شاهزاده ارجمند امام قلی میرزا و ابراهیم خان ولد ابراهیم خان را که بعد از قضیه
 والدین این نام نامی و خطاب اخوت سرفراز بود متماثل فرمایند که احکام یون بهینه اسباب
 سور و سرور نافذ گشته چند روزی باطاشا و بزم انبساط در سیلان کوکجه راستند و بعد از آن
 کارطوی زمام اختیار خراسان را با امام قلی میرزا و انتظام محام عراق را با ابراهیم خان تفویض
 هر دو را باندازگات شایسته در پنجم ماه رجب روانه مقصد ونه و آخر قرق را مامور توقف در قیلا
 حدود پنجخوان و تبریز فرستاده خود نیز در روز مذکور بغرم مقابله سرکرایت افراز لوامی نظر گشتند و
 مرکز ضمیر قدس آن بود که در نواحی قارص و ارزن الروم بر حسن بن کار جمیعت عسکر
 مقارن آن خبر رسید که دست اجل بر قفای سرکر زده و او را خوابی بخوابی باین سمت می آورد
 که با کوکجه های یون در پنجم ماه مذکور از ایروان عبور و مراد پشته و دوشخی ایروان را که مقام
 عبدالله پاشای کورلی اوغلی بود قرارگاه دولت ساختند یکین محمد پاشای سرکر نیز با صد
 هزار سواره و چهل هزار پیاده نیکیچی و اسناد تمام روز و نیم بعد از ظهر آمده در دوشخی اردوی
 بهایون دانسته کوه را محل نزول ساخت و خیمات اقامت افراشته باستحکام مکان و احداث
 سنگر و مطریس پرداخت پس روز چهارشنبه یازدهم از طرفین تسویه صفوف و تشوید الوقت
 نایره بلا بالا و آتش طعن و ضرب و اسن چرخ و الا گرفت بعد از حملات متواتر بقدر جدایی فادرت
 بر لشکر عثمانی افتاده جمعی کثیر از اجتماعت بقتل رسیدند و سرکر بنکر خود تخت جت بسبب
 ظلمت شب ریات ظفر آیات نیز بمقتضی حال متصرف گشته جمعی از جوش دریا خروش بحفاظت
 طرق سمت قارص و محاربت اطراف اردوی سرکر مامور شدند و راه تخیل غله و ذخیره
 بر سر عثمانی مسدود شد و هر روزه جمعی از قشون رومیه در حوالی اردوی او غرضه تخیل میگشتند
 و از هر جهت عرصه بر سر عسکر تنگ گشته داشت که تیغ زمان او مردان میدان خصم بیند بنا
 بجنگ طوفان گذارشته هر روزه بقدر ربع فرسنگ با سواره و پیاده سنگر و مطریس تربیت داده

دلیرانه پیش می آمد تا اینکه بچند کوچ به تیمارخی اردوی همایون رسیده رایت توقف برآورد
 بهمان شب جمعی از سپاه کینه خواه با اشاره والا برسم شیخون بجای اردوی رومیه فرست
 ولوله و انقلاب بحال ایشان می کردند و آن شب ترلز باحوال عسکر روم راه یافته جمعی
 فرار کردند و عسکر چون حال را بدینمنازل دید با اعیان عسکر عثمانی طرح مشاورت افکنده بنا
 گذاشت که همان شب با سواره و پیاده باردوی عسکری شیخون زند عصار آورد که روز جمعه
 و یکم ماه مذکور باشد چار و عریضه از جانب نصرالله میرزا رسید مشعر بر اینکه عسکر جانب
 بکر اولاً حاکم بهمت بابان و شهرزور فرستاده سلیم خان حاکم بابان او را داخل نداده کوچ و
 بنه خود را در قلعه سور دانش متحصن ساخته و خود بار و سامی اگر ادب خدمت شاهزاده پیوسته
 از آن طرف سر عسکر میرزا با احمد اردلان طوایف اگر ادب لباس اجمع و با جمعیت موفور عازم
 موصل شده از این طرف نیز شاهزاده بقصد مقابله رایت غریمت افراخته در حوالی موصل ملک
 فریقین واقع و بعضی تهاجم جنود مسعود شکست بر عسکر رومیه افتاده جمعی کثیر از آنجا فرار
 گرفتار و سر عسکر باقیته اسیر سالک طریق فرار گردید پس خدیو به حال لشکر ایزدشغال
 پرداخته نوشته شاهزاده را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بجانب اردوی سر عسکر فرستاده بنه
 آن شخص در حقل اردوی او شده بود که گوچه سپه دار رومی روزی یعنی آفتاب کیستی فروز غریب ملک
 شام نموده مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیه بر سر رسید معلوم شد که همان
 عسکر جلیل الشان که در محال قدرت و توان بود تا توان کشته ملک سستی را وداع و باد هر دو نزع
 نموده عساکر رومیه چون خود را بسیر دیده اند بیدست و پاکشته سر سپه پاکیزه برداشته اند و
 که در اطراف عسکر رومیه بودند فی الفور با ایشان در آنجته جمعی انتقوا و تمام توپخانه و خیام
 اسباب آنجا که برجا مانده بود بحیطه ضبط در آورند و فوجی از جنود نصرت نمود نیز از جانب
 اردوی همایون بغیر تمام اسب جلالت بر آنجته تآریه چانی همه جا آنجا که راکه فوج خود
 مشغول فرار بودند بعضی شمشیر ساخته ده دوازده هزار نفر از ایشان را بر خاک هلاک انداخته بجز

نفر متجاوز از پاشایان و رؤسا را زنده دستگیر کرد پس خدیو جهان شفاعت مرگ جمعی از
 گرفتاران را که مجروح و ناتوان بودند مرخص ساخته با اتفاق جاموس حسن آقا که از سرکردگان
 اوجاق و عظامی گرفتاران رومیه بودند روانه قارص و چهار نهار نفر را روانه طهران نمود
 و جمعی را هم روانه تبریز ساختند و چون قبل ازین که در باب رکن و سرزمینی حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام و دولت عثمانیه تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که اعیان آن
 دولت از قبول آنکار در مقام تجاشی و انکار میباشند آمدن بعد از واقعه سرعک و انزاع عسکر
 رومیه نامه دوستانه با علحضرت پادشاه سکندر جاه روم نوشته مصحوب فتحعلی بیگ نام ترک
 برسم جای پاری از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند یعنی براینکه هر چند ایلات ترکمان و طوایف
 عجم که در ایران کسبی دارند فرمان قدر قدرت شاهی آنها را خواهی نخواهی تابع مذہب سنن
 و سلاطین طریقه اکاهی ساخته خلل و تغییر در بنیان آن راه نخواهد یافت اما تکالیفی که از جانب
 اجتماع بآمد دولت شده بود چون علمای اعلام و اعیان آن دولت ابد فرجام از قبول آنها گذار
 الفت برچیده اند و اصرار در آن بیشتر بر وجوب خونریزی و منشاء فتنه انگیزی میکردند لهذا از آن
 تکالیف کمول و ترک آنها که مقصود و مأمول ارکان دولت عثمانیه و مایه النزاع بود بالکلیه از
 این طرف بعمل آمدن بعد اساس محبت و دوستی بین الحضرین استمرار و برقرار خواهد بود پس کتب
 پهلوان روز پنجشنبه بیت و نه مقام ماه فروردین از مراد پشه که مستقر جلال بود از راه چورس و محمود
 نهضت فرمودند و نیز در همان اوان سده نفر ایلمچی معتبر از جانب پادشاه و الا جاهد ختن با تحف و هدایا
 وارد درگاه معلی گشته نامه و هدایا را از نظر گذرانیدند و پس این انیمقال آنکه دو نفر از اولاد حکمت
 میباشند که یکی سلطنت خطا و دیگری سلطنت ختن بنسبت و پادشاه ختن چون آواز عظمت
 و صولت و صیت قدرت شاهی در آن نوا می شنیدار داشت در مقام اظهار محالست و تواضع
 در آمده سده نفر معتبرین دولت خود را فرستاده راه دوستی گشاده بود و مضمون نامه آنکه از سلطنت
 و پادشاهی ایشان که بحکم الهی اتفاق افتاده بسیار خوشحال میباشیم و در عالم اتحاد و ایل و رابطه یکدیگر

ایلاتی که در حوزه اقتدار مایه باشند هر قدر که در کار باشد برای خدمت آن دولت حاضر و متبایع
بود و نیز ایلیان شفا با بعضی اقدس رسانیدند که بعضی ممالک مابین ختن و توران واقع است
و ایلاتی که در آن میان هستند طبقه خدمت نمایند چون خستیار مملکت توران با حضرت شاه
است از جانب انتخاب فوجی تعیین شود که ایل و مملکتی را که متعلق بتوران باشد وضع و متعلق
دولت را با این طرف واکذارند که بیغایله اشتباه صد و سیصد و دویست و شصت و شصت و شصت
عازم خراسان بود برای اقدس برین قرار گرفت که بعد از ورود بخراسان جمعی بانجام این امر
وروانه گردند پس جواب اشتقاق کمینر شاه و الاجاه مریوز و قوم و نه تو قوراسب و شیرین
طلا و باقی نفایس بجهت شاه و الاجاه مذکور ارسال و ایلیان را رخصت انصراف نمودند
و سابقانکارش یافت که علیقلی خان بسبب صدور زنا فرمائی از طایفه بیوت خوارزمی مأمور
انجماعت شده بود حقیقت احوال خان شارالیه انیکه بعد از ورود بخوارزم بوالغازی خان
عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم و ارال طریق استقبال پیوده مراسم خدمت تقیم
رسانیدند لیکن جماعت بیوت با سایر ترکمانیه اتفاق و جمعیت نموده در حوالی و رکجه بمقابله آمده
و شکست فاحش یافته جمعی شیراز ایشان مقبول و اسیر بسیار از انجماعت بدست غازیان
و آمد و چون آنطایفه دیگر محال توقف در آن مملکت نیافته مساکن خود را غرضه بهرب و تاراج
دیدند کوچ خود را برداشته بسمت کوه بلخان که در حوالی استرکباد واقعست فرار کردند علیقلی
خان چندی بانظام موران نواحی پر دخته و والی را در مملکت خوارزم مکن داده بموجب امر
همایون عطف غمان و در زمانیکه موکب فیوز می نشان در سا و جملای مگر می توقف در
وارد از نمر بهت بنیان کرد و پس حکم همایون خطاب بانطایفه عز و صد و یافته محصل تعیین
که فراریان بیوت که بلخان آمده اند بزرگواران کاکند خود را بر رسم ملازمت برکات فرست
خود بدستور سایر ترکمانیه در زمره ایلات بلوازم ایل و انقیاد قیام نمایند و الاستعد قبضه
باشند و ریایات نصرت آیات از سمت چورس و محمودی عبور و از راه همدان عازم فرابان ایلات

نصر الله بنیز را از راه مافندران و استراباد روانه ارض اقدس ساخته موکب جهان گشت متوجه
 اصفهان و در چهارم دی الحجه وارد آن خطه حله بسیار گشت و تا ورود موکب شاهزاده
 بحد و استراباد طایفه بیوت نیز بموجب فرمان عمل نموده ملازمان مقترره را تدارک و تسلیم نمود
 بودند و ریاست جهانگشا در دهم محرم ۹۵۸ از اصفهان نهضت و از راه اردکان و میان
 طبس کوچ بر کوچ عازم ارض اقدس و در بیست و سیوم ماه صفر وارد مشهد مقدس گردید
 در میان وقایع بارسل مطالب ۹۵۸ هجری روز دوشنبه بیست و
 هشتم ماه صفر که پیشکاران زرین لباس بامرفا خلق تغلیک ائک بالواد المقدس
 پارسینه با بجن آنرا می محفل سپهر راخته اسباب زرین و سیمین بر زم فلک چیدند و خدنگذاران
 قضا و قدر با طهای کلدوزی بر فراز ایوان چرخ نیکی کشیدند و در جهاندار خورشید بعد از آن
 چخاعت و دوازده دقیقه برسم شبگیری بر تختگاه حمل خراسیده چشمانه داران قوای نایبه در کلاه
 جهان ابواب مخازن نشو و نما کشوده از کوه برای غلطان ششم و آلی آباد قطرات سحاب کجها
 منظوم و عقود منضود بر طبق عرض گذاشتند و کجوران طبایع از لعل و یا قوت لاله و شفا
 و زمر و فیروزه سبزه و سبزه بر که آنچه در مکان امکان ممکن بود بر ساحت کلزار چیده از
 کلهای ملتح غرضه خاک رامینا و مضع ساختند خضر و خاوری با طهار دل کرمی رفع برودت
 از غرضه جهان کرده در میدان چالاک دست چنار با قلم شاخسار بر صفحات دشت و اوار
 کلزار مصالحه نامه نگار شدند و ایچان فلکشا در روان ابرگداری برای اطفای شش فتنه کالو
 در حد و دشتستان فصلین قطره زبان گشتند جشن نوروزی در ارض اقدس منقضی شد و چون
 سیر منیرات کلات و عمارات جنت آیانی که در آن متعلقه خدا آفرین بل رشک معموره روحی
 احاطت شده بود مکنون ضمیر انور میبود در بیست و پنجم ربیع الاول از ارض اقدس خلدنشان
 عازم آن مکان و چند روز مجلس سرود و سرور آراستنه بعیش و عشرت و تماشای آن نرسید
 و انتظام امور آنجا پرداخته گردید و برای نقد با حاصل محروکان و نفایس سیکران که برور شهرزادان

جهان در آن مکان جمع آمده بود بمعرض عرض در آمده بتحول امنای پهلوی و معتقدان ذوی
 الاقتدار مقرر و از کلمات عازم عراق گردیدند و سابقا نسبت دریافت که در حاکمای مغان بعد از
 تکلیف امر سلطنت مقدمات رکن و غیره را از اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه رونق بخشیدند
 شدند و چند سال کربان این مطلب در دست گفتگو میبود چون از کاشاکش آرد و رفت اینچنان
 نخل دعوی و بید خلاف انقطاع نیافت بعد از قضیه یکی محله پاشا از مطالب معهوده نکول و
 بدولت علیه عثمانی متوسط چاپا را بمراتب را اعلام نموده پادشاه و الایاچه نیز بمنعنی را مقتضی
 دانسته لطیف افندی را که سابقا در دغستان بدر بار محلی آمده بود مجدداً بچاپاری برای
 بنای تخریب صلحنامه تعیین شروط مصالحه روانه خدمت اقدس نموده موی الیه در جسی که
 سا و جلاغ زنی مضرب خیام غروشان بود بانامه قیصری وارد اردوی همایون و از اجا
 پادشاه سکن در جاه و شیفه مجملی بمهر امنای دولت با و داده شد پس لطیف افندی را بخصمت
 انصاف ارزانی داشتند بعد از ورود افندی بدر بار عثمانی اعیان آند دولت احمد افندی
 کسری که در قارص از جانب سمرسک بخدمت اقدس آمده بود پایه وزارت داده بسفارت
 مامور و با دیان و نفایس بسیار روانه ایران و از طرف پشاهی میر مصطفی خان شالوود کاتب و
 بسفارت تعیین و تحت حلائی مرصع بلای غلطان که حاصل عثمان را در جیب و دامان داشت
 دوز بخیر فیل رفاص که از تحایف و غرایب هندوستان بود برای پادشاه و الایاچه بانامه
 دوستانه و صلحنامه ارسال داشته نامه همایون و صلحنامه را بکاتب حروف و دیار آید
 مصطفی خان تسلیم نمودند و در دهم محرم الحرام ۱۱۸۷ که موبک همایون از اصفهان حرکت میکرد
 کتیران اروانه ساخته خود مجدداً از راه یزد و کرمان عطف عثمان بجانب خراسان فرمودند و
 و صورت صلحنامه که از بنظرف مسوده رقم حروف مرقوم گشته بود این است الحمد لله ^{اللهی} اقامه عیون
 الفتن با یقظا قلوب السلاطین و اجری عیون الامن بین الانام با فطاس الفصار
 للمنافقه من بین الخواقین و الاساطین و اصلح بمصالحهم ما فسد من اموال المسلمین

و از هب غیظ قلوبهم لیشتی صدور قوم مؤمنین و نزع ما فی صدورهم
 من غل و حقوق و امرهم با یفاء اليهود کما ورد فی کتاب الجید یا ایها الذین آمنوا
 اوفوا بالعقود و صلی الله علی رسولہ محمد صاحب المقام المحمود و علی
 الذین اصحابہ لاسیما خلفاء الراشدین الذین بدلوا فی اصلاح
 الذین غایب المحمود اما بعد در شورای کبری صحرای مغان که اباالی ایران از نواب ساجیان
 استدعی سلطنت شدند بنا بر اینکه از بدو خروج شاه اسماعیل صفوی سب و رخص در ایران
 شیوع و معادات و بغضت میان روم و ایران ظهور و وقوع داشت نظر بخدمت خلیف
 سنت و جماعت که تجار آباء کرام و اسلاف عظام ما بوده از سلطنت ایشان تجاشی و بعد از
 آنکه الحاح مکرر از آن کرده ناشی شد فرمودیم که هرگاه آنطاغیه با اللسان الجنان تارک
 و بحقیقت خلفای کبار رضوان الله علیهم قائل شوند بحصول سؤال خواهند شد ایشان هم
 حکم آید پس قبول و از حالات لفظ نکول گردید چون علحضرت قدر قدرت اعظم سلاطین جهان
 و افخم خواقین دوران خدیو سلیمان چشم خسر و خورشید علم ناصر الاسلام و مسلمین قاصع الکفای
 و المشرکین خاقان البرین و سلطان البحرین ثانی اسکندر ذی القرنین خادم البحرین یغین
 برادر جهان داور کردون بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله السلطان الفارسی
 محمود خان مد الله ظلال خلافت علی رؤس العالمین خلیفه اهل اسلام و مروج مشعل دودمان نجاش
 بودند برای مزید الفت بین الخضرین و رفع غوایل شور و شین از میان فریقین نواب ساجیان
 ما مطالب خمس را که در وثایق سالفہ مسطور است از پادشاه سکندر دستگاه مأمول
 بعد از تکرار آمد و شد سفر آنحضرت نیز سه ماده را متعلق بقبول و دو ماده را بمعادیر شرعیہ و متجاوز
 ملکیت موکول ساخته بموجب نوامج نوافج ختام خواهند نمود پس این مرام گردید اگرچه نواب ساجیان
 ماکه بنسبایم محبت غنچه شای ازها را اظهار این مطالب کشیم سولی رفع تباعض و دفع تناقض و احراز
 عباد و از احاطه آثار غنا و منظور می ندیشیم لیکن بنا بر خواهش آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ

اسلام تکالیف معهوده را متروک و طریق مسالمت مسلوک داشتند این بنوید آرا نم بخش را بچو
 فلک خوش اعلام نمودیم تا چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنه سال قبله سلاطین
 ترکمان تعلق داشت و بسبب اختلاف آمیزی شاه اسماعیل دولت علیه عثمانیه امتثال یافته
 ضمناً اظهار شد که هرگاه بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق بنا
 یکی از آن دو مملکت برسم عطیه از آنحضرت مجوز ممالک محروسه انعطاف انضمام یابد آن
 حضرت را از راه برادر می در رد و قبول آن محتسب ساخته بودیم و در نامه همایون که از آن دولت
 والا مصحوب افتخار الا ما جلیلطف افندی غرض وصول تحید اندر لج یافته بود که اگر چه نظریح
 مشکوره و مساعی مبروره که از دولت مادریه در امحا و از الکه آثار بدع لظهور پیوسته و ولتین
 علیین را متحد میبایدیم لیکن بنا بر بعضی جهات خاطر اقدس متعلق بآنست که بنحویکه مواو سالت
 منفسح شده از بنی مطلب نیز برای مزید الفت و التیام اغماض و اغضا و مصالحه ایام صلح
 خلد و ابرام سلطان مراد خان رابع محدود و محضی شود تا دوستی در میان دو دولت عظام و احلا
 کرام و اعقاب عظام سلاما بعسل در عرصه روزگار باقی و پایدار باشد از آنجا که عظمت
 پادشاه اسلام پناه و عده ایسکونه دوستی ممد و دوجل محبت را بقصد و موثوق مد و مد
 اند و ماینه مراعات سنن دوستی را بر دشته خود واجب و رضاجوئی خاطر آنحضرت و آراش
 بلاد را بهم مطالب و اعظم آرم میشم و هم لهذا بعد از وصول نامه مکتبه انحام مامول ثانی آنخل
 اسلام را نیز به حسن ابرضا مقرون و معتمدی به بنامی مصالحه مامور ساخته ایم باین مقصد آن
 دولتین امر صلاح بر یک اساس و شرط و سله ماده و تذیل بر این پنج فریافت اساس صلح
 در زمان خاقان خلد مرابع سلطان مراد خان واقع شده و باین دولتین مرعی و حدود و وسع
 که در میان متقرر بوده بهمان دستور استقرار داشته تغییر و خلل در ارکان آن راه نیاید بشرط
 من بعد فتنه نایم و تنوع دنیا م بوده آنچه لایق شان طریق و مقرون بصلاح دولتین باشد معمول
 از امور می که مینجیح که ورت و منافی مصالحه و مصالحه باشد چنانچه استنباط شده از این

تعالی ایندوستی و محبت در میان دو دولت عظمی و احاد این دو خانواده کبری الی یوم
 القیام قائم و دایم و برقرار باشد صاده اولی حجاج ایران که از راه بغداد یا شام عازم
 الحرام باشند ولایت و حکام سر راه ایشان را محمل بجل سالدین آیین بیکدیگر رسانیده صیانت
 حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند صاده ثانیه تا از برای تاکید مودت و توثیق
 در سه سال شخصی از آند دولت در ایران و از ایران در آند دولت بوده اخراجات ایشان را
 داده شود صاده ثالثه اسرای طرفین مرضی بوده بیع و شری برای ایشان روا نبوده هر یک
 که خواهند بوطن خود روند مخالفت ایشان نکنند قذشیل حکام سرحدات از حرکاتی که
 منافی دوستی است اجتناب کنند و سوامی آن اهلای ایران احوال نا شایسته را که در زمان صفویه
 احدث شده تارک و در اصول عقاید بنده سب اهل سنت ساکب بوده خلفای راشدین را
 بخیر و ترضی یاد نمایند و اجتماع من بعد کعبه معظمه و مدینه مشرفه و باقی ممالک اسلام آمد
 کنند از طرف روم بدستور حجاج روم و اهلای سایر بلاد اسلامی بایشان سلوک شده از
 ایشان دوری و سایر وجوه خلاف شرع و حساب گرفته نشود همچنین دعوتات عالیات هم
 مادام که مال تجارت در دست اجتماع نباشد حکام و مباحثین بغداد باج نخواهند و هر یک که
 مال تجارت داشته باشد مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود و از رینطرف
 نیز تجارت و اهلای رومیه بهمن منوال عمل و آنچه بعد الیوم از اهل ایران بروم و از روم بایران آیند
 حمایت نشده بولکلای دولتین تسلیم شود و گندمان نیز مراتب مسطور و راضی داشته عهد
 که مصالح مذکوره و عهد مشروطه همیشه بین دولتین و احقاب و اخلاف حقیقین مؤبد و برقرار
 و متحد و پایدار بوده مادام که از جانب آند دولت عظمی امری مخالف عهد و میثاق بظهور رسد
 از رینطرف نقص و خلل در قواعده آن راه نیابد قی نکث قانما یکث علی نفسیه و من
 اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتی به اجر عظیم احسن ذلك
 فی شهر محرم الحرام سنه الف و مائت من الهجرة علی هاجرها الف سلام و تحية

در میان وقایع توشقان میل مطابق سنه هجری شصت و شصت
 هفتم ربیع الاول بعد از انقضای یازده ساعت و سی و دو دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب
 بدرالامان حمل نقل کوکبه جلال و عدول از جاده اعتدال نموده آغاز زیارتی کرد و موسم
 جوش غرور بهار گشته بید مجنون سرشوریدگی برآور و زینق خبط دماغ یافت ششم از بی کس
 عرق فتنه کشید کل برای گرفتاری بلبل هزار رنگ ریخت ابو پیمان سار و سازنگ ابواب
 تقریر برای سیم داران شکوفه و سترن کشوند سخنوران هزارستان از زر ابواب الفها با هم
 غنچه توشند و اباب فلم نرس و سنبل از روی اوراق و قمر کل سخنان خلاف بیدار حضرت
 ربیع بعد شاخ و برگ سبز نموند و دکنک داران اشجار دبان کلها را با مشت غنچه و چوب
 شاخ و برنجان غنچه فراشان قوای میه بزرگان چنار را بر فلک کشیدند و نسفیان ازار
 یثیم غورهای خوشه تاک را از دارا و بخت قمری را طوق قرار بفر کردن می کنند و فاخته را بخت
 نشاندند و درخت سیب سته شاخ را دو شاخه کردند و چشم کرس را رصقه بر آوردند اشجار نظر
 جویبار را از سلسل موج به بجزیرا نهادند و از سروهای باردار کلیه سنارها در رسته خیابان چمن
 تریب و اندپای دسته کل را بچوب و ریسمان بستند و درختان قوی ساق کنده برپادوش
 بدوش و مجلس گلزار شستند و ان کلهای آتش را بر آتش سوختند سپیان کل مرهم را چون
 زنا را ز کوشیدند ساحت کلکشت بسلیمان کلهای محبته شکره نوبهار گشت سعه ناکدل
 لاله را آتش بجان انداخت چار دست تطاول برافروشت و سیم کلاه شکوفه را ر بوده شاخ
 بی کلاه گذاشت کل در کمال خواری برای خورده زار از چوب آ و بخت شد و خون لاله و شقایق
 کل زمین ریخته اندام فتنه انچوب جفای چمن کبود گشت و جویبار را آب طاقت از سر گشت
 بیدار خلاف کزید و کل رعنا و ورونی ورزید کردن سب از ان باغ یاغی گشته سرسبشی بر آوردند
 و قورچیان صبا اسباب تجمل کل را بیغما بردند جگر کوشکان کلشن از سبزه و ستره بر کرده و شسته
 خنجر بر روی یکدیگر کشیدند و چمن سرایان بسایین جوانان ریاحین و نوزادگان کلها را ببت پوشش

بریدند جشن نوروز می در خارج شهر کرمان بادولت و اقبال انقضایافته از آنجا موکب و
 مشهد مقدس و چون بخت را دارون و اوضاع را و گزین یافت نصرالدین میرزا را با همگان
 میرزا و باقی شاهزادگان و جوهر خانه و نقایس سبب سلطنت از عرض راه بخمال
 لَا يَمَسُّنَ فِيهَا أَهْضَبٌ وَلَا يَمَسُّنَ فِيهَا الْغُوبُ روانه کلات ساخت و خود و دارض اقل
 کشته و تیغ زهر آلودن سیر حمی را جلاد داده بعا جگر کشی و سفک دماء بکین ایان پرداخت
 در میان خاتمه کار خاقان غفران مآب و کیفیت قتل آنرا اولاً
 و اغتصاب خدیو بهمال از بدو حال تا به نکامیکه از سفر خوارزم برگشته عازم
 دغستان شد در ام سلطنت و جهانداری یگانه و در راه و رسم معدلت و عاجز نوایک
 فرزانه بود اباالی ایران پس از خورد و بزرگ و تاجیک و ترک فدویانه نقد جان را در راه او
 میباضند بعد از آنکه دغستان سیر کوکبه خلافت مصیر شد بنا بر استیلائی و ساوس
 توهمات چند فرقه العین جهانداری و جهان بینی رضا قلی میرزا که فرزند همین و ولیعهد و
 ارشد اولاد او بود از نظر اندخته دیده جهان بین او را برینائی عاقل ساخت و انجم
 بمعنی تغییر در احوال او راه یافته آشفته فراج کشت و در خلال آنحال اناهای ایران که نیز در
 حقوق ایندولت بودند امور چپ و بطور آنکه بیشتر سبب تغییر عقیدت آنحضرت گشته و حق
 سلوک را بر گردانید از بختله در حینی که از در بند راست افزاز توجه بجانب روم گشت اباالی فاک
 و بنا در عموماً با تقی خان شیرازی که بیکت تربیت آنحضرت از ناز تیرین پایه میرانی شیراز برشته
 کل فارس و عثمان بر فراز گشته بود اتفاق نموده کلبعلی خان کوسه احمد لور که خالوی شاهزاده
 بود بقتل رسانیده لوای مخالفت بر افراشتند و همچنین اباالی شیروان حیدرخان حاکم خود
 مقتول ساخته محمد ولد سرخای لکزیه را بشیروان آورده در آن ناحیه بنامی افساد کد اشتند
 و اباالی تیریز سام نام مجهول الحال را که کیفیت احوال او در طی وقایع سال قبل نکارش یافت به
 برداشتند و قاجاریه استر اباو هم با ترکخانه متفق گشته سرسبر کشی بر آوردند بطور این امور پیش

شدت ماده و از طرفین سباب وحشت و نفرت آماده گشته حرکاتش از نظم طبیعی افتاد
 و راه مروت بسته باب ابواب کشاد باین طریق که عمال ممالک را که در محکم حساب جا میگرد
 می اندیشه روز حساب در مقام مواخذة آیام اخذ و عمل درآمده بدون اینکه از جانب احدی
 تفریر و حکایتی یا اذعاش و شکایتی واقع شود آنجماعت را که در ولایات دستی بلکه ناخنی نشاند
 که قفای سر توانند خرید از پابر فلک کشیده از ناخن بدر میگردند تا آن بیگناهان بیت
 و پاکشته هر کدام ده الف و بیست الف که هر الفی پنجاه تومان باشد از دست چوب با قلمها
 شکسته بیای خود مینوشتند این دفعه ضرب و تعذیب را بر ایشان شدید تر میگردند تا دستیان
 و اعوان خود را بقلم دهند ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و بهم شهری و همخانه و دو
 و نزدیک و ترک و ناجیک را دیده یا ندیده آتشش آشفته بودند شریک خود بقلم میدادند کار
 بجائی منجر شد که بجایائی که چند روز بوم آن آشیان کرده آبادی از آن بوم و بز ویرانه غارت گزیده
 بود و آلاف الوف که اگر اوراق درختان زریشد مقابله با عشره شیر آن نمیکرد و الا که میگرد
 به فقری که فقری در بطن داشت و از برای دینار و درجی همیشه در رسم بود الفها را صد می
 رسانیدند و بیکین بی اسم و رسمی که در سفر بعضی نان خشک کجای خمیه میخایند و در جعبه
 نان شب بقصر میاب چشم سفید میکرد مبلغها اسم نویسی می نمودند اگر احوالاً اصدی و مقام
 انکار درآمده از قبول آن کردن می چید فی الفور طناب بگردش می چیدند و اگر برای شهادت
 باستدعای *وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا* میزدند در دم شهادتگاه عدش میفرستادند
 بایست از خوف جان در صد تسلیم و رضا و مغترف بگناهان ماضی باشد بعد از آنکه هیچ
 ایشان در دراز ضرب تعذیب سکه بزمیشد علی الحساب کوشن و پستی ایشان بریده و
 چشمهای ایشان را کور کرده مصلان شدید برای تحصیل آن وجه بیوجه روانه ساختند
 محصلان نیز ناچار بهر کس دچار میگردند در آنچه از مطالبه میکردند ستمنان را بعلت فقره
 خام بودن پوست از تن باز میگردند و خورشید طلعتان ابرهانه زرداری مانند آفتاب فلک

میکشد بهر کس که چون غنچه شست زری بومیبردند بزرگ کل جامه جانش را چاک میزدند و
 جمعی که بان سرو سالها بیک قبای قدک سبزیدار میکردند بکاشاکش از جفا از پایش در
 می آوردند و اکثر بیکنا بان نقد جان را بعلواوه مال تسلیم نمودند باز بخاتی برای ایشان
 میسر نگشته اینچاله از ورثه ایشان بهمسایه و از مسایه محله و از محله بمملکت و از مملکت بولایا
 دور دست دست بدست سربت میکرد آنجی کسی تا این دور را نمیدیدت سلسل را نمیدشت
 که بچه معنی است و تا بزنج خانه احتسابش را مژده نمیکرد بزنجیر عدل نوشیروان را نمی فهمید
 که از چه سلسله است بهیات اینجوه محال از کجا بوصول و مطلوب پادشاه چگونه بوصول
 می پیوست عو ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگت بعد از آنکه لا وصول گشت اینجوه
 معلوم را می عدلت پیرایش بیکنا بان را که بجای هر دایمی از الف نخورده هزار چوب خورده
 بودند بتقصیر اینکه حوالات تحصیل و ساعی بپا حاصل و حقوق ثابت دیوانی معطل گشته
 با پایهای مجروح چشمهای نابینا بزیر و عقوبت برآه عدم روانه میداشتند اینده خصلان به
 تهمت طمع کاری و اخذ مملکت و اغماض بمعرض مصادره درآمده نوبت ابواب در فرار با هم نام
 ایشان گرفته گشته اینجوه را از ایشان میخواستند و ایشان هم همین منوال در زیر چوب دست
 اقرار از برای خورد و بزرگ بصد کونه شاخ و برگ می آرستند و سه نفر از خدایخبر استه پای
 اوجاق کیوان شان بل چار رکن ایوان دولت مثلث بنیان ساخته بودند که آنچه بزبان
 الهام بیان یا بخاطر وحی ترجمانش میکشدت فی الفور زبانها را بتصدیق و تحسین و مدح
 تقدیر آن نادره کار سحر قسیرین نغمه سرو نوایرد از و مایه نطق عین الهوی ان هوو
 الاوحي یوحی می ساختند و هرگاه العیاذ بالله قصوری و منقصتی در امر علیه واقع
 میشد ایشان بیاد می انداختند و خود را شایسته تعریف نموده و بر خط و خال جمال دلاری
 شاه اعتقادش افزوده بزرگ آمیزی و نیزنگ سازی میپرداختند مع هذا این تقریباً
 هر چه جفا طغای حارث نادری نگشته نایره بید بجدی اشتداد داده که چند نفرند و وارثی

و مسلمان را در میدان نقش جهان اصفهان آتش افروخته سوختند و در محرم شمس که از آن
 حرکت کرده بجانب خراسان می آمد بهر مملکت که وارد میشد کلمه مناسبتی از رؤسای رؤسا
 و ضعفا بیکانه ترتیب میدافت در آن اثنا اهالی سیستان نیز از اطاعت سرباز زدند علیقلی خان که
 برادر زاده و پرورده ظل تربیت او بود با اتفاق پهلما سب خان جلایر سردار کابل مامور به
 تنبیه آنجماعت گشته مقارن آن اعمال انحراف که بپای حساب آمده بودند از شدت ضرب و
 شتم نادر می دروغها برهم سرشتند و صد الف باسم علیقلی خان و پنجاه الف باسم پهلما سب
 خان ابواب کوشتند و محتلان تحصیل اینوجه مامور و سرعت برق و باد روانه گشتند علی
 خان چون میدانست که عذر و انکار را هیچ وجه در محرم خاطر نادر می باز نیست و اورا شنید
 جواب و تحقیق صدق و کذب کار نه با سیتانیان متفق گشته آغاز مخالفت نمود و پهلما سب
 خان نیز که از بدو حال هرگز خیال خیانت پیرامون خاطر شرح شایسته نفاق حوالی باطن و ظواهرش گشته
 بود متوجش گشته اولاً در مخالفت با علیقلی خان موافقت نمود و ثانی الحال که از دو اعمی همیشه
 مطلع گشت از مخالفت تخلف نموده در صدد منع او درآمد علیقلی خان اورا مسموم ساخته
 است و او بر فراشت و داعیه خود را با طراف ممالک منتشر ساخت و جمعی هم که از بیم سطو
 ق آانی سربگیر بیان کنامی کشیده کناره کرد وادی بیامانی بودند با علان تفرزد خسته در
 مقام طفیان درآمدند از آنجمله اگراد خوشان بودند که یکبار ترک اطاعت کرده بنامی کشتی
 گذاشتند و اینچنان خاصه را که در غرق را و کان میبود باخت کرده بودند پادشاه بعد از آن
 بارض فیض نمود بفرم تنبیه اگراد خوشان مصمم گشت در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخره
 سال هزار و صد و شصت در منزل فتح آباد و دوفرخی خوشان محمد خان قاجار ایرانی
 و موسی بیک ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیک کوندورلوی افشار ارومی با شاره علیخان
 و تمهید محمد صالح خان قرقلوی ایسوردی و محمد قلیخان افشار ارومی یکپنجی باشی و جمعی از همیشه
 کشیکان که پاسبان سپرده دولت بودند شب دخیل سپرده گشته پادشاه را مقتول

و سری را که از سر بر رگی در عرصه جبهان نیکبخت در میدان اردو کوی لعب طفلان ساخته
 صبحگاهان که انجمن انتشار یافت اردوی همایون بهم برآمده طایفه افغان و اوزبک افغان
 احمد خان ابدالی که هواخواه دولت نادری بودند پاس حقوق نمک آن او جاق را بر می
 داشته با اقتساریه و لشکریان اردو و غارتگر دزدان قشارینه جمیعت خود را منعقد ساخته
 با افغانیه بجادله پرداختند افغانیه ایشان را از پیش برداشته پس نشاندند و در آغاز
 کرده از آنجا روانه شدند و افغانیه حقیقت حال را بعلی قلیخان که در هرات میسر بود
 نمودند علی قلیخان چون یکران مراد را در زیر دوران دید سرعت ورزیده و در مشهد مقدس
 و سحراب اعلام خود را با طایفه ختیار سی و جمعی دیگر بر سر کلات فرستاده از اتفاقات متعظیم
 برجی از سروج کلات نزد بانی در خارج حصار گذاشته از آنجا آب برای خود می آورده اند و
 شده نزدیکان را در همان مکان گذاشته از شیب و ارتفاع آنجا پلوده نامی که بایستی علی القلیه بای
 مردمی معارج همت بر شرفات کسکه مقصود صعود نموده داخل کلات و آن حصن حصین
 و قلعه خا آفرین که از غریب المکنه روی زمین است تصرف نموده نصر الله میرزا و امام
 میرزا با اتفاق شاهزادگان کامکار و شاهزادگان میرزا هر یک بر سبی سوار و بجانب مرو فراموش
 کاظم میرزا برادر علی قلیخان که در آنوقت در کلات میبود تا خارج کلات بتعاقب شاهزادگان
 پرداخته چون بایشان رسیدند مراجعت و دوستی و محبتی که قوی نصر الله میرزا بود تعاقب و
 اما قلی میرزا و شاهزادگان میرزا را از نه فرسخی برگردانیده قریب القلی نام خویش خود را بتعاقب نصر
 میرزا روانه و قریب القلی در عرض سنگ بنصر الله میرزا دچار شده نصر الله میرزا شمشیرکاری
 بقرب القلی زده و او را از اسب انداخته خود بدو رفت جمعی از قراولان مروی در راه بنصر الله میرزا
 برخوردند و او را گرفته بکلات آوردند و در ضاقلی میرزا با پانزده نفر از اولاد و اخاد خود و
 بزرگ که در کلات بودند بزرادیه عدم فرستادند و نصر الله میرزا و امام علی میرزا را با شاهزادگان
 بارض اندکس آورده آن دو برادر را در مشهد مقدس مقفل و شاهزادگان میرزا را که در آن چنان

ساله بود مخفی در ارک مشهد مجوس ساخته خبر قتل او را منتشر کردند و منظورش اینست که اگر
 در پادشاهی استقلال یابد شاهزاده را بر طرف گرداند و اگر اهل ایران پادشاهی او را قبول نکرد
 از اولاد خاقان مغفور را خواسته باشند شاهزاده در دست برای سروری داشته باشد
 در بیان سلطنت علی شاه و ابراهیم شاه و خاتمه کار ایشان
 چون علیقلی خان از انجام کار شاهزادگان فارغ و دیده و دل را فروغ و فراغ بخشید
 در میت و بهیتم جمادی الثانی آن سال در ارض قدس جلوس کرده خود را علی شاه نامید
 و سکه و خطبه بنام خود کرد و در آن تاریخ پانزده کرد و نقد سکه که هر گروهی پانصد هزار
 تومان باشند در خزین کلات موجود بود سوای جواهر خانه و باقی تحایف و نقایس که فرو
 از حساب و قیاس محاسبان فهم و اندیشه بود علی شاه تمامی نفود و اسباب و اثواب و
 جواهر خانه نادری را از کلات حمل و نقل مشهد مقدس نموده دست بند و اسیر و اسیر و اسیر
 بمصرف بونبع و شریف برافشاند نفقه خام را بهای شلم نخبه و کوهر شاهوار را بجای
 و سفال نخرج داده سعلی یک میر الممالک را با سحر غلام نظام بخش کارخانه سلطنت
 ساخت و خود بعیش و عشرت پرداخت و ابراهیم خان برادر خود را که از کوچکتر و از برادر
 دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب اختیار اصفهان نموده با نجا فرستاد و تمامی ایلات
 از افشاریه و سایر طوایف عراق و آذربایجان و جماعت نجیبی که خاقان مغفور کوچه
 در محال خراسان سکنی داده بود فرصت یافته کویچه روانه اوطان خود شدند و اگر از خویش
 بعد از آنکه مطایمی حص و از را که انبار نقایس نمودند و از و بر یافته بنامی مخالفت کردند
 علی شاه بر سر خویشان رفته ایشان را مطیع ساخت و بسبب شدت قحط و غلامی خراسان
 از انجا عازم مازندران گشتند و قحط متجاوز در مازندران توقف کرده اللهیار خان با جماعت
 توغنی و دسته افغانه که در آذربایجان مشغول خدمت و مامور با طاعت امیر صلاخان قرقلو
 سردار آذربایجان و بعد از فتح تبریز گرفتاری سام از امیر صلاخان متوجش شده روانه عراق

که بخدمت علیشاه رود و عطا الله خان با او بکشته که در محال فارس بمراقبت محمد رضا خان
 قزوین و کریم خان مروکی افغان که به تنبیه یا غیاث کریم خان فارس مامور و بعد از قتل خان
 مغفور از جماعت کریمیری شکست یافته بودند آمده از آنجا بغرم اردوی علیشاهی روانه گردید
 و با صفهان آمده قشونهای را نزد ابراهیم خان گذاشته خود بچاپاری نزد علیشاه آمده خدمت
 اختیار کردند و چون سهراب خان غلام مدارالیه و مقیم علیه دولت علیشاهی بود حسنعلی
 بیگ وجود او را در کارخانه سلطنت محل کار خود میدانست تمهیدی بر آنکشته او را روانه صفهان
 ساختند که در جزو عنایه داری توسن اقتدار ابراهیم خان نماید ابراهیم خان پی بجایالات
 آورده او را بقتل رسانید و افغانه و اوزبکیه را با جمعی از روس که نترس اول بودند بانه برتری
 احسان بلام الفت کشیده با خود متفق ساخت و پروبال بلند پروازی کشوده بفرست خود ساخت
 افتاد و سلیم خان قزوینی افشار را صاحب اختیار و رائق و فائق قدمات سرکار خود کرد
 و در آن اوان امیر صلاخان قزوینی افشار که از جانب خاقان مغفور به داری آذربایجان
 مأمور و بنا بر بعضی بواعث از علیشاه متوجه میبود ابراهیم خان با او از باب ملاطفت در آمده
 او را نیز با خود بجهت نموده پرده از روی کار برداشت و جمعی از تنجده را با افغانه و اوزبکیه
 که در صفهان میبودند بر سر کرمانشاهان فرستاد در آن اوقات امیرخان ولد یار بیگ
 است توپچی باشی حکومت کرمان شاهان مأمور بود با قشون ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب
 و دستگیر شد و لشکرانش تمام شهر کرمانشاهان را با تجارت و زواری که در آنجا بودند غارت کرده
 بآن نواحی استیلا یافتند و ابراهیم خان از صفهان آهنگ آذربایجان کرده علیشاه
 از این معنی اندیشه ناک گشته از باز آمدن بغرم تنبیه برادر حرکت کرد ابراهیم خان هم امیر صلاخان
 را از آذربایجان احضار نموده سپاه را مستعد و جمعیت خود را منعقد ساخت و مابین زنجان
 و سلطانیه ملاقی فریقین واقع شده فوجی از لشکریان علیشاه بطریق نفاق پیش گرفته و
 در همان جنگ گاه از علیشاه جدا گشته بابر ابراهیم خان ملحق شدند و بقیه قشون علیشاه شکست

یافته هر یک سر خود را بر گرفته متفرق گشتند علی شاه بایسته نفر از برادران و مسدودی از
 خواص بطهران که نجات ابراهیم خان کس فرستاده علی شاه را با برادران در طهران گرفته علی
 شاه را کور کرد و امیر صلاخان بعد از انجام کار علی شاه با جمیعت خود روانه تبریز و ابراهیم
 خان روانه همدان شد و چون امیر صلاخان را در آن سمت اقتدار کامل بهم رسیده بود ابراهیم
 خان بفرستادن او افتاده از همدان حرکت و در حوالی مراغه با امیر صلاخان جنگ کرده
 بر او فایق گشت امیر صلاخان بر سنائی کاظم خان قزاق داغی خود را بکوهستان قزاقه
 کشید و در آنجا کاظم خان بهانه آورد استیکر کرده نزد ابراهیم خان آورد و ابراهیم خان او را
 با ساروخان برادرش مقتول ساخت و بعد از آن مقدمات او را اقتدار کلی بهم رسانید جمیعت
 بی نهایت انعقاد داد چنانکه عدت شکایاتش بیکصد و بیست نفر اکرش میرسد چون شمع دوت
 علی شاهی از ظهور صبح کاذب شوکت ابراهیم خانی سر بکریان یشی کشید و چیراغ اقبال
 ابراهیم خان آغاز خانه روشنی کرد و کوکب خلتش نیم صبحی مانند ستاره سحر می نماید
 درخشیدن نمود حسین یک برادر خود را سردار و صاحب اختیار خراسان کرده با اتفاق
 یلغشی خان مدعی خود و محمد رضا خان قزاق و بخراسان فرستاده شهرت داد که با دست
 بارت و استحقاق مطلق بخصرت شاه رخ است و او را بغیر از خدمت و انقیاد و تمکین بخصرت
 در امر سلطنت منظوری نیست شاهزاده بهمت عراق توجه نموده او را بسلطنت راجع
 میمنت مانوس زینت بخش مقصودش اینکه در لباس این تلبیس خراین مشهد مقدس اقل
 عراق نموده و قلوب اهل خراسان بجانب خود مایل ساخته در نیم سلطنت و جهان بینی را باین
 وسیله بدست آورد خوانین اگر او در رؤسا و عموم اهل خراسان بعد از ورود حسین بک
 دادند که بهضت آنحضرت بجانب عراق لزومی و در خراسان جلوس واقع خواهد شد و هم اگر
 عقده خود صادق باشد طریق موافقت پس بدین همگی باین معنی بستان شده تا بزرده
 از ارگ بر آوردند شاهزاده از قبول سلطنت تجاشی کرده در مقام ابا و مستناع در آمدن خوین

در روضه رضیه رضویه جمعیت نموده عهد و پیمان را بقسم نمیکند ساخته همگی دست بیعت دادند
 شاهزاده ناچار مقلد امیر بادشاهی گشته در هشتم شوال ساله اصدی و ستمین و ماه بعد
 الالف در ارض مینت مانوس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده سلطان عظم
 تاریخ جلوسش آمد ابراهیم خان بعد از استماع این خبر در بندهم ذی الحجه سال در سبز
 مخالفت برخاسته بر سادۀ سلطنت نشست و با نقد قلب که شاه بی نام خود زد و
 چون برادرش مانند نسیم در افشاندن زر و سیم با دوستی کرده بعطای الالف والوف
 پیر میسر و پایی تنک مایه را صاحب سر پای ساخت و این را کرم نامید و با طایف دیگر کثر
 سفال بر تنک ظرف را چینی خورخوان خانی و صدر نشین پست بام رعونت و حکمرانی
 ساخته صاحب منزلت و پایه ساخت و این را تالیف قلوب اسم گذاشت و چون
 علم سنی اصولی مالک پیرایه شد همچو منبر هر جمادی بود صاحب پای شد پس ابراهیم
 شاه از آذربایجان با جمعیّت موفور بخرم معارضه عازم خراسان گشته نه و آغوق را با علی
 شاه که مقیم سمره داشت بقیم فرستاد و بعد از ورود بمنزل سمره سنان لشکرانش که هر
 روزه کاسه لیس ظرف زمان دولت شخصی بودند زهر بیوفائی در کاسه اش گزیده بعضی
 نزد شاه خنجر شاه و بعضی با و طمان خود شاه را قتل ابراهیم شاه با طایفه افغان که با او بودند
 و زبیده بودند ناچار روانه قسم شد مستحفظان قهر در برویش بستند ابراهیم شاه را
 به پهن شهر فرمان داده در کندوکوب و رفت و روب آن ساخت و پندیر بهیچ تقصیر
 نکرده قسم را نمونه شهرری ساخت و از آنجا عطف عنان کرده قلعۀ قلا بورتختن برد
 اهل قلعۀ او را مقید نموده چگونگی را بدربار شاه خبری عرضه داشتند آنحضرت کس برای آوردن
 او و علیشاه مأمور نمود و بفرمان شاه خبری در عرض راه هلاک ساخته نفس او را بارض
 اقدس آوردند و علی شاه را نیز در روز ورود بقصاص خون شاهزادگان و الالباب دیده
 نابینا برون و از عقب برادران روان ساختند و چون علیشاه بر بنی اعمام کرام خود

رجسّم نگرده قطع صلّه رحم نمود و دامان وجود خود را بخون آن بیگناهان آلوده نمود
اینکه دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند
ما صدق حالش گردید و بسزای عمل خویش رسید چون غرض از تحریر این کتاب
مجمعی از تفصیل صادرات و کیفیت احوال مملکت گیری و کشورگشائی خاقان
کیر مغفور بود و هر چند از وقایع آیام و کارهای آن خدیو جمشید هشتم از نزاریکی و ارسیا
اندکی مرقوم گشته نهایت بر سیل اختصار و معظّمات امور آن خاقان سپهر قدس از یکا ششم
خاتم اظهار گردیده سرگاه صاحب دلی بهر سه مقدمات بعد دولت نادری و کیفیت
وفتنه آن زمان که از حد و حصر قرون و تقریر آن از حوصله زبان قلم بیرون است تحریر
شد و الله اعلم بالصواب

خاتمه طبع کتاب

ستایش و نیایش آن خدای یگانه را که سلطنت دو جهان و مملکت کون و مکان و
شخصای زمین و زمان همه در قبضه تصرف اوست که دین او ان فیض بنیان این پنج جهان
فیض پیرامون نصیف و قایع نگار عمده روزگار محمد مصدق بن محمد نصیف استرا با
بکمال تصحیح و تنقیح از نسخهای معتبر مثل مطبوعه هند و ایران قمع نموده حسن و تمام
کترین انا مبنده بنده کان درگاه کریم اعنی قاضی محمد ابراهیم بن قاضی نور محمد
مغفور و مرحوم ملا نور الدین بن جیوا خان بتاریخ شهر رجب المرجب ۱۲۹۲ هجری
مطابق ۲۹ ماه آگست ۱۲۷۵ عیسوی در مطبع فیض سنه حیدر واقع جزیره مموره بمبئی طبع

قطعه تاریخ طبع کتاب از نیازج فکر جناب فضیلت آملی مولوی نور محمد تخلص فاغ

چو با ماد خدا این طبع شد	فکر سال طبعش کردم و یک
از سر ایجاب گفت با تفهم	بهر این تاریخ گویند تاریخ نیک

۱۲

فهرست کتب موجود بر دکان محترم نسخہ ہذا حسب الذیل

<p>مثنوی مولانا رام بخش عربی ایضاً بخش فارسی ایضاً خوش خط و جلد عمدہ کیمیای سعادت فارسی مثنوی بوعلی قلندر حدیقہ حکیم ثنائی تذکرۃ الاولیاء تفحات الانس مع مسئلہ کتب سوار النبوت</p>	<p>کلیات سعدی علیہ الرحمۃ تبعین الالفاظ تفسیر کریم فارسی طوطی نامہ فارسی یعنی طوطی آشرف الانوار</p>	<p>کتب درستی فارسی گلستان خوش خط با تفسیر گلستان مع شرح و با تفسیر گلستان در متن و حاشیہ بوستان بخش جلی محشہ آصف در متن و حاشیہ بوستان چارم صہ قواعد فارسی حمز لفظی انوار پہلی محشہ صد حکایت خوش قسم حکایت لطیف مجموعہ تعلیم لہیبان اکبت چار کلزار محشہ مجموعہ فارسی یعنی کتب دستور الانشاء مجموعہ پنج کتاب انشاء خلیفہ مع شائستگی غریہ قواعد ہندی مع تمدن کریم انشاء ہرکرن مع انشاء طوطی انشاء دہورام</p>
<p>کتب متفرق زبان مصابر الافعال یعنی اکبت جامع الاسماء یعنی بحر زری عربی در صرف انگریزی خلاصہ علم جغرافیہ ہندوستان ہیوڈ صاحب کریم کتاب باترجمہ مرہشی ہندوستان وفارسی حکام المدرسہ اردو مع انگریزی</p>	<p>کتب دیوان فارسی دیوان حافظ خوش خط محشہ دیوان حافظ خوش خط ایضاً تخی خور دیوان ہلالی دیوان قضا کتب تواریخ فارسی قصص الاسبیاء فارسی مجلد شاہنامہ تخی کلان مع تصانیف شاہنامہ اوسط مع تصاویر تاریخ سلاطین دہلی تاریخ حبیب اسیر مجلد تاریخ ایران سر جان الکریم دو جلد کتب تصوف</p>	

۹۵۵
۱۰

۹۵۵

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

90FC54

984

مذہب
ن ا

१०८

944

۹۸۶
تاریخ جہاں کش کے نادری

[illegible]